هذه الکتاب رشحات ... مصنفه ملا ...

[illegible]

... الصحیح میر محمد صدیق الواعظ عفی عنه

[illegible]

هذا
کتاب رشحات صفی الدین
علی ابن حسین کاشفی
در ۸۹۳ نوشته شده

هذا الکتاب من التواریخ فهو الاصح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن رشّ رشحات الحکم والحکم علی قلوب العارفین بنفخة الاقدس الاقدم والصلوة
علی مظهر الاتم ومظهر اوتیت جوامع الکلم لیکمل بها طوایف الامم والسلام علی آله واصحابه
مفاتیح الکرم ومصابیح الظلم اما بعد چنین گوید فقیر بی بضاعت وحقیر خالی
از استطاعت علی بن حسین الواعظ الکاشفی المشتهر بالصفی ثبته الله تعالی علی محبة اولیائه
وشرفه بکمال متابعة اصفیائه که چون بمحض الطاف الهی وبرکات اعطاف نامتناهی
در اواخر شهر ذی القعده سنه تسع وثمانین وثمانمائه تقبیل عتبه علیه وسده سنیه حضرت ولایت منزلت
هدایت منقبت قطب الکبراء المحققین وغوث العظماء الموحدین خواجه ناصر الحق والدین والدنیا
عبید الله رضی الله تعالی عنه وارضاه اتفاق افتاد ونوبت دیگر در اواخر ربیع الآخر
سنه ثلث وتسعین وثمانمائه شرف پای بوس خدام آن آستانه وملازمان آن دولتخانه
دست داد در خلال مجالس افادت مآب ومحافل افاضت انتساب چند ایشان باستماع
بعض از خصایص وشمایل ومناقب وفضایل خواجگان سلسله نقشبندیه قدس الله تعالی ارواحهم العلیه که

در وقت مذکور سمت شرف می‌شد وبادراک لطایف معارف وحقایق آن جمله که پیوسته
بزبان معجز بیان آنحضرت میگذشت مستسعد میگشت وآن فواید شریفه وجواهر
نفیسه را بامداد لطیفه مدرکه در صدف قوت حافظه کامثال اللؤلؤ المکنون می‌پرورد وبعد
از انقضای صحبت وانطوای مدتی آن محفوظات ومکنونات را بی شایبه تغییر وتبدیل بقید
تعلیق وتحریر در می‌آورد وچون بواسطه شآمت حوادث گردون ومشآمت
نوازل گوناگون از سعادت مجاورت آن کعبه عز واقبال محروم ومهجور می‌بود واز ملازمت دولت
آن حرم امانی وامال بالضروره دوری واقع شد هم در آن فرصت مفارقت صوری وهجرانی
ضروری بر خاطر فاتر گذشت ودر ضمیر کسیر مرتسم گشت که آن انفاس متبرکه وکلمات مبارکه را که
در ایام سعادت فرجام واوقات میمنت انجام استماع افتاده بود یکجا جمع نماید تا رفیق این سرگشته
بادیه بعد وهجران شود وانیس این غمزده زاویه یأس وحرمان گردد وشاید که دل خون گشته
را از مطالعه آن تشفی حاصل آید ودیده بحسرت آغشته را از مشاهده صور خطوط آن
تسلی روی نماید مثنوی چونکه شد از پیش دیده وصل یار نایبی باید ازو ماند یادگار
چونکه گل بگذشت وگلشن شد خراب بوی گل را از که جوییم از گلاب چونکه شد خورشید وما را کرد داغ
چاره نبود در مقامش از چراغ لیکن بسبب عوارض روزگار ولواحق لیل ونهار این معنی سمت
در عقده تأخیر وتعویق می‌افتاد وکرو بسته رشته تألیف وتلفیق نمیگشت تا بعد از شانزده
۸۰ سال در شهور سنه تسع وتسعمایه آن داعیه قدیم تجدید یافت وخاطر بجمع وترتیب آن شتافت وانچه
از احوال واطوار سلسله خواجگان وخلفا واصحاب ایشان طبقه بعد طبقه در کتب معتبره

این طایفهٔ بزرگوار بتفاریق دیده بود یا از حضرت ایشان و سایر عزیزان این سلسله شنیده بود با
ترتیبی لایق و ترکیبی موافق درین مجموعه درج نمود و از ذکر شمایل و مناقب حضرت ایشان که مقصود
اصلی ازین تصنیف و علت غایی ازین تالیف آن بود باتمام رسانید و بایراد احوال و مقامات
و شرح اطوار و کرامات آنحضرت مسک الختام گردانید و درین کتاب هر جا که لفظ حضرت ایشان
بر سبیل اطلاق ایراد نموده مراد حضرت ولایت پناهی عبیداللهی بوده قدس الله تعالی سره و اعلی ذکره
و هر جا از معارف و لطایف این طایفهٔ علیه قدس الله تعالی ارواحهم و نوّر اشباحهم که بر داخت عنوان
لمحه فیصله بلفظ رشحه موشح و مرشح ساخته و در بعضی مواضع هر جا بفاصله احتیاج افتاد دایره
صغیره نهاده و چون این فیض نو رسیده رشحات جام فرا بود از عین الحیات قلوب ارباب عرفان و اصحاب
ذوق و وجدان ترشح نموده و بساتین صدور طالبان صادق الاخلاص و محبان کامل الاختصاص را
تازگی و طراوتی افزوده ازین جهت مسمی شد برشحات عین الحیات و از عجایب اتفاقات آنکه تاریخ اتمام
کتاب از عدد حروف رشحات که نهصد و نه است اتفاق افتاده چنانکه از قطعه و رباعی آخر کتاب مستفاد است
والله یهدی الی سبیل الرشاد ملتمس از طالبان طریق و سالکان سبیل تحقیق آنست که چون وقت شریف ایشان
از مطالعهٔ احوال و اطوار و معارف و حقایق این عزیزان خوش گردد مقصود ازین جمع و ترتیب که
بر ایشان ترشح انعم پرتوی و امیدوار برابطه محبت درویشان دران وقت از گوشهٔ خاطر عاطر
فرو نگذارند و بدعای خیر یاد آرند و مامول از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ناظران منصف
و حاضران باشعور متصف آنست که چون اغلب عیب و خلل و جامع این کتاب را درین گفت و گوی مدخلی نیست اغلب از
نقل شمایل و فضایل اهل حقایق و معارف زینت رادای اوصاف معارف و لطایف این طایفه منحصر در ای

شیوهٔ ترجمانی نیست پس باید که عبارات و اشارات این عزیزان را هدف ناوک طعن و انکار نسازند
و خود را در بادیهٔ هوان و بادیهٔ ادبار نیندازند والسلام علی من اتبع الهدی و بنای این
مجموعه بر یک مقاله و سه مقصد و خاتمه اتفاق افتاد من الله المبداء والیه المعاد و فهرست مقاله و
مقاصد و خاتمه اینست **مقاله** در ذکر طبقات خواجگان سلسلهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی ارواحهم العلیه
من اولها الی آخرها اما بوجه اجمال و اما بوجه تفصیل و من الله یقول الحق و هو یهدی السبیل
مقصد اول در ذکر آبا و اجداد و اقربای حضرت ایشان و تاریخ ولادت آنحضرت
و احوال ایام صبا و شمه از شمایل و اخلاق و اطوار حضرت ایشان و ابتدای شروع و بدایت کار ایشان
قدس الله تعالی ارواحهم **مقصد دوم** در ذکر بعضی از حقایق و معارف و دقایق
و نکات و لطایف و حکایات و اشارات که در خلال احوال از حضرت ایشان بواسطه استماع افتاده است
مقصد سوم در ذکر بعضی از تصرفات عجیبه و امور غریبه که بطریق خرق عادات از حضرت ایشان
ظاهر شده و نقل ثقات عدول که دران بصحت و ثبوت پیوسته و هر مقصد ازین مقاصد
ثلثه مشتمل خواهد بود بر سه فصل **خاتمه** در ذکر تاریخ وفات حضرت ایشان و کیفیت
انتقال و ارتحال آنحضرت ازین دار دنیا بدار آخرت **مقاله در ذکر طبقات خواجگان سلسلهٔ**
نقشبندیه قدس الله تعالی ارواحهم العلیه من اولها الی آخرها اما بوجه اجمال و اما
بطریق تفصیل و هو یقول الحق و هو یهدی السبیل پوشیده نباشد که حضرت ایشان را
تعلیم ذکر و نسبت طریقهٔ خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم از خدمت مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره
و ایشان از حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند و ایشان از امیر سید کلال و ایشان

از خواجه محمد بابای سماسی و ایشان از خواجه علی رامیتنی و ایشان از خواجه محمود انجیر فغنوی
و ایشان از خواجه عارف ریوگروی و ایشان از خواجه عبد الخالق غجدوانی که سر سلسله
خواجگانند و ایشان از خواجه یوسف همدانی و ایشان از خواجه ابو علی فارمدی و ایشان از شیخ
ابو القاسم گرگانی و شیخ ابو القاسم را انتساب در علم باطن بدو جانب است یکی بشیخ ابو الحسن
خرقانی و وی را بشیخ ابو یزید بسطامی و ولادت شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید است
بمدتی و تربیت شیخ ابو یزید وی را بجانب باطن بوده در روحانیت بوده نه بظاهر و صورت و نسبت
ارادت شیخ ابو یزید بحضرت امام جعفر صادق است رضی الله عنه و بنقل صحیح ثابت شده که
ولادت شیخ ابو یزید نیز بعد از وفات امام است و تربیت حضرت امام وی را از جانب روحانیت
بوده نه بحسب ظاهر و صورت و حضرت امام جعفر را رضی الله عنه چنانچه شیخ ابو طالب مکی
قدس سره در قوت القلوب آورده دو نسبت ثابت است یکی بپدر بزرگوار خود امام محمد باقر و ایشان را
بپدر بزرگوار خود امام زین العابدین علی و ایشان را بپدر بزرگوار خود امام حسین و ایشان را
بپدر بزرگوار خود امام امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و ایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم این سلسله نسبت اهل البیت را رضی الله عنهم که از جهت نفاست و عزت
و شرفی که دارد سلسلة الذهب نام کرده اند و نسبت دیگر که دارد حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه دارد بقول شیخ ابو طالب مکی قدس سره بقاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله تعالی عنهم
اجمعین که بعد رسول در حضرت امام است و از فقهای سبعه بوده است و نظیر در زمان خود در علم ظاهر و باطن و وی را
نسبت ارادت باطن بسلمان فارسی است رضی الله تعالی عنه و وی را با وجود دریافت شرف صحبت

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نسبت باطن از امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بوده است و بعد از
انتساب بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و باز شیخ ابو القاسم گرگانی را نسبت ارادت باطن
بشیخ ابو عثمان مغربی بوده است و وی را بابو علی کاتب و وی را بابو علی رودباری و وی را
بجنید بغدادی و وی را بسری سقطی و وی را بمعروف کرخی و شیخ معروف کرخی را
دو نسبت واقع است یکی بداود طایی و وی را بحبیب عجمی و حبیب عجمی و وی را بحسن
بصری قدس الله تعالی ارواحهم و حسن بصری را بحضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه و ایشان را
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر شیخ معروف را نسبت ارادت بحضرت امام علی بن موسی الرضا است
و ایشان را بپدر بزرگوار خود امام موسی کاظم و ایشان را بپدر بزرگوار خود امام جعفر
رضی الله عنهم اجمعین الی آخر النسبة کما مر و الله تعالی اعلم **خواجه یوسف همدانی قدس سره**
حضرت قطب الاولیا حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی سره در کتاب فصل الخطاب آورده اند که
خدمت مولانا شرف الملة والدین العقیلی الانصاری البخاری روح الله روحه که از کبار
علما اند و از خاندان حضرت خواجگان قدس الله ارواحهم بخط شریف ایشان مکتوب است که
شیخ یوسف همدانی قدس الله تعالی سره هژده ساله بوده اند که به بغداد رفتند
و از ابی اسحق فقیه علم فقه آموختند و در علم نظر بدرجه کمال رسیدند و بر مذهب حضرت امام
ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه بودند و در اصفهان و بخارا تعلم کردند و در عراق و خراسان و خوارزم
و ما وراء النهر صاحب قبول بودند و مدتی در کوه زر ساکن شدند و خرقه از دست خواجه عبد الله
جوینی پوشیدند و در تصوف بشیخ عبد الله جوینی و شیخ حسن سمنانی و شیخ ابو علی فارمدی انتسابه

رحمهم الله تعالی شاگردی کرده اندی و ولادت ایشان در سنه اربعین و اربعمائه بوده است و وفات ایشان
در سنه خمس و ثلثین و خمسمائه بوده است و در تاریخ امام یافعی مذکور است خواجه یوسف همدانی صاحب
احوال و کرامات بوده و در بغداد و اصفهان و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا افاده
و استفاده نموده و مدتی در مرو بوده و موعظه فرموده و خلق از وی منتفع شدند و در مرو نزول
کرده و مدتی آنجا ساکن شده و بعد از آن بهرات رفت و چند وقت آنجا اقامت فرمود و باز بمرو آمد
و بعد وقتی بار دیگر بهرات رفت و یک چند آنجا بود و بعد از آن باز عزیمت مرو نمود چون از هرات
بیرون آمد در راه وفات یافت و در همان موضع که وفات یافته بود وی را دفن کردند و گویند بعد از آن
ابن النجار که از مریدان وی بود جسد مبارک وی را بمرو نقل کرد و قبر مبارک وی آنجاست
بزرگ و متبرک؛ چون حضرت خواجه یوسف قدس سره وفات نزدیک رسیده است چهار کس را از اصحاب
در مرتبه دعوت و مقام ارشاد یافته اند و بخلافت و نیابت خود نصب کرده اند و هر یک بعد از
ایشان در مقام دعوت خلق بوده اند و طالبان را بطریق حق ارشاد فرموده و خلفا و اصحاب
دیگر بطریق ادب در متابعت و ملازمت وی می بوده اند و بر ترتیب ذکر هر یک از خلفای ایشان طبقه
بعد طبقه تا او سلسله خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم ایراد می یابد و بالله التوفیق

چون حضرت خواجه یوسف همدانی را وفات نزدیک رسید چهار کس را از میان اصحاب در مرتبه دعوة و مقام ارشاد نصب کرده

میان

اصحاب

[illegible]

خواجه عبدالله برقی

ایشان خلیفه اول اند از خلفای اربعه خواجه یوسف همدانی
قدس سره و در اصل از خوارزم اند عالم و عارف و صاحب کرامات و مقامات بوده اند و در انساب
شیخ عبدالکریم سمعانی رحمه الله تعالی مذکور است که نسبت خواجه عبدالله برقی به برق آمده که
بفتح رای مهمله که معرب بره است زیرا که بعضی آبا و اجداد ایشان گوسفند دار بوده اند

و بره فروشی میکرده اند قبر مبارک ایشان در بخارا بر سر تل شور رستان است نزدیک مزار شیخ
ابوبکر اسحق کلاباذی رحمهما الله تعالی

خواجه حسن انداقی

خلیفه دوم خواجه یوسف همدانی
بوده اند و کنیت و نام ایشان ابو محمد حسن بن حسین انداقی است و انداق دهی است بر سه
فرسنگی بخارا و سمعانی در انساب خود آورده که در حدود مرو دهی دیگر است بر دو فرسنگی
شهر که آن را نیز انداق گویند و انداق معرب اندک است و خواجه حسن از انداق بخاراست
نه از انداق مرو و ظاهر فرموده که خواجه حسن در زمان خود شیخ وقت خود بود و طریقه
پسندیده داشت در تربیت مریدان و دعوت خلق بحق سبحانه و صاحب صفا و وقت و دوام
عبادت و ریاضت بوده و متابع آثار سنت و آداب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و صحبت بخواجه
یوسف همدانی قدس سره داشته بود سالها ملازمت وی کرده و از خواص اصحاب
و مریدان وی بوده و با وی سفر خوارزم و بغداد کرده بود و شیخ اول در مرو
با وی ملاقات کردم در خانقاه شیخ یوسف همدانی قدس سره وی را نشناختم بعد از آن
در بخارا با وی ملاقات کردم و با وی تردد و بازگشت می نمودم و بصحبت وی تبرک می جستم
و وی اکرام من بغایت می نمود و اندک چیزی از وی برسم تیمن و تبرک بروایت
استاد ما و شیخنا یوسف الهمدانی قدس سره سماع دارم ولادت وی در سنه نیف و ستین و اربعمائه
بوده است و وفات وی در بیست و ششم ماه رمضان سنه اثنین و خمسین و خمسمائه در شب سه شنبه
در منزل مبارک که نزول کرده وی نبیره امام عالم عامل فقیه حقانی عبدالکریم ابن ابی حنیفه
انداقی است که از کبار تلامذه شمس الائمه حلوانی بوده است رحمهما الله تعالی منقولست که خواجه حسن

[illegible]

[illegible]

اندافی بملازمت خواجه یوسف همدانی پیوسته اند و از ایشان نسبت و طریقه فرا گرفته باندک فرصتی
از ذوق و احوال مشغولی کار ایشان بجائی رسیده که کیفیت عظیم غالب می شده و بسیاری از
مهمات ضروری ایشان در توقف می افتاده و کفایت معیشت اولاد و از واج مستعسر شده روزی
حضرت خواجه یوسف ایشان را نصیحت کرده که عیالمند و درویشید مباشرت بعضی امور ضروریست
و در ان اهمال و اهمال علماً و عقلاً جایز نیست خواجه حسن گفته اند که حال مغلوبست و حبسی مجال
هیچ کار دیگر ندارم حضرت خواجه ایشان را معذور داشته اند و ایشانرا اعتاب کرده اند و در شب که علامه
آن حضرت حق سبحانه را در خواب دیده اند که فرموده که یا یوسف انا اعطیناک البصارة و اعطینا
الحسن البصارة والبصیرة ای یوسف ما ترا بینائی عقل داده ایم و حسن را بینائی عقل و بینائی دل
داده ایم خدمت خواجه یوسف بعد از ان ایشان را بغایت عزیز می داشتند و هیچ امر از
امور دنیوی تکلیف نمی کردند قبر مبارک ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد
در مزار شیخ ابوبکر اسحق کلاباذی برابر قبر شیخ رحمهما الله **خواجه احمد یسوی**
رحمه الله خلیفه سوم بوده اند از خلفای خواجه یوسف قدس سره و ترکان ایشانرا
آتا یسوی گویند و آتا را که بترکی پدر است بر مشایخ بزرگ اطلاق کنند مولد ایشان
یسی است که شهریست مشهور از بلاد ترکستان و قبر مبارک ایشان نیز انجاست صاحب
آیات و کرامات جلیله و مراتب و مقامات رفیعه بوده اند و ایشان در طفلی منظور نظر کیمیا اثر
بابا ارسلان شده اند که از قدمای مشایخ ترک و از عظمای ایشان بوده اند و گویند بابا
ارسلان مشتمل بر بشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بجهت تربیت وی شغل کرده اند

باشارت

علی الفرق بین البصر والبصارة
بصیرت رویت قلب و بصارت
رویت عین م
نسخه م

و خواجه

و خواجه را در قدوم و ملازمت ایشان ترقی کلی واقع شده و تا بابا ارسلان در قید حیوة بوده
خواجه بر سبیل دوام بملازمت ایشان قیام می نموده اند و بعد از وفات ایشان هم باشارت
ایشان به بخارا آمده اند و سلوک ایشان در ملازمت شیخ یوسف همدانی تمام گشته و بدرجه تکمیل و ارشاد
رسیده اند و در رساله بعضی از مشاهیر مشایخ این خاندان قدس الله تعالی ارواحهم چنین
مذکور است که بعد از وفات خواجه عبدالله برقی و خواجه حسن اندافی چون نوبت خلافت بخواجه
احمد یسوی رسید و بدعوت خلق در بخارا مشغول شدند بعد از چند گاه که ایشانرا اشارت
غیبی بجانب ترکستان عزیمت افتاد و در وقت رفتن همه اصحاب را بمتابعت و ملازمت حضرت خواجه
عبدالخالق غجدوانی قدس الله تعالی سره وصیت کردند بعد از ان بجانب یسی توجه نمودند
پوشیده نماند که خواجه احمد یسوی قدس سره سر حلقه مشایخ ترکند و اکثر مشایخ
ترک را در طریقت انتساب بایشانست و در خاندان ایشان بسی بزرگان
و عزیزان بوده اند که ذکر ایشان را علیحده کتابی باید لاجرم بذکر سلسله
اصحاب خواجه تا بزمان حضرات ایشان متصل است اکتفا می نماید بعد از ان شروع میکند
در ذکر حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی که خلیفه چهارم اند از خلفای اربعه خواجه یوسف
همدانی قدس الله تعالی سرهم و بدانکه خواجه احمد را چهار خلیفه بوده است که ذکر بر سبیل اجمال ایراد
می یابد و بالله التوفیق **منصور آتا** خلیفه اول اند از خلفای اربعه خواجه احمد ایشان
فرزند رشید بابا ارسلان بوده و عالم بعلم ظاهر و باطن و در مبادی کار از والد
بزرگوار خود تربیتها یافته اند و بعد از وفات والد هم بفرموده ایشان بملازمت

خواجه شتافته و در ظل عنایت ایشان بدرجات عالیهٔ اهل ولایت رسیده اند عبد
الملک خواجه فرزند بزرگوار منصور آتاست و بعد از وی بجای وی نشستند و میان
مستعدان بتربیت برآمده و سالها بر مسند ارشاد بوده و طالبان طریق را راه ارشاد نموده تاج خواجه خلیفهٔ اول
رحمة الله علیه فرزند عزیز عبد الملک خواجه و پدر بزرگوار زنگی آتاست که بعد ازین ذکر ایشان میشود و تاج
خواجه بعد از تحصیل علوم رسوم در علم طریقت و حقیقت تربیت از والد شریف خود یافته و بعد
از آن بدرجهٔ کمال رسیده و کمال تربیت یافته اند سعید آتا رحمة الله علیه خلیفهٔ دوم خواجه
احمد بوده اند و باشارت ایشان تربیت مریدان نموده سلیمان آتا رحمة الله علیه خلیفهٔ سوم
خواجه احمد اند و ایشان از کبار مشایخ ترک اند و حکمتهای ایشان که بزبان ترکی در معاملات
درویشان گفته اند در ترکستان معروف و مشهور است و از جملهٔ فواید انفاس ایشان است
این مثل در احترام خلق و اغتنام وقت فرموده اند شعر هرکیم کورسانک خضر بیل
هر تون نی کورسانک قدر بیل و این مثل دیگر نیز منسوب با ایشان است که در کسر
نفس خود گفته اند مثل بارچه بخشی بیز یمان بارچه بغدای بیز شمان همه نیک ما بد
همه گندم ما کاه حکیم آتا رحمة الله علیه خلیفهٔ چهارم اند از خلفای اربعهٔ خواجه احمد
یسوی و سالها بر مسند ارشاد بوده اند و بعد از خلفای ثلثه خلق را بدعوت حق مشغول نموده
و مسکن حکیم آتا ولایت خوارزم بوده و انجا از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده اند
در موضعی که از آن آق قورغان گویند یعنی قلعهٔ سفید و قبر مبارک ایشان انجا معروف
و مشهور است مزار و متبرک است زنگی آتا رحمة الله علیه که ایشان را زنگی بابا نیز گویند اعظم

هر کرا بینی خضر دان و هر شب را قدر دان

و اقدم خلفای حکیم آتا بوده اند و مولد و مسکن ایشان ولایت تاشکند بوده و قبر مبارک ایشان نیز
انجاست و خلق آنجا بزیارت روند و بمراد واصل شوند خدمت مولانا محمد جامی علیه الرحمه از حضرت
ایشان نقل کرده اند که میفرموده اند که هرگاه بزیارت زنگی آتا می آییم از قبر مبارک ایشان آواز
الله الله الله می شنویم ایشان نبیرهٔ ارسلان بابا اند و فرزند تاج خواجه و سالها در ظل تربیت
والد شریف خود بوده اند و بعد از وفات والد باشارت غیبی و الهام لاریبی عمر در ملازمت
حکیم آتا نموده اند و بعد از وفات حکیم آتا زوجهٔ ایشان را که عنبر آتا نام او است و دختر براق خان بوده
بحبالهٔ عقد خود در آورده اند و ایشان را از عنبر آتا اولاد و احفاد بزرگوار پیدا شده اند
همه عالم و عامل و فاضل و کامل که هریک در زمان خود مقتدای سالکان و پیشوای طالبان
بوده اند گویند حکیم آتا سیاه چهره بوده اند روزی عنبر آتا را بخاطر گذشته که
چه بودی اگر حکیم سیاه چهره نبودی حکیم را بر خاطر او اشراف شده است و فرموده اند که
زود باشد که بسیاه تری از من مصاحب شوی آن بوده است که بعد از حکیم آتا نصیب زنگی آتا شده اند
و بعضی گفته اند که زنگی آتا بحسب ظاهر حکیم آتا را در نیافته بوده اند و تربیت حکیم آتا ایشان را بحسب
معنی و روحانیت بوده نه بحسب ظاهر و صورت و قول اول اصح است که ایشان در وقتی که حکیم آتا در
ولایت خوارزم وفات یافته اند زنگی آتا در تاشکند بوده اند علی الفور بطرف خوارزم
روان شده اند و هیچ جا مکث نکرده تا بخوارزم رسیده اند و شرط زیارت قبر حکیم و بر سبیل اهل
مصیبت بجای آورده اند و بعد از انقضای مدت عدت عنبر آتا را خطبه نموده نزد وی فرستاده اند تا
کنند و او روی برتافته گفته که من بعد از حکیم آتا بحبالهٔ ازدواج در نیایم خصوص این زنگی سیاه

بحباله [illegible]

و در پیش روی زنگی اتا نگاه کرد آن او کج بماند و مضطرب گشت آن حجام نزد زنگی اتا آمده ماجرا باز گفت زنگی اتا
بازبوی پیغام داد که یاد دار آنچه که در خاطر تو گذشته بود که چه بودی اگر حکیم اتا سیاه
چهره نبودی و حکیم اتا بر خاطر تو مشرف شده فرموده که زود برو بیا تراش آن را از من صاحب خبر
چون حجام این سخن بشنید بر اتا گفت یاد نشستن آمد و بگریه افتاد و گفت رضا دادم با آنچه مراد اتا است
و اهمال کردن امر راست نیست و بحباله ازدواج ایشان درآمد و خدمت زنگی اتا را خلیفه چهار
بوده است اوزون حسن اتا و سید اتا و صدر اتا و بدر اتا که این چهار در مبادی حالت
دیگر از مدارس بخارا بتحصیل علم اشتغال داشته‌اند و باتفاق یکدیگر بر مطالعه
مشغول گشته‌اند و در یک شب چهار را داعیه سلوک این راه و اراده طریق حق از خاطر
سر زده علی الصباح خانها بتاراج داده‌اند و از شهر روی در صحرا نهاده بجانب ترکستان رفته
بصحبت زنگی اتا افتاده‌اند و ذکر هر یک بسبیل اجمال ایراد می‌یابد اوزون حسن اتا
رحمه الله علیه خلیفه اول از خلفاء اربعه زنگی اتا گویند چون این چهار عزیز بولایت تاشکند رسیده اند
در صحرایی میگذشته‌اند سیاهی دیده‌اند با لبهای سطبر که گله گاو پیش خود داشته و آن را می‌چرانیده
وی زنگی اتا بوده و طریق ایشان در مبادی کار و بار بجهت ستر حال و کسب معیشت این بوده که
گاوان اهل تاشکند را می‌چرانیده‌اند و از اجرت آن قوت عیال و اطفال بهم می‌رسانیده‌اند
گویند هرگاه زنگی اتا در صحرا بعد از نماز بذکر مشغول می‌شده‌اند گاوان ترک چرا کرده
گرد ایشان حلقه می‌زده‌اند و ایشان تا بذکر مشغول می‌بوده‌اند گاوان اصلا چرا
نمی‌نموده‌اند چون آن طلبه علم نزدیک اتا رسیده‌اند دیده‌اند که پای برهنه

خار درشت را در هم میشکند و در یکدیگر می‌کوبد که بر سر بند هیمه بجانب بر دوان
خارها در پای ایشان نمی‌خلد متعجب شده پیش رفته‌اند و سلام کرده‌اند و اتا جواب گفته
و پرسیده که شما درین دیار غریب می‌نمایید چه کسانید و از کجا می‌آیید گفته‌اند ما طلبه علم بوده‌ایم
و در بخارا بتحصیل علوم قیام می‌نمودیم ناگاه در دلهای ما در مطالعه و مباحثه بکرت واردات
سلوک از باطنهای ما سر زد اکنون بطلب تحقیق از آن دیار بدین آمده‌ایم خواهیم که بوی از حقیقت بمشام
ما هر چهار بوی رسیم و مرشدی کامل و مکمل بهم رسیم که بعد ازین ملازمت و متابعت وی نماییم تا بشکه
از دور که بعد و نقصان بدرجه قرب و کمال برسیم اتا فرموده‌اند که باشید تا من بوی کشیم و شما را بان مرشد
نشان دهم پس روی بطرف شمال و جنوب و مشرق و مغرب آورده‌اند و استنشاق هوا کرده و از
هر سو بوی کشیده و گفته‌اند که هر جا در عالم را بوی کشیدم در تمام ربع مسکون کسی غیر خود ندیدم که
تواند شما را از نقصان رهاند و بکمال رساند سید اتا و بدر اتا را ازین سخن انکار در
باطن پیدا شده سید اتا بدل اندیشیده که من سید و عالم کی تابع این سیاه گاوچران شوم
و بدر اتا بخاطر گذرانیده که این زنگی شتر لب حبشی چه دعوی عریض میکند اما اوزون
حسن اتا و صدر اتا برین دعوی انکار نکرده‌اند و بباطن گذرانیده‌اند که می‌تواند که حضرت حق سبحانه و تعالی
نوری در آن سیاه دوده ودیعت نهاده باشد زنگی اتا مقارن این حال در باطن چهار تصرف کرده‌اند
و دلهای ایشان را بجانب خود متعلق و منجذب کرده‌اند اول کسی که از آن یاران که پیش رفته و بر دست اتا
بیعت کرده و انابت آورده اوزون حسن اتا بوده و اول کسی که ازین خانواده ارشاد یافته بعد از
بلوغ بدرجه کمال اوزون حسن اتا است سید اتا رحمه الله علیه خلیفه دوم زنگی اتا است

ونام وی سید احمد است و بسید آتا معروف و مشهور است گویند سید آتا در اثنای ملازمت زنگی آتا هر چند
ریاضت میکشید در باطن خود هیچ رشدی نمی دید و هر چند سعی میکرد بروی دل او هیچ در نمی گشود آخر
درد دل خود در العنبر آنا رسانیده و گفته سخن شما نزد آتا در درجه قبول دارد امید وارم که
در باب من کلمه گوئید باشد که بنظر عنایت مشرف شوم عنبر آنا قبول کرده و گفته که تو امشب خود را در
نمدی بپیچید بر سر راه آتا بیند از تا سحر که بطهارت ساختن بیرون آیند و ترا باین حال ببینند مگر که
بر تو رحم کنند سید آتا چنان کرده و عنبر آنا شب در فراش آتا را گفته احمد مدتیست فقیر و سید و عالم
و مدتیست که در ملازمت شما است هرگز بنظر خاص مخصوص صاحب جناب نشده التماس دارم که بروی رحم کنند
تبسم کرده فرموده که تشنیان علم او سد راه او شده روز اول که او را دیدم خواستم او را
بخود نشان دادم بدل اندیشید که من سید و عالم باشم که تابع این سیاه کاو چران شوم اما تو
او را در خواست کردی از سر گناه او در گذشتم و چون وقت سحر آتا بیرون آمده چیزی سیاه بر سر راه
خود افتاده دیده پای بران نهاده آن خود سید آتا بوده که زنگی آتا پای بر سینه او
نهاده بودند و او پای آتا را بوسیده آتا گفته اند چه کسی گفته احمد است آتا گفته که برخیز که
باین شکستگی خود کار تو درست شد و بوی درین محل التفاتی خاص کرده اند چون سید قدر را
کرده آنچه مقصود وی بوده بروی منکشف گشته و ابواب مواهب و فتوح مفتوح شده و باندک
زمانی بدرجه ارشاد و کمال رسیده و بسی از ناقصان را بمرتبه کمال رسانیده و حضرت سید آتا
با حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی که از اجله طبقه خواجگان عالیشانند قدس الله تعالی ارواحهم
و ذکر ایشان بعد ازین خواهد آمد معاصر بوده است و میان ایشان مخاوصات واقع شده که

در ذکر عزیزان

در ذکر عزیزان شمه از آن ایراد خواهد یافت و در مقامات خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی
سره مذکور است که از حضرت خواجه نقل کرده اند که وقتی دهقانی زمینی را ارزن میکشته
سید آتا بروی گذشته و از وی پرسیده که در چه کاری و چه میکاری آن دهقان
گفته که ارزن میکارم لیکن این زمین ارزن نیکو نمی دهد سید آتا آن زمین را خطاب کرده که ای زمین
ارزن نیکو بده گویند چند سال در آن زمین ارزن می رسته بی آنکه تخم کارند اسمعیل آتا
رحمة الله علیه از کبار خلفا و اصحاب سید آتا بوده اند حضرت ایشان میفرموده اند که مردم در اوایل حال
با اسمعیل آتا تعرض میکرده اند آتا میگفته اند که من اینها نمی دانم آتش بر زنید لطیف فقر من
بغیر آتش ابراهیم و طبل وی نمی زنم آتا در نواحی خوزیان بوده که قصبه ایست میان ترمد
و تاشکند و موالی آن دیار نسبت بوی متعرض بوده اند و دایم غیبت و مذمت وی میکرده اند
و آتا میگفته اند این ملایان با صابون و اشنان بشویند حضرت ایشان این سخن را از وی بغایت می پسندیده اند
و استحسان می فرموده اند و از انفاس نفیسه آتا است که میگفته اند که در آفتاب جامه باش
و در سر جامه و در گرسنگی نان حضرت ایشان میفرموده اند که این سخن آنکلامی جامع است و هم حضرت
ایشان فرموده اند که اسمعیل آتا بعد از آنکه مریدی را تلقین میکرده اند میفرموده اند که ای
درویش برادر طریقت شدیم یک نصیحت از من قبول کن این دنیا اگر گنبد سبز خیال بند
و بدانکه تو بی و حق تعالی چندان ذکر گوی که بغلبه و قهر از حق سبحانه حق سبحانه ما نند بی
و تو از میان بیرون روی حضرت ایشان میفرموده اند که ازین سخن آتا خیلی بوی می آید و هم حضرت
ایشان از حال خود خواجه ابراهیم علیه الرحمه نقل فرموده اند که حضرت سید شریف جرجانی

می‌گفتند شیخ‌زاده از نبیره‌های مریدان اسماعیل اتا بوی عزلت می‌آید اسحق خواجه اتا رحمه الله
فرزند اسمعیل اتا بوده است صاحب صفای وقت و لطیف الحال و خبرگیر بوده و در نواحی آن سیجاب می‌نشسته و آن
قصبه‌ایست میان تاشکند و سیرام شیخ عبدالله خجندی علیه الرحمه از اصحاب حضرت خواجه بهاءالدین قدس سره
بوده وی می‌فرموده که پیش از آنکه بشرف صحبت حضرت خواجه مشرف شوم بچندین سال واجد قوی بسیار بودم از خواجه علی
حکیم ترمذی قدس سره شنیدم از ایشان اشارت بسید کبیر باز کرد که مقصود تو بعد از دوازده سال دیگر در بخارا حاصل
خواهد شد و آن موقوف نظر خواجه بهاءالدین نقشبند است خاطر من بخجند آرامی گرفت و بجانب خجند مراجعت کردم
روزی در بازار می‌گذشتم دو مرد را دیدم که بر در مسجد نشسته بودند و با هم سخنها می‌گفتند و مکرر
گوش فرا داشتم از سخن ایشان معلوم کردم و بصحبت ایشان میل خاطر من پیدا شد با ایشان نیازمندی کردم مقداری
طعام و میوه پیش ایشان آوردم با هم گفتند این درویش طالب می‌نماید لایق آنست که در صحبت سلطان‌زاده
ما اسحق خواجه اتا بیاید چون از ایشان این سخن شنیدم داعیه من بطلب قوت گرفت تفحص کردم گفتند ایشان
در سیجاب می‌باشند بصحبت ایشان رفتم و اظهار طلب کردم اما از واقعه ترمذ هیچ نگفتم و چند روز در خدمت
بودم و ایشان لطف بسیار می‌نمودند روزی فرزند ایشان که جوانی بود بخانه رسید و آثار قبول از ناصیه
وی ظاهر بود از خود گفت این درویش مسکین می‌باید که در صحبت شما باشد اسحق خواجه فرمودند ای فرزند
این درویش مرید خواجه بهاءالدین نقشبند خواهد بود ما را در وی تصرف نیست چون از ایشان این سخن شنیدم تعشق
بجهت خواجه زیاده شد و از ایشان اجازت خواستم و بخجند باز گشتم و منتظر ظهور حضرت خواجه بهاءالدین قدس سره
می‌بودم تا وقتی که در بخارا بشرف صحبت و قبول ایشان مشرف شدم صدر اتا و بدر اتا رحمهما الله خلیفه سوم و چهارم زنگی
اتا بوده‌اند و نام ایشان مولانا صدرالدین و مولانا بدرالدین محمد است بوده و ایشان را صدر اتا و بدر اتا نیز گویند

و ایشان در بخارا هر دو در یک حجره بهم می‌بوده‌اند و از یک ظرف طعام و شراب می‌خورده‌اند
و در یک بستر خواب می‌کرده‌اند چون بصحبت زنگی اتا پیوسته‌اند روز بروز آثار ترقی از احوال مولانا
صدرالدین ظاهر می‌شده است لیکن در کار مولانا بدرالدین فرو بستگی تمام بوده او بجان آمده
آمده که سید اتا عنبر اتا را وسیله ساخته تا زنگی اتا بحال وی بپردازند عنبر اتا از بخارا روم و از ذوار
التفات و شفقت با ایشان در خود را داوطلبم پس وقت فرصت نگاه داشته عنبر اتا رفته و گریان
گریان حال خود باز گفته و وی را شفیع ساخته و التماس نموده که در محل انبساط اتا بعرض رسانند که
بدرالدین می‌گوید که من و مولانا صدرالدین هر دو بنده شماییم جهت چیست که نظر عنایت شما در حق
وی زیاده افتاده است اگر از من تقصیری در وجود آمده تنبیه فرمایید تا بتدارک آن
قیام نمایم پیغام مولانا چون زنگی اتا آن روز از صحرا در آمده اتفاقا منبسط الحال بوده عنبر اتا
بدرالدین را با تمام رسانیده و التماس التفات خاطر کرده اتا فرموده که فرو بستگی کار او
از آن جهت است که در اول ملاقات و گفت و گوی من بخاطر گذرانیده که این زنگی شتر لب را چند
چه جوی عرض می‌کند اگر چه تو در خواست کردی از سر گناه وی درگذشتم پس وی را طلبید و التفات
نمود که فی الحال بدرجه و مقام مولانا صدرالدین رسید بعد از آن همیشه در سیر مقامات و منازل
سایرین عنان بعنان رکاب بر رکاب می‌بود و در ظهور احوال و مواجید او را در فن شریک و سهیم
می‌بود و دیگر هرگز مولانا صدرالدین در هیچ وقتی و حالی بر وی فایق و غالب نگشت و در سلوک طریقت
و حقیقت از وی در نگذشت باشارت وی ایمین بابا رحمه الله علیه خلیفه صدر اتا بوده‌اند و بعد از وی
طالبان بحق دعوت نموده شیخ علی شیخ رحمه الله علیه خلیفه ایمین بابا بوده و بعد از وی بجای وی بر مسند ارشاد نشسته بوده و شیخ رحمه الله علیه

حلقهٔ شیخ علی شیخ بوده و بعد از وی مستعد آن تربیت می بوده **کمال شیخ رحمة الله علیه**
از کبار اصحاب مولانا بوده و شیخ بوده و در ولایت شاش متعهد آنحضرت ارشاد مینمودند که کمال شیخ
مرید مولانا و شیخ بوده و برادر طریقت خادم شیخ قدس سره که حال از سفر خراسان مراجعت کرده‌ایم
و در تاشکند اقامت نموده‌ایم وی برای ما بسیار آمد بعضی از اعزهٔ اصحاب میگفتند که روزی کمال شیخ
نزد حضرت ایشان آمده بود فرمودند که برای ما ذکر اره گویید و ذکر اره یک نوع ذکریست
در سلسلهٔ مشایخ ترک در وقت ذکر گفتن او از شکل آواز اره دو سر از حنجرهٔ ذاکر بیرون
می آید کمال شیخ در نظر حضرت ایشان بقوت تمام تر هفت هشت بار ذکر اره گفت حضرت ایشان
فرمودند که بکسی که از غیرت شیخ سوخته شده لحظهٔ تامل کردند آنگاه فرمودند در آن ذکر که اگر
منکری گوید این چه نوع ذکر گفتنیست که در جواب وی چه گوید این بیت خوانده‌اند که
بیت مرغان چمن به هر صباحی ❊ خوانند ترا با صطلاحی **خادم شیخ رحمة الله علیه** از اجلهٔ اصحاب
مولانا و شیخ بوده در مبادی ظهور حضرت ایشان در ماوراءالنهر و در تاشکند مرشد و مقتدای
جمعی کثیر بوده و بحضرت ایشان ملاقات فرموده و شیخ جمال الدین بخاری که خلیفه و قایم مقام خادم شیخ بوده
از آنجا بهرات آمده و بر سر مزار حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره با جمعی کثیر از مریدان
اقامت نموده و هم آنجا وفات یافته قبر وی بر تخت مزار است این فقیر در ملازمت مخدومی
مولانا رضی الدین عبد الغفور علیه الرحمة و الغفران گاهی بصحبت وی میرفت و وی از شیخ خود نقلها میکرد
و فواید باز بعضی از آن فواید در ضمن رشحه مذکور میشود **رشحه ۱** شیخ جمال الدین میگفت که شیخ ما
خادم شیخ در آیت فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله میگفتند که جمعی هستند که از ذکر گفتن

دل‌ها درد گرفت
و بعضی از اصحاب
میگفتند که فرمودند
کر لبی کشیده که از وی

قساوة قلب حاصل میکنند که از ادبانه میگویند از غفلت بمقتضای طبع و نفس میگویند
شاید که من ذکر الله اشارت بآن بود اگرچه مفسران عن غفلة عن ذکر الله تفسیر کرده‌اند **رشحه ۲** وهم وی میگفت که
شیخ میگفتند که حضوری که سالکان را در نهایت ذکر و عبور بر مراتب آن حاصل میشود هم تواند بود که
پیش از آن دست دهد لیکن آن حضور را بقائی نباشد و بواسطهٔ کشش طبیعت زود زایل شود و اما
اگر عبور بر مراتب ذکر که عبارت از مشاهدهٔ بعضی انوار و کشوف کرده باشد آن مراتب حجب اجسام
لطیفه‌ای بجای طبیعت می‌نشیند و سالک از مقتضیات طبیعت و بر شانه خواطر خلاص می‌یابد **رشحه ۳** وهم وی میگفت که
شیخ ما میگفت دلیل بر صحت حالیکه وارد میشود آنست که در وقت ورود فنا و نیستی و در نهایت
سالک پیدا میشود و کلفت اعمال بر میخیزد و بشریعت میل و محبتی تازه حاصل میکرد که
باحکام شرع از روی شوق و بهجت بی‌کلفت و کسالت قیام مینماید **رشحه ۴** وهم وی میگفت که
یکی از علمای رسوم نزد شیخ ما آمده بود و گفت که حال اهل رقص و سماع از دو بیرون نیست در آن وقت
شعور دارند یا ندارند اگر شعور دارند با وجود شعور حرکت در رقص و سماع و اظهار بیخودی بغایت
قبیح است و اگر شعور ندارند بعد از شعور طهارت ناکرده نماز میگذارند از آن شیخ در جواب
آن دانشمند گفت که از اسباب نقض وضو یکی آنست که عقل مسلوب میشود چنانچه مجانین را و قوت
و دیگر آنکه عقل مستور میگردد چنانچه در حال اغما باشد اما شعور این طائفه در حال رقص
و سماع نه مسلوب شدن عقل است و نه مستور شدن آن بلکه این شور از جهت آنست که در آن محل عقل
از غلبات الهی حیرتی فایض میگردد و در مملکت وجود ایشان حاکم و غالب میشود و این عقل کلی را قدرت
آن نیست که تدبیر و ضبط عالمی کند چه جای تدبیر و ضبط بدن پس ایشان در آن حال در ظل حمایت و تدبیر

دلیل بر صحت حالی

یکی از علمای رسوم نزد شیخ ما آمده بود میگفت که
حال اهل رقص و سماع از دو حال بیرون
نیست

وان عقل کل مدبر در مقام حفظ و نگاه داشت او بلکه لو اقف وضو دران محل نمی ماند چه
طالب صادق دران وقت از طبیعت و احکام او بتمام بیرون می آید و از لوازم بشریت خلاص میشود
پس دران وقت بتجدید وضو اصلا احتیاج نیفتد **رشحه** وهم ورئی میکرد که شیخ ما میگفتند بعضی مخادیم سلسله
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم چنین گفته اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما وجود فنا هرگز
بوجود بشریت عود نمیکند معنی این سخن ظاهر آنست که مراد از وجود عدم تحقق صفت عدمست و عبارت
ازان بیخودیست که مبتدیان طریق خواجگان را در اثنای مشغولی میسر میدهد لیکن الحق معنیت حقیقت
وجود عدم عبارت از ان هستی حقیقی است که بر مدرکه سالک توهم انداز بواسطه کمال شغل باطنی و
خلو دل از نقوش کونیه و این توهم هستی حقیقی که بعد از ان بیخودی پیدا میشود علامت وجود ان
واین وجود عود میکند بوجود بشریت یعنی باز این پرتو ناپدید میشود و لوازم وجود بشریت غالب میاید
بخلاف وجود موهوب حقانی که وی را بقای بعد الفنا گویند بعد از تحقق بمقام فنا پدید میشود
پس فنا را وجود باقی از پی است این عدم نیز وجود ازلیست و این وجود اگرچه پرتو همان وجود
باقیست لکن بواسطه عدم تحقق بمقام فنا گاه گاه متواری میشود تا وقتی که ثابت گردد و ملکه شود والله اعلم

پس دران وقت بتجدید وضوء احتیاج نیست

خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه ایشان چهارم اند از خلفای اربعه

خواجه یوسف همدانی قدس سره و سر دفتر طبقه خواجگان اند و در سلسله عزیزان قدس الله تعالی ارواحهم درو ایشان
مولد و مدفن ایشان در غجدوانست و از ولایت بخارا وان دهیست بزرگ شهرمانند بر شش فرسنگ بخارا
و نام والد شریف ایشان عبد الجمیل بن عبد الجمیل امام معروفست از اولاد امام مالک بوده و مقتدای وقت
و عالم علوم ظاهر و باطن و ساکن ملاطیه روم بوده و والده شریف ایشان از اولاد ملوک روم است

گویند

گویند عبد الجمیل امام مصحوب حضرت خضر بوده علیه السلام و خضر او را بوجود خواجه بشارت داده
و بعد از آنکه عبد الجمیل امام بسبب حوادث ایام باشتعال اولاد روم بدیار ماوراء النهر افتاده اند
بولایت بخارا آمده در ده غجدوان ساکن شده اند و حضرت خواجه آنجا متولد شده اند و در غجدوان
نشو و نما یافته و در صباء حال بشهر بخارا بتحصیل علوم اشتغال داشته اند روزی در بیان کار و بار
بر ایشان خود امام صدر الدین نام بزرگی که از کبار علمای زمان تفسیر میخوانده اند باین آیه رسیده که ادعوا ربکم
تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین از استاد پرسیده اند که حقیقت خفیه و طریقه وی چیست که اگر
بلند میخوانند و در وقت ذکر باعضا و جوارح حرکت میکنند غیری بران اطلاع مییابد و اگر بدل میگوید
بحکم حدیث ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم واقف میشود استاد فرموده اند که این علم
لدنیست اگر حق سبحانه خواهد باشد از اولیای الله کسی بتو رسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبد الخالق
منتظر بوده اند تا وقتی که خواجه خضر علیه السلام بایشان رسیده اند و وقوف عددی را با ایشان
تلقین کرده اند در کتاب فصل الخطاب مذکور است که روش حضرت خواجه عبد الخالق طریق حقست و مقبول
همه فرق علی الدوام در راه صدق و صفا و متابعت شریعت و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم و مجانبت
و مخالفت بدعت و هوا کوشیده اند و روش پاک خود را از نظر اغیار پوشیده اند ایشان را سبق ذکر دل در
جوانی از حضرت خواجه خضر علیه السلام بوده و بران سبق مواظبت نموده اند و خواجه خضر علیه السلام ایشان را
بفرزندی قبول کرده اند فرموده اند که در حوض آب درآی و غوطه خور و بدل بگو لا اله الا الله محمد
رسول الله خواجه چنان کرده اند و این سبق را گرفته اند و بکار مشغول شده اند و گشادها یافته اند و از اول
تا آخر حال روزگار ایشان بنزدیک همه خلق مقبول و محبوب بوده بعد از ان خواجه یوسف

همدانی قدس سره به بخارا آمده اند و خواجه عبدالخالق صحبت ایشان را دریافتند و معلوم کردند که ایشان
هم ذکر دل می بوده است و در صحبت ایشان می بودند تا مدتی که خواجه یوسف در بخارا بودند گفته اند که پیر سبق
ایشان خواجه خضر علیه السلام و پیر صحبت و خرقه خواجه یوسف قدس سره اند و اگرچه طریق خواجه یوسف
و مشایخ ایشان قدس الله تعالی ارواحهم ذکر علانیه بوده است لیکن چون حضرت خواجه عبدالخالق قدس سره
از حضرت خواجه خضر علیه السلام تلقین ذکر خفیه گرفته بودند و بآن مامور شده خواجه یوسف ایشان را تغییر
نداده اند و فرموده اند بر وجهی که از ایشان مامور شده اید مشغول باشید و در بعضی از تحریرات خواجه عبدالخالق
قدس الله سره مذکور است که فرموده اند که بیست و دو ساله بودم که حضرت خواجه زنده دلان خواجه خضر علیه السلام
و آنحضرت حواله به شیخ بزرگوار خواجه یوسف همدانی قدس سره کردند و تربیت و صحبت کردند تا ایشان در
ماوراءالنهر بودند من در خدمت ایشان ملازم بودم و از ایشان استفاده و استفاضه می نمودم بعد از آنکه
خواجه یوسف بخراسان آمدند حضرت خواجه عبدالخالق قدس سره بریاضت مشغول شدند و احوال خود را پوشیده می داشتند
و در کلام ایشان چنان است که در یک وقت ما تکلم بمکتب می رفتند و می آمدند و در ولایت شام ایشان را مرید
بسیار پیدا شد و خانقاه و رباط بنا شد و مدتی در مقام ارشاد و دعوت خلق متمکن می بودند
و طالبان صادق را بطریق حق دلالت می نمودند و ایشان را وصیتی است در آداب طریقت که
برای فرزند معنوی خود خواجه اولیای کبیر قدس سره نوشته اند مشتمل بر فواید جزئیه و عواید جلیله که
ناگزیر سالک است در همه مراتب و حالات و از جمله آن وصایا این چند فقره که مذکور است به جهت تیمن و تبرک ایراد می یابد
رشحه فرموده اند که وصیت میکنم ترا ای پسر که در همه احوال بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال بر تو باد که تتبع آثار
سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاهل بپرهیزی همه نماز

پیر سبق عبدالخالق غجدوانی خضر علیه السلام و پیر صحبت خواجه یوسف است

وصیتنامه عبدالخالق

بجماعت

بجماعت گذاری بشرط آنکه امام و موذن نباشی و هرگز طلب شهرت مکن که شهرت آفتست و بمنصب مقید مشو
دایم گمنام باش و در قباله ها نام خود منویس و بمحکمه قضا حاضر مشو و ضمان کسی مباش و بوصایا
مردم در میا و با ملوک و ابنای ملوک صحبت مدار و خانقاه بنا مکن و در خانقاه منشین و سماع بسیار
مکن که سماع بسیار نفاق پدید آرد و بسیار سماع دل را بمیراند و بر سماع انکار مکن که سماع را اصحاب بسیارند کم گوی
و کم خور و کم خسب و از خلق بگریز چنانکه از شیر گریزند و ملازم خلوت خود باش و با امردان
زن مخواه که
و زنان و مبتدعان و توانگران و عامیان صحبت مدار حلال خور و از شبهه بپرهیز و تا توانی
طالب دنیا مشو و در طلب دنیا دین بباد مده بسیار مخند و از خنده قهقهه اجتناب کن که خنده بسیار دل را بمیراند
و بهمه کس بچشم شفقت بنگر و هیچ فردی را حقیر مشمر ظاهر خود را میارای که آرایش ظاهر از خرابی
باطن باشد با خلق مجادله مکن و از کسی چیزی مخواه و کسی را خدمت مفرمای و مشایخ را بمال و تن و جان خدمت
کن و بر افعال ایشان انکار منمای که منکر ایشان هرگز رستگاری نیابد بدنیا و اهل دنیا مغرور مشو باید که دل تو
همیشه اندوهگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص و دعای تو بتضرع و جامه تو کهنه
و رفیق تو درویش و سرمایه تو فقر و خانه تو مسجد و مونس تو حق سبحانه رشحه و هم از کلمات قدسیه حضرت خواجه است این
هشت کلمات که بنای طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بر آنست ۱ هوش در دم ۲ نظر بر قدم ۳ سفر در وطن
۴ خلوت در انجمن ۵ یاد کرد ۶ بازگشت ۷ نگاهداشت ۸ یادداشت و پوشیده نماند که سه کلمه
دیگر است از جمله مصطلحات این طایفه علیه و آن ۱ وقوف زمانی ۲ وقوف عددی ۳ وقوف قلبی که
جمله یازده کلمه شود و حضرت خواجه حلقه سلسله خواجگان ... در مقام الفاظ مصطلحه
ایشان که دانستن طریقه این عزیزان موقوف بر آنست ... بعبارات شریفه این طایفه علیه رضی

بیان کلمات اشتمال حضرت خواجه عبدالخالق که مدار طریقه است

دیگر این همه بنوا است

[illegible]

یازده رشحه شرح هر یک بین الاجمال والتفصیل والله یقول الحق وهو یهدی السبیل رشحه اول هوش
در دم و آن آنست که هر نفسی که از درون بر آید باید که از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت بآن راه نیابد حضرت و اصلاً
مولانا سعد الدین کاشغری قدس الله سره فرموده اند که هوش در دم عبارت از انتقال از نفسی بنفسی است که از سر غفلت نباشد و از سر حضور و آگاهی
باشد و هر نفسی که میزند از حضرت حق سبحانه خالی و غافل نباشد و حضرت ایشان فرموده اند که در این طریق رعایت و حفظ
نفس را مهم داشته اند آنچنان که باید جمیع انفاس بصفت حضور و آگاهی موصوف شود و اگر صرف شود بی محافظت نفس
نمیکند فلان کس نفس را گم کرده است یعنی طریق و نسبت را گم کرده است حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که بنای
کار را در این راه بر نفس می باید کرد چنانکه اشتغال به وظیفهٔ زمان حال از تذکر ماضی و تفکر
در مستقبل مشغول کرداند و نفس را نگذارد که ضایع گردد و در خروج و دخول نفس حفظ ما بین النفسین
نماید سعی که بغفلت فرو رود و بر نیاید رباعی: ای نامده بحر علم [illegible] در بحر فراغت [illegible]
[illegible] نظر [illegible] اکابر [illegible] بین النفسین حضرت مخدومی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی
در آخر شرح رباعیات آورده اند که شیخ ابو الجناب نجم الدین الکبری قدس الله تعالی روحه در رساله فواتح الجمال
ذکری که جاری است بر نفوس حیوانات نا انفاس ضروریه ایشان است [illegible] در بر آمدن و فرو رفتن نفس
حرف ها اشارت بغیب هویت حق سبحانه و تعالی گفته میشود اگر خواهند و اگر نه خواهند همین حرف [illegible] در اسم مبارک
الله است و الف و لام از برای تعریف و تشدید لام از برای مبالغه دران تعریف پس همانا باید که طالب
هوشمند در نسبت آگاهی حق سبحانه بر نوعی که در وقت تلفظ این حرف شریف [illegible] ملحوظ وی شود
و در خروج و دخول نفس واقف بود که در نسبت حضور مع الله فتوری واقع نشود تا برسد بآنجا که بی تکلف
نگاه داشت این نسبت در دل او بود و بتکلف نتواند که این را از دل دور کند رباعی: با غیب هویت [illegible]

دائم

و انفاس [illegible] وقوف [illegible] شمارش [illegible] حرف گفتم [illegible] پاس
پوشیده نماند که غیب هویت حضرت حق در این رباعی که واقع است باصطلاح اهل صوفیه تحقیق عبارت
از ذات حق سبحانه و تعالی باعتبار لا تعین یعنی بشرط اطلاق حقیقی که مقید نیست باطلاق نیز و ممکن نیست که
در این مرتبه هیچ علم و ادراک هرگز بوی تعلق گیرد و از این حیثیت مجهول مطلق است رشحه ۲ نظر بر قدم
آنست که سالک را در رفتن و آمدن در شهر و صحرا همه جا نظر او بر پشت پای او باشد تا نظر او پراکنده نشود
و بجایی که نمی باید نیفتد و هم شاید که نظر بر قدم اشارت بسرعت سیر سالک بود در قطع مسافت هستی و طی عقبات
خود پرستی یعنی نظرش بر هر جا که منتهی شود فی الحال قدم بر آن نهد و آنچه ابو محمد [illegible] قدس سره
گفته است که ادب ایشان ان لا یجاوز همه قدمه اشارت باین معنی است و حضرت مخدومی قدس سره در کتاب تحفة الاحرار
در منقبت حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس سره این معنی را چنین نظم آورده اند: کم زده بی همدمی هوش دم
در نگذشته نظرش از قدم / برده ز خود کرده بسرعت سفر / باز نمانده قدمش از نظر رشحه ۳ سفر در وطن
آنست که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بشری بصفات ملکی و از صفات ذمیمه بصفات حمیده انتقال نماید حضرت
مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره فرموده اند که تفحص خبث [illegible] که انتقال باید [illegible] از وی زایل شود تا انتقال
نکند از صفات خبیثه و پوشیده نباشد که احوال مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم در اختیار سفر و اقامت
مختلف افتاده بعضی از ایشان در بدایت سفر کنند و در نهایت مقیم شوند و بعضی در بدایت و نهایت مقیم باشند
و سفر نکنند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کنند و مقیم نشوند و طایفه را از این جهت فرقه در سفر و اقامت
[illegible] صادق و بعضی صحیح چنانچه در ترجمه عوارف شرح [illegible] اما طایفه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم در سفر و اقامت
آنکه در بدایت احوال چندان سفر کنند که خود را [illegible] رسانند پس در [illegible] مقیم شوند و اگر هم دیار

در روی یار خود کشیده‌اند طایفه باید ترک سفر کرده بملازمت وی شتابند و سعی جمیل در تحصیل ملکه آن کار
بتقدیم رسانند بعد از حصول صفت ملکه سفر و اقامت علی السویه است حضرت ایشان میفرموده‌اند که چند گاه
در سفر چون بر بنای هیچ مالی نیست چون طالب صحبت عزیزی رسید وی را می باید نشست وصفت تمکین حاصل
نمایا کرده ملکه نسبت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بدست می باید آورد بعد از آن به هر جا که رود هیچ جا مانع نیست

رباعیه

یارب چه خوش است بی دهان خندیدن بی واسطه چشم جهان را دیدن بنشین و سفر کن که بغایت خوب است بی منت پا
گرد جهان گردیدن حضرت مخدومی قدس سره در اشعة اللمعات در شرح این سخن آینه صورت از سفر
دور است کان پذیرای صورت از نور است چنین فرموده‌اند که بعضی آینه صورتی عبارت از آن است که حقیقت
از برای انطباع صورت ناظر در روی جا بابان رود که در آن جا صورت سفر کند و جنبش نماید زیرا که وی
پذیرای صورت از جهت صفا و نورانیت خود شده است هر چه در مقابل وی افتد در روی می نماید
و صورت آن در وی منطبع میگردد و [illegible] آینه معنوی دل انسان خصوصا صوفی که بغیر
خلاف اخلاق و نورانیت صفای وی را فرا گرفته و ظلمات خواستهای طبیعی از وی زایل نشده در قبول
تجلیات ذات و صفات الهیه حاجت بسیر و سلوک ندارد زیرا که سیر و سلوک وی عبارت از تصفیه و تصقیل وی است
چون آن بصفا و صقالت رسید از سفر و سیر و سلوک مستغنی شد

رشحه

خلوت در انجمن حضرت خواجه
بهاء الدین قدس سره گفته‌اند بنای طریقه ما بر صحبت فرموده‌اند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان الحضرت
حق سبحانه و تعالی میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت بدین مقام است و فرموده‌اند که نسبت
باطنی درین طریق چون افتاده جمعیت دل در ملا و صورت تفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت و فرموده‌اند

طایفه

طایفه ما صحبت است در خلوت شهرت است و در شهرت آفت خیریت در صحبت و جمعیت در صحبت بشرط نفی بودن در یکدیگر
و خواجه اولیای کبیر قدس سره فرموده‌اند که خلوت در انجمن آن است که اشتغال و استغراق در ذکر
بمرتبه رسد که اگر در بازار در آید هیچ سخن و آواز نشنود بجهت استیلای ذکر بر حقیقت دل حضرت ایشان میفرموده‌اند
بسبب اشتغال بذکر از روی جد و اهتمام در مدت شش روز بجایی رسیده‌ام که آوازها و حکایات
مردم ذکر نماید و سخن که خود گوید ذکر شنود بی سعی و اهتمام نمی شنود

رشحه

یاد کرد و آن
از ذکرست با قلبی حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره فرموده‌اند که طریق تعلیم ذکر آن است که اول شیخ بدل
گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و مرید دل خود را حاضر کند و در مقابله دل شیخ بدارد و چشم فراز کند
و دهان استوار دارد و زبان را بکام چسپاند و دندان را بر هم نهد و نفس را بگیرد و با تعظیم
و قوت تمام در ذکر شروع کند بر موافقت شیخ و بدل گوید نه بزبان و در حبس نفس صبر کند
در یک نفس سه بار بگوید چنانکه اثر حلاوت ذکر بدل رسد و حضرت ایشان در بعضی از کلمات قدسیه خود آورده‌اند
مقصود از ذکر آن است که دل پیوسته بحضرت حق سبحانه بوصف محبت و تعظیم آگاه گردد در صحبت ارباب جمعیت
این آگاهی حاصل شود خلاصه ذکر حاصل شود و [illegible] ذکر آن است که دل آگاه بحق سبحانه باشد و اگر در صحبت ارباب
آگاهی حاصل نشود طریق آن است که ذکر گفته شود و طریقه که [illegible] آن است که دم را در زیر
ناف حبس کرده لب بر لب و دندان بر دندان و زبان را بر کام برچسپانیده نفس در [illegible] تنگ شود و حقیقت دل
را از غیر دور گرداند که [illegible] طرفی رود و اندیشه دنیا و مصالح دنیا همه از وی اندیشه
طرفة العین را بسیار رفتن و تمام عالم را بر گرد آن ببیند از همه اندیشها بیزار شد و وی را متوجه باشد
بر صورت صنوبری که گوشت پاره [illegible] گفته‌اند [illegible] کلمه لا را ابتدا [illegible] کلمه اله را

بطرف راست حرکت داده و کلمهٔ الا الله را بتحت بر دل صنوبری زند چنانکه حرارت آن بتمام اعضا
رسد و در طرف نفی وجود جمیع محدثات را بنظر فنا دیدن و خواستن مطالعه باید کرد و در طرف
اثبات وجود حضرت حق سبحانه را بنظر بقا و مقصود مطالعه باید نمود و جمیع قوای خود مستغرق آن کرد باید
و هیچ شغل از آن باز نباید ماند تا بواسطهٔ تکرار کلمه صورت توحید در دل قرار گیرد و ذکر صفت لازم دل گردد
رشح ۶ بازگشت و آن آنست که هر باری که ذکر بزبان یا بدل کلمهٔ طیبه را بگوید در عقب آن بهمان
زبان بگوید خداوندا مقصود من توئی و رضای تو از برای آنکه این کلمهٔ بازگشت نفی کننده هر خاطری است که از نیک
و بد آید تا ذکر او خالص و سر او از ماسوی فارغ گردد و اگر مبتدی در بدایت ذکر بکلمهٔ بازگشت از خود صدق
در نیابد باید ترک آن نکند زیرا که بتدریج آثار صدق بظهور می آید مولانا علاء الدین ابیزی رحمه الله که از اجلهٔ
اصحاب حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره بوده اند میفرموده اند که در مبادی احوال که از حضرت مخدومی تعلیم ذکر
گرفته بودم و در ذکر بازگشت مامور شده چون میگفتم خداوندا مقصود من توئی و رضای تو مرا شرم می آمد
چرا که در این معنی صادق نیستم و بجهت آنکه دروغ میگویم روزی این خیال را پیش ایشان بیان
کردم فرمودند که نزد شیخ بهاء الدین عمر رحمه الله در ملازمت ایشان رفتم چون نشستم شیخ فرمودند که حضرت شیخ
رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده اند که سالک هر چند از خود صدق در طلب نیابد لکن می باید که
خداوندا مقصود من توئی را ترک نکند تا حقیقت صدق ظاهر شود چون از پیش حضرت شیخ بیرون آمدیم مخدوم حضرت
فرمودند که مشایخ اهل جذبه اند و اصطلاح نهاده اند معنی این سخن بر من پوشیده ماند تا بعد از مدتی ظاهر
شد که غرض ایشان از این سخن آن بود که شیخ بطریق جذبه تربیت یافته اند نه بطریق سلوک و طریق ارشاد
نمی دانند زیرا که هنوز محل آن نشده که شیخ این اثر را بعقب ظاهر کنند بجهت آنکه مرا از شیخ شنیده بود در بازگشت

از بس گفتی

ان کلمه

آن کلمه را از روی سوز و نیاز میگفتم و در اکثر محل قبول و حصول افتاده و چون از شیخ شنیده ام
شکوه و نیاز و ذلت و حیا و انفعال نماند رشح ۷ نگاهداشت و آن عبارت از مراقبهٔ خواطر است چنانکه در یکدم چند بار کلمهٔ
طیبه را بگوید باید که خاطرش بغیر نرود و حضرت مولانا سعد الدین قدس سره در معنی این کلمه فرموده اند که باید که یکساعت و دو ساعت و زیاده
از دو ساعت آن مقدار که میسر شود خاطر خود را نگاه دارد که غیر بخاطر وی نگذرد مولانا قاسم علیه الرحمه که
از کبار اصحاب و مخصوصان حضرت ایشان بوده اند روزی بتقریبی میفرموده اند که ملکهٔ در نگاهداشت آن بجد رسیده که
از وقت طلوع فجر تا چاشت بلند دل را از خطور اغیار نگاه میتوانستم داشت و بر وجهی که در این مقدار زمان فوت
از عمل خود و من محسوس نمی گردد و پوشیده نماند که عند اقوم تمام از عمل ذکر هم نیست عبارت شده نزد اهل عمق
غایت عظمت دارد و از نوادر است و بعضی از کمل اولیا را این معنی دست میدهد چنانچه حضرت شیخ محی
الدین ابن العربی قدس الله تعالی سره در فتوحات مکیه آورده اند و نقل کرده اند در اسوله و اجوبهٔ
خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس سره تحقیق این بحث فرموده اند و تفصیل آن لایق این مقام نیست رشح ۸ یاد داشت
و مقصود از آن عبارت است از دوام آگاهی بحق سبحانه بر سبیل ذوق و بعضی از این عبارت گفته اند حضور بی غیبت
و نزد اهل تحقیق مشاهده که استیلای شهود حق سبحانه بر دل بتوسط حب ذاتی کنایت از حصول آن داشته اند
و حضرت ایشان در شرح احکام کلمه که مذکور شد این عبارت فرموده اند یاد کرد عبارت از تکلف در ذکر و بازگشت عبارت
از رجوع بحق سبحانه بر آنکه هر بار کلمهٔ طیبه را بگوید از عقب آن بدل اندیشد که خداوندا مقصود من توئی
نگاهداشت عبارت از محافظت این رجوع بی گفت زبان و یاد داشت عبارت از رسوخ در نگاهداشت
رشح ۹ وقوف زمانی حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند وقوف زمانی که کار گذارنده رونده راه است
آنکه بنده واقف احوال خود باشد که در هر زمانی صفت حال او چیست موجب شکر است یا موجب عذر و حضرت مولانا یعقوب

جامی قدس سره فرموده اند که حضرت خواجه بزرگ اعنی خواجه بهاء الدین قدس سره مدار در حال قبض استغفار
امر فرموده اند و در حال بسط بشکر و فرموده اند که رعایت این دو حال وقوف زمانیست و حضرت خواجه بزرگ
فرموده اند که بنای کار سالک را در وقوف زمانی بر ساعت نهاده اند تا دریابنده نفس شود که بحضور میگذرد یا بغفلت
اگر بنفس نا کنند دریابنده این معنی نمیشود و وقوف زمانی نزد حضرت مولوی قدس الله سره العالی و اجلهم عبارت از محاسبت است
و حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که عجب آنکه ما هر ساعتی آنچه بر ما گذشته است محاسبه میکنیم که غفلت است یا
حضور می بینیم همه نقصانست باز گشت میکنیم و عمل از سر میگیریم رشحه ۱۵ در وقوف عددی و آن عبارت از رعایت
عدد است در ذکر حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر
متفرقه است و آنچه در کلام خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم واقع است که فلان مر فلانی را بوقوف عددی امر فرموده
مقصود ذکر قلبیست با رعایت عدد نه مجرد رعایت عدد در ذکر قلبی و ذاکر باید که در یکنفس سه کرت یا پنج کرت یا بیست
یا بیست و یک کرت که بعدد طاق است لازم شمرد و خواجه علاء الدین عطار قدس سره فرموده اند که بسیار گفتن
شرط نیست باید که هر چه گوید از سر حضور و وقوف گوید تا فایده بران مترتب شود و در ذکر قلبی عدد از بیست و یک بگذرد
و اثر ظاهر نشود دلیل باشد بر بی حاصلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منتفی شود
و در زمان اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد و آنکه حضرت خواجه بزرگ فرموده اند
وقوف عددی اول مرتبه علم لدنیست ظاهرا مراد آن بود که نسبت باهل بدایت اول مرتبه علم لدنی مطالعه این آثار تصرفات
جذبات الوهیت بود که حضرت خواجه علاء الدین فرموده اند چه آنکه غیبتی و حالتی که موصل بمرتبه قرب
و علم لدنی در آن مرتبه بکشف میشود و نسبت باهل نهایت وقوف عددی که اول مرتبه علم لدنیست آن است که
ذاکر واقف شود بر سر سریان واحد حقیقی در مراتب اعداد کونیه چنانکه واقف بر سریان واحد عددی

در مراتب اعداد حساب سر اعداد کونی صورت کثرت نمایش یکیست فالکل واحد تجلی بحلل شتی
و یکی از اکابر محققان این مضمون را چنین گفته است شعر کثرت چو نیک در نگری عین وحدت است ما را شکی نماند درین
کز کثرت انگیخت در هر عدد که بنگری از روی اعتبار گر صورتش دو بینی ور ماده اش یکیست رخ
رباعیات فرموده رباعی در مذهب اهل کشف و ارباب خرد ساریست احد در همه افراد عدد زیرا که عدد گرچه
برون ز حد است هم صورت و هم ماده اش هست احد و تحقیق این وقوف که اول مرتبه علم لدنیست والله اعلم
پوشیده نماند که علم لدنی علمیست که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم میشود
نه بدلایل عقلی و شواهد نقلی چنانکه کلام قدیم در حق خضر علیه السلام فرموده که وعلمناه من لدنا علما
و فرق میان علم یقین و علم لدنی آنست که علم یقین عبارت از ادراک نور ذات و صفات الهی است و علم لدنی کنایت از ادراک
معانی و فهم کلمات از حق سبحانه بطریق الهام رشحه ۱۱ در وقوف قلبی و آن دو معنی مجمل است یکی آنکه ذاکر واقف و آگاه
باشد بحق سبحانه و تعالی و آن از مقوله یادداشت است و حضرت ایشان در بعضی از کلمات قدسیه خود نوشته اند که وقوف
قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق سبحانه و تعالی بر آن وجه که دل را هیچ مطلبی غیر از حق سبحانه نباشد و جای
دیگر فرموده اند که در حین ذکر ارتباط و آگاهی بمذکور شرط است و این آگاهی را شهود و وصول و وجود و وقوف
قلبی میگویند و معنی دوم آنست که ذاکر از دل واقف بود یعنی در اثنای ذکر متوجه باشد بمضغه لحم صنوبری الشکل
شود که او را بمجاز دل میگویند و در جانب چپ بمجازی سینه واقع است و او را مشغول و گویا بذکر داشته
و نگذارد که از ذکر و مفهوم ذکر غافل و ذاهل گردد و حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره در ذکر حبس نفس و رعایت
عدد را لازم نشمرده اند اما وقوف قلبی را بهر دو معنی که گفته ایم مهم داشته اند و لازم شمرده اند زیرا که
خلاصه آنچه مقصود است از ذکر وقوف قلبیست ماند غرض نشان بمضغه دل یا بمعنی اول که بمعنی دل

فرق میان علم لدنی و علم الیقین

مستی و ذوق قهقهه

حضرت خواجه عبد الخالق چهار کس خلیفه کرده

وحضرت خواجه عبد الخالق قدس سره چون وفات نزدیک رسید چهار کس را از اصحاب خود که مذکور میشود
دعوت وارشاد مستعد ساخته اند وبعد از نقل حضرت خواجه هر یک ازین چهار بزرگ بامر ارشاد قیام نموده اند وخلق
را بحق دعوت فرموده اند خواجه احمد صدیق رحمة الله علیه خلیفه اول اند از خلفای چهارگانه حضرت خواجه عبد الخالق قدس سره ودر اصل
از بخارا بوده اند وبعد از وفات حضرت خواجه بجای ایشان بوده اند وجمیع اصحاب ایشان نزدیک رسیده بهمه یاران از
بعد خواجه اولیای کبیر وخواجه عارف ریوگروی امر کرده اند وبعد از نقل ایشان این دو بزرگوار در بخارا
بدعوت وارشاد مستعدان وطالبان مشغول کرده اند واصحاب دیگر در بیعت وملازمت ایشان بوده اند وقبر مبارک
خواجه احمد در قریه مغیان است که دهیست از فرسنگی بخارا خواجه اولیای کبیر رحمة الله علیه ایشان خلیفه دوم حضرت خواجه
عبد الخالق اند قدس سره وبخاری الاصل اند در مبادی حال پیش یکی از دانشمندان بتحصیل علوم اشتغال داشته اند اتفاقا
روزی حضرت خواجه عبد الخالق در بخارا اقتدا گوشت گرفته بوده اند خواجه اولیا بآنجا رسیده اند ونیاز مندی
بسیار کرده اند که گوشت را همراه شما بخانه رسانم حضرت خواجه التماس ایشان قبول کرده اند وآن
گوشت را بخانه حضرت خواجه آورده اند حضرت خواجه ایشان را در خانه خود راه داده اند وفرموده که یک ساعتی
بنشینید تا طعامی با هم خوریم چون خواجه اولیا از ملازمت حضرت خواجه برگشته اند خود را از تحصیل علوم
افسرده یافته اند وبصحبت حضرت خواجه اقبال دیده بعد از ساعتی باز بملازمت حضرت خواجه شتافته اند ودولت فرزندی وقبول
نسبت وطریقه ایشان یافته اند دیگر بخدمت استاد نرفته اند دانشمندان همه سعی کرده اند که ایشان را از طریق
گمراه گردانند بعد از آن هرجا که ایشان را میدیدند زبان طعن میکشادند وملامت وسفاهت بسیار کرده وخواجه
اولیا در برابر هیچ نمیگفته اند تا شبی از شبها بر خواجه اولیا منکشف شده که آن دانشمند مرتکب فعل شنیع ظاهر
شده ووی در کثیر وفا چند دیده اند باماداد که بهم رسیده اند باز آن دانشمند آغاز ملامت وسفاهت

کرده

[illegible]

سخنان ... ولیای کبیر ... وجویای ... والفاتحه

کرده خواجه اولیا گفته اند که ای استاد شرم نمیدارید که شب در چنین فاحشه بودی ودر زنا راز
دهن باز میدهی آن دانشمند خجل ومنفعل شده است وبیقین دانسته که ایشان را در ملازمت خواجه عبد الخالق
بهره شده است ... کشته وهمه را از ملامت ... حضرت خواجه رفته ودر مجلس ایشان توبه
وانابت باز گشت کرده وبر طریقه ایشان اقبال نموده واز جمله مقبولان گشته مشهور است که خواجه
اولیای کبیر در مسجد جامع افتاده بازار بخارا یک چله خواطر برآورده اند که در آن مدت چهل روز شبانه
هیچ خاطر خاطر ایشان نشده است حضرت ایشان این اعزاز خواجه اولیا بغایت غریب وعظیم
میدیده اند ومی پسندیده اند وانگشت مبارک بدندان میگزیده اند ومیفرموده اند که اشتغال بطریقه
خواجگان قدس الله ارواحهم در اندک فرصتی باین مرتبه میکشاند که همه آوازها بگوش می آید وهیچ ذکر
میشود وهم حضرت ایشان میفرموده اند که چله خواطر که از خواجه اولیا علیه الرحمه منقول است آنست که مطلقا
هیچ خاطر خواجه نسبت باطن ایشان نمیشده است همچنانکه خس وخاشاک بر روی نهر جاری مانع جریان آب
نمیشود ومیفرموده اند که از خواجه علاء الدین غجدوانی علیه الرحمه که از اجله اصحاب حضرت خواجه
بهاء الدین قدس سره بوده اند پرسیدم که دل شما بر نوعی است که غیری در وی خطور نمیکند فرموده اند که
نی کما حصل میشود واین بیت خواندند بیت حول عاشقان شد این چنین دم غم نباید در دل عاشقان
فرموده اند که گوشت بدنه کوشت که غم نباید وتوید این قول الحق حضرت خواجه علاء الدین عطار علیه الرحمه
فرموده اند که خطرات مانع نبود احتراز از آن دشوار بود اختیار طبیعی مدتی بیست سال در نفی آن دیدم ناکام
بر نسبت خطره بگذشت اما قرار نیافت خطرات منع کرد کلی بیقوت بی ونی بر اثر خطرات را اعتباری
اما نباید گذاشت که متمکن شود همه تمکین یافته شده در مجاری فیض پیدا می شود قبر مبارک خواجه

وتصورات متفرقه

خطرات مانع نبود واحتراز از آن دشوار بود

اولیا در بخارا بر خاک ریز حصار نزدیک برج عیاران واقع شده است و چون خواجه را وفات
نزدیک رسیده است چهار کس را از اصحاب خود که مذکور میشود بخلافت اختیار کرده اند و اجازت ارشاد داده
دیگر **خواجه دهقان قلتی رحمه الله علیه** خلیفهٔ اول است از خلفای خواجه اولیا و بعد از وفات خواجه بر مسند ارشاد نشسته
بوده است و بسیار خلفا و اصحاب در صحبت و خدمت وی بوده اند و قبر مبارک وی در دهٔ قلتک است که قریه ایست در شمال
بخارا بر دو فرسنگ **خواجه زکی فغذبادی رحمه الله علیه** خلیفهٔ دوم است از خلفای خواجه اولیا و بعد از خواجه
دهقان در مقام ارشاد بوده است و باقی خلفا و اصحاب در خدمت وی بوده اند و سلوک از وی حاصل نموده و قبر مبارک او در دهٔ
فغذباد است از جملهٔ دیههای بزرگ بخاراست بر سه فرسنگ شهر **خواجه سوکمان رحمه الله علیه** خلیفهٔ سوم است از خلفای خواجه اولیا
و بعد از خواجه زکی به عزلت مشغول بوده و سایر اصحاب در صحبت و خدمت وی بوده اند و قبر مبارک وی نزدیک خواجه اولیاست
خواجه عزیزان رحمه الله علیه فرزند و صل خواجه اولیا و خلیفهٔ چهارم ایشان بوده است و بعد از خواجه سوکمان با مر ارشاد
قیام نموده اند و طلب الحق دعوت نموده با شیخ العارف سیف الدین الباخرزی رحمه الله که از اصحاب شیخ نجم الدین کبری
قدس سره بوده ملاقات بوده و در فتح آباد بخارا که مدفن شیخ سیف الدین الباخرزیست صحبت سماع داشته اند و در آن ایام که
شیخ مجذوب و المجذوب الکامل شیخ حسن بلغاری رحمة الله علیه از بلغار ارض روس و بلغار به بخارا آمده است خواجه عزیز را که
در آن وقت بوده سالک بوده است بغایت معتقد شده چون شیخ حسن با شیخ سیف الدین ملاقات کرده شیخ سیف الدین برسیده است که
خواجه عزیز را چه میفرمایید فرموده که تمام است و سلوک وی بجذبه آراسته است و شیخ حسن بلغاری مدت
سالها در بخارا مقیم بوده است دایم بخواجه عزیز صحبت میداشته است از خواندن تاج الدین ... که از جملهٔ اکابر وقت بوده
چنین نقل کرده که شیخ حسن بلغاری علیه الرحمه فرمودی که در مدت حیات خود بسی اولیا و ارباب قلوب ملازمت کردم
به مرتبهٔ خواجه عزیز ندیدم و در مقامات شیخ مذکور است که در مدت عمر خود هشت تن از اولیا را ملازمت

کردم

کردم اول آنکه شیخ سعد الدین حموی دوم خواجه عزیز و ... الحال شیخ حسن در فصل
اول از مقصد اول در ذکر شیخ حسن عم باغشتی جد اعلای حضرت ایشان بوده اند بتوبت ایراد
خواهد یافت و خواجه عزیز را اصحاب خلفا بوده است که مذکور میشود همه سالک طریق و صاحب سعادت و ارباب ارشاد **خواجه
اولیای پارسا رحمه الله علیه** خلیفهٔ اول است از خلفای ایشان بعد خواجه عزیز علیه الرحمه و وی از قریهٔ فوشنج است که
دهی است از ولایت بخارا و حالا مندرس و منطمس است و قبر وی نیز آنجا بود **خواجه حسن ساوری رحمه الله علیه**
خلیفهٔ دوم است از خلفای خواجه عزیز است قریهٔ ساور است که دهی بوده است در ولایت بخارا و آن نیز حالا مندرس است
و قبر وی هم آنجا بوده است **خواجه اوکتمان رحمه الله** خلیفهٔ سوم خواجه عزیز است و قبر وی در بخارا نزدیک مصلی عید است
بر بالای خواجه چهارشنبه که در قبلهٔ شهر واقع است **خواجه اولیای** عزیز رحمه الله خلیفهٔ چهارم است از خلفای
خواجه عزیز رحمه الله **خواجه سلیمان کرمینی رحمه الله علیه** از ایشان خلیفه ... سیوم مینمود از خلفای خواجه عبد الخالق قدس سره و بعضی
بر آنند که از جملهٔ خلفای خواجه اولیا بوده اند و می تواند بود که ایشان اول ملازمت حضرت خواجه عبد الخالق
کرده باشند لیکن اتمام امر ایشان از خواجه اولیا شده باشد والله اعلم در صحبت **رشحه** از ایشان برسیده اند

و المخلصون علی خطر عظیم در مقصد واقع است آن خطر عظیم چه باشد ایشان فرموده اند که این خطر خوف بودن
با ستکی بلفظ فی مقصد رشدی ایما بمقصد ملفوظ شده است دلیل بر آنکه مراد ازین خطر عظیم
مقام عالی است که مخلصان را خواهد بود و این مقام را خوف لازم است و آنکه خوف را ایشان لا کرام غالب است با بر
بلندی مقام است زیرا که هر که باقی تر نزدیک تر بود چرا که ایشان را در وقت نیز بیشتر بود قبر مبارک خواجه
در ولایت کرمینه است و آن قصبه ایست مشتمل بر ده بسیار و از آنجا تا شهر بخارا دوازده فرسنگ است
در رساله بهائیه که مشتمل بر مناقب و مقامات حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره و تالیف شیخ کامل فاضل

ارشاد

تحقیق معنی والمخلصون علی خطر عظیم

کامل ابو القاسم بن محمود بن مسعود البخاری رحمة الله علیه که از کبار اصحاب و تلامذه حضرت خواجه محمد پارسا
قدس الله سره چنین مذکور است که در صحبت حضرت خواجه سلیمان شیخ را دو خلیفه بوده هر یک در زمان خود صاحب ارشاد بوده اند
و خلق را بحق دعوت می نموده اند و در رساله مسلک العارفین آورده اند که خواجه سلیمان را یک خلیفه بوده است و ذکر خلیفه
دیگر درین مجمع آورده می باید خواجه محمد شاه بخاری رحمة الله علیه اول خلیفه خواجه سلیمان علیه الرحمه بوده است و بعد از وی
قایم مقام او شده شیخ سعد الدین غجدوانی رحمة الله علیه دوم خلیفه خواجه سلیمان و بعد از خواجه محمد شاه بدعوت و تربیت
خلق مشغول بوده شیخ ابو سعید بخاری رحمة الله علیه وی نیز از کبار اصحاب خواجه سلیمان بوده و از خلفای وی و پیر و مقتدای
شیخ محمد بخاری که صاحب کتاب مسلک العارفین است در طریقه خواجهگان تألیف کرده و در آن کتاب چنین گوید که شیخ
چون خواجه سلیمان را وفات نزدیک رسید یکی را از میان اصحاب خود شیخ ابو سعید را بخلافت و نیابت اختیار
کرده اند و شیخ بعد از ایشان سالها بنشر و مقتدای طالبان و صادقان بوده اند رشحه از شیخ ابو سعید پرسیده اند که
چون خاطری بیاید و باز گشت از آن نفی کنیم و منفی شود چه دانیم که آن خاطر نفسانی بود یا شیطانی فرموده اند که
خاطر نفسانی آنکه اگر در رهان لباس عوض کند و مثل خاطر اول بعینه آن خاطر نفسانی بود زیرا که ابرام و الحاح
صفت اوست و یک آرزو را اگر مطلب نماید و فرقه کام برآید بس روی بار آرزوی دیگر کند اما اگر در لباس دیگر
عود کند شیطانی است زیرا که مقصود شیطان اضلال و اغوا است اگر در یک باره راه سالک نتواند زدن بلباس
دیگر برآید و از در دیگر درآید رشحه هم از وی پرسیده اند که سخن از طریق گفتن کرا رسد فرموده کسی را که اگر ظاهر او را
بر همه اهل دنیا عرض کنند ظاهر او هیچ خلاف شرع ننمایند و اگر باطن او را بر همه اهل آسمان عرض کنند در باطن او هیچ ناشایستی نیابند
خواجه عارف ریوگروی رحمة الله علیه از اکابر خلفای حضرت خواجه عبد الخالق قدس سره مولد و منشأ ایشان ریوگر است
دهی از دیهای بخارا بر شش فرسنگی شهر و از آنجا تا غجدوان یک فرسنگ و سلسله نسبت ارادت حضرت خواجه بهاء الدین

قدس سره

خواجه سلیمان را یک خلیفه بوده

فرق میان خاطر نفسانی و شیطانی

[illegible]

قدس سره از میان خلفای حضرت خواجه عبد الخالق بخدمت خواجه عارف قدس سره می رسد خواجه محمود انجیر فغنوی رحمة الله
ایشان افضل و اکمل اصحاب خواجه عارف بوده اند و از میان اصحاب خواجه عارف بخلافت و ارشاد ممتاز بوده اند مولد ایشان
انجیر فغنی که دهی است در ولایت بخارا از قصبات وابکنی که دهیست بزرگ و مشتمل بر چند ده و مزرعه و سه فرسنگی
از شهر و در تربیت و ارشاد در وابکنی مقیم بوده اند و قبر مبارک ایشان آنجاست بکسب و کار گلکاری و درودگری مشغول بوده اند و از آن
پس منتهای ختم و چون از حضرت خواجه اشارت یافته بوده اند و بدعوت خلق بحق مامور گشته بنا بر مقتضای وقت و مصلحت حال
طالبان ذکر علانیه افتتاح کرده اند و اول بار که مشغول شده اند در مرض موت خواجه عارف بوده است نزدیک بزمان تسلیم ایشان
بر سر بالین بوده و خواجه عارف فرموده اند که درین محل آن امر در قبر اشارت کرده اند و بعد از رحلت ایشان
خواجه محمود در مسجد گنبدی دروازه وابکنی بذکر علانیه مشغول شدند و حضرت مولانا حافظ الدین قطب که از کبار علمای
حضرت خواجه محمد پارسا اند بشارات العلماء الکبار رحمهما الله در بخارا از خواجه محمود سؤال کردند بحضور جمعی کثیر
از ائمه علمای زمان که شما ذکر علانیه بچه نیت می گویید خواجه فرمودند تا خفته بیدار گردد و غافل آگاه شود
و روی بحق آورد و بشریعت و طریقت درآید و بحقیقت توبه که مفتاح همه خیرات است و اصل همه سعادات است
رغبت نماید حضرت مولانا حافظ الدین فرمودند که نیت شما صحیح است و شما را این عمل حلال است خواجه محمود
التماس نمودند که ذکر علانیه را حدی بیان فرمایند تا آن حد معروف گردد از مجامع خواجه فرمودند
ذکر علانیه کسی را مسلم است که زبان او پاک شده باشد از دروغ و غیبت و حلق او پاک شده باشد از حرام و شبهت و دل او پاک
از ریا و سمعت و سر او پاک شده باشد از توجه بغیر حضرت در صحبت حضرت خواجه علی رامیتنی که از اجله اصحاب خواجه محمود اند
فرموده اند که در وقت نشو و در عهد دولت خواجه محمود حضرت خواجه خضر علیه السلام را دیده اند و از ایشان پرسیده که درین محل گشت از
مشایخ که بر جاده مستقیم باشد تا دست ارادت در دامن متابعت وی زده بوی اقتدا نمایم خواجه خضر علیه السلام فرمودند که

[illegible]

[illegible]

خواجه محمود انجیر فغنوی بعضی از اصحاب خواجه علی گفته‌اند که آن درویش که خواجه خضر را دیده بود خواجه علی بوده
اما خود را بآن نمی‌آورده‌اند بهمین خضر دیده‌ام گویند که روزی خواجه علی با سایر اصحاب خواجه محمود
در دیه رامیتن بکاری مشغول بوده‌اند ناگاه دیده‌اند که مرغی سفید بزرگ پرواز کنان از بالای سر ایشان
میگذشته چون بمحاذات ایشان رسیده بزبان فصیح گفته ای علی مردانه باش اصحاب را از دیدن آن مرغ و شنیدن
آن سخن کیفیتی شده که بیهوش گشته‌اند بعد از آن بخود آمده‌اند پرسیده‌اند که این چه بود که دیدیم و شنیدیم
حضرت خواجه علی فرموده‌اند که آن خواجه محمود بود حضرت حق سبحانه ایشان را آن کرامت کرده است که دائم در آن مقام
حق سبحانه تعالی باشند بمکالمه صلی الله علیه چندین هزار کلمه گفته است روان میکنند و درین محل آن سخن با من خواجه ده هاع
قلبی که خلیفه بحقیقت خواجه او کسی که بیست فتنه بود ندکه وفات وی نزدیک رسیده بود و از حضرت حق سبحانه
در خواست کرده بود که در نفس آخر بکار ازد و جان خود را بر سر بالین من فرستد دروی در رحلت امدی بایست

خواجه محمود را دو خلیفه بوده

خواجه محمود را از این جهان رفته بود وفات خواجه محمود را دو خلیفه بوده‌اند بعد از ایشان در مقام ارشاد بوده‌اند
خواجه محمود
دیگری امیر خرد و الکمنوی رحمة الله علیه نام ایشان امیر حسین است و خلیفه او لیند از خلفای
و از بزرگان زمان خود بوده‌اند و در جمیع طالبان و سالکان را بر ایشان بوده و امیر حسن نام معروف بکلان کو هم
از اصحاب خواجه محمود بوده است ... خواجه ... رحمه ... قبر ایشان در ده ... است
و دیگر خواجه علی ارغندانی رحمة الله علیه امیر خورد بوده و قبر وی در ده ارغندان است از قصبه
بر بخارا خواجه علی رامیتنی قدس سره ایشان خلیفه دوم‌اند از خلفای خواجه محمود و لقب ایشان در سلسله
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم حضرت عزیزان است و گویند چون خواجه محمود را وفات نزدیک رسیده از خلافت
حضرت عزیزان خواست کرده‌اند و سایر اصحاب را با ایشان سپرده و سلسله نسبت حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره از میان حلقه‌ها

[illegible]

خواجه محمود بود و واسطه با ایشان می‌رسد و ایشان را مقامات رفیعه و کرامات عجیبه بسیار است و بعضی یافته‌که
منسوب بوده‌اند حضرت مخدومی در کتاب نفحات الانس نوشته‌اند این فقیر از بعضی اکابر چنین استماع دارد که اشارت
بایشان آنجه حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره در غزلیات خود فرموده‌اند شعر گر نه علم حال فوق قال بودی
کی شدی بنده اعیان بخارا خواجه نساج را تولد شریف ایشان در قریه رامیتن است قصبه ایست بزرگ در دو فرسخی
بخارا بر دو فرسنگی شهر و بر ده پاره‌های بسیار مشتمل و قبر مبارک ایشان در خوارزم معروف و مشهور است و زیارتگاه
متبرک است و از برکات انفاس نفیسه ایشان این چند سخن در ضمن شانزده رشحه ایراد می‌یابد رشحه حضرت شیخ رکن الدین
علاء الدوله سمنانی قدس الله سره معاصر ایشان بوده‌اند و میان ایشان مراسلات و مفاوضات واقع شده گویند که
حضرت شیخ در نوشته بایشان فرستاده و سه مسئله پرسیده‌اند مسئله اول آنکه شما در ما
قدمت می‌آیند و روند میکنیم و شما در سفره تکلف نمیکنید و ما تکلف میکنیم و مردم از شما آزادی میکنند و از ما
گله ... حضرت عزیزان در جواب گفته‌اند که خدمت کنند کان منت بسیار نهند و خدمت کننده کان منت دارند
کنید جهد کنید تا از خدمت کننده‌گان منت دار نه باشید تا کسی از شما در گله غبار مسئول دوم آنکه شنوده‌ایم که
تربیت شما از حضرت خضر علیه السلام است این گونه در جواب فرموده‌اند که حق سبحانه را بندگانند که حق سبحانه عاشق ایشانست
مسئله سیوم آنکه می‌شنویم که شما ذکر جهر میگویید این چون است در جواب فرموده‌اند که ما نیز می‌شنویم که
شما ذکر خفیه میگویید پس ذکر شما نیز جهر باشد رشحه ۲ مولانا سیف الدین فضحه که از اکابر علمای زمان بوده‌اند
از حضرت عزیزان سوال کرده‌اند که شما ذکر علانیه بچه نیت میگویید ایشان فرموده‌اند که باجماع علما
در نفس اخیر بلند گفتن ... بحکم حدیث لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله جایز است و درویش را
نفس نفس اخیر است رشحه ۳ شیخ بدرالدین میدانی که از کبار اصحاب شیخ حسن بلغاری است در صحبت عزیزان

از حضرت عزیزان سوال کرده که شما ذکر علانیه بچه نیت میگویید

دریافته بوده اند و از ایشان پرسیده که ذکر کثیر که مأمور است در حق مؤمن آنجا سوم کما قال
واذکروا الله ذکرا کثیرا ذکر زبانست یا ذکر دل حضرت عزیزان فرموده اند که مبتدی را ذکر زبان
و منتهی را ذکر دل مبتدی همیشه تکلف میکند و جد میکند اما منتهی را چون اثر ذکر بدل رسد جمله اعضا و جوارح
و عروق و مفاصل وی ذاکر گویا شوند و درین حال سالک را ذکر کثیر متحقق شود و در این حال یک روزه وی
برابر یکساله دیگران بود رشحه ۴ میفرموده اند معنی این سخن حق سبحانه و تعالی [illegible] بار نظر
رحمت بر دل بنده مؤمن میکند اکنون دل [illegible] روزنه دارد بجمیع اعضا و آن [illegible] از آورده
و شرایین متصل است [illegible] و آن [illegible] منظور نظر خاص حق سبحانه و تعالی گردد آن
نظر از دل بجمیع اعضا منتشر شود تا هر عضوی بطاعتی لایق حال خود مشغول گردد و از نور آن طاعت هر عضوی
فیضی که نظر رحمت عبارت از آن است رشحه ۵ از ایشان پرسیده اند که ایمان چیست فرموده اند کندن و پیوستن
خود که با فایده بود جواب گفتند رشحه ۶ از ایشان پرسیده اند که مسبوق بقضای مسبوق [illegible] که برخیزد فرموده اند که
پیش از [illegible] باید پیش از وقت برخیزد تا که تمام قضا شود رشحه ۷ فرموده اند در آیت کریمه ثم تاب الله علیهم
اشارت و هم بشارت است اشارت بکردن توبه و بشارت بقبول آن [illegible] رشحه ۸
فرموده اند که عمل باید کردن و ناکرده انگاشتن و خود را مقصر دیدن و عمل از سر گرفتن رشحه ۹ فرموده اند در وقت خود را نگاه
دارید وقت سخن گفتن و وقت خوردن رشحه ۱۰ فرموده اند که در حضور حضرت خضر علیه السلام [illegible] خواجه عبد الخالق [illegible] خواجه دو
قرص جوین از خانه بیرون آورده اند حضرت خضر علیه السلام نخورده اند خواجه فرموده اند تناول کنید که لقمه حلال است
حضرت خضر علیه السلام فرموده اند که [illegible] لیکن خمیر کننده بطهارت بوده است ما را خوردن این روا نیست رشحه ۱۱ فرموده اند که
اگر قابلی شنید و خلق را [illegible] باید که [illegible]

[illegible]

مرشد نیز باید که تربیت صادقان و طالبان بقدر استعداد و قابلیت ایشان کند رشحه ۱۲ فرموده اند که
اگر در همه روی زمین یکی از فرزندان خواجه عبد الخالق بودی منصور هرگز بدار نرفتی [illegible] اگر از
فرزندان معنوی خواجه در عهد حسین منصور تربیت او [illegible] از آن مقام گذرانیدی رشحه ۱۳ فرموده اند که رونده
راه را ریاضت و مجاهده بسیار باید کشید تا بمرتبه مقصود رسند اما راهی هست نزدیکتر که زودتر بمقصود
رسند و آن آنست که رونده راه در آن کوشد که خود را بواسطه خلق و خدمتی در دل صاحب دلی جای کند
چون دل اهل الله موضع نظر حق است [illegible] از آن نصیبی رسد رشحه ۱۴ فرموده اند که بزبانی دعا باید کرد که بآن زبان گناه نکرده
باشی تا اجابت شود [illegible] خدای [illegible] فروتنی و نیازمندی [illegible] ایشان برای تو دعا کنند رشحه ۱۵
روزی در حضور حضرت عزیزان [illegible] فرموده اند [illegible]
کشف این معنی فرمایید [illegible] که یاد کرد بنده [illegible] یاد کرد خداوند [illegible] بنده را توفیق [illegible] یاد وی کند
و چون یاد کند شرف قبول سازد پس توفیق و قبول یاد کرده [illegible] رشحه ۱۶ روزی شیخ فخر الدین نوری که
از اکابر آن زمان بوده از عزیزان پرسیده که سبب چه بود که در سؤال الست بربکم واقع شد جمیع بلفظ بلی
جواب دادند و در روز ابد در حق سؤال لمن الملک الیوم هیچکس جواب نگوید جواب داده فرموده اند که روز ازل
روز وضع تکالیف شرعیه بود و در شرع [illegible] اما روز ابد روز رفع تکالیف شرعیه است و ابتدای عالم
حقیقت و در حقیقت [illegible] لاجرم آن روز حق سبحانه و تعالی خود جواب گوید لله الواحد القهار و از جمله اشعار که
عزیزان [illegible] این قطعه و رباعی است قطعه [illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible]

درونده راه در آن کوشد که خود را بواسطه خلق و خدمت در دل صاحب دلی جای کند

ازل

[illegible]

تا وقت صبوح دوش کوی تو بود * چوگان سر زلف تو از جان بکمال * می برد دل مرا بگوی تو بود
چون دید کزین دل سیه درد کند * آن بد که مرد درد افزون کند * هرچند که صحبت آتش دارد * لیکن دو جهان بدل تو سرد کند انتهی
خواهی که کسی شوی ای تن بیکار اندر طلب دوست بیارام ای تن * خواهی که از روح یابد * بیا از سر خویش بیار اما ای انتهی

من خوارق عاداته قدس سره منقول است که حضرت سید اتا که از اکابر سلسلهٔ خواجه احمد یسوی قدس سرهما گذشته با حضرت عزیزان در یک زمان بوده اند و گاه گاه بیکدیگر ملاقات مینموده و حضرت سید را در مجادلهٔ حال با ایشان نقار هم بوده است
ورزیدی روزی در مجمع بسبب ایشان صورت منافی طریق ادب از سید صادر شد اتفاقا در همان ایام از جانب دشت ترکان تاختی قبجاق
آورده اند و یکی از پسران سید اتا را باسیری برده اند سید متغیر شده و دانسته که این حادثه بواسطهٔ آن بی ادبی واقع شده بمقام معذرت
در آمده و ترتیب سفره کرده و حضرت عزیزان را باسم ضیافت التماس نموده و بخانهٔ خود برده تا ایشان آیند و ایشان بر عرض سید
اتا ملتفت شده اند و التماس وی را قبول کرده بر سفرهٔ وی حاضر گشته اند و در آن مجلس اکثر اکابر و علما حاضر بوده اند
و حضرت عزیزان از در آمدن کیفیتی عظیم بوده و وقت بغایت خوش داشته اند چون خادم نمکدان آورده و سفره بر
زمین نهاده ایشان فرموده اند که علی انگشت بر نمکدان زد و دست بطعام برده تا فرزند سید بر این سفره حاضر
نشود و ابتدای این لحظه شکر کرده اند و جماعت حاضران نظر بر ایشان نموده اند در این حال ناگاه پسر سید از در آمده و بیکبار
شور و غوغا از آن مجلس برخاست و همه حیران و مدهوش مانده اند پس کیفیت آمدن را از وی پرسیده اند گفته
پیش از این ساعت در جای در جمعی از ترکان اسیر و مهر ابند کرده بودند ناگاه خود را در این مجلس یافتم و اکنون نمیدانم که چگونه
جامع اهل مجلس از نقل وی تعجب نموده اند حضرت عزیزان را همه در پای ایشان نهاده و دست ارادت داده

من خوارقه ایضا الجمله منقول است که روزی حضرت عزیزان را ایشان عزیزی رسیده و در خانهٔ ایشان خوردنی حاضر نبوده
از این جهت دلگیر شده اند و از خانه بیرون آمده ناگاه غلامی حلوا فروش که از جملهٔ مخلصان ایشان بوده و یکی

ظرفی از میان بر سر در بین محل آن سید ... و نیاز مندی بسیار کرده که این طعام بجهت ملازمان ایشان است ما حضر
را ایشان مقدم کرده در محل قبول افتد حضرت عزیزان آمده آن غلام با آن طعام در این وقت بغایت پسندیده اند و وی را
نوازش کرده اند و مهمانان بر گذرانیده اند پس آن غلام را طلبیده اند و فرموده اند که کار تو
بغایت پسندیده آمد اکنون هر مراد که داری از ما بطلب که مقصود حاصل است غلام بغایت زیرک و آگاه بوده
گفت همین میخواهم که شما شوم حضرت عزیزان فرموده اند که این کاری صعب است و بار بر تو می افتد و تو طاقت کشیدن
این نخواهی آورد غلام نیاز مندی بسیار کرده که مراد من اینست و غیر از این هیچ آرزو ندارم ایشان فرموده اند
همچنین باشد پس دست وی گرفته بخلوت خاص برده اند و التفات نموده متوجه حال وی شده اند بعد از ساعتی
شبیه ایشان بر وی افتاده فی الحال بحسب ظاهر و باطن بصورت و سیرت ایشان بر آمده و بعینه مثال ایشان
شده و بعد از این التفات مدت چهل روز کما بیش زنده بوده بعد از آن بجوار رحمت حق پیوسته و نقل کرده
رحمة الله علیه رحمة واسعة گویند حضرت عزیزان از ولایت بخارا باشارت غیبی عزیمت خوارزم کرده اند
چون بدر شهر رسیده اند ایستاده اند و درویشی را پیش خوارزم شاه فرستاده که فقیری بافنده بدر
شهر شما آمده و داعیهٔ اقامت دارد اگر مصلحت شما باشد در آید و الا از همین جا باز گردد درویشان گفتند
چون رخصت شده باشد در آیند شاه بمهر خود فرمان نوشته داده درویشان بیرون رفتند و هم عرض کرده اند خوارزم شاه
و ارکان دولت خندیده اند و گفته اند اینها درویشان ساده اند این سخن از روی هزل و مطایبه شاه بر طبق ملتمس
ایشان نوشته و ... مهر کرده اند و بدیشان داده اند درویشان آن مثال را بملازمت حضرت عزیزان
آورده اند و ایشان قدم مبارک در شهر نهاده اند و بگوشه نشسته اند بطریق خواجگان قدس الله ارواحهم
مشغول شده اند و هر صباح بمزدور گاهی آمده اند و یک دو مزدور گرفته اند و بخانه می آورده اند و میفرموده اند

وضوی کامل سازید و امروز بنا نماز دیگر بر طهارت آنجا صحبت دارید و ذکر گویید بعد از آن چون خود ... کرده
در رویدان ... منت ... و تا نماز دیگر بر این وجه در ملازمت ایشان بودند چون یک ...
طریق با این ... می بردند از برکت صحبت عزیزان و تأثیر تصرف باطن ایشان صفتی در آن ... حال می شد دیگر
از ملازمت ایشان ... امکان نمی شد تا بعد چند گاه اکثر اهل آن دیار بر بقعه ارادت ایشان
درآمدند و بسیار از ایشان ... طالبان بسیار شد ... به خوارزم شاه بردند که شیخی در شهر پیدا شده که
اکثر مردمان ارادت بدو آورده اند و در ملازمت وی ... ایستاده اند ... از وی کثرت اتباع وی
خللی و فتنه قایم شود که تسکین آن نتوان داد پادشاه از این خبر متوهم شد و به مقام آن درآمد که
ایشان را از آن ولایت اخراج کنند حضرت عزیزان دو درویش را از یاران پیش پادشاه فرستادند که
ما به شهر شما به جهت ... آمده ایم اگر نه ... سخن خود را دیگر می کنید و ... حکم فرمایید
... پادشاه و ارکان دولت از صحبت ... و ملازمت ایشان آمدند و از جمله مخلصان
و محبان شدند گویند که سن شریف حضرت عزیزان تا صد و سی سال کشیده بوده است و ایشان را دو فرزند
بزرگوار بوده ... عالم و عامل و عارف و کامل که از مراتب عالیه ارباب ولایت بهره تمام داشته اند خواجه خورد رحمه الله
فرزند کلان ایشان بوده ... خواجه محمد بوده است و در زمان حیات والد ... در سن هشتاد رسیده
و اصحاب عزیزان ... خواجه بزرگ می گفته اند و خواجه محمد را خواجه خورد ... خواجه ابراهیم رحمه الله علیه
فرزند خرد عزیزان ... گویند چون حضرت عزیزان را وفات نزدیک رسید خواجه ابراهیم را اجازت ارشاد داده اند
و ... بعضی اصحاب ... خاطر اتفاق ... با وجود خواجه خورد که فرزند کلان ... دعا المند
بعلوم ... خواجه ابراهیم ... اختیار کرده اند حضرت عزیزان ... خاطر

اتفاق شده فرموده اند که خواجه خورد بعد از ما چندان زندگی نخواهد کرد و هم در این ایام رحلت
خواهد نمود وفات حضرت عزیزان روز دوشنبه بین الصلوتین بیست و هشتم ماه ذی القعده سنه خمس عشر و سبعمائه
بوده است و در بعضی نسخها در نظر درآمده که نقل ایشان در شهور سنه احدی عشرین و سبعمائه بوده است والله اعلم
وفات خواجه خورد روز دوشنبه وقت چاشت هفدهم ماه ذی الحجه سنه خمس عشر و سبعمائه بوده است نوزده روز بعد از نقل حضرت
عزیزان و وفات خواجه ابراهیم در شهور سنه ثلث و تسعین و سبعمائه واقع شده و در تاریخ وفات حضرت عزیزان
گفته اند این قطعه که قطب عصر ... بود ... بیست و هشتم ز ماه ذی القعده ... شیخ وقت ... چند زمان ...
زین ... حضرت عزیزان ... وفات خواجه خورد ... بوده است محمد نام که صاحب کمال و اهل
ذوق و حال بوده اند و بعد از ایشان طالبان حق رجوع به وی کرده اند خواجه محمد کلاه دوز رحمه الله از کبار اصحاب
حضرت عزیزان بوده است و از خلفای ایشان و قبر وی در خوارزم است خواجه محمد حلاج رحمه الله از کمل اصحاب حضرت عزیزان
بوده است و از خلفای ایشان و قبر وی در ولایت بلخ است خواجه محمد باوردی رحمه الله از اجله اصحاب حضرت عزیزان
و از جمله خلفای ایشان و قبر وی نیز در خوارزم است خواجه محمد بابای سماسی رحمه الله علیه از اجل
و اکمل اصحاب حضرت عزیزان بوده اند مولد ایشان قریه سماس بوده که از جمله دیههای رامیتن و یک فرسخی
رامیتن و از آنجا تا بخارا سه فرسنگ است و قبر مبارک ایشان نیز همانجا است منقول است که چون حضرت عزیزان را وفات
نزدیک رسیده است خدمت خواجه محمد بابا را از میان اصحاب اختیار کرده اند و خلافت و نیابت خود را با ایشان تفویض
فرموده اند و همه اصحاب را به متابعت و ملازمت ایشان امر کرده و حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره را به فرزندی نظر قبول
از ایشان بوده است و ایشان پیش از ولادت حضرت خواجه بارها بوده که بر کوشک هندوان می گذشته اند فرموده اند
از این خاک بوی مردی می آید زود باشد که کوشک هندوان قصر عارفان شود تا وقتی که ... رسیده ...

[illegible]

این بوی زیاده شده همانا که آن مرد متولد شده در این محل از ولادت حضرت خواجه صد و زیاده سال گذشته بوده
جدا ایشان معامله بر روی سیمشی ایشان کرده اند و ایشان را منظور خواجه آورده خواجه فرموده اند که وی فرزند ما و ما
او را قبول کردیم پس بعد اکثر آن مرد که بوی او شنیده بودیم زود باشد که مقتدای روزگار شود بر وی بعد امیر سید کلال کرده اند که
خلیفه خواجه اند و فرمودند حق فرزندم بهاء الدین شفقت و تربیت دریغ مداری و ترا بحل نکنم اگر تقصیر کنی و خدمت
امیر برپای و دست بر سینه نهاده گفت من مرد نباشم اگر تقصیر کنم و باقی این حکایت و تربیتهای امیر خواجه را در مقامات
حضرت خواجه بتفصیل مذکور است حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجه محمد بابا را در ده سماس اندکی باغچه بوده است که گاه
گاه از دست مبارک خود می بریده اند و آن گاه دیر در کشیده بوده بسطامه چون یک نخ تاک می زده اند از غلبه حال
و کیفیت که مر ایشان را قدس الله سره از دست مبارک ایشان می افتاده و از خود غایب میشده اند و آن غیبت و بیخودی بجایی
برسیده است حضرت خواجه محمد بابا را چهار خلیفه بوده است همه فاضل و کامل که بعد از ایشان به دعوت صادقان
و ارشاد طالبان مشغول میکرده اند خواجه صوفی سوخاری قدس سره از خلفای خواجه محمد بابا بوده است و قبر وی
در ده سوخار است که از دیههای بخارا است و قبر وی در سنگ خواجه محمود سماسی رحمه الله فرزند حضرت خواجه محمد بابا است و از خلفای ایشان
مولانا دانشمند علی رحمه الله از کبار اصحاب خواجه محمد بابا است و از جمله خلفای معتبر ایشان است سید امیر کلال قدس الله سره العزیز
ایشان افضل و اکمل خلفا و اصحاب خواجه محمد بابا بوده اند و سر شیاد دست داده رحمه الله مولد و مدفن ایشان ده سوخار است
و بدایت کار ایشان اشتغال بصحبت ایشان و زبان بخاری کلال را در کشتی کوشیده در مقامات ایشان مذکور است که والده شریفه ایشان
فرموده اند که تا امیر کلال در پوست داشتم هر گاه که لقمه شبهه آمیز اتفاق افتادی مرا درد شکم عظیم بگرفتی چون
این معنی مکرر شد دانستم که سبب وجود این طفل است دیگر در لقمه احتیاط کردم و بود امیر کلال را چون امیر کلال بسن شباب
رسیده اند کشتی میگرفته اند و گرد ایشان هنگامه مردم میشده است روزی در آن میان مردی که آن صورت را بخاطر رسیده که

چه معنی

چه معنی دارد که سید زاده فرزند کشتی میگیرد و او را آزمایی کند و طریق اهل بدعت دارد و در این
اثنا وی را خواب ربوده و در خواب دیده که قیامت قایم شده و وی جایی در گل و لای تا سینه فرو رفته و بحال عجز
مانده که ناگاه امیر سید او شده اند و هر دو بازوی وی گرفته و آسان وی را از آن گل و لای بالا کشیده اند بعد از آن بیدار شده که امیر در آن میان
روی بوی کرده فرموده اند که ما را در آزمایی از برای چنین روز میکنیم و وقتی حضرت خواجه محمد بابا از کف مو که امیر
میگذشته اند زمانی بنظاره ایستاده توقف کرده اند بعضی اصحاب را که همراه بوده اند بخاطر گذشته که جهت حضرت خواجه بتوهم
این مبتدعان ایستاده اند خواجه با ایشان بطریق اشراف شده فرموده اند که درین معرکه مردی است که بسیار مردان در صحبت وی بدرجه
کمال خواهند رسید نظر ما بر او است خواهیم که او را صید کنیم درین محل نظر حضرت امیر بروی ایشان افتاده و جاذبه ایشان
امیر را در ربوده چون خواجه قدم نهاده روان شده اند امیر بر پای خاسته شده و مو که را گذاشته اند و از عقب ایشان رفته
چون خواجه بمنزل خود رسیده اند امیر را آورده اند و طریقه گفته و بفرزندی قبول کرده اند بعد از آن دیگر هر گز
امیر را مو که و بازار ندیده اند مدت بیست سال بپیوسته در خدمت و ملازمت خواجه محمد بابا بوده اند و هر هفته دو بار روز
دو شنبه و پنجشنبه از سوخاری که سماس رفته اند بملازمت خواجه و باز می آمده و مسافت میان سوخار و سماس پنج فرسنگ
و در آن مدت بطریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم اشتغال می نموده اند بر وجهی که هیچکس را بر آن اطلاع نبوده است
تا در ظل تربیت خواجه بدرجه تکمیل و ارشاد رسیده اند و حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره العزیز شرف صحبت و تعلیم
و آداب سلوک طریقت از ایشان یافته اند حضرت امیر کلال را چهار فرزند و چهار خلیفه بوده است همه ایشان بکمال و
وقت و حال و تربیت یکی از فرزندان را حواله بیکی از خلفای امیر بعهده خود کرده اند و ذکر ایشان بعضی دیگر از
اصحاب امیر و اصحاب ایشان را در این مختصر ایراد می باید و گویند اصحاب امیر صد و چهل تن بوده اند و نام بعضی از ایشان در مقامات
مذکور است خواجه امیر برهان قدس سره فرزند نخستین حضرت سید امیر کلال بوده اند و بارها امیر فرموده اند

این فرزند بزرگ حضرت امیر برهان از جمله اصحاب حضرت خواجه بهاء الدین اند قدس الله تعالی سره و حضرت

امیر تربیت ایشان را حواله بحضرت خواجه کرده بوده اند روزی قدوة امیر علیه الرحمه بحضرت خواجه قدس الله سره

گفتند که هر استاد شاگرد را تربیت کند هر آینه خواهد اثر تربیت خود در شاگرد مشاهده کند تا آنگاه تمامی را

اعتماد نشود بر آنکه تربیت وی جای گیر افتاده و اگر خللی در کار شاگرد ببیند از اصلاح آن نماید الحال

فرزند من امیر برهان را حضرت شما در صحبت و تصرف در وی نهاده و تربیت وی تکرده [illegible]

تربیت وی مشغول شوید تا اثر آن ظاهر [illegible] صفت [illegible] حضرت خواجه [illegible] بوده و متوجه

خدام امیر شدند و از غایت ادب در امتثال امر توقف کردند حضرت امیر فرمودند که توقف نمی باید حضرت خواجه

بنا بر امتثال امر ایشان متوجه باطن امیر برهان شدند و بتصرف باطن در امیر برهان پیدا گشت و حالی

بزرگ در وی پدید آمد و اثر سکر حقیقی ظاهر شد امیر برهان صاحب سکر و جذبه قوی بوده و طریق وی انزوا

و انقطاع از خلق می بوده و هرگز با کسی نیز آرام نمی گرفته و هیچکس بر احوال او اطلاع نمی بوده و در

برشته بوده که احوال باطن بعضی اصحاب حضرت خواجه را بغارت میکرده و وی را عزم آن می بوده [illegible]

اصحاب حضرت خواجه حکایت کرده اند که مرا در بخارا با امیر برهان ملاقات شد احوال باطنی مرا از من می ربود

در اثنا او بر [illegible] چون [illegible] خواستم که در دل خود بحضرت خواجه عرض کنم [illegible]

[illegible] آمدم [illegible] امیر برهان [illegible] گفتند در آن [illegible] او متوجه تو شود تو متوجه [illegible]

[illegible] ایشان شدند بعد از تعلیم امیر برهان [illegible] بهاء طریق [illegible] مشغول شود [illegible] حضرت خواجه

[illegible] ایشان را در خیال [illegible] حضرت خواجه [illegible] دیدم که امیر برهان دیگر شد [illegible]

ارتباطی در افتاد بعد از آن هرگز دیگر از طریق تصرف متوجه نشد از امیر برهان منقول است [illegible]

و نیز بوده که بعضی از مصلیان را نگذاشته بوده اند و مردم بسیار در ملازمت حضرت خواجه می رفتند و من از عقب

می رفتم چون ازدحام و اقبال خلق را بحضرت خواجه مشاهده کردم با خود گفتم خوشا ایام اوایل ظهور حضرت خواجه

زمان ظهور احوال که یاران ایشان بودند [illegible] الناس [illegible] این معنی بر خاطر [illegible]

حضرت خواجه توقف نمودند تا من بایشان رسیدم [illegible] گفتند [illegible] حقیقی [illegible]

[illegible] عظمت [illegible] حضرت خواجه [illegible] زمان [illegible]

[illegible] بکمال خود آمدم مرا [illegible] احوال [illegible] قدم [illegible] اقدام [illegible]

و احوال بیشتر از این بحضرت **امیر حمزه** رحمه الله تعالی فرزند دوم حضرت امیر سید کلال [illegible] بنام والد خود سید

حمزه کرده اند و هر کرامتی را [illegible] خوانده اند [illegible] از وی کرامات و خوارق عادات ظاهر

شده [illegible] مقام امیر کلال [illegible] امیر حمزه [illegible] امیر [illegible] بوده و از آن [illegible]

وجه [illegible] امیر تربیت [illegible] مولانا عارف دیگرانی کرده بوده اند امیر حمزه

[illegible] مولانا عارف [illegible] خواجه [illegible] امیر [illegible]

خواهید [illegible] امیر حمزه بعد از وفات حضرت امیر کلال قایم مقام ایشان

بوده اند [illegible] طریق ارشاد فرموده وفات وی در غره شوال [illegible] واقع شده و وی

[illegible] **مولانا حسام الدین** [illegible]

خلیفه اول از خلفای امیر حمزه و فرزند مولانا حمید الدین شاشی [illegible] از کبار علمای بخارا بوده در زمان حضرت خواجه

بهاء الدین قدس سره [illegible] حسام الدین [illegible] شیخ محمد [illegible] از مشایخ

بوده از آن بخدمت امیر حمزه [illegible] و تربیت تمام در صحبت [illegible]

[illegible] بعد ازان با نسبت ۱۲

چون بحضرت بخارا رسیدم بدو شیخ مبارک شان رفتم حضرت مولانا حسام الدین و مولانا حمید الدین شاشی بعد
از آنکه من ایشان را شناختند القاب بیان فرمودند که بمطالعه مشغول شوید و گفتند که شیخ خاوند طهور را نسبت
والد ماجد و القاب بیان بود که گویا شیخ انجمن آن را بجا آرند در آن مدرسه حجره یکی معین ساختند
میفرمودند که اول بار که بخدمت مولانا حسام الدین ملاقات اتفاق افتاد چون عزم نقش بود شنبه بود چیزی از او دیدند
نا پسندیده و فرمودند که درویش ابو محسن حاضر شده بود فی الحال برای املا و شیخ ابو سعید نیز حاضر و معاودت کردم
چون در آمدم فرمودند این بیت میفرمودند که حضرت مولانا حسام الدین جمعیت قوی داشتند و استغراق تمام
و آثار جمعیت از ایشان ظاهر بود عجب حالی داشتند چنیدی مداومت بودی معتقد ایشان میبودند و ایشان
از غایت حرارت جمعیت و غلبه جذبات که داشتند در زمستان یخ را میشکستند و پاهای خود را در
آب می‌نهادند و سینهٔ خود را میگشادند و آب سرد بر سینهٔ خود می‌پاشیدند میرزا الغ بیک ایشان را
بقضای بخارا تکلیف کرده بود و بزور رضا ساخته در آن زمان که در دار القضا می‌نشستند و فصل
خصومات میکردند جمعی طالبان از دور می‌نشستند و کسب جمعیت میکردند و از ایشان حظ میگرفتند و در مقابله
بنجره بود که من ایشان را ندیده بودم و ایشان مرا ندیده بودند انجا می‌نشستم و نظاره ایشان میکردم هر گاه در نسبت
خواجگان قدس الله ارواحهم از ایشان ذهولی و غفلتی و فتوری فهم نکردم در ستر و اخفا طریقه
باطن خود می‌کوشیدند و نسبت خود را بلباس ساهی می‌پوشانیدند از ایشان چیزی ظاهر نمیشد بار ها میگفتند
این کار را هیچ لباسی از اشتغال بافاده و استفاده در صورت اهل علم بهتر نیست حضرت مخدومی در نفحات
الانس از حضرت ایشان نقل کرده‌اند فرمودند این فقیر را در زمانی که ببخارا رسیدم و بشرف صحبت مولانا حسام الدین و
مولانا حمید الدین شاشی مشرف شدم در این فقیر اضطرابی و اضطراری بود ایشان فرمودند که

مراقبه که حقیقت انتظار حقیقت مراقبه عبارت از این انتظار است سیر عبارت از حصول این انتظار
بود بحکم این سلطان که ظهور شش از غلبهٔ محبت راه سیر این انتظار است و هم حضرت ایشان فرمودند که در وقت
توجه مولانا حمید الدین بر جانب استقبال ایشان حضرت مولانا حسام الدین بر بالین ایشان آمدند و الدر امور شش
فرمودند که بابا شما را چه میشود که از نجی هر چه طلبند یک بند نداریم و طریق تحصیل این نسبت که داریم از
قلب ایشان مسلط‌اند مولانا حسام الدین فرمودند که لحظه حاضر شدند بعلوم ظاهر مشغول شوید که چیزی شود بعد از
عزم مولانا حمید الدین در باطن خود اضطرابی و التهابی یافتند چنانچه باز کرده‌اند و گفتند از فرزندان آن
بزرگوار که در خدمت عم خود در شش این طریق می‌یافته اند تحقیق نیز از این عم که ضایع کردم و بیر فرزند صالح
نجیب تمام از دنیا رفته مولانا کمال الدین میدانی رحمه الله خلیفه دوم است از خلفای امیر حمزه امید
و حید از قصبهٔ کوفین ولایت سمرقند امیر حمزه امیر نبیره رحمهما الله خلیفهٔ سوم و چهارم امیر حمزه اند
و فرزندان امیر کلال که امیر برهان بوده‌اند که برادر کلان امیر حمزه رحمهم الله تعالی ذکر بابا شیخ مبارک بخاری
رحمه الله از کبار اصحاب امیر حمزه است بعضی گویند از اصحاب امیر کلال بوده است و در مقامات امیر کلال که
بعضی اصحاب ایشان در اسماء مشایخ بزرگ شیخ مبارک را نام برده است و آنجا که اصحاب امیر حمزه را ذکر کرده یک شیخ مبارک
ذکر کرده لیکن این شیخ مبارک دیگر از اصحاب امیر کلال کرمینی بوده است و این شیخ مبارک بزرگ از اصحاب امیر
حمزه است بخاری بیشتر بزرگ وقت بوده حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی روحه با وجود در یافت
صحبت حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره بصحبت وی نیز میرفته‌اند حضرت ایشان میفرموده‌اند که حضرت خواجه علاء الدین
غجدوانی رحمه الله علیه میفرمودند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره با بندهٔ این شیخ مبارک بصحبت ایشان میرفتند روزی مرا نیز همراه
بردند که جوابی بگیرم بابا فرمودند که شما را نیاید کرد چرا که شما صحبت بابا شیخ مبارک بجمعیت مجلس حضرت خواجه بزرگ

خواجه بهاء الدین مطلبید و از او دیگر خواهید یافت بس اعتقاد هر چه شود بد شمار آمدن مسافت ما کوشند
روزی بابا شیخ مبارک بخاری خواجه محمد پارسا قدس سره آمده بوده حضرت خواجه در آن صحبت برای خواجه
ابو نصر فاتحه درخواستند بابا فاتحه آغاز کرد و در میان فاتحه خواندن از آن خانه بیرون آمد و بیرون
خانه فاتحه تمام کرد بعد از آن از وی پرسیدند که جهت بیرون آمدن چه بود فرموده در آن محل که از برای خواجه
فاتحه خواندن گرفتم ملائکه از فاتحه از آسمان فرود آمدند و در آن خانه ازدحام کردند که مرا جا نماند
بیرون رفتن ضرورت آمد این پوشیده نماند که امیر حمزه را غیر از این چهار که ذکر ایشان گذشت اصحاب دیگر بوده است
مثل شیخ عمر سوزنگر بخاری و شیخ احمد خوارزمی و مولانا عطاء الله سمرقندی و خواجه محمود و مولانا
حمید الدین و مولانا نور الدین و مولانا سید احمد کرمینی و شیخ حسن و شیخ تاج الدین و شیخ علی خواجه
نسفی و غیر ایشان که همه فاضل و کامل بوده اند احتراز از اطناب چیزی مسموع و معلوم نگشته که بر علی حده
ایراد یافتد **ذکر امیر شاه** رحمه الله تعالی فرزند سیوم امیر کلال بوده و طریق وی در کسب معاش آن بوده که از صحرا خاکی می
آورده و میفروخته و از آن هر چه حاصل میشد بعضی را نیده و از دنیا به قدر کفاف تصرف میکرده هر گز فتنی
جوال کفشی در عقب همیشه بخدمت شده که از غذای حلال بوده اند و به قدر امکان در کفاف مردم
و اهتمام تمام داشته و از تعهد خاطرها و نگاه داشتن دلها دقیقه فرو نمی گذاشته امیر کلال تربیت وی را حواله شیخ
بوده یکی از خلفای امیر است **امیر عمر** رحمه الله وی فرزند چهارم امیر است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند و اکثر
اوقات به شغل احتطاب اشتغال میفرموده اند و امر معروف و نهی منکر میکرده و بغایت غیور بوده اکابر گفته اند که چون کار
وقت بدین آید بر فرمان این طایفه گذارید و چون ضرر زند باز او توقع خیر برید و بر این طایفه نهید و هر کس
خواهید که براندازید با این طایفه در اندازید و امیر کلال تربیت وی را حواله شیخ جمال الدین دهستانی کرده بوده اند

نسخه ... مجالس
... ولایت ...

از خلفای

از خلفای امیر است وفات امیر عمر در شهور سنه ثلث و ثمانمائه بوده مخفی نماند که افضل
و اکمل خلفا و اصحاب امیر کلال علیه الرحمه حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره بوده اند ذکر شمه از احوال حضرت خواجه
و اصحاب ایشان طبقه بعد طبقه بواسطه آنکه طول انجامد بعد از ذکر سایر خلفا و اصحاب امیر کلال
ایراد خواهد یافت ان شاء الله تعالی **ذکر مولانا عارف** دیگرانی رحمه الله خلیفه دوم و معتمد از خلفای امیر
حضرت امیر کلال اند مولد و مدفن ایشان ده دیگران است از قصبه هزاره که بر کوهک واقع شده و از آنجا تا شهر
بخارا نه فرسنگ شرعی است و قبر مبارک مولانا عارف بیرون افتاده بر سر راه هزاره و حضرت امیر کلال علیه الرحمه
میفرموده اند در میان اصحاب مثل این دو تن خواجه بهاء الدین و مولانا عارف رحمهما الله دیگر کسی نیست ایشان گوی از همه
ربوده اند و حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره بعد از آنکه از حضرت امیر کلال اجازت یافته بوده هر جا بوی
میبرده از بزرگی تا ذکر طلبیده در طلبکاری بر موجب تفحص میکرده اند بر موجب ان لنفس نفحه ... سال در
صحبت مولانا عارف بسر برده اند و در آن مدت بر وجه تعظیم و تقدیم با مولانا عارف معامله میکرده اند چنانکه در
طهارت بر لب آب بلند تر از مولانا عارف طهارت نمیکرده اند و در راهها با آنکه پیشتر میرفته اند قدم بالای
ایشان نمی نهاده اند و صورت متابعت با ایشان مصاحبت میکرده اند و مولانا عارف در حیات امیر کلال از حضرت خواجه سبقت
ذمه الله وسالها پیش از حضرت خواجه امیر ایشان ارتحال کرده بود و حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره میفرموده اند که
چند گاه خفیه مشغول بودیم در ماوراء النهر کاهی پیدا شد طالب اصلی پی گشتیم سالها با مولانا عارف در جست و جوی
دنگ بوی بودیم دو کرت سفر خوارزم کردیم هر کجا نشان دادند در کنجها و زاویه ها گشتیم از کسی مثل
مولانا عارف یا چنانکه او است نیافتیم ... اوالشهد و بشیر اسماع گذشته شد و بظاهر و باطن مشغول
رشحه از کلمات ایشان قدس سره مولانا عارف گفته اند که در بند تدبیر خود شدن در دوزخ نقد و هم در بهشت تقدیر او ساخت

بلکه ذکر در وقت خوردن
از سبب بمسبب رفتن
است

شخص معامله بخدمت
مولانا عارف
آورد و ایشان
قبول نکرده

در باب نقد وقت رشحه فرموده‌اند که در وقت طعام خوردن از حضور بکار مشغول اصحاب گفتند
بذکر حضرت حق مشغول شوند که در وقت گفتن لا اله الا الله ملکه کرده در مجال ان بسبب رفتن ایشان از ...
رشحه مولانا امیر اشرف که از مخصوصان اصحاب مولانا عارف بوده نقل کرده که روزی شخصی معامله بخدمت مولانا عارف
آورد و ایشان قبول نکردند و گفتند معامله کرفتن کار ما نیست آن کار که مقصود صاحب معامله است همین همت او کفایت
شود و مرا آن غیرت نیست رشحه گویند مولانا عارف را خویشی بود و مولانا دیگر فقر و شکستگی ایام که از بانجان بر خورد
و انگوری و بیگر چهار اشتغال داشت بمولانا عارف نزد وی رفتند و شیخ که چهار فرموده بودند قبول نکرد مولانا عارف
گفتند اگر قبول نکنی کار و کار تو تلف خواهد شد با این سخن ملتفت نشد و با تشاغر ان انگور رفت و باز آمد
روز دیگر یکبار و کار دیگر تلف شد بعد از دیدن این عمل اعتقاد شد و نزد مولانا عارف آمد مولانا
گفتند این از ما باید کرید کار نادان کوته اندیش باد دیگر دکر که در بیش منقول است که روزی
کرا سیلی عظیم آمده بود از آب کوه یک خانه و هم آنکه ده را آب خرد هم ترسیدند و بنفع آمدند مولانا عارف
بر آن آمدند و خود در ابره کند و سیل ابجا که شد ترو قوی تر تعبو آب در آن اطلخشد و گفتند اگر دیتوانی ...
فی الحال آن سیل فرو نشست و ... بود وی که این منقول کرده در کرامت او که حضرت خواجه بهاء الدین کرا قدس سره از سمر
قند (?) باز کشتند متوجه روم بودند و اصحاب از ما وراء النهر جمع آمده بودند و صحبتها و شکرف قائم
بود و در آن اثنا قاصدی از پیش مولانا عارف رسید که حضرت خواجه پیغام در داده بودند که اگر شما آید
بر خیزید و این بر بایید روان شوید وقت رفتن ما نزدیک رسیده است وصیتها داریم حضرت خواجه این کار را در
کذاشته تعجیل بر همت تمام متوجه بخارا شدند تا در ده دیک کران پیش مولانا عارف رسیدند مولانا با حاضران گفتند که
مرا بیان تربیت بوده و بخانه دیگر در ایم با شما در آیید حاضران گفتند که شما را ضعف است در این خانه دیگر

دراهم

معلوم است

دراهم الکاه مولانا عارف در ان خلوت بحضرت خواجه گفتند که ایشان میشناس اتحاد کلی بوده است و هر آنکه عشق
بازی بهاد ریاست گذشته است با الکنون وقت باخر آمده است اصحاب خود را اصحاب شما نظر کردم قابلیت ان او
صفت شیخ در خواجه محمد بابا بیشتر از دیگران می بینم نظر بجهة تربیت او یافته بودم معنی که تکمیل حاصل کرده‌ام
همه تا او کردم و باو دادم و اصحاب خود را متابعت او امر میکنم شما نیز در همه باب او هر آینه و درین وقت تقصیر نخواهد
کرد که او از اصحاب شما است بعد از ان فرمودند که دو روز باشد روز دیگر زیاده نمانده است مدت
خود دیگران اشغو بید و بد و زانو انشتبند و خواجه آتش کنید و اتحاد من بسازید و بعد از نقل
روز سیوم باز کردید حضرت خلیفه با همه تمام بوصایای مرحوم مولانا عارف قیام نمودند و بعد از دفن ایشان
بروز بازمتوجه روم شدند و حضرت مولانا عارف را خلیفه بوده است که بنده که ما خدای بعد از نقل مولانا
مولانا بطریق حق ارشاد فرموده و راه رشد و ارشاد نموده مولانا امیر اشرف بخاری رحمه الله
خلیفه اول مولانا عارف و بعد از ایشان بجای ایشان نشسته و بطالبان طریق بحضور صحبت و حفاظ میداشته
بجمعیت دلها میکماشته امیر اختیار الدین دیک کرانی رحمه الله خلیفه دوم مولانا عارف و بعد از ایشان قائم بوده
بارشاد و بعد از شیخ باد کال کنی رحمه الله خلیفه امیر کلال رحمه الله و از قریه کن که وی بوده دهیست از
ازو کلان بخارا برده و فرسنک شهر و امیر تربیت فرزندی نمودند که امیر شاه حواله بوی کرده بود
و امیر شاه بواسطه وی بدرجات عالیه رسیده شیخ جمال الدین دهستانی رحمه الله خلیفه چهارم امیر کلال است
و نیز امیر حمزه امیر عمر شده شیخ فرزند چهارم امیر کلال و امیر عمر در ظل تربیت وی
بمقامات رفیع این طائفه رسیده است شیخ محمد خلیفه رحمه الله از کبار اصحاب حضرت امیر کلال است در اعلی
مقامات مذکور است که چون امیر از دنیا رحلت کردند همه اصحاب بدر خانه شیخ محمد خلیفه آمدند که او

و خدمت مولانا را دو خلیفه

بجای حضرت امیر شما باید و این حضرت نیز دو شما است که طالبان از راه شما بهیچ کوات میکنی شما از نجا
مطلب بید روز نزد ایشان حجره است پس شیخ محمد با سایر اصحاب رفتند و ملازمت حضرت امیر حمزه علیه الرحمه
اختیار کردند **امیر کلان واشی** رحمه الله از اجله اصحاب امیر کلال است و از دیه واشی بوده است از اعمال بخارا است
و سنگ تراشی و از شهر دور است و بعد از امیر کلال بتربیت مریدان و تعلیم ایشان قیام مینموده حضرت خواجه علاء الدین
غجدوانی علیه الرحمه پیش از وصول بصحبت حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره تعلیم ذکر از ایشان گرفته بوده حضرت ایشان
میفرموده‌اند که حضرت خواجه علاء الدین غجدوانی میگفتند من شانزده ساله بودم که بطلب امیر کلال واشی رسیدم و ایشان مرا بطریقه
ذکر خفیه مشغول ساختند و مبالغه بسیار کردند که این طریق را خاص بما دار که همنشین و بعضی از مریدان را بر آن اطلاع نباید و اگر در اثنا
مردم بر آن اطلاع می‌یابند بالشی بید اکن و بران تکیه ده مشغول باش چند گاه بر این وجه مشغول بودم در باطن حضرتی
عظیم اثر کرد و آثار ضعف در بشره من ظاهر شد بنوعی که روزی والده مرا میگفتند که تو بیماری نه بغفته
و ضعفی در اعضای تو ظاهر است میگفتم بیمار نیستم ایشان سینه خود کشادند و گفتند اگر تو سبب ضعف خود نگویی شیر که
از این پستان خورده ترا بحل نکنم بحسب ضرورت قصه را با ایشان شرح گفتم و طریقه را معلوم کرده بودم
عرض کردم والده فی الحال آن طریق را گرفتند و بطریق نفی و اثبات مشغول شدند و من از اظهار این سخن
عظیم در تاب شدم از غایت اضطراب نزد امیر کلال رفتم و قصه والده را عرض کردم فرمودند که مر والده
ترا نیز اجازت دادیم که بدین طریق مشغول باشد چند گاه نیز والده مشغول بودند روزی برادر من بیمار بود
والده مرا طلبیدند و فرمودند که دیگ را پاک بشوی و پر آب کن و گرم ساز من همچنان کردم بعد از ان طهارت ساختند و دو
رکعت نماز گذاردند و مرا پیش خود نشاندند و فرمودند که بطریق مشغول شو و خود هم بطریق مشغول شدند و بعد
از ساعتی جان بحق تسلیم کردند **شیخ شمس الدین کلال** رحمه الله از کبار اصحاب امیر کلال است سفر مبارک حجاز

کرده

کرده بوده است و از راه قرشی پیاده به کفش رفته در عراق با مشایخ وقت صحبت داشته و طریقه
مراقبه ایشان از وی بماوراء النهر آورده و انتشار داده و در مبادی احوال وی بحضرت خواجه بهاء الدین
قدس الله تعالی روحه انکاری می‌بوده لیکن در آخر منقطع شد چنانچه در مقامات حضرت خواجه قدس سره آن قصه بتفصیل
مذکور است **مولانا علاء الدین** ابکبرونی رحمه الله از جمله اصحاب امیر کلال است و نام وی در مقامات
حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره مذکور است و پوشیده نماند که حضرت مولانا امیر کلال علیه الرحمه غیر از این جماعت که
مذکور شد اصحاب دیگر بوده‌اند مثل خواجه شیخ وابکنی و مولانا جلال الدین کشی و مولانا بهاء الدین طوایسی
و شیخ بدر الدین میدانی و مولانا سلیمان و شیخ ایمنی هر دو کرمینی و خواجه محمد ابکنی رحمهم الله تعالی علیهم فاضل
و کامل و عارف اما چیزی از احوال و اقوال ایشان بجز آنچه ذکر کرده شد بتفصیل بما نرسیده **مولانا بهاء الدین**
قشلاقی رحمه الله تعالی از خواجه بوده‌اند و عالم بعلوم ظاهر و باطن و صاحب آیات و کرامات و مولد ایشان قشلاق خواجه مبارک
و قشلاق از مضافات ولایت بخاراست و از آنجا تا شهر بخارا دوازده فرسنگ است شیخ صحبت ایشان حضرت خواجه بهاء الدین
قدس سره بوده‌اند و پدر ایشان مولانا عارف دیگرانی است قدست نمت مولانا عارف پیش از وصول بصحبت امیر کلال رسیده بوده‌اند
بوده‌اند از مولانا امیر شرف و امیر اختیار الدین که حالا مولانا عارف منقولست که گفتند در وقتی حضرت خواجه بهاء الدین
قدس سره در مبادی احوال با مولانا نسف القشلاقی خواجه مبارک بخدمت مولانا بهاء الدین قشلاقی رسیدند حضرت مولانا فرموده‌اند
در غرفه بودی بار تو عارف دیگر آمده است اجازه فرموده‌اند که صحبت ایشان زود دیر نشود و شوق مولانا عارف
بحضرت خواجه عارف است و در آن زمان مولانا عارف در دیه خود بوده‌اند و اتفاقا در آن محل جمعی از اصحاب در زمینی نشسته بودند
حضرت مولانا بهاء الدین حضرت خواجه را گفتند که شما خاطر بعارف فرستاده‌اند هم از ره سینه خواهد آمد بیرون آمدند
و بر کنار رفتند و سر کرد عارف آمد و آواز دادند مولانا عارف در آن نیم روز از پنبه کاشتن دست باز داشته او را اصحاب

کشتی سوی حج کعبه و شهر
و تا شهر ... از کرمینه ...

گفتند شما بطرف شهر روید که حضرت مولانا بهاء الدین شما را طلبیده‌اند [illegible] دوشنبه [illegible] ماندند و دران روز
پیش از آنکه دیگر از آنجا شدن فرو گیرند بعد از آنکه رسیده بودند دران صحبت که در قصر عارفان بود رسیدند
و مسافت نیم فرسخ بود [illegible] دیگران و فقط خواجه [illegible] ملاقاتی میان حضرت خواجه و مولانا عارف
دست داده دران صحبت بوده است حضرت ایشان نیز بوده‌اند مولانا بهاء الدین قشلاقی علیه الرحمه نیز بوده‌اند حضرت خواجه بهاء الدین
قدس سره العزیز در بدایت ارادت بصحبت ایشان رسیده بوده‌اند ایشان فرموده‌اند ما را درویشی که [illegible] هیزم مطبخ ما را [illegible]
[illegible] حضرت خواجه بیرون آمده‌اند و آن درویش دیده‌اند پشتهٔ خار خشک بر پشت برهنهٔ خود کرده از صحرا
می آورده‌اند و [illegible] رفتار [illegible] آن [illegible] بر پشت برهنه میکشیده است و آنکه حضرت مولانا حضرت خواجه را
بدیدن وی اشارت کرده‌اند از برای تنبیه ایشان بوده است بر کمال اخلاص در حضرت ایشان بعد از نقل این حکایت
روی بحاضران مجلس کرده فرموده‌اند مردم اینچنین خدمتها باخلاص میکرده‌اند و [illegible] پیش می آورده
و دولتهای عظیم فوق آن [illegible] متصور [illegible] می رسیده‌اند [illegible] اینچنین خدمتها نمی توانید [illegible]
اینچنین مردم می بوده‌اند خواجه بهاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المعروف بنقشبند رحمة الله
و قدس الله تعالی سره ولادت ایشان در محرم سنه ثمان عشر و سبعمایه بوده است در عهد [illegible]
[illegible] وفات حضرت عزیزان [illegible] ثمان عشر و سبعمایه بوده [illegible] مولد و مدفن ایشان قصر عارفان [illegible]
[illegible] از طفلی باز آثار ولایت و انوار هدایت [illegible] از ناصیهٔ مبارک ایشان واضح و پیدا
و لایح و هویدا بوده است از والدهٔ حضرت خواجه منقولست که فرموده‌اند فرزندم بهاء الدین چهار ساله بود که گفت
فلان گاو [illegible] گوساله خواهد آورد بعد از چند ماه [illegible] گوساله بزایید حضرت خواجه را در ایام طفولیت
نظر قبول بفرزندی از حضرت خواجه محمد بابا بوده است و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر کلال [illegible]

محمد

محمد بابا [illegible] رفته اما بحسب حقیقت ایشان اویسی بوده‌اند و تربیت از روحانیت حضرت
خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی سره یافته‌اند چنانچه از واقعه که در مبادی احوال دیده‌اند
معلوم میشود و تفصیل آن در مقامات مذکور است [illegible] که در سلسلهٔ خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم از زمان
خواجه محمود انجیر فغنوی تا زمان امیر کلال رحمهم الله ذکر خفیه را با ذکر علانیه جمع میکرده‌اند و [illegible] سلسله
شریف علانیه [illegible] میگویند چون [illegible] بحضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره رسیده بنا بر آنکه از
خواجه عبد الخالق قدس سره مأمور بعمل بعزیمت بوده‌اند ذکر خفیه اختیار کرده‌اند و از ذکر علانیه اجتناب نموده [illegible]
اصحاب امیر کلال در مجلس [illegible] ذکر علانیه میکرده‌اند حضرت خواجه برخاسته‌اند و ازان حوزه بیرون
می رفته‌اند و بر خاطر اصحاب [illegible] گران می آمده است لیکن حضرت خواجه پروای آن نمیکرده‌اند و در تعلیم
[illegible] شده‌اند اما در حضرت [illegible] امیر کلال هرگز [illegible]
[illegible] ارادت و متابعت ایشان [illegible] التفات بحضرت خواجه زیاده میکرده‌اند تا روز
جمعی از کبار اصحاب امیر خلوتی [illegible] حضرت خواجه را حاضر کرده‌اند و بعضی صفات و احوال
در صورت قصور و نقصان [illegible] نموده [illegible] خلوت [illegible] تا وقتی که جمیع اصحاب [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] و منازل دیگر جمع [illegible] بوده‌اند [illegible]
مشغول بوده‌اند [illegible] آخر رسیده و همه اصحاب پیش امیر حاضر بوده‌اند دران مجمع امیر روی بجمعی
[illegible] کرده‌اند و فرموده که شما در حق فرزندم بهاء الدین گمان بد برده‌اید و غلط کرده‌اید بعضی احوال
او [illegible] فرموده شما او را نشناخته‌اید [illegible] نظر خاص حضرت حق سبحانه شامل حال او [illegible]
و منظور [illegible] تابع نظر حق سبحانی باشد [illegible] اختیار [illegible]

[margin note:] ایشان فرموده‌اند [illegible] درویشی [illegible] هیزم مطبخ ما را میکشید
[margin note:] تا زمان امیر کلال ذکر خفیه با ذکر علانیه جمع میکرده‌اند [illegible]

شاه نقشبند بخشت کشیدن مشغول بوده‌اند

بخشت کشیدن مشغول بوده‌اند طلب فرمودند و در آن مجمع روی بایشان کرده گفتند فرزندم بهاءالدین نفس مبارک
خواجه محمد بابا در حق شما بجای آوردم گفته بودند که آنچه در تربیت در حق تو بجای آوردم در
حق هر فرزندم بهاءالدین ازای بجای آوری و تقصیر نکنی چنانکه کردم و اشارت بسینه مبارک خود کردند
و گفتند پستان برای شما خشک کرده‌ام و مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت بیرون آمده اما مرغ
همت شما بلند بود از آنچه آمد افتاده است اکنون اجازت است جائی که بوی بمشام شما رسد از ترک
و تاجیک طلب نمائید و در طلبکاری بر موجب همت خود تقصیر نکنید حضرت خواجه فرموده‌اند که چون از عهد
ایشان نقل فرمودند در اوسط ابتلای ما کار که بر ما صورت و معنی نعمت بودیم از بلا دور و بسلامت

پستان را برای شما خشک کرده‌ام ... بجانب ... در حق شما

نزدیک ترمد بود و بعد از آن نقل حضرت خواجه هفت سال با مولانا عارف مصاحبت کرده‌اند بس بملازمت
قثم شیخ و خلیل آتا رسیده‌اند و دوازده سال با خلیل آتا بوده‌اند و دو بار سفر حجاز کرده‌اند و در نوبت
دوم حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره همراه بوده‌اند و چون بخراسان آمده‌اند حضرت خواجه محمد پارسا را
با سایر اصحاب از راه باورد بجانب نیشابور فرستاده‌اند و خود بهرات آمده‌اند خاص از برای ملاقات
حضرت مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی و سه روز در تایباد با ایشان صحبت داشته‌اند پس توجه بجانب شده‌اند
و در نیشابور با اصحاب ملحق شده و بعد از مراجعت چند گاه در مرو اقامت کرده‌اند و از آنجا به بخارا آمده‌اند
و تا آخر حیات آنجا بوده‌اند و تفصیل احوال ایشان در مقامات مذکور است و حضرت امیر سید کلال علیه الرحمه در مرض

خواجه نقشبند صحبت هفت سال با مولانا عارف مصاحبت کرده و دوازده سال با خلیل آتا بوده

آخر خود اصحاب را بمتابعت حضرت خواجه اشارت فرموده‌اند و در آن مجلس یکی از اصحاب از حضرت امیر سؤال کرده‌اند که حضرت
خواجه بهاءالدین ذکر علانیه بسنت شما نکرده‌اند امیر فرموده هر عملی که بر آن میکند از سر اشارت حکمت
الهیست و اختیار ایشان در میان نیست این مصراع خوانده‌اند ع ای همه تو من کیم چنانکه تو دای

امیر سید کلال را وصیت بمتابعت شاه نقشبند ارشاد فرموده‌اند

سخن

سخن خلفای حضرت خواجه که ایشانند همه را هم اکثر را بتو بیرون آورده‌اند هر که تو بخود بیرون
آمده بترس

ذکر کیفیت نقل حضرت خواجه و تاریخ وفات ایشان قدس الله سره

حضرت مولانا محمد مسکین علیه الرحمه از اکابر زمان بوده‌اند گفته‌اند که شیخ نور الدین خلوتی که در بخارا در وقت شیوع بود
و حضرت خواجه بهاءالدین قدس سره در مجلس تعزیت حاضر بودند و اصحاب تعزیت آواز را بلند کرده بودند و ضعفا
نوحه و فریاد ناخوش میکردند حاضران از آن کراهت شد و منع کردند و هر کس سخنی میگفت الا حضرت
خواجه فرمودند که مرا وقت آخر آید درویشان از عرفان آموزم حضرت مولانا محمد مسکین علیه الرحمه
فرموده‌اند که همیشه آن سخن که در خاطر بود تا وقتی که حضرت خواجه انتقال میفرمودند در آن بیماری که مرض انتقال
بود بکاروانسرای فتند و در مدت مرض در حجره کاروانسرا بودند و خواص اصحاب ملازمت ایشان
بجا آوردند و ایشان بنسبت بهر یکی شفقتی و التفاتی خاص میفرمودند و در نفس آخر هر دو دست خود را بجانب دعا برداشته
و مدتی مدید همچنان دعا کردند آنگاه هر دو دست مبارک خود بروی فرود آوردند و از عالم نقل
کردند حضرت ایشان میفرموده‌اند که حضرت خواجه علاءالدین عطار علیه الرحمه میفرمودند که در مرض آخر
حضرت خواجه مرا فرمودند ایشان در حجره تنها بودند پیش ایشان در آمدم چون مرا دیدند گفتند که علا سفره
پیش آر و طعام خور و ایشان همیشه مرا علا میگفتند بنا بر فرموده ایشان امتثال نمودم و دو سه
لقمه خوردم و در آن حالت جان نخواستم طعام خوردن سفره را جمع کردم باز چشم گشادند و دیدند که سفره
برداشته‌ام فرمودند که علا سفره را بیار و طعام خور چند لقمه دیگر خوردم و سفره برداشتم باز دیدند که
سفره برداشته‌ام فرمودند که سفره را بیار و طعام خور طعام را نیک میباید خوردن و کار را نیک می
باید کرد تا جهان گرفت چنین فرمودند و در آن زمان ... اصحاب حافظ مشغول بوده که

حضرت خواجه کلام را اجازت ارشاد فرمایند و تربیت فقرا بکه تفویض می نمایند حضرت خواجه را بر خاطر اثر فی
شده فرمودند که درین وقت مرا از تشویش می دهید این بنده مسکین درین باب بشما چه فکر کرده حضرت حق سبحانه دعای
شما را بآن حالت ... فکر کرده اندران حالت حاکمیت شما را خواهد فرمود خواجه علاء الدین که از جمله
حضرت خواجه بوده چنین فرموده حضرت خواجه علیه الرحمه در مرض اخیر ما را فرمودند که بجهت قبری که
ایشان بود از تمام آن بزد ایشان آمدم و در خاطر کذشت که بعد از ایشان اسرار ایشان اشارت بکسی
خواهند نمایند که سر جناب را و دند و فرمودند سخن همانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هر که را از وی
ما آید در خواجه محمد پارسا نظر کند بعد ازین بیست روز دیگر بجوار رحمت حق سبحانه نقل کردند رحمه الله
حضرت خواجه علاء الدین عطار علیه الرحمه فرموده اند که در وقت نقل حضرت خواجه یس میخواندیم چون بنیمه رسانیدیم انوار ظاهر شدن گرفت
بکلمه مشغول شدیم بعد از آن نفس حضرت خواجه منقطع شد سن شریف حضرت خواجه هفتاد و سه سال تمام بوده
و در هفتاد و چهارم بوده اند نقل فرموده اند وفات حضرت ایشان در شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول سنه احدی
و تسعین و سبعمایه بوده و در تاریخ وفات حضرت خواجه کفته اند **قطعه** رفت شاه نقشبند آن خواجه دنیا و دین
آنکه بودی شاه راه دین و دنیا ملتش مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان قصر عرفان آمد از آن جهت تاریخ رحلتش
پوشیده نماند که افضل و اکمل خلفا و اصحاب حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره خواجه علاء الدین عطار و حضرت خواجه محمد پارسا
قدس الله تعالی روحهما بوده اند و لیکن اصحاب ایشان بسیار و خدام بیرون از حد و شمار بوده و درین مجموعه از اصحاب
ذکر خواهد شد حضرت ایشان سخنی از وی نقل میفرمودند که بادی را دیده بودند و اکر خواجه علاء الدین
عطار اقدم و اعظم اصحاب اند و خلیفه و نایب مناب مطلق و از قدیم ایشانند اما ذکر ایشان
بعد از ذکر همه اصحاب حضرت خواجه بزرگ ایراد خواهد یافت تا ذکر ایشان و خلفا و اصحاب ایشان طول نکشد

وفات حضرت شاه نقشبند

ذکر بعض خلفاء شاه نقشبند خواجه علاء الدین عطار و حضرت خواجه محمد پارسا

الزین الدین کبار و اجهم نور شعبهم **خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی روحه**
از خلیفه دوم حضرت خواجه بهاء الدین اند علم و اورع زمان بودند کویند که در خانه آن قدس الله تعالی ارواحهم
در مبادی احوال که حضرت خواجه محمد پارسا با غلامان حضرت خواجه کرده روزی در اثنای مجاهدت و ریاضت
بدر خانه حضرت خواجه آمده بودند و بیرون منتظر ایستاده اتفاقا کنیزکی از خادمان حضرت خواجه از وی
برسیده که بیرون کیست وی کفته که خواجه محمد پارسا بر در منتظر ایستاده حضرت خواجه بیرون آمده اند
و خواجه محمد را دیده فرموده اند شما پارسا بوده اید از آن روز باز که این لفظ بر زبان مبارک ایشان کذشته
و افواه افتاده و خدمت خواجه محمد باین لقب مشهور شده اند حضرت خواجه محمد قدس سره در نوبت ثانی که حضرت خواجه بهاء الدین
بسفر حج رفته اند در ملازمت بوده مشرف شده اند حضرت خواجه بزرک در بادیه حجاز بخلصی بمراقبه امر فرمودند
و بجای وطن و صحبت ایشان در فرزندی خیال بزرکوار کردند و فرمودند که طریق او بعضی سبب اوصاف جمال
و جلال و تعلقات ذکر بیرون فرمودند و کیفیات احوال را تعلیم کردند و آن مخلص علی الدوام متمسک بصفت
لطف الهی بود و فضل قطع نظر از قوای عمل مبنی بود بآنکه از قول و فعل آنچه میکند در آن
دریای نیستی محو باید اند حسن رشته دید و تصور نیکی را از دل افکنند هم حضرت خواجه در حق آن مخلص فرمودند که
امر او ... کاهی با او بصفت جرئی بحرکت و سعی میکنند مبادا که آن مخلص السلام کردند روزی
در راهی آن مخلص سخن ایشان می گفت ایشان در وی نظر کردند روی باصحاب آوردند و فرمودند که حاضران مجلس
هر فرقی سبب حال خود از وی سخن خواجه شنیده در بعضی مجلسها آن مخلص را بنظر موهبت نقش بخشیده اند که هر که کوید
الله هم چه کوید آن خود در مجلس دیگر فرمودند که هر چه او میکوید حضرت حق سبحانه آن میکند میکویم بکوی او نمیکوید
و در مجلس دیکر آن مخلص را صفت رنج بنظر موهبت کرامت کردند و بر خ اوست بنده و در هم دیده سیاه

حضرت خواجه محمد پارسا از ... [illegible]

خود را هیچ فروتر باید داشت

[illegible]

جوده بوده است زمان حضرت موسی علیه السلام که بدرگاه حضرت حق سبحانه و تعالی درجه محبوبیت داشته یعنی
برخی در بنی اسرائیل قرینه اویس قرنی بوده است در شأن این حضرت ایشان میفرموده‌اند که جماعتی از اکابر متقدمین
بواسطه زمان و حقیقه از یکدیگر بمجال است معلوم کرده‌اند که ایشان را از بر خبایا میگفته‌اند و جمعی که بعد ظهور
محمد صلی الله علیه و سلم آمده‌اند دین محمدی را بر بست و صفت ایشان را او بیان گویند و هم حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره فرموده‌اند که در راه
جهاد در مرض که حضرت خواجه بزرگ را واقع شده وصایا فرموده‌اند و دران اثنا آن مخلص که مجلس حضور اصحاب فضلا
حق و امانتی که از خلفای خواجگان قدس الله تعالی سرهم بما رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده‌ایم آن امانت را بشما
چنانکه برادر دینی مولانا عارف سپردیم قبول میباید کرد و آن امانت را بخلق حق سبحانه میباید رسانید آن مخلص تواضع کرد
و قبول نکرده و چون از سفر حجاز مراجعت کردند بر سر جمع در حضور اصحاب آن مخلص را منظور موهبت فرموده‌اند و مکرر
گفته‌اند آنچه دانسته‌ایم تمام را بوی دادیم و بعد از ان با آن مخلص روز بروز نظر عنایت زیاده میفرموده‌اند دیگر فرموده‌اند
آنچه مولانا عارف در حق او گفته ما نیز همان میگوییم و بر آنیم اما ظهور آن موقوف است باختیار ما و در آخر حیات میفرموده‌اند
نسبت معنی باطن که گفته بودیم و اشارت کرده هر آینه ظهور خواهد کرد اما خوش نکنی بر سر راه است
و هم حضرت خواجه محمد پارسا فرموده‌اند که حضرت خواجه بزرگ در آخر حیات در غیبت آن مخلص در مجلس فرموده‌اند که هرگز
از وی نرنجیده‌ایم از هر سبب رنجشی در وجود آمده است و از وی اگر نقاری در میان بوده است با آن از طرف ما بوده
مصلحتی و مصلحت عارضی چند روز باطن خود را از وی باز گرفته‌ام اکنون باطن تمام را در وی نهاده‌ام
قول کرده رجوع در راه جهاد در حضور اصحاب گفته‌ام و اکنون نیز اگر او حاضر بودی زیاده از ان در حق او گفتمی
و نظر بنیاد در احوال ظاهر او میفرموده‌اند بسیار یاد کرده‌اند و الحمد لله علی ذلک بدین امیدها در شانه کرمهای
تو مارا کرد کشتی و فرموده‌اند که حضرت خواجه بزرگ در مرض اخیر در غیبت آن مخلص در حضور اصحاب و احباب

در حق

در حق وی فرموده‌اند که مقصود از وجود ما ظهور اوست ما او را بهر دو طریق جذبه و سلوک
تربیت کرده‌ایم اگر مشغول میشود جهانی از وی نور میگیرد و حضرت ایشان میفرموده‌اند که این نقل را بی‌واسطه
بیش شنیده‌ایم که حضرت خواجه بزرگ در حق خواجه محمد پارسا قدس سره فرموده‌اند که مقصود از وجود ما ظهور وجود
ظهور محمد است میفرموده‌اند که این عبارت متضمن ایمائیست مر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در مرض
حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره ملازمت بسیار میکرده‌اند و بامداد و شبانگاه بخدمت میرسیده‌اند
روزی بالقاب مستطاب نموده‌اند و فرموده‌اند که شما از این مقدار ملازمت زحمت میکشید و روزی بعضی از اصحاب حضرت
خواجه محمد پارسا قدس الله سره در محله خواجه کفشیر در سمرقند بملازمت ایشان آمده بودند
الحق فرموده بودند که نسبت بایشان القاب فرموده‌اند و تعظیم و توقیر افزوده‌اند و در اثنای صحبت فرموده‌اند که

عزیزی حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره را بخواب دیده بعد از انتقال ایشان و از ایشان پرسیده که چه عمل کنم تا نجات
فرموده‌اند که بآن عمل مشغول شده که در نفس اخیر مشغول باید بود تعقیب کرده و در نفس آخر بحکم خود بجای حضرت حق سبحانه
و آگاهی میباید همیشه بحضور باشد بعد از ان فرموده‌اند که بعد از ان فرموده‌اند که جد بزرگوار شما بر
بوده که روزی حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره بکنار حوض فخر آمده بودند و دیده‌اند که ایشان پا بها در آب نهاده‌اند
مشغول‌اند و از خوف حضرت خواجه فی الحال فوطه بسته‌اند و بآب در آمده‌اند حاضر که خود را بر پشت پای خواجه
و فرموده‌اند که آن آنحضرت این پای بزرگ بهاء الدین رحمه الله حضرت ایشان بعد از ان فرمودند که شنیده‌ام که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره
بعد از ان عمل در نفس اخیر میباید کرد عمل میکرده‌اند تا بدین مرتبه رسیده‌اند

خواجه علاء الدین قدس الله سره

اگر چه مرتبه حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله سره از آن زیاده ایشان را بخرق عادات کشف بالا از ایشان کمتر
اما چون تعلق مدد و ارشاد ایشان بیشتر اتفاق افتاده بود و بار آن کتاب کمتر نمود بعضی مخادیم میفرموده‌اند حضرت

خواجه محمد پارسا قدس سره از ان تصرفات خود را بواجبی پوشیده اند و در ستر و اخفای آن کما ینبغی
نیکو شیده لیکن بعضی از کمالات بضرورت شریعت اظهار کرده اند بواسطه آنکه از اخفای آن اماتت شعایر سلسله سند حدیث
اتصال میرسید و صورت این واقعه بر سبیل اجمال آنست که قدوة المحدثین شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری علیه الرحمة در
زمان میرزا الغ بیک بسمرقند آمده بودند و تحقیق و تصحیح سند محدثان ماوراء النهر مشغول کرده بعضی از ارباب
غرض و حسد نسبت کرده اند که سند حدیث خواجه محمد پارسا در بخارا اجازت نقل میکنند و صحت سند ایشان معلوم
اگر حضرت شیخ از التحقیق فرمایند و در بیانات شیخ در مقام تحقیق آن شده اند و میرزا الغ بیک را بران داشته تا
قاصدی بخارا فرستاده و از حضرت خواجه التماس آمدن کرده بسمرقند با خواجه علاء الدین که شیخ الاسلام سمرقند بوده
و جمیع علما و دانشمندان و قضات محفلی ساخته اند و مجلس بغایت عالی مرتب شده است و حضرت خواجه بآن مجلس حاضر شده اند
در آن محفل که شیخ آمده اند از ایشان التماس نموده اند تا حدیثی بسند خود روایت کرده اند شیخ فرموده اند که در صحت
این حدیث شیخ سخن است اما این ایشان نزد من ثابت شده از این سخن حضرت خوش دل نشده اند و بعید بکرخت عنف کرده
حضرت خواجه اهالی حدیث از طریق دیگر است کلمه سخ دران اثنا نیز همان سخن فرموده حضرت خواجه دریافته که
حضرت خواجه دریافته اند که هر اسنادی که ایراد کنند ... ملاحظه مراقب شده اند و سکوت کرده بعد از آن بیشتر ...
بشیخ آورده اند و فرموده که حضرت شما فلان سند از کتب اهل حدیث اسلم میدارید و اسانید از معتبر
شیخ فرموده که آری اسانید آن معتبر و معتمد و در آن کتب فن حدیث شبهه و غدغه ندارند اگر شما ...
خود ... از آن سند پاتمام او دران سخن ... حضرت خواجه روی بخواجه عصام الدین کرده اند و فرموده که در کتابخانه
حضرت شما در فلان طاق در زیر فلان و فلان کتابی است کتابیست نام بردم قطع خشتی ابیض و جلد سرخ ... داده و دران جند از
جند ورق در فلان صفحه این حدیث با این اسانید که یاد کردم بتفصیل مذکور و مسطور است عنایت کرده حاضر گردانید تا

از خدام

از خدام فرستادند و در ازدحام کرد اتفاقا خواجه عصام الدین متردد بوده اند دران که این
سند در انجاست یا نه و اهل مجلس از این سخن بتعجب رسیده و متأمل و متفکر شده اند چه بر همگنان ظاهر بوده که
حضرت خواجه بکتابخانه خواجه عصام الدین نرسیده بوده اند بلکه حضرت خواجه از ملازمان فاضلی که مجلس تمام فرستادند
تا آن نشانها را ملاحظه کرده بیارند همه اکرم رفته و سند را بهمان صفت که نشان داده بودند باز یافته
بمجلس آوردند و آن حدیث در همان صفحه که اشارت کرده بودند بآن طریق اسناد به ثقات و مسلم
بوده خروش از ان مجلس بر آمد و شیخ بابا بر علما ام حیرت زده شده اند و تحیر و تعجب خواجه عصام الدین زیاده از
دیگران بوده زیرا که وی بیقین میدانست که این مرد کتابخانه اوست و جون این قضیه بعرض میرزا الغ بیک رسیده
وی نیز از طلب حضرت خواجه تشویر و انفعال یافته و این تعجب که از حضرت خواجه در آن مجلس واقع شده سبب
... واعیان و اکابر زمان عقیده دیگر پیدا کرده اند مولانا عبد الرحیم رحمه الله ... که ملازم
حضرت خواجه و برادر رضاعی و هم سبق خواجه برهان الدین ابی نصر قدس سره بوده چنین فرموده که در تاریخ که
میرزا خلیل پسر میرزا محمد جهانگیر که فرزند امیر تیمور بود در سمرقند پادشاه بود و میرزا شاهرخ در خراسان می بود
حضرت خواجه را کاهی جهت کفایات مهمات مسلمانان رقعه بمیرزا شاهرخ می نوشتند و میرزا خلیل را از آن خوش نمی آمده
از ضبط اهل جهت ... و متغیر شده چنانچه کسی را بنجا رایض ایشان فرستادند و عنایت کرده ... شما را انجا
دست بی باید رفت ... تا جمعی ... از برکت قدم و شمامه شرف اسلام دریابند حضرت خواجه فرموده اند خوش باشد اول
... الحکیم ... بعد ازان ... فی الحال اسب طلب کرده مولانا عبد الرحیم گفته که من اسب را زین کرده پیش آوردم
فی الفور سوار شدند و با جمعی از خادمان در ملازمت ایشان روان شدیم و اول بقصر عارفان رفتند ... آن
... حضرت خواجه بزرگ قدس سره جون از مزار بیرون آمدند آثار هیبت و عظمت از بشره مبارک ایشان ظاهر بود

کوکلد

و از آنجا به سوخاری رفتند و زمانی بر سر قبر امیر سید کلال علیه الرحمه توقف نمودند و چون از مزار ایشان
بیرون آمدند بار دیگر بر نشستند و بر بالای پشته راندند و روی بجانب خراسان کرده این بیت خواندند بیت همه از بهر
تو کنیم زجان بگریز تا بدانند که امروز درین میدان کیست ۞ و از آنجا باز به بخارا آمدند همان زمان میرزا
شاهرخ برای میرزا خلیل در رسید مضمون آنکه اینک رسیدیم باید که جای جنگ مقرر سازد حضرت خواجه فرمودند
نام ایشان را در مسجد جامع بالای منبر خواندند و بر فتح میرزا خلیل فرستادند و میرزا شاهرخ از عقب
ایشان در رسید و میرزا خلیل را بقتل رسانیدند در تحفة الاحباب مذکور است که حضرت خواجه در نوبت
آخر سفر مبارک حجاز میکردند در وقت وداع که هم خواجه شما قصد فرمودند که رفتیم رفتیم این بود که در این سفر
وفات یافتند حضرت خواجه ابونصر قدس سره در سفر حجاز همراه والد بزرگوار خود بوده اند میفرموده اند که
در آن حضرت والد را وقت وفات رسید بر سر بالین ایشان حاضر بودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان از کفن دیدم
ما نظر کردم چشم بگشادند و تبسم کردند قلق و اضطراب در من زیاده شد بپای بالین ایشان آمدم و روی خود در کف پای
ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند پوشیده نماند که حضرت خواجه دو کرت سفر مبارک حجاز رفتند
اول در ملازمت حضرت خواجه بزرگ بوده اند و آن سفر دویم حضرت خواجه بزرگ کوچ کرده و وفات ایشان در ماه محرم
الحرام سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه بود که به نیت طواف بیت الحرام و زیارت قبر علیه الصلوة والسلام از بخارا بیرون
آمدند و از راه نسف بصغانیان و ترمذ و هرات به قصد در فتح و زیارت مزار کردند چون روان شدند در همه جا سادات و مشایخ
و علما مقدم شریف ایشان را مغتنم داشتند و باعزاز و اکرام تلقی نمودند و چون به نیشابور رسیدند بسبب حرارت
هوا خود را بر ... اصحاب سخنی میگفتند و فی الجمله بعزیمتها فتوری یافته بوده در دیوان مولانا
جلال الدین رومی قدس سره تفال کشاده اند این بیت برآمده بیت رو بدای عاشقان حق بپای لا ابد ملحق

[illegible]

روان شدند با هم بسوی ارض موعود ۞ مبارک بادتان این شب بتوفیق الهی ان شاء الله ۞ به شهر بهر حال
بر دستور بخود ۞ و از نیشابور بیازدهم جمادی الاولی همان سال متوجه جانب حجاز شده اند و چون در کنف
صحت و عافیت بمکه معظمه رسیده اند و ارکان حج تمام گذارده ایشان را مرضی عارض شده چنانچه طواف در عماری کرده اند
و از آنجا متوجه مدینه شده اند و اشارات و بشارات یافته و روز چهارشنبه بیست و سیوم بمدینه رسیده اند و از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم نوازشها یافته اند و روز پنجشنبه بجوار رحمت حق پیوسته اند و مولانا شمس الدین فناری رومی
و اهل قافله بر ایشان نماز گذارده اند و شب جمعه در آن مکان بغسل کرده اند و در جوار قبه شریفه حضرت
امیر المؤمنین عباس رضی الله تعالی عنه مدفون شده اند و قدوة المشایخ زین الدین الخوافی از آن حضرت سنگی بغیر آن تراشیده آورده اند
و لوح قبر مبارک ایشان ساخته و بر آن سایر قبور رحمتانه کوشیده که سبب مبارک ایشان هفتاد سال بوده است که
و بعض افاضل در تاریخ وفات ایشان گفته اند قطعه محمد حافظی امام فاتحه ۞ من کان یسمع قول التحقیق
اذا سالت تاریخ فوته منه ۞ فقال فصل الخطاب اشارة له خواجه ابونصر پارسا رحمة الله علیه
ثمره شجره طیبه حضرت خواجه محمد پارسا بوده اند و لقب شریف ایشان برهان الدین و حافظ الدین است حضرت مخدومی در نفحات الانس
آورده اند که حضرت خواجه ابونصر بانواع علوم ظاهری و باطنی طریقه والد بزرگوار خود را رسانیده بوده و در نفی
وجود و بذل موجود کار از ایشان گذرانیده و در ستر حال و تلبیس عالی بوده گاهی که از ایشان ظاهر
روزی در این قدم هر زمان داده اند و از علوم این طایفه بلکه از سایر علوم چیزی در نظر داشتم اگر کسی از ایشان سوالی میکرد
میفرمود که کتاب جمع کنیم چون کتاب بگشادند یا آنکه محل بر آمد که آن حضرت گفته بود یا یک دو ورق کم یا بیش
از آن تمیکرد و هیچ عزیزی معروف به پیری غلط از خادمان ایشان حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره که ملازم
آن حضرت بسیار کرده بدو سال بعد در خدمت خواجه ابونصر بسر برده و نسبت ارادت آن خانواده بزرگی داشت

بهرات آمده بود روزی میفرمودند که از مخدوم زاده خود خواجه حافظ الدین ابونصر پارسا
استماع دارم که فرمودند از والد بزرگوار شنیدم این بیت را که (بیت) صبور ورز و فرو سندی مکوی بین
باش نکو ظن که در این جا رهزن آمد کلید دعا بنهاد روزی در مسجد جامع هرات با جمعی از طالبان علم
پیر خلط نشسته بود که وی از شمایل خواجگان تخصص (؟) از خواجه محمد پارسا و قدوه خواجه ابونصر قدس الله سرهما سخنی در
بسته بود در این اثنا طرق (؟) عصر بانگ نماز بشنیدند بعضی مستمعان با وی داده باز قطع سخن کرده تجدید وضو
بر خواستند وی گفت از حضرت خواجه پارسا قدس سره شنیده ام این بیت را که (بیت) نماز را بحقیقت قضا بود لیکن زمان صحبت ما را
قضا نخواهد بود وفات حضرت خواجه ابونصر در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه بوده و در تاریخ وفات ایشان گفته اند (قطعه)
خواجه اعظم ابونصر آنکه شد تکیه گاهش مسند دار البقاء سر او چون با فنا انباز بود زین سبب تاریخ شد سر خدا

مولانا محمد فغانزی رحمه الله علیه از جمله مقبولان منظوران حضرت خواجه بزرگ قدس سره بوده است و مولد وی فغانزه
قصبه ایست بزرگ میان سمرقند و بخارا از مضافات بخارا حضرت ایشان میفرمودند که مولانا محمد در جوانی بوده است بغایت
بجمال که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره وی را صید کرده اند و بنظر عنایت و شفقت قبول فرموده وی با حضرت
خواجه بزرگ بعد از نقل حضرت ایشان ملازمت حضرت خواجه محمد پارسا بسیار می نموده میفرمودند که من وی را ملازمت
کرده بودم از برکت نظر خواجه بزرگ و میمنت صحبت خواجه محمد پارسا نسبت جمعیتی حاصل کرده بود وی میگفت که
حضرت خواجه محمد پارسا بعد از ادای نماز خفتن از مسجد بیرون می آمدند و بر در مسجد عصا بر زنخ مبارک خود می زدند
و می ایستادند و با اصحاب دو سه کلمه میگفتند بعد از آن سکوت میکردند و در آن سکوت از خود غایب میشدند و آن غیبت امتداد
می یافت ایشان همچنان بر عصا تکیه زده حاضر بودند تا وقتی که مؤذنان بانگ نماز بامداد میگفتند باز در مسجد در می آمدند
حضرت ایشان میفرمودند که این نوع مشغولیها از خواجگان این سلسله قدس الله تعالی اسرارهم بسیار عجیب و غریب نیست

حالت انس دوام مشغولی ایشان میگردد و کلفت عمل بواسطه دوام مشغولی مرتفع میشود **خواجه مسافر**
خوارزمی رحمه الله از مخلصان و ملازمان حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره بوده و بعد از نقل حضرت خواجه بملازمت
ایشان ملازمت حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مینموده اند و حضرت ایشان وی را دیده بوده اند و با وی صحبت داشته میفرمودند که
در وقتی که از بخارا متوجه بودم در راه بخواجه مسافر همراه شده ام و وی اصل از خوارزم بود و عمر وی
نود ساله بوده با صحبت درویشان و بزرگان دریافته بوده و مشرب کاملان داشت او وی میگفت که در ملازمت
حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره بسیاری بودم و اقتدا بایشان میکردم اما بسماع میل داشتم روزی با جمعی از اصحاب قوال و دف
و نای حاضر ساختیم و در مجلس حضرت خواجه متوجه شدیم که ببینیم که چه میفرمایند همچنان کردیم و گوینده
و نوازنده آوردیم حضرت خواجه در آن مجلس نشستند و هیچ گونه منعی نفرمودند و در آخر گفتند ما این کار نمیکنیم
و این کار را انکار نیز نمیکنیم و هم حضرت ایشان از خواجه مسافر نقل فرمودند که وقتی حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره روزی
عمارتی میکردند و همه اصحاب ایشان از خرد و بزرگ آنها که حاضر بودند باهتمام تمام بکار گل مشغول شده بودند
و حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره آن روز در میان کلکار بودند چون وقت بحد استوا رسید و هوا بغایت گرم
شد حضرت خواجه اصحاب را اجازت فرمودند که ساعتی استراحت کنید هر کس در پایی نشستند و بسایه رفتند
و بخواب افتادند و حضرت خواجه محمد پارسا هم در آن گل کلکار پای بکار در افتاده خواب کردند در این اثنا
حضرت خواجه بزرگ آمده اند و بر همه اصحاب گذر کرده چون بر سر خواجه محمد پارسا آمده اند و ایشان را در آن کیفیت بخواب
افتاده دیده اند روی مبارک خود را بر پای ایشان مالیده اند و فرموده اند خداوندا بحرمت این پای بر بهاء الدین
رحمت کن **مولانا یعقوب چرخی قدس الله تعالی سره** ایشان از کبار اصحاب حضرت خواجه بزرگ خواجه
بهاء الدین قدس الله تعالی سره بوده اند و عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی و در اصل از چرخ اند که دهیست در ولایت

ایشان انتقال کرده اند

مولانا یعقوب چرخی

غزنه و قبر مبارک ایشان در هلفتو است یکی از دههای چغانیان است ایشان فرموده اند که پیش
از آنکه بملازمت حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره پیوندم با ایشان محبت و اخلاص تمام داشتم و بعد از آنکه از
اکابر و علمای بخارا اجازت فتوی گرفتم عزیمت آن کردم که بوطن اصلی خود روم روزی بحضرت خواجه
ملاقات افتاد تواضع و تضرع بسیار کردم که گوشهٔ خاطر بجانب من دارید فرمودند این زمان که عزیمت کرده اید نزد ما آمده
گفتم وقت وداع است مرا [illegible] گفتم از آن جهت که بزرگی به قبول الهی الحق فرمودند که لیلی
از من باید شاید که این قبول [illegible] که حضرت حق سبحانه بنده را دوست گیرد دوستی او
در دلهای بندگان خود اندازد ایشان تبسم کردند و فرمودند ما عزیزانیم از این سخن حال من دیگر شد
بجهت آنکه شب از این پیش در خواب دیده بودم که مرا میگویند که عزیزان من این خواب را فراموش کرده بودم
چون ایشان این سخن فرمودند مرا آن خواب یاد آمد از حضرت خواجه التماس کردم که خاطر شریف با من
دارید فرمودند که شخصی از حضرت عزیزان علیه الرحمة التماس خاطر طلبیده فرموده اند که خاطر عزیز مانند چیزی
پیش ما بگذار که چون آن را ببینیم ترا یاد آییم فرمودند ترا خود چیزی باید که پیش ما بگذاری طاقیهٔ خود بمن دادند که
این را نگاه دارید که این طاقیه یادگاری است فرمودند که زینهار درین سفر مولانا تاج الدین کولکی را
دریابید که از اولیای [illegible] آمده [illegible] اتفاق [illegible] و از آنجا راه بوطن خود میرفتم بلخ بجانب کولک که بعد
از بخارا متوجه بلخ شدم اتفاقا فترتی واقع شد و صورتی پیش آمد که از بلخ بدشت کولک افتادم و
اشارت خواجه مرا یاد آمد متوجه شدم و صحبت مولانا تاج الدین را دریافتم و بعد از دریافت مولانا از لطف
محبت خواجه و قوت [illegible] واقع شد باز ببخارا [illegible] مراجعت کردم و این داعیه [illegible] که دولت ارادت
حضرت خواجه [illegible] در بخارا [illegible] بود که بنوعی عقیده تمام داشتم [illegible] دیدم باوی گفتم [illegible] زود در

و در

و در پیش خود خطوط بسیار بر زمین کشیده با خود گفتم این خطوط را شمار کنم اگر فرد باشد دلیل بر حصول
این داعیه خواهد بود که ان الله وتر و یحب الوتر چون شمار کردم فرد بود در یقین بحصول این خلاص رفتم
و اراده گفتم و مرا او وقوف عددی تلقین کردند و فرمودند تا توانی عدد فرد دار که اشارت بآن خطوط
فرد کردند من دلیل خود ساخته بودم و هم حضرت مولانا یعقوب در بعضی از مصنفات خود نوشته اند که چون بعنایت
حق سبحانه داعیه طلب درین فقیر پیدا گشت و قاید فضل الهی بصحبت حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره
کشید در بخارا ملازمت ایشان میکردم و بکرم عمیم ایشان التفاتی یافتم تا بعد از حضرت [illegible] شد که
خواص اولیا بود و کامل و مکمل بعد از اشارت غیبیه و واقعات کثیره تفأل بکلام الله کردم این آیت بر آمد اولئک
الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و در آخر روز در فتح آباد که مسکن این فقیر بود متوجه مزار شیخ سیف الدین باخرزی
رحمه الله تعالی شده بودم که ناگاه پیکی از قبل آن حضرت رسید [illegible] حضرت خواجه کردم چون
بقصر عارفان که منزل ایشان بود رسیدیم حضرت خواجه را بر سر راه منتظر دیدیم تلقی باحسان نمودند و بعد از نماز صحبت
داشتند و هیبت ایشان مستولی شده بود و مجال نطق نماند درین اثنا فرمودند که در اخبار آمده العلم علمان
علم القلب فذلک علم نافع علم الانبیاء و المرسلین و علم اللسان فذلک حجة الله علی ابن آدم امید است که
از علم باطن ترا نصیب رسد و فرموده اند در خبر آمده اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسیس
القلوب یدخلون فی قلوبکم و ینظرون الی هممکم و ما مأموریم بخود کسی را قبول نمیکنیم امشب تا ببینیم چه
اشارت میشود اگر او قبول کنند ما نیز قبول کنیم و آن شب بر من صعب گذشته بود [illegible]
[illegible] مبادا رد شود [illegible] نماز صبح بامداد ادا کردم فرمودند که مبارک
باد اشارت بقبول شده [illegible] ما کسی را کم قبول میکنیم و اگر قبول میکنیم دیر قبول میکنیم اما تا کسی در چه وقت آید و در چه وقت

جمعی بعد از آن سلسلهٔ مشایخ خود را تا بحضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله تعالی اسرارهم بیان کردند و این
فقیر را بوقوف عددی مشغول کردانیدند و فرمودند که اول علم لدنی که سبق از حضرت خواجه خضر بحضرت خواجه
بزرگ رسید بعد از آن چند وقت دیگر در ملازمت ایشان می بودم تا غایتی که این فقیر را رخصت سفر شد از بخارا فرمودند
آنچه از ما بتو رسیده به بندگان خدای برسانی تا سبب سعادت باشد حضرت ایشان فرموده اند که مولانا یعقوب علیه الرحمه گفتند که
حضرت خواجه بزرگ حوالهٔ او نموده بودند که بخواجه علاء الدین عطار بصحبت باشی بعد از وفات حضرت خواجه بجهت آنکه من ببدخشان
افتادم و حضرت خواجه علاء الدین بچغانیان متوطن بودند باین فقیر نامه نوشته اند که وصیت حضرت خواجه چنین بود که با هم باشیم
حالا بحسب حکم حضرت خواجه بر مضمون مکتوب اطلاع افتاد متوجه بچغانیان آمدم و در ملازمت ایشان باشیدم تا وقتی که حضرت
خواجه نقل کردند بعد از آن سفر کردم و بجانب هلفتو آمدم حضرت مولانا یعقوب علیه الرحمه چندگاه در علوم ظاهر
و چنده گاه در دیار مصر بتحصیل علوم اشتغال داشته اند حضرت ایشان میفرمودند که حضرت مولانا یعقوب علیه الرحمه گفتند چند گاهی
در هری بودم از خانقاه خواجه عبدالله انصاری قدس سره در بازار ملک واقع طعام میخوردم از آنکه در شرط آن توسع
هست و در اصل وقف احتیاط و حضرت ایشان میفرمودند که از اوقاف مدرسهٔ غیاثیه نیز هر چه شاید خورد بسبب آنکه در اوقاف
آن نیز احتیاط عمر کرده اند و هر دو صالح و متورع در مدرسهٔ غیاثیه ساکن می بوده اند و از اوقاف آن
اجتناب می نموده اند و هم حضرت ایشان از حضرت مولانا یعقوب قدس سره نقل میکردند که ایشان میفرمودند که در شهر هرات
از موقوفات آن جز در سه موضع چیزی نتوان خورد در خانقاه خواجه عبدالله انصاری قدس سره و در خانقاه ملک
و مدرسهٔ غیاثیه دیگر جاها در وقف تردد باید بنا بر آنکه اکابر ماوراء النهر قدس الله تعالی ارواحهم مریدان
خود را از شبهه منع کرده اند چه حلال در این ایام کم است سالک بحرام فقد رجع القهقری علی المبتدی
الطبیعة بالطبیعة بازگردد و از سلوک باز ماند و هم حضرت ایشان میفرمودند که حضرت مولانا یعقوب

علیه

علیه الرحمه با حضرت شیخ زین الدین خوافی در مصر هم سبق بوده اند و پیش مولانا شهاب الدین سیرامی که از
کبار [illegible] علمای زمان بوده اند تلمذ میکرده اند و باهم صحبتی میداشته اند روزی حضرت مولانا
یعقوب علیه الرحمه از این فقیر پرسیدند که تو در خراسان بوده میگویند که حضرت شیخ زین الدین خوافی خوابهای مریدان را
تعبیر میکنند و از آن اعتبار بسیار میگیرند گفتم آری واقع است حضرت مولانا دست مبارک در محاسن شریف کشیدند بعد از این سخن
ایشان را غیبتی دست داد و دأب ایشان آن بود که زمانی از خود غایب میشدند در آن غیبت سر مبارک ایشان
بپیش می افتاد چنانکه دو سه تار موی سفید در روی مبارک ایشان ماندی بعد از ساعتی سر برآوردند
و این بیت خواندند بیت چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم : نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
خواجه ناصر الدین عبیدالله رحمه الله علیه اگر چه از حیثیت ارادت تربیت حضرت ایشان را بخدمت مولانا یعقوب علیه الرحمه نسبت
بوده لایق آن بود که ذکر حضرت ایشان بعد از ذکر ایشان سمت ایراد یابد لیکن چون احوال
ایشان از ابتدا تا انتها مشتمل بر انواع حکایات و روایات از صفات آبا و اجداد و اقربا و اولاد
ایشان و بیان احوال و اطوار و صحبت مشایخ کبار و معارف و لطایف که در خلال مجالس آنحضرت بواسطه استماع افتاده
و شرح تصرفات و خوارق عادات که از حضرت ایشان بظهور آمده است و ذکر تاریخ وفات و کیفیت انتقال و ارتحال
آنحضرت از دار آفات بدار نجات لاجرم بعد از تمام این مقاله که مشتملست بر ذکر سلسلهٔ خواجکان قدس الله تعالی ارواحهم شرح
احوال ایشان که مقصود از تالیف این مجموعه آنست بر سبیل تفصیل در ضمن مقصد و خاتمه ایراد می یابد
بحکم چنانچه در دیباچه آن رساله و فهرست آن گفته شده است **خواجه علاء الدین غجدوانی رحمه الله تعالی علیه** از اجلهٔ
اصحاب حضرت خواجه بزرگند مولد ایشان ده غجدوانست و قبر مبارک ایشان در قبلهٔ حزه ست
دهیست بر جنوب شهر بخارا نزدیک بعیدگاه و در میان آن ده تلی است و ایشان بر بالای آن تل مدفونند

[illegible]

خدمت ایشان خواجه در سن یازده سالگی بصحبت امیر کلال قدس الله سره که از کبار اصحاب امیر کلال قدس سره
رسیده‌اند و از ایشان تعلیم ذکر گرفته‌اند چنانچه قبل از این در ذکر امیر کلال ذکر یافته حضرت ایشان میفرمودند که
خدمت خواجه علاء الدین در اوان شباب شرف ملازمت و قبول حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره یافته بوده‌اند و تا آخر
حیات حضرت خواجه در خدمت و ملازمت ایشان بوده‌اند و بعد از نقل حضرت خواجه هم باشارت حضرت ایشان بقیه السلوک بصحبت حضرت خواجه محمد پارسا
و خواجه برهان الدین ابو نصر قدس الله روحهما مصاحب بوده‌اند و آن بزرگواران صحبت شریف ایشان را مغتنم
میداشته‌اند حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجه علاء الدین استغراق تمام داشتند بغایت شیرین کلام بوده‌اند گاه بودی که در میان
سخن از خود غایب میشدند و میفرمودند که مثل خواجه علاء الدین مشغول و جمعیت در کار کم کسی دیده‌ام از کسی
مشغول تر اگر گویا که عین این نسبت شده بوده‌اند وقتی که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره سفر مبارک حجاز میفرموده‌اند
میخواسته‌اند که خواجه علاء الدین را همراه برند و ایشان را در آن وقت کبر سن دریافته بوده است و بنود سالگی
کمابیش رسیده بوده‌اند و آثار ضعف و پیری بسیار ظاهر بوده است یکی از اکابر سمرقند که بخدمت حضرت خواجه
در خواست آمدم که حضرت خواجه علاء الدین بسیار پیر و ضعیف شده‌اند و از ایشان کار نمی‌آید ایشان را
از این سفر معذور دارید مگر شاید حضرت خواجه فرمودند که ما با ایشان هیچ کاری نداریم غیر از اینکه چون ایشان را می‌بینیم
از نسبت عزیزان یاد می‌آید و این ما را خوش است تمام ما را حضرت خواجه علاء الدین میفرمودند که من
خود را عبد الم میدانم که آن مقدار که گنجشکی منقار در آب کند از دریا غفلت در ننموده‌ام نه در خواب
در بیداری حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجه علاء الدین استغراق بغایت غالب داشته‌اند وقتی که به بخارا رسیدم
ایشان نود ساله بودند ملازمت ایشان میکردم روزی بعضی رفقا به نیت زیارت حضرت خواجه بزرگ قدس سره
بقصر عارفان رفته بودم و مراجعت نموده بنیمی از راه آمده بودم که حضرت خواجه علاء الدین پیش آمدند و فرمودند که

بردم که

بردم که شما نیز از خواجه‌های سپید باران آمده‌ام بهمراهی ایشان بار دیگر بمزار آمدیم بعد از ادای نماز
خفتن فرمودند که من دنیا را نشنیدی شاید احیاناً کسی در خواب رود بعد از نماز خفتن تا صباح نشستند و هیچ
از ایشان بار دیگر نشستند حضرت ایشان میفرمودند که آن شب تا صبح بارام نشستن بجمعیت تمام ممکن نبود کمال جمعیت و قوت
دعا میکنند که کسی در کبر سن چنین نشسته‌اند فرمودند که شیخ عزار جردی فقیر بود و کاسه آش سیر آورد و کلان‌تر
بخش خواجه نهاده‌اند ایشان آن را تمام خوردند و از وقت خفتن تا صباح نشستند که احتیاج نشد به بیرون آمدن
و حضرت ایشان میفرمودند که بسبب یک بیماری ده بمزار آمده بودم و تا نیمه راه همراه آمدم و باز در خدمت خواجه
برگشته بودم تب و ماندگی بسیار شده بود لیکن بفرد شب موافق می‌بایست نشست بعد از نیم شب مجال نشستن نماند خواجه
بهتر آن دیدم که برخیزم و ایشان اعتمادی کنم چون شروع نمودم خواجه فرمودند که بار دیگر جدا نشستم بجای گفتم مجال نشستن
نتوانستم که یکبار شوم و راضی با هم حضرت ایشان میفرمودند که در سمرقند مرا در چشم درد و حرف چهل روز
در چشم کشیدم ملول شده قصد مداوی کردم هر چند حضرت مولانا سعد الدین الکاشغری منع کردند ممتنع نشدم و میل
بجانب کردم بار دیگر روی بخواجه علاء الدین غجدوانی که از اوصاف ایشان بسیار شنیده بودم و هنوز دیدار مبارک
ایشان تمام ندیده بودم چون به بخارا رسیدم روزی بیرون آمدم در آن سر کوی مسجد دیدم در آمدم پیری
آنجا نشسته یافتم با ملازم اصحاب آن پیر گفتم که خواجه علاء الدین پیش رفتم و ... روشن
...
...
مبارک باد بعد از آن رباعی که بحضرت عزیزان منسوب است خواندند که رباعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت
از تو نرمید زحمت آب و گلت الا فره و این پیر خواجه علاء الدین غجدوانی بوده قدس الله روحه و ...
روشن ضمیر

میفرمودند که در بدایت حال عجب اضطرابی داشتم تا بصحبت حضرت خواجه علاء الدین رحمه الله رسیدم آرامی یافتم
حضرت ایشان میفرموده اند که در اوایل ارادت بصحبت عزیزان بسیار می رسیدم و بعضی بطریقه مشغول میساختند
نسبت حضور و جمعیت نزد وی ظاهر میشد و چون ایشان از آن حضور نظر بر حضور آمده باوی بکر مشغول می ساختند و اثر
آن جمعیت زائل میشد و صورت تفرقه میگشت از نهایت بی حوصلگی بسر کرد آن کشیدیم و سبب این را نمی دانستیم
آخرالامر معلوم شد که مقصود ایشان این بود که طریق غایت غیبت و دقت معلوم شود و جمعیت بآسانی میسر نگردد چون
بخارا بخدمت حضرت خواجه علاء الدین علیه الرحمه رسیده به برکت صحبت شریف ایشان از آن تفرقه خلاص یافتیم و طریق روشن گشت
و هم حضرت ایشان فرموده اند که مرا در بدایت عقیده چنان بود که حصول مقصود بسته بالتفات عزیزان است
والتفات کاملی مقصود میسر خواهد شد چون بملازمت حضرت خواجه علاء الدین علیه الرحمه رسیدم فرمودند که آنچه معلوم کرده اید
می باید بآن مشغول گردید و سعی و اهتمام دخل تمام دارد هر چند سعی و اهتمام حاصل میشود بقا و دوام
ندارد و هم حضرت ایشان فرموده اند که چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین ملاقات و اختلاط داشتیم روزی در دوام نشد
تقریب کامل مجلس شریف حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره یاد کردند و در آخر گفتند صحبت عزیزان غنیمت است
اگر چه توجه مدام حاصل نیست و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرموده اند که گفته اند که گربه زنده به از شیر مرده
این معنی در این قطعه مندرج است **قطعه** تا که بزیبای رسی معاف بر عمر که در ادای فردی یک گربه زنده نزد عارف بهتر ز هزار شیر مرده
و هم حضرت ایشان فرموده اند که در وقت توجه حضرت خواجه علاء الدین قدس سره خواجه ابونصر پارسا قدس سره وعظ میگفتند
و در آن اثنا فرمودند که حضرت خواجه علاء الدین علیه الرحمه در همه مجلسها بوده اند و مادر بیان جماعتی عنا و بروت ایشان الخ
و آنشنوده بودیم این حال ایشان بجوار رحمت حق سبحانه پیوستند کسی که محل آن تربیت سیم مولانا بدرالدین فانی
نام عزیزی که از جمله مریدان و خادمان حضرت خواجه علاء الدین غجدوانی قدس سره بوده است و از جمله اصحاب یکی

از مخلصان

از مخلصان خاص حضرت حکایت کرده که چون حضرت خواجه علاء الدین علیه الرحمه حضرت خواجه ناصرالدین
عبیدالله را قدس سره اجازت دادند بخدمت خواجه علاء الدین گفتم که شما حضرت خواجه را زود اجازت دادید
فرمودند که خواجه عبیدالله پیش ما تمام آمده بودند و تمام از پیش ما رفتند صحبت مولانا بدرالدین دایم از پی را زحمت
ایشان بر قندهار آمده است و بعضی از اصحاب میگفتند که چون حضرت ایشان از حضرت خواجه علاء الدین جدا شدند و رفتند
خواجه فرمودند که این خواجه عبیدالله ملکی است خواجه بهاءالدین رحمة الله علیه بار دیگر بدنیا آمده باهزار کمال زیاده تر

ذکر شیخ سراج کلال پیرسی رحمه الله

مولد وی پیرس بوده است و هست در هیچ قصبه ایکنی که از انجا تا شهر بخارا
چهار فرسنگ است در بدایت احوال مرید امیر حمزه فرزند امیر سید کلال قدس سره بوده اما آخر در سلک اصحاب حضرت خواجه
بزرگ درآمده در بدایت حال که مرید امیر حمزه بوده ریاضات و مجاهدات بسیار میکشیده یکبار در اثنا
وی را غیبتی دست داده که شبانه روز از خود بیخبر افتاده است امیر حمزه را از آن حال اخبار ساخته اند دیگر
برویده و در گوش وی بلند گفته امیر حمزه میگوید بانجا که رسیده ای از جانب برگرد چون این سخن بگوش وی
فرو گفته اند بعد از لحظه ای حس و حرکت پیدا شده و بخود آمده حضرت ایشان در مبادی احوال وی را دیده بوده اند و مبادی
صحبت شیخ دیده اند من در سن بیست و دو سالگی بودم که از سمرقند عزیمت بخارا کردم و در آن راه بنده شیخ سراج الدین
پیرسی رسیدم بسیار مشغول گردند که انجا باش ایشان باشیم خاطر من از انجا فرود نیامد اجازت خواستم ایشان گفتند در بوستان
در آیید و سیر کنید چون ایشان انکار کردند فرات و عراق را دیده میسر کرده هیچ خاطر ما خشنود شد اجازت بگیر به دوام
دو روز دیگر نزد شیخ سراج الدین بودیم ملاحظه احوال ایشان میکردم روز بکلی مشغول میبودند و شب بسیار می
نشستند و در طریقه مرشد سخن میگفتند که بیادی و دیگر هیچ گسسته و هم حضرت ایشان فرموده اند که مولانا شیخ سراج الدین الهروی از سمرقند
آمده بود در مدرسه میرزا الغ بیگ مدرس شده وی میگفت که من شیخ سراج الدین پیرسی را دیده بودم

[illegible]

باوجود آنکه شیخ مشار الیه امی بود در مجلس صحبت ایشان چندان که از علما و فضلا وقت بودی که در مجلس بسیاری
از دانشمندان او در روایت بمی بود و ایمی مولانا سراج الدین بسیار در ویشان دیده بود و ملازمت ایشان
بسیار کرده کتاب نفحات بیش خواجه ضیاء الدین علیه الرحمه خوانده بود و بسبب ملاقات شیخ سراج الدین کلی وملازمت او
کلام و لطائف مجلس ایشان بخانواده خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بسیار داشت حضرت ایشان میفرموده اند که
شیخ سراج الدین برسی از اهل این سلسله بودند هر گاه که قصد صحبت ایشان کردی بی هیچ زمانی خانه چاروب
کرده بودند تا همه چاروب زده داشتندی از ایشان سر آن پرسیدم گفتند چرا که شبی از جنس کم مهمان
خواهد آمد وی بعضی از احوال ما خبر میکنند هم حضرت ایشان میفرمودند که شیخ سراج الدین بیر کسکه روزی با جمعی از اصحاب
شیخ ابو الحسن عشقی ملاقات واقع شد ایشان تصور آن کردند مگر وا مثل آنکه ایشان از سلسله ارادت خود در ایراد
کنند ای شیخ تماشا خیلی روزگار ضایع میکنید از عجب وقتی شیخ ابو الحسن نامدیم بیچاریم و اشارت بکلوی خود کردند
هیچ چیز دیگر را در کنجایش نسبت تماشای خواهند خود را در کنجایند غیرت ایشان بر آن داشت که در باطنهای ایشان
تصرف کرده خود که همه کریبانها چاک زدند و در زمین غلطیدند و مدتی مدهوش افتادند بعد از آن
باز که دنیا باخود آمدند چون باخود آمدند در مقام ارادت و نیاز بغایت شدند گفتم بایکی ماه شیخ ابو الحسن
از یکی بود و این آیت بخویم از بعضی عزیزان استماع افتاده که حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره در مبادی احوال
با شیخ سراج الدین صحبت بسیار داشته اند و آن طریقه ذکر لا اله الا الله را در رساله ایشان مذکور که سر الف لا را
از سر ناف اعتبار میکنند و کرسی لا را بر پستان راست دیگر سر را بر قلب صنوبری الا الله را متصل کرسی لا که راست
واقع شده والا محمد رسول الله را متصل قلب صنوبری اعتبار میکنند و این شکل را بدین کیفیت کاغذ میدارند بدین طریقه
خواجگی شنیده از شیخ سراج الدین رحمه الله علیه تعلیم گرفته اند در ذکر مولانا سیف الدین مناری قدس سره از قد

مناری بوده اند که در یکی از ولایت ترکستان قصبه ایست معروف قریب بسمرقند و تاشکند و جمهور فرسنگ از
تاشکند در دست شیخ مولانا از کبار اصحاب حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره بوده اند عالم بعلم ظاهر و باطن
پوشیده نماند که در ملازمت حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره دو مولانا عارف الدین بوده اند یکی محبوب و یکی معمور
یکی مقبول و یکی مردود و از احوال هریکی شمه ایراد می یابد اما مولانا سیف الدین که محبوب و مقبول بوده اند
مولانا سیف الدین مناری اند و حضرت خواجه بزرگ قدس سره نسبت با ایشان توجه خاطر و التفات بوده و تا حضرت خواجه در قید
حیات بوده اند مولانا خدمت ملازمت ایشان می نموده اند و بعد از نقل حضرت خواجه با ایشان ملازمت حضرت خواجه علاء الدین
عطار قدس سره بسر برده اند و حضرت ایشان میفرموده اند که خدمت مولانا سیف الدین مناری علیه الرحمه بیش از وصول
بصحبت حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره باستفاده و افاده علوم مشغول بوده اند و اشتغال ایشان گذشته اند و بیش مولانا حمید
الدین شاشی و الدینی مولانا حسام الدین که از خلفای امیر حمزه بوده اند و ذکر ایشان گذشت تلمذ مینموده اند و حضرت
قبول خواجه دریافته اند روزی مطالعه علوم رسمی ناقص میفرمودند که در مرض موت مولانا حمید الدین بر بالین ایشان
حاضر بودم قدس مولانا حمید الدین اضطراب عظیم بود که ای مخدوم این قلق و اضطراب از چیست که ما را
دایم بزرگی میگفتند حاصل آن ... دیدم و حضرت مولانا حمید الدین فرمودند که از نا دل مطلبند حوال دل
و ما آن نداریم اضطراب از آنست حضرت ایشان میفرمودند که در حال صحت مزاج حضور دل ملکه شده باشد
در وقت بیماری که همه قوتهای طبیعی ضعیف شده اند و روی بانحطاط آورده که جمعیت و حضور دل بغایت متعذر
و متعسر است و بتدارک آنکه اهل الله بر سر بالین بیماران می آیند آنست که بتوسط صحبت شریف ایشان بیماری را
بره میشود و چیزی از علایق کمتر میکرده و هم حضرت ایشان میفرمودند که مرد دمی ایشان را در این طریق
صحبت بلند بود در وقت رفتن از دنیا ایشان را بسیار درمانده یافتیم میدیدیم و بغایت

خوش می یافتیم همه معارف و تحقیقات در آن وقت ظرف بود امری که تحصیل آن به تکلف و تعمل باشد
در فوت بیماری و هم در ایام امراض و اعراض و ضعف طبیعت چگونه میسر شود خصوصا در چنین مفارقت روح که از بدن شده اید اصعب
و اشد محنتهاست در آن حال مجال تکلف و تعمل نیست همت را ... در زمان نقل مولانا رکن الدین خوافی در حضرت
شیخ بهاء الدین عمر و مولانا سعد الدین کاشغری حاضر بوده ایم و مولانا خواجه که از مریدان و محرمان مولانا رکن الدین
بود و یک غلام که خادم ایشان بود حاضر بودند کس دیگر نبود مولانا رکن الدین تحقیقات امام غزالی را در نظر اصلاح
آورده در آن وقت غیر از اعتقاد و اقرار کلمه توحید کار نداشت همه کارها را از دنیا و آنچه از فضل و کمال
داشت همه را گذاشته بود **اما مولانا سیف الدین** که به شرف قبول حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره مشرف شده بود مولانا سیف الدین خوشخوان
بخاری بوده است و سبب آشنایی وی به حضرت خواجه آن بوده که وقتی از بخارا به رسم تجارت به جانب خوارزم رفته است
به صحبت حضرت خواجه علاء الدین عطار رسیده و در مجلس شریف ایشان به غایت متاثر گشته و چون به بخارا مراجعت کرده به ملازمت
حضرت خواجه بزرگ شتافته است و سعادت قبول ایشان دریافته و از ایشان طریقه فرا گرفته و به جد تمام به آن مشغول شده
و به همگی روی در نسبت خواجه بزرگ قدس الله سره آورده و ترک اختلاط دوستان قدیم و ابنای ... نموده
کرده **اما** مولانا سیف الدین که بقیه صحبت حضرت خواجه گشته مولانا سیف الدین بالاخانه و وی از اصحاب علمی بخارا بوده است
و این مولانا سیف الدین بالاخانه و خواجه حسام الدین یوسف که هم از بزرگان اصحاب حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره بوده هر دو مصاحب
مولانا سیف الدین خوشخوان بوده اند چون مولانا سیف الدین از خوارزم گشته و طریقه حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره اختیار کرده و به کلی
ترک آمیزش یاران نموده روزی حضرت خواجه حسام الدین یوسف و مولانا سیف الدین بالاخانه اتفاقا به ملاقات مولانا سیف الدین
خوشخوان آمده اند و با وی خلوت کرده گفته اند که ما یاران قدیم یکدیگر بوده ایم و از صحبت یکدیگر شکیبا نبوده ایم
و حقوق صحبت میانه ما ثابت اگر از نسیم سعادت بشارت شما رسیده مقتضای محبت و حق صحبت آن است که ما را نیز از آن
اکاه

اکاه گردانید و بدان دلالت نماید باشد که ما نیز بدان سعادت مشرف شویم بعد از مبالغه و ابرام
تمام گفته که همین بزرگ دین و ولایت با همه صورت و کیفیت و اشارت حضرت خواجه کرده است که در صحبت شریف
ایشان آثار سعادت و انوار هدایت است ایشان مولانا سیف الدین بالاخانه گفته آری عجب نسبتی روزی ایشان مرا پیش آمده
و به توجهی تو به تو پوشیده بودند در خاطر من گذشت که باید که ایشان این پوستین که پوشیده اند فی الفور به من دهند
در آن که به حضور رسیده ام به حسب ... ایشان پس مولانا سیف الدین خوشخوان را گفتند بر خیز و ما را به ملازمت ایشان رسان
آنگاه به سعادت صحبت حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره آمدند و خواجه حسام الدین یوسف و مولانا سیف الدین بالاخانه
به شرف قبول نسبت و طریقه ایشان فایز شدند لیکن در آخر کار ایشان از مولانا سیف الدین بالاخانه کاری که در حال صادر
شده بوده موجب کراهیت طبع ... و غبار خاطر مبارک ایشان شده و بدان واسطه از شرف صحبت ایشان محروم شده
و مهجور و مهجور گشته است و سبب مهجوری آن بوده که روزی حضرت خواجه در یکی از کوچهای بخارا
و مولانا سیف الدین بالاخانه در ملازمت ایشان بوده ناگاه شیخ محمد حلاج برابر رسیده و وی در زمان حضرت خواجه شیخی
معتبر بوده و مریدان داشته و از جمله منکران حضرت خواجه بوده چون نزدیک رسیده حضرت خواجه از روی
کرم و مروت به جانب وی توجه کرده اند و در چنین گذشتن وی ... قدم مشایعه نیز کرده اند و مولانا سیف الدین
بدان پسند نکرده و خود را پیش آورده و چند قدم دیگر مشایعه کرده حضرت خواجه را از آن رنجشی که از وی در وجود آمده
غیرت عظیم شده و به غایت متاثر و متغیر شده اند بعد از آنکه مولانا سیف الدین برگشته و با ایشان ملحق شده فرموده اند که
حلاج را مشایعه کردی و بدین بی ادبی خود را به باد دادی و بخارا را خراب کردی و عالمی را ویران ساختی بعد از تغیر
وقت و غضب حضرت خواجه در همان چند روز مولانا سیف الدین بالاخانه وفات کرده و بعد از آن تخاق ایلچی از اوزبک آمده و بخارا را
خراب کرده و مردم بسیار کشته شده و ضایع گشته و ویرانی بسیار بدان ناحیت راه یافته بعد از آن حضرت خواجه ...

ایشان نقل میکردند که فرموده اند شیخ محمد حلاج را خلیفه بوده مثال ایشان شیخ اختیار و آخر ایشان
شیخ سعدی بیر و شیخ اختیار در مبادی احوال ملازمت حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره بسیار میکرده و اخلاص
وارادت تمام داشته و از عجایب امور آنکه با وجود دریافت صحبت حضرت خواجه بزرگ ملازمت ایشان کرده و روی بصحبت شیخ
محمد حلاج آورده با وجود مریدی وی همه از طایفه حضرت خواجگان عالیشان باز میگفته و تقویت نسبت شریعه ایشان
میکرده و هم حضرت ایشان میفرموده اند که من پدر در طریقت شیخ اختیار را دیده بودم پیری بود با فقه شیخ حاجی نام و وی
پیر دیگر از خلفای شیخ محمد حلاج بوده و در رومی با کاهی بازار برای تمام و مصالح کار خود رفتی غیر از آن
کاریکه برای آن رفتی نظر بر قدم خود نمیکرد از بسیاری جمعیت اکابر بود و از غیر آن ذاهل گریستی همین سان ملتفت نمیشد همیشه
داشت و هم حضرت ایشان میفرموده اند که شیخ سعدی بیر دیگر خلیفه آخرین شیخ محمد حلاج بوده در اوایل حال از
معتقدان و منظوران حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره العزیز بوده اما در آخر صورتی واقع شده که وی نیز رفته و
مرید شیخ محمد حلاج شده خردی را دیده بودم بسیار متغیر شده بود در اوایل حال خدمت حضرت خواجه بوده و ایشان وی را
ملازم والده یاد الله کلاخ که بغایت شیخ بوده است و حضرت خواجه ابخر بوده است در وقت زردالو شیخ سعدی
بان باغ رفته و حضرت آن زردالو کرد باغبان باغ مانع شد شیخ سعدی گفت ای عجایب بسیار تأملی حضرت خواجه
خدا را ازما دریغ نمیدارند تو زردالو دریغ میداری این سخن بحضرت خواجه رسیده بسیار استحسان کرده اند و نظر
عنایت ایشان بشیخ سعدی بیشتر شده است اما در آخر عجب صورتی واقع شده که شیخ سعدی از حضرت خواجه اجازت حج رفتن
طلبیده و این حضرت خواجه و اصحاب این معنی را هر چند منع کرده اند ممتنع نشده و چون از سفر حجاز باز گشته التفاتی
از حضرت در نیافته نزد شیخ محمد حلاج رفته و مرید وی شده اما مولانا سیف الدین خواجه مردود شده که مولانا سیف الدین
خوارزمی که در مبادی حال از جمله خلفای حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره العزیز بوده است لیکن در اواخر کار

صورتی

بوده تغیر یافته و از بیعت اختیار ارادت بازمانده

صورتی عجیب در حق وی غریب روی نموده که از شرف صحبت و خدمت حضرت خواجه محروم شده و مهجور گشته و از دل مبارک ایشان
دور افتاده بعضی خادمان از حضرت ایشان نقل کرده اند که میفرمودند که سبب مردودی و دور افتادگی وی آن بوده که
وی کاه کاه بر حجاج طعام میبرده و خالی از تجمل اسباب نبوده روزی حضرت خواجه را با جمعی اصحاب ایشان استدعا کرده و برسم
ضیافت بمنزل خود آورده و دأب حضرت خواجه و اصحاب ایشان آن بوده که بعد از طعام اگر شیرینی یا میوه نبوده است طعام را
ناقص میگفته و میفرموده اند که این طعام ابتر شد اتفاقا مولانا سیف الدین آن روز بعد از طعام شیرینی و میوه نیاورده حضرت خواجه
بر سبیل طیبت و انبساط فرموده اند که مولانا سیف الدین باری طعام شما ابتر شد وی را این سخن گران آمده و
حضرت خواجه را از دلها رفته اند و فرموده اند که اگر شما را دوازده هزار دینار مایه روزگار شود چون بگذشت وی همیشه در خاطر
بوده که اگر مایه هم دوازده هزار دینار میشود خوب است بعد از آن حضرت خواجه را بطریق تغافل وی باز گرفته اند و وی را
بصحبت ایشان اقبال نمانده و مجلس شریف ایشان بی انجذاب شده و همه تمام بر جمع حطام دنیوی در باطن وی غالب گشته
در طلب دنیا بجهة تجارت بخراسان رفته و ترک خدمت و ملازمت ایشان کرده بهمگی خود روی بتجارت آورده روزی در
راه مرو ماه فراجه کاروان ایشان به سبزه زاری بغایت سبز و خرم رسیده و کاروانیان آنجا نزول کرده و وی از
روی انبساط و سرور بر روی سبزه میغلطیده و میگفته چه خوش است چنین شغلی که حضرت ایشان میفرموده اند که مولانا سیف الدین خوارزمی
بغایت آدمی پر لطف بوده که از دو همصحبتان صحبت متنازع و متالم نبوده و هم حضرت ایشان فرموده اند که یکی دیگر از ملازمان
حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره که بواسطه ترک ادب خدمت مردود شده خواهرزاده مولانا سیف منار مولانا شمس الدین کی بوده
شمس الدین ذکر خدمت مولانا سیف الدین را دو خواهرزاده بوده یکی مولانا محمد که جوانی عالم و متقی و منزوی بوده است
و از جمله مقبولان حضرت خواجه بوده است و در ظل عنایت و تربیت ایشان مشغولی تمام داشته و دیگر مولانا شمس الدین که جوانی از طالب علم
بوده خدمت و ملازمت حضرت خواجه بسر برده لیکن از وی اهمال و کاهلی در خدمت واقع شده بنا بر آن از

قطره مبارک ایشان نرسیده و دیگر فلاح ندیده و آن چنان بوده که روزی حضرت خواجه را مهمانان
عزیز رسیده بوده و در منزل افزودی آورده اند و ابریق ایشان در دست بوده مولانا شمس الدین را فرموده اند که زود برو
در جوی بنده وی در آن امر تقصیر کرده و کسانی دیگر رسیده بعد مدتی پیش ایشان آمده که بسبب ضعف و اکثاری آب را
نتوانستم آوردن حضرت خواجه را از آن اهمال و تقصیر که ازوی در وجود آمده کراهت عظیم شده فرموده اند که
مولانا شمس الدین اگر کلوخی را بر دی و خدمت خود بین روان میکردی ترا بهتر بودی از این که آوردی بعد از آن
ایشان را مرضی های عارض شد از پیش حضرت خواجه بیرون آمده بنوبت پیش خال خود مولانا سیف الدین مناره رفته
و عرض حال خود پیش خال خود کرده خدمت مولانا فرموده اند که پیش حضرت خواجه علاء الدین عطار و هسته عنایت یابی شاید
ایشان حضرت خواجه نزد در خواست نمایند شاید بیر شفقت ایشان حضرت خواجه از تو عفو فرمایند مولانا شمس الدین نفرموده
عمل کرده بخارا رفته و پیش خواجه محمد پارسا عرض حال کرده ایشان فرموده اند که از پیش ما کس نشاید نزد حضرت خواجه
رسیده وی بنوبت آمده حضرت مولانا سیف الدین گفته اند که من بملاحظه خواجه علاء الدین فرستادم تو جای دیگر چرا رفتی که تو از بخارا
بیگانه مولانا شمس الدین باز بخارا پیش خواجه محمد پارسا رفته ایشان با او بخواجه علاء الدین حواله کرده این نوبت که آمده دیگر
پیش خال خود نرفته بیقین ان اخلاص بجو و فراموش نگشته و هیچ جای دیگر نمانده ما جده بکنم نام فرزندان خود را نهی داشته
مولانا شمس الدین بخواجه علاء الدین که از اقربا حضرت بوده و ذکر وی آمده خواجه محمود بسیار بوده خواجه علی در ایشان را نام ایشان نسخه شکفته
ایشان از این نقل حکایت میشود که حفظ خواطر اولیا و امتثال اوامر انقیاد اشارات ایشان بر همه طالبان و صادقان
واجب و تقدیم امر ایشان بر جمیع مرادات و مقاصد لازم حضرت مولانا عبدالعزیز بخاری از ملازمان و خادمان
بزرگ قدس الله تعالی سره بوده میفرموده اند که اصحاب حضرت خواجه و اصحاب ایشان باید همه ادب نگاه دارد اول آنکه هر چند
ازوی وجود آید باید هستی بپردازد و هزار بار بر ترتیب خود و از خود زیادتی کوشش در خدمت مطالبت نماید

خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی سره نام ایشان محمد بن محمد البخاری است در اصل از خوارزم بوده اند
پسر بوده خواجه شهاب الدین و خواجه علاء الدین را پسر بوده خواجه حسن و خواجه محمد و خواجه علاء الدین
چیزی از میراث پدر قبول نکرده بوده اند و بر تجرید تمام در یکی از مدارس بخارا به تحصیل علوم اشتغال نموده و حضرت خواجه
بزرگ را قدس الله تعالی سره صبیه صغیره بوده بو الاده میگفته اند که چون این صبیه به حد بلوغ رسد همانا زمان
گذرانیدن وقت حضرت خواجه از فرزندان بسیار آمده و یکی از مدرسه خواجه علاء الدین در مدرسه
در آن حجره کهنه بوریایی دیده که خواجه بر پهلو برای نهاده اند و دو خشت بجهت بالین نهاده اند و ابریق
بان طعام میکرده اند چون خواجه علاء الدین ایشان را دیده اند در قدم سر نهاده و نیاز مندی بسیار کرده
و فرموده اند که مر اصلیه ای است که بحد بلوغ رسیده و مامور آن ایم که وی را بحبال عقد تو در آرم خواجه
علاء الدین تواضع نموده اند که این سعادت عظمی روی نمی نماید آورده لیکن چون از اسباب دنیوی هیچ چیز نیست که صرف کنم
و حال بشاهد مینمایم حضرت خواجه فرموده اند که ترا و او را عند الله رزق مقدر و مقرر است از آن ممر فکری
را این عقد واقع شده و بعد چند حضرت خواجه حسن از ایشان بوجود آمده از بعض مجادم استماع افتاده که
چون حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره حضرت خواجه علاء الدین را بفرزندی قبول کرده اند و از مدرسه بیرون آورده اند
از برای کسر عزت مولویت با حکمتی دیگر با کاسه سیب نجد بر سر خواجه نهاده اند و فرموده اند که همراه ایشان
و فرموده اند که این سیب بر سر نهیده و پای برهنه کرده در بازارها و کوچه های بخارا میگردید و با آواز بلند
سیب را میفروشید خواجه بذوق و نشاط هر چه تمامتر آن امر را قیام نموده و خواجه شهاب الدین و خواجه مبارک

برادران ایشان که مردم بناموس بوده اند از آن صورت بغایت خجل و منفعل شده اند حضرت خواجه از آن معنی خبر
یافته اند خواجه علاء الدین را فرموده اند که می باید رفت و بار کشمش و مویز را بپهلوی دکان آورد و آنجا می باید ماند
و باواز بلند مویز مما باید فروخت خواجه علاء الدین همچنان کرده اند و در آن کار می بوده اند تا وقتی که صورت
خواری ایشان را اطوار گفتند و بعضی با طلب مشغول ساختند در مقامات مذکور است که حضرت خواجه در مبادی حال
حضرت خواجه علاء الدین را در مجالس نزدیک خود می نشاندند و زمان زمان ایشان را متوجه می شدند بعضی محرمان
خواجه را از این معنی سوال کردند فرمودند که او را نزدیک خود می نشانم تا گرگ نفس او را نخورد که گرگ نفس در کمین
او است بخطا از حال وی تجسس می نمایم منتج کم نظر شود و قدم خواجه علاء الدین فرموده اند که در اوایل
ملازمت حضرت خواجه قدس الله تعالی سره شیخ محمد در اهنین از من سوال کرد که دل بنزدیک تو به چه کیفیت است گفتم کیفیت
آن نزد من معلوم نیست گفت دل بنزدیک من چون ماه سه روزه بود از آن من تعریف و تمثیل وی را در نسبت
دل بر حضرت خواجه عرض کردم فرمودند آن وی نسبت حال خود را بیان کرده است و حضرت خواجه در این محل ایستاده
بودند قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ پیدا شد که جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم
چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت این است آن بحال دل را که تو آنرا که درک کنی بزرگی
دل در نیابی آید و سر آن حدیث لا یسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن از خواص است
هر که دل را بشناسد چون آشنا حضرت خواجه قدس الله تعالی سره در ایام حیات خود حواله تربیت بسیاری از طالبان
بخدمت خواجه علاء الدین قدس سره میکرده اند و میفرموده اند که علاء الدین بار ما سبک ساخته لاجرم انوار
ولایت و آثار آن علی الوجه الاتم الاکمل از ایشان ظاهر شده است و بیمن صحبت و حسن تربیت ایشان
بسیاری از طالبان از پایگاه نقص و نقصان به پیشگاه قرب و کمال رسیده و مرتبه تکمیل و اکمال یافته اند

در بخارا ایشان جمعی از علما در رؤیت حق تعالی و عدم رؤیت بحث افتاده و ایشان را بحضرت خواجه علاء الدین
عقیده تمام بوده بخواجه علاء الدین آمده اند و بحث را عرض کرده اند و گفته اند حاکم شما باید میان ما و ایشان
حکم فرماید حضرت خواجه منکران رؤیت را که میل بمذهب معتزله داشتند گفتند شما سه روز متصل پیش ما
آیید و در صحبت بر طهارت کامل نشینید بعد از آن حکم کنیم ایشان سه روز بصحبت حضرت خواجه علاء الدین آمده اند
و سکوت میکرده اند آخر روز سیوم ایشان را کیفیتی شده است که بیخود گشته اند و بسیار در زمین غلطیده اند و بعد از
افاقت بحضرت آمده و کفش ایشان را بوس کرده اند و بعجز و نیازمندی ایمان آورده ایم بآنکه رؤیت حق است و بعد از آن ملازمت حضرت خواجه
علاء الدین را لازم گرفته اند و بر ایشان ملازم شده گویند در آن مجلس بعضی اصحاب حضرت خواجه این بیت
خوانده بوده اند بیت کوری آنکه گوید بنده کی بیند خدای ؛ بر کوفه یکبر بینه شمع صفا که همچنین کحط
حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی سره دیده شده که حضرت خواجه علاء الدین قدس سره در مرض اخیر فرموده اند که
بعنایت حضرت حق سبحانه و تعالی و توجه حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره اگر خواهیم که عالم بتصرف ما شود واصل حقیقی شوند
گره نشکست از در با باز ؛ قفل چهار را هم بکشاد کی حضرت ایشان فرموده اند حضرت خواجه محمد پارسا
قدس سره در توجه و مراقبه غیبت بسیار واقع میشده و حضرت خواجه علاء الدین عطار را قدس سره شعور و وقوف تمام
می بوده و این صفت شعور و حضور را از غیبت و سکر اتم و اکمل گفته اند هم حضرت ایشان میفرموده اند که از وفات
حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره همه اصحاب حضرت خواجه علاء الدین صحبت کرده اند بجهت علو شان ایشان جز خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی ارواحهم
من نفایس انفاسه الشریفه قدس الله تعالی سره پوشیده نماند که بعضی از کلمات قدسیه حضرت خواجه
علاء الدین قدس سره که در مجالس صحبت میفرموده اند خواجه محمد پارسا قدس سره در قید کتابت آورده
بوده اند و منتخب آن را بعضی از اصحاب حضرت خواجه بزرگ الحاق کرده اند لیکن متفرق شده بعضی از آن است که

از خط مبارک حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نقل افتاده برسم تیمن و تبرک در ضمن رشحات ... در این مجموعه
مذکور و مسطور میشود رشحه ۱ میفرمودند که مقصود از ریاضت نفی تعلقات جسمانیست بکلی و توجه کلی بعالم
ارواح و عالم حقیقت و مقصود از سلوک آنست که بنده باختیار و کسب خود از این تعلقات که موانع راهند بکند و هر یک
از این تعلقات را بر خود عرضه کند از هر کدام که گذر از آن بتوان تعلق مانع نیست و غالب نیامده است و در هر کدام که
باز ایستد و خاطر را بآن بسته بیند بداند که آن مانع راه او شده است تدبیر قطع آن کند خواجها حضرت
برای احتیاط جامه نو بپوشیدندی در اول گفتندی که این از فلانی است و عاریت را بپوشیدندی رشحه ۲
میفرمودند تعلق بمرشد اگرچه بحقیقت غیریت دارد و آخر نفی باید کرد اما در اول سبب وصول است و تعلق ما سوای او را
نفی کردن از لوازم است بحکم وجود او و در رضاء او باید طلبید و در محل ما سوا او را نفی کنند چه در غیر محل نفی فایده ندهد
رشحه ۳ میفرمودند که مشایخ کبار قدس الله تعالی ارواحهم گفته اند التوفیق مع السعی هر چند مدد دولت در حق مرشد است
در بقا بعد سعی طالب با معتقد بود بی سعی این معنی مقرر نیست باید توجه مقدار ... چند روزی پیش
بتوجه معتقد الیه چند تواند متوجه بود لطیفه الهی بود که مولانا را در کمال از سابقان اصحاب
حضرت خواجه بزرگ علاء الحق بود اول حال ابتداء کرد و توفیق رفیق شد تا در صحبت حضرت خواجه بزرگ قدس سره او قات بسر
میبرد و از اصحاب کرام گشته یک روز تمام بسر برد رشحه ۴ میفرمودند که طالب شده که
در اثنای توجه حال ظاهر کند و طالب بیند آن شود ماند اندکه چه می بیند و بچه می بیند در خود نظر کند
خود را کم بیند در حیرت افتد و با آن حال اگر در حجاب گردد و ظاهر او مایه حدیث النفس گردد باید که در آن
قصور خود را ملاحظه کند و بآن احتجاب رضا دهد از آن جهت که مراد محبوب است و مقتضای عنایت اوست و توجه
در بند قید او نشود زیرا که ... ۵ تا آنکه ... با طلوع و تمام انکار آن

مقصود از سلوک قطع تعلقات است

تعلق بمرشد اگرچه بحقیقت غیریت دارد و آخر نفی باید کرد اما در اول سبب وصول است در ما سوای او را نفی کردن از لوازم است

مدد روحانیت مرشد مر طالب را بعد از سعی طالب است

حال قوی گردد و بقا یابد و باز در جذبه و سعی در آید و روزی زحمت نسبت بعد از آن ...
میکرد تا بجدیکه باختیار کمال بقا و فنا و فنای فنا میسر رشحه ۵ میفرمودند که چون ملک و ملکوت بر طالب
پوشیده شود و فراموش گردد فنا بود و چون هستی سالک از نظر سالک پوشیده شود فنای فنا بود و فلانی در این
معنی اصحاب را گرد هیبت ... مستولی شد تصرف نمود تا از وی مرتفع شد و در دل اصحاب این طایفه ... اند
رشحه ۶ میفرمودند که چون طالب با مرشد صحبت دارد مدد او خود را خالی میکند از هر جانبی که از صحبت مرشد بود
دل طالب تمکین یافته ... قابل فیض الهی گردد و محل ورود احوال و مقامات شود حقیقت مقصود فیض
الهی است مقصود از جهت طالب است چون طالب رفع موانع کرد هر آینه حال ... بر او ... و جانب
این حال تحمل ... و هیچ وجه ادراک آن وجود ... نتواند کرد در بعضی ... جلکه اختیار در
آدمیان بیشتر ... موانع طبیعی ... بقوت اختیار و جهد بسیار رفع آن موانع ... باید کرد و فرستادن
اگرچه مجبور ... و معصوم از مخالفت ... قصدا و فعلا اما در خشیت و خوف ... تمام اختیار
در سعادت و شقاوت ... رشحه ۷ میفرمودند که طالب عجز و بیچارگی خود را پیش مرشد باید که ... عطا ... کند
و تعیین ... که وصول بمقصود حقیقی ... الا از جهت مرشد و بواسطه دریافتن رضای او و ... و الابواب
دیگر ... و علامت مرشد کامل آن بود که عالم
بود ... و تواند در ... نماید و بعد از ... در حضور یا در غیبت توجه ... نماید
... توجه ... در یابد علی التحقیق بود
منازل و مراحل ... کند ... تا درجه کمال ... رسد ... الهی
بقا ... نماید تا که سیر او سالها ... رشحه ۸ میفرمودند ... آن ... الله ...

بیان فنا و فناء الفنا

اگرچه طالب با مرشد دم و مدد او حضور را غایب میکند از هر جانبی که از صحبت مرشد بود پس از آن قابل فیض الهی گردد

عجز و بیچارگی پیش مرشد باید که بود تا تمام عطا ... کنند

و علامت مرشد کامل آن بود

در حفظ قصور افعال خود را می بیند و در بار قصوری در آید و در کشتگاه و در مانده که ملاحظه کرم شاه و
الطاف بکند و پناه جز برد و التجا نماید بمحض لطف و عنایت حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره باین صفت فرموده اند
و فرموده اند که اهم مرادین صفت میدارند رشحه ۹ میفرمودند باید که در طلب رضای مرشد ظاهرا و باطنا در غیبت
و حضور علی السواء سعی نماید بمحض عنایت الهی محل نظر رضای وی دریابد و هرگاه این محل نظر رضا عمل کرد موجب
آن چنانکه در محل نظر رضا افتد و ان نظر رضا باقی باید بیک شوار است اما آسان جز بتوفیق حق سبحانه
و تعالی نبود و انه لکبیر الا علی من یسره الله عز و جل رشحه ۱۰ میفرمودند که طالب آنکه [illegible] اختیار با نسبت مرشد در همه امور
دینی و دنیوی و کلی و جزوی بر مرشد اکمل تفویض احوال او کند نسبت صلاح وقت و زمان او را بهتر می فرماید و امور
او را تعیین کنند با اختیار مرشد در آن شروع کنند رشحه ۱۱ میفرمودند رعایت ادب اهل علم باید کرد و حال خود را
پوشیده باید داشت و با هر یک از اهل علم بنسبت حال او سخن باید گفت و رعایت خاطر و احتراز از آزار اهل قلوب
می باید کرد باطن ایشان [illegible] شده اند و نگاه داشتن خاطر ایشان دشوار تر [illegible] کار ها [illegible] مخالطه و دوستی
کردن فقیر معتقد نیست [illegible] الکرم بواسطه مخالطه ادب ایشان بصحبت ایشان آشنا شد و بنسبت رعایت کنند و الا
بنسبت حفظ آداب [illegible] با ادب با ایشان [illegible] خطای ادب ظهور هستی خود را با ادب و نسبت رشحه ۱۲
میفرمودند افضل و اکمل احوال کسی که در تفویض [illegible] انبیا و اولیا تا آفریدین بوده [illegible] دیده شده باید که
دایما بنسبت احوال ظاهره و باطنه ملاحظه نماید در کسب تفویض [illegible] از خود محو میکنند و میدانم و میشناسم
اختیار حضرت حق سبحانه برای وی به بهتر از اختیار وی برای خود [illegible] الدوام
در حضور و غیبت احوال باطن در کسب [illegible] رشحه ۱۳ میفرمودند مقصود از دید صفت جباری ظهور
صفت تضرع و زاری و توبه و انابت [illegible] علامت [illegible] فالهمها فجورها و تقویها

حکم

حکم در آن آنکه هرگاه حصول رضا بیند شکر گوید و بر آن رود و چون حصول عدم رضا بیند تضرع کنند
و بحق سبحانه باز گردد و از صفت استغنا بترسد رشحه ۱۴ میفرمودند که سابقه عنایت ازلی را می باید دید و از امیدواری
بآن بعلت طلب آن عنایت لحظه غافل نباید بود و از استغنا خود را نگاه می باید داشت [illegible] حق سبحانه را
بزرگ می باید شمرد و ترسان و لرزان بود از ظهور استغنا حقیقی رشحه ۱۵ میفرمودند [illegible]
اگر قصوری کند در باز گشت بود در آیه کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون میفرمودند که
ایشان از خوف ظهور طبیعت نیست بحکم [illegible] رشحه ۱۶ میفرمودند در باطن
می باید بود و در ظاهر معتصم بحبل الله [illegible] میان این دو صفت کمالات جمع صورت با چنین معنی شرف [illegible]
سلطان شرف رشحه ۱۷ میفرمودند که از مزارات اشیاخ کبار قدس الله تعالی سرهم زیارت کنند [illegible]
مقدار فیض میتوانند گرفت که صفت آن بزرگ را شناخته و بهمان صفت توجه نموده در آن حضور در آمده
[illegible] در زیارت مشاهد مقدسه انبیا [illegible] اما در حقیقت [illegible] در حدیث
نبوی صلی الله علیه و سلم که صلوا علی حیثما کنتم [illegible]
و در جنب [illegible] صفت [illegible] توجه و در آن زیارت با این حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره [illegible] میفرموده اند
حضرت حق سبحانه [illegible]
مردان [illegible] مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
می باید که توجه بحق سبحانه باشد و روح آن برگزیده حق را وسیله کمال توجه گردانید چنانکه در حال
تواضع با خلایق و خلق باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشند زیرا که تواضع
با خلق [illegible] پسندیده افتد که خاص خدای را باشد عز و جل [illegible] ایشان از آثار مظاهر قدرت و حکمت بیند

باید رعایت ادب در طلب رضای مرشد سعی نماید

رعایت اهل علم باید کرد

سابقه عنایت ازلی را باید دید

از مزارات مشایخ زیارت کننده بهمان مقدار فیض میتوانند گرفت که صفت آن بزرگ را شناخته است

مقصود از زیارت مشاهد

طریق مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلا و اقرب است بجذبه

والآن صفت ذاتی اصح رشحه ۱۸ میفرمودند که طریق مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی و
اقرب بجذبه از طریق مراقبه بمرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت میتوان رسید و اشراف بر خواطر
و نظر موهبت نظر کردن باطن از دوام مراقبه میسر گردد ... از دوام مراقبه است ملکه مراقبه دوام جمعیت
خاطر و دوام قبول ... حاصل و این معنی را جمع قبول می خوانند و میفرمودند که در ابتدا
بکار زمره رفته شده ... اشتغال ... بود و ... باختیار خود بجهت اختیار باطنی
تا بیند آن صفت ... باین اشتغال قوی فایده ... و آن ملکه باقی ماند رشحه ۱۹ میفرمودند
خاموشی از صفت باید که خالی ... یا نگاه داشت خطرات یا ... دل که ... باشد

خطرات مانع نبود

با مشاهده احوال که بر دل میگذرد رشحه ۲۰ میفرمودند که خطرات مانع نیست ... از آن ... آمد
اختیار طبیعی که مدت بیست سال در نفی آن بودیم تا که بنسبت خطره ... قرار یافت
خطرات را منع کردن کار قوت است و بعضی بر آنند که خطرات را اعتبار نیست اما نباید گذاشت تا
متمکن گردد که بتمکن آن ... در مجاری فیض پدید آید بنا بر آن تفحص احوال باطن باید بود
و خود را بنفس زدن نفی آن ظاهر ... در حضور یاد غیبت ... نفی خطرات ... تمکن یافته
در باطن سبب آنکه ... خود را بنفس زدن ... دل از خطرات ...
نفی باید کردن رشحه ۲۱ میفرمودند که اگر ... حق عز و جل ... حضرت
خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره می باید کرد ... خاطر بجهت تربیت
... اظهار ... میکردند از اشتغال بتربیت خلق زیرا که ... آنچه ...
میرسد ... آن نمیکنند رشحه ۲۲ از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره ... نقل میکردند که

از وجوه مکاسب دهقانی و باغبانی اقرب است بحل

العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال میفرمودند که از وجوه مکاسب دهقانی
و باغبانی اقرب است بحلیت ... از تجارت رشحه ۲۳ میفرمودند که دوام صحبت با اهل الله واسطه ...
از دنیا و عقل معاد رشحه ۲۴ میفرمودند که صحبت ... هر روز ... و روز باین طائفه
صحبت می باید داشت و محافظت اداب ایشان می باید کرد و اگر بعد ... واقع شود ... از احوال
ظاهر و باطن خود بعبارت و اشارت مکتوب اعلام باید کرد و در منزل خود بتوجه باطن مشغول
بودن تا غیبت کلی اتفاق افتد رشحه ۲۵ در صحبت حضرت خواجه علاء الدین قدس الله تعالی سره گفتند مطلوب در نهایت
عظمت ... زبان ... ایم ... نیز ... شما ... فرمودند ... قابلیت
می یابند و از دست ... میدهند و نمی شناسند و نمی دانند که از کجاست یعنی ... تقلید ایشان کنند
در اعمال ظاهری و باطنی از ریاضات و مراقبات بتحقیق رسیده و نتایج و آثار آن را از خود باز یابند و نمی

هرکه درین طریقه بتقلید درآید هر آینه بتحقیق رسد

شناسند و نمیدانند که از کجاست رشحه ۲۶ میفرمودند که متضمن میشوم که هرکه درین طریقه بتقلید در آید
هر آینه بتحقیق ... و میفرمودند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره را بتقلید خود امر کردند در هر
تقلید ایشان کردیم ... هر آینه ... و تحقیق ... رشحه ۲۷ میفرمودند که این طائفه را

این طائفه را جز در مقام تلوین نتوان شناخت

جز در مقام تلوین نتوان شناخت ... معلوم میکنیم که ایشان را در مقام تمکین ... شناختن
هرکه در مقام تمکین ایشان را ... در یافت و بتقلید عمل کرد ... بلکه ... نقش ... مگر آنکه عنایت
فرمایند و خود را بوی نمایند انتهی کلامه قدس سره پوشیده نماند که تلوین نزد

بیان تلوین

مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم عبارت از تغیر ... دل است در احوال که بر وی میگذرد
و بعضی گفته اند که ... کشف و احتجاب بسبب غفلت و ضعف نفس ... آن

و هر آینه سالک را درین مقام توان شناخت از جهت تلوین احوال و تبدل صفات متقابله مثل
قبض و بسط و سکر و صحو و امثال آن و تمکین باصطلاح ایشان عبارتست از دوام کشف
حقیقت بواسطهٔ اطمینان دل در موطن قرب و هر آینه سالک را درین مقام نتوان شناخت زیرا که صاحب
تمکین بمرتبهٔ سعهٔ علم رسیده است و در اکل و شرب و بیع و شری و نوم و یقظه و سایر صفات
بشری مشابه و مماثل اهل ظاهر شده است و تقلید اهل تمکین در امور طبیعیه و ترک
ریاضات و مجاهدات موجب خطر زندقه است جناب حضرت خواجه علاء الدین قدس سره در وجه فرموده اند
اما هر گاه که تلوین را برین معنی حمل کنیم که مصطلح قطب الموحدین و غوث المحققین شیخ محیی
الدین العربی و اتباع و اخوان ایشان قدس الله تعالی ارواحهم است شناختن صاحب تلوین مشکلتر است
و دقیقتر از شناختن صاحب تمکین زیرا که حضرت شیخ قدس الله سره در اصطلاحات خود
آورده اند که نزد اکثر مشایخ تلوین مقامی ناقص است لیکن نزد ما افضل و اکمل همه مقامات است
و حال بنده در وی همان حالیست که حضرت شیخ در شأن خود میفرمایند کل یوم هو فی شأن
و تمکین نزد ما تمکین است در تلوین قدس مخدومی و مولای مولانا رضی الدین عبد الغفور علیه الرحمة
والغفران میفرمودند که معنی کلام حضرت شیخ قدس سره که فرموده اند تلوین نزد ما افضل و اکمل
مقاماتست آن نیست که هر زمان سالک بتجلی از تجلیات الهی بر نهایت مشرف شود یا هر زمان
مدرک از مدرکات جدید و غایت معلوم گردد بلکه مراد آنست که حقیقت آدمی بی رنگ شود و مطابق
اصل گردد که عبارت از ذات بحت بی کیف و کم است بنحو کل یوم هو فی شأن واقع است
تیر ... هر زمان در ضعف او همه رنگها برابر شود بلکه هر لحظه بمقتضای رنگی از شئونات الهی ...

و تقلید اهل تمکین موجب خطر زندقه است

تلوین مقامی ناقص است لیکن نزد ما افضل و اکمل همه مقامات است

و در ضعف

و در ضعف خود به رنگ شان چنانچه گفته شد سوم آنکه رنگ خود شکی معین نیست ذوق قوایم
... نسبت سابق ۷ و ... بهمه رنگها برابد و نسبت او
بهمه رنگها برابر بود و در حقیقت خود بی رنگ باشد مشکلتر و دشوارتر خواهد بود از شناختن
صاحب تمکین که همیشه در یک مرتبه مقیم است و بر یک رنگ مستقیم والله تعالی اعلم **ذکر مرض و وفات**
خواجه علاء الدین قدس الله تعالی سره بخط شریف حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره دیده شده است که حضرت خواجه
علاء الدین قدس سره در مرض اخیر اصحاب را فرمودند که آنچه بر من میگذرد بسبب تفرقهٔ ظاهر حال
خود را بر آن قیاس کنید حکم میکنید حضور ظاهری و باطنی را رعایت کنید و اگر نه متفرق و پریشان میشوید
و فرمودند که دوستان و عزیزان رفتند و میروند و این عالم نه از بن عالمست سبزها در نظر
نمود دیگرگون خوش سبزه ای فرمودند خاک نیز خوش است این عالم هیچ میلی نمانده است جز بهمین دوستان
بیایید و مرا دریابید و شکسته خاطر شوند و باز گردند و هم درین مرض فرمودند اصحاب را که
رسم و عادت لذا امید هر چه رسم خلق است خلاف آن کنید و بیکدیگر موافق باشید بعثت نبی صلی الله
علیه و سلم از برای برانداختن رسوم و عادات بشریت است یکدیگر در جنب یکدیگر باشید و اثبات
دیگری کنید و در همه کارها عمل بعزیمت نمایید و تا ممکن باشد از عزیمت مگردید صحبت سنت موکده است
سنت مداومت نمایید خصوصا و عموما و البته ترک صحبت مکنید اگر برین امور که گفته شد استقامت ورزید
در یکنفس صحبت ما شما را حاصل آن خواهد بود که حاصل همه عمر منست و احوال شما در ترقی خواهد بود
و اگر وصایا را ترک نمایید بر شما خواهد شد و درین اثنا کلمهٔ توحید را گفتن گرفتند و در اوقات
در حضور اصحاب نسبت باین فقیر فرمودند که من از او راضی ام چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم از اصحاب

وصیت خواجه علاء الدین

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

[illegible]

وشبی حال این فقیر را سخنی گذشته بود و ایشان فقیر را بنسبت باطن خود تشریف فرمودند
و در آنجا سخنی گفته شد و آن سخن مناسب معنی قاب قوسین او ادنی بود در حال رفتن آن شب را
یاد کرده اند و گفته اند که میان من و او خود شبی سخنی گذشته است و امید اند آن سخن را کسی دیگر نشنیده اند
و آن شب را یاد کردن جهت تأکید رضا و فرمودند که اگر صورت عتاب بود باز آن محبت و شوق
بود و در مرض آخر فقیر را بسیار یاد کرده اند و فرمودند خاطر مبارک ایشان را التفات تمام بود
فقیر را امیدواری هست فقیر را ازین معنی و در مرض آخر سخنان ایشان گاهی در باب رضا و وجد
و محبت و شوق بوده و گاهی در نصیحت و حکمت و عافیت و از آن جمله آنچه بر زبان مبارک ایشان گذشته
این بیت بوده است ما نیستانیم عشقت آتش است منتظر کاین آتش اندر نی رسید و در مرض
مکرر میفرمودند که من خدمت پهلوان محمود را بوده ام [illegible] مزید بسیار میگفتند
و حضرت خواجه بزرگ را قدس الله تعالی روحه حاضر میدیده اند و با ایشان سخن میگفته اند و می شنیده اند و بیان
این اختیار خود در رفتن و باشیدن کرده اند و میگفته اند در رفتن و باشیدن مرا مخیر داشته اند و موافق
شده اند بر یکی سخن باشید تا من بخیر اشم و پیش از مرض یک پانزده روز اختیار رفتن کرده اند
و تأکید فرموده که ازین اختیار خواهم گشتن و موجب تکسر ایشان صداع قوی و درد دنیا و کم بوده
انتقال ایشان روز شنبه دوم ماه رجب سنه اثنین و ثمانمائه بوده و ارتحال ایشان از دار الغرور بعد از نماز
خفتن در شب بیستم رجب واقع شده و روضه شریف ایشان در ده نوچغانیان است و هم حضرت خواجه محمد
پارسا قدس الله تعالی سره نوشته اند در رساله و در رساله حضرت خواجه علاء الدین قدس الله تعالی سره بعد از وفات
ایشان بچهل روز که [illegible] در شب شنبه بیست و هشتم شعبان از سال مذکور حضرت خواجه را در واقعه

دیده که

دیده که فرموده اند آنچه که ما را کرامت کرده اند و الا [illegible] آنچه هم اعتقاد در جانب
و فرمودند آنچه بود در میان شما گذشته ایم سوزنی پیش ایشان افتاده بود بنده گفتند و بیای کردند
و فرمودند ظهور این معنی بر کسیست که بر سر این سوزن راست ایستد و به هیچ طرف میل نکند
و هم حضرت خواجه نوشته اند که حضرت خواجه علاء الدین قدس سره در اوایل شعبان سنه خمس و تسعین و سبعمائه
پیش از وفات بهفت سال از چغانیان متوجه بخارا شدند به نیت زیارت حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره
و بعد از هژده روز رسیدند و در اوایل شوال حرکت کردند شب عید رمضان در بخارا بودند
درویشی از درویشان ایشان آن شب در واقعه دیده که بارگاهیست در نهایت بزرگی و حضرت خواجه علاء الدین و حضرت
خواجه بزرگ قدس الله تعالی سرهما در نزدیک آن بارگاه هستند و معلوم شد که آن بارگاه حضرت
رسالت پناه است صلی الله علیه و سلم حضرت خواجه بزرگ در آن بارگاه درآمدند و ملاقات حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کرده اند و بعد از وقتی بیرون آمدند با بشاشت و بسط تمام
و فرمودند که مرا این کرامت کردند که هر که در صد و سی فرسنگ قبر من باشد از طرف من او را شفاعت کنم
باذن الهی و علاء الدین را در چهل فرسنگ مرتبه شفاعت دادند و کمینه از اصحاب [illegible] را
را در یک فرسنگ مرتبه شفاعت دادند خواجه حسن عطار رحمه الله تعالی ایشان فرزند
بزرگوار حضرت خواجه علاء الدین عطار اند و ثمره شجره ولایت ایشان و در ایام طفولیت منظور نظر عنایت
حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره بوده اند گویند که روزی خواجه حسن عطار با جمع اطفال بازی میکرده اند
در کوی ساله سوار بوده اند و کودکان گرد ایشان میدویده اند درین اثنا حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره
بآنجا رسیده اند و ایشان را با کودکان بران وجه دیده اند و فرموده اند که زود باشد که

هر که در صد فرسنگ قبر من باشد
او را شفاعت کنم

این کودکی که ارباب و بادشاهان ذی شوکت در رکاب وی پیاده بدوند و اینچنان بود که خدمت
خواجه حسن بخارا یساول آمده بودند و در باغ زاغان میرزا شاهرخ را دیدند میرزا استری پیش ایشان بطریق
معامله کشید و از غایت اخلاص که با ایشان داشت آنجا که بخود ایشان را سوار کنند پیش آمد و یکدست
رکاب استر گرفت و بدست دیگر عنان وی و ایشان را سوار ساخت و در جلوی استر سر در کشید و میرزا علاء
وی نیز گرفت و چند گام در رکاب ایشان دوید بعد از آن استر بیارامید ایشان فرود آمدند و روی
بخاک آورده نیازمندی کردند و تواضع نمودند و قصه ایام طفلی و سوار شدن بر گوساله
و وعده حضرت ایشان که بادشاه ذی شوکت در رکاب تو بدوند میرزا باز گفتند و سرگشتگی استر
ظاهر شد و استماع این حکایت و مشاهده آن صورت سبب ازدیاد یقین شد حاضران را حضرت خواجه بزرگ
قدس الله تعالی سره حضرت مخدومی در نفحات الانس آورده اند که خدمت خواجه حسن عطار جذبه قوی داشته اند
و بصفت جذبه هر گاه که متوجه شده اند کسی را تصرف میکرده اند و ویرا از مقام شعور و حضور بابن عالم
بکیفیت بیخودی و بی شعوری میرسانیده اند و ذوق غیبت و فنا که بعضی از ارباب
سلوک را علی سبیل الندرة بعد از مجاهده بسیار میسر میشود میچشانیده اند در ماوراء النهر و
خراسان کیفیت تصرف در طالبان و زایران ایشان اشتهار تمام دارد هر که بدستبوس ایشان مشرف شدی از پای
در افتادی و دولت بیخودی دست دادی چنین استماع افتاده که یک روز بامداد از خانه برون آمده بودند
و کیفیت غالب داشتند هر که نظر برایشان افتاده بود کیفیت بیخودی روی نموده بیخود افتادند از کنار اردو
ایشان تا بوثاق مبارک که قرار رسید اثر جذبه و غیبت و بیخودی و حیرت از وی ظاهر بود و کار بجای
در بازارها میگذشت چنانچه بیخودی وی اجزای باطن فرو گرفته است و با آمد شد خلق و گفتگوی ایشان

چندان شعوری نداده غیر از این سلسله که فقیر بخدمت ایشان رسیده معلوم نموده که کار
آن درویش این بخش نبرکه علاء الدوله صورت حضرت خواجه حسن را مراقب می باشد و نگاه میدارد
و برکت نگاه داشت صفت جذبه ایشان بوی سرایت کرده است خواجه حسن بالتماس یکی از اکابر وقت که
نسبت بایشان اخلاص تمام داشته مختصری نوشته اند در طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم
و بعضی از آن اینست که برسم تبرک و استرشاد ایراد می یابد بدانکه طریقه سلوک طایفه
علیه علائیه زاد الله تعالی فتوحهم اعلی اطوار سلوک جمیع مشایخ قدس الله تعالی ارواحهم و اقرب سبل
الی المطلب الاعلی و المقصد الاقصی و هو الله سبحانه و تعالی فانه رفع حجب التعینات عن وجه الذات الاحدیة الساریة
فی الکل بالمحو و الفناء فی الوحدة حتی تشرق سبحات جلاله فتحرق ما سواه و تحقیق نهایت سیر
مشایخ بدایت طریقه ایشانست چه اول در آمدن ایشان در حد فنا است و سلوک ایشان بعد از جذبه بتفصیل
مجمل توحید مقصود از آفرینش عالم و آدم همین است و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون
کا همکه خواهند باین نسبت شریفه مشغول شوند اول باید که صورت آنکس را که این نسبت از وی گرفته اند
در خاطر آورند تا آن نسبت بیخودی پیدا شود پس لازم آن بیخودی بودن باشد و خیال آن صورت
آینه روح مطلق است متوجه نقطه قلب شوند و خود را بآن بیخودی در دهند و هر چندان نسبت قوت
میگیرد ویرا شعور باین عالم کمتر میشود و این را اعدام و غیبت گویند و ازینجا گفته اند سر وصل اعدام اگر
توان کرد کار مردان تا کی کرده جز بمرتبه رسد اینست که ترک بیخودی اصلا بوجود غیر شعور نماند آنرا
فنا گویند حضرت مولانا جلال الدین رومی فرمایند نظم سپاس آن عدمی را که هست ما بربود ز ذوق
آمد جهان جان بوجود هر که از عدم آید جو حکم کرد زهی کم جو آمد وجود را افزود و در برابر عالم علم

مولانا جلال الدین ... در نسخه دیگر ... بوده

وبوشنیده ... کرخه ...

نهایت سیر مشایخ بدایت ایشان است

بوده

و زیاده شدن این نسبت و مقدمهٔ ظهور صفت بیخودی حضرت خواجهٔ بزرگ قدس الله تعالی روحه
فرموده اند ع هر آن خود را بیخودی ده اگر خواطر تشویش دهد با مقتضای حاجت
حضور شده امید هست که مندفع شود و الا باید که سه نوبت نفس را بقوت کشند چنانکه هیچ چیزی از دماغ
بر آرند و بعد از آن بطریق مذکور مشغول شوند و اگر هم چنان خواطر عود کند باید که بعد از
تخلیه بطریق مذکور سه بار بگوید استغفر الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و سامعا
و ناظرا لا حول و لا قوة الا بالله و دل را با زبان موافق دارد و بذکر یا فعال لما یرید مشغول
شود که در دفع وساوس اصلی کلی دارد و ورزش این نسبت می باید کرد بنوعی که هیچ
از این نسبت خالی نشود و اگر دمی غافل شود باز بر آن طریق که گفته شد بر سر کار رود و دائما
حاضر بوده گوشهٔ چشم دل برین نسبت دارد در بازار آمد شد و خرید و فروخت و خورد
و خواب آنها را باین نسبت ملکه شود و گاه گاهی که خواهد که بمهمی مشغول شود بتضرع در حضرت تمام
جامع جود این دعا بخواند که اللهم کن وجهی فی کل جهة و مقصدی فی کل قصد و غایتی فی کل
سعی و ملجأی و ملاذی فی کل شدة و هم و وکیلی فی کل امر و تولنی تولی محبة و
و عنایة فی کل حال حضرت خواجه حسن قدس سره چنانکه طریقهٔ سلسلهٔ خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم
بزرگوار بر ایشان ظاهر آمده اند و بیماری ایشان را خبر داده اند وقتی که صبح با جماعت بسیار از
رسیدند یکی از اکابر آنجا را که نسبت بایشان ارادت و اخلاص تمام داشته واقع بوده است
در خیر حال گشته بوده و حضرت خواجه بزیارت وی در آمده بوده اند آن بزرگ صحت یافته و خواجه
مریض شده اند و در آن مرض نقل فرموده اند و نقل ایشان در شب عید فطر بوده سنهٔ ست و عشرین و ثمانمائه

مایل

بوده است

بوده است و نعش مبارک ایشان را از شیراز بولایت چغانیان که مدفن والد بزرگوار
ایشان است نقل کرده اند و ایشان از صلبیهٔ حضرت خواجهٔ بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره فرزندی
بزرگوار بوده است خواجه ابو علاء علیه الرحمه که مبایع ایشان و شیخ بهاء الدین عمر قدس الله تعالی روحهما مراسلات
و مقامات واقع بوده است حضرت ایشان فرموده اند که روزی در مجلس شیخ بهاء الدین عمر قدس سره مذکور
میشد که بعضی اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم در وقت ذکر حبس نفس میفرموده اند و از شرط ذکر
میداشته اند حضرت شیخ فرموده اند که حبس نفس طریق خوبی است که آنچه شرط این طریقت حضرت است
نه حبس نفس است پیش حضرت خواجه ابو سعید علیه الرحمه رسیده که شیخ بهاء الدین عمر آن طریق را نفی کرده اند
بحضرت شیخ نوشته اند که چنین استماع افتاده که حضرت شما طریقهٔ حبس نفس را نفی کرده اند و فرموده اند که
هیچ کس از مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم باین نرفته اند و حال آنکه مقرر و محقق شده است که
حضرت خواجه بهاء الدین و خلفاء ایشان قدس الله تعالی ارواحهم در طریق ذکر حبس نفس میفرموده اند شما چگونه
نفی آن فرموده اید حضرت شیخ بهاء الدین عمر قدس الله تعالی روحه در جواب حضرت خواجه ابو سعید علیه الرحمه
چنین فرموده اند که مقصود ما ازین سخن نفی لزوم ایشان بود و در جواب اجمالی و الهامی کرده اند

و اجمالی

رشحه شیخ عبد الرزاق رحمه الله تعالی از اجلهٔ اصحاب خواجه حسن و از خلفای ایشانست طریق
وی ورزش نسبت رابطه آمده بوده است روزی بملازمت حضرت سید قاسم تبریزی قدس الله تعالی سره
آمده بوده است حضرت سید قاسم وی را گفته اند که طریقه شما خوب است و وی را بورزش
طریق رابطه استحسان کرده اند حضرت ایشان روزی در مجلس که حرف ببیان بوده فرمودند که
در مبادی احوال مارا در صحبت بعضی اکابر با یکی از مشایخ اتفاق ملاقات افتاد فرمودند که

تا وی پیش من بود در آن مجلس بنابر ملاحظهٔ آنکه وی ظاهر نکرده بود از خارج معلوم کردم که آن
شیخ عبدالرزاق بوده است وی خواست که نسبت مرا تصرف کند و دست نماید چون صحبت عالی بود و خیلی عزیز		ظاهر
حاضر بودند من هیچ در این نسبت خود نگاه داشتم و نسبت خود را محکم نگاه داشتم و در این معنی زیادت در مقام
تصرف پیش شد و هر دو چشم خود را برهم دوخت و به یکی خود به من متوجه گشت می خواست که
بار دیگر بر نسبت من افکند من پیش دستی کردم و بر نسبت وی دست یافتم چنانکه بر کتف بسیار نهادند بار دیگر
چون آنکه دو سه چراغ در تصرف خاطر او پیش بردم توجه وی هیچ اثر نکرد و بار دیگر افتاد
چنانکه اثر عرق بر جبین وی نشست خجل و منفعل شد من نیز شرمنده شدم که پیش عزیزی بود آخر خود را
به وی باز گذاشتم تا هر تصرف که خواهد پیش برد وی با این حاضر شد تا به مقام تصرف در آمد با وجود
این هیچ کاری نتوانست کرد شرم داشتم که زیاده انفعال یابد و هم در آن زمان برخواستم
و بیرون آمدم **شیخ مولانا حسام الدین پارسای بلخی** رحمه الله تعالی از خلفای حضرت خواجه علاء الدین
عطار است و در مبادی حال بشرف قبول و صحبت حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره مشرف
شده بوده است لیکن حضرت خواجه تربیت وی حواله بخدمت خواجه علاء الدین قدس سره کرده اند و وی در ملازمت ایشان
به درجه تکمیل و اکمال رسیده بکمال زهد و ورع در عادات آداب شریعت محقق بوده است و در محافظت احوال
و اوقات خود اهتمام داشته است ایشان میفرموده اند که چون از هری به نیت صحبت مولانا یعقوب چرخی علیه الرحمه روان
شدم در بلخ بخدمت مولانا حسام الدین پارسا ملاقات کردم میخواستند که بیعت طریقه خواجگان کنند
و طریقه از ایشان قبول کنم چون نیت ملازمت مولانا یعقوب داشتم قبول نکردم و بسیار مبالغه نمودند
خاطر نکشید آخر فرمودند حالا انقدر مجال دهید که بیان آن طریق خاص کنیم شاید وقتی شما را		[illegible]

خاطر

خاطر خواهد که بعضی را به این طریق تربیت کنید و تواند بود که مردم از شما این طریق خواهند
بار دیگر پیش شما معلوم شد بعد از آن آن طریق را بیان کردند و فرمودند بسیار مردم را استعداد و برای
آنجهت که در این نسبت باشد که وقت انقدار حاصل شود که در اوقات بسیار بغیر این نسبت حال نخیزد و دانستن
طریق شما را هم در کار خواهد شد اتفاقا چنین باشد که در قیم جمعی پیدا شدند که از ما این طریق را التماس
استدعا کردند معلوم شد که حضرت مولانا حسام الدین به جهت آن عزیز این همه مبالغه فرموده بودند
و هم حضرت ایشان فرموده اند که اوقات مولانا حسام الدین از اوقات شیخ بهاء الدین عمر بلکه از اوقات شیخ زین خوافی
با وجود کثرت اوراد و اذکار ایشان منضبط تر بود کمال سعی و اهتمام در محافظت و رعایت اوقات
و احوال داشتند از صباح تا نماز دیگر غیر وقت قیلوله تجویز کرده بودند که مردم در ملازمت
ایشان باشند و بعد از نماز دیگر تا صباح کسی پیش ایشان نمی بود اوقات ایشان بغایت محفوظ و مضبوط
نماز تهجد و اشراق و چاشت و سایر سنن را لازم داشته بودند و این عبادات و جمیع آداب شریعت با جمعیت خاطر
ایشان از اجل ایشان بود و هم حضرت ایشان فرموده اند که حضرت مولانا حسام الدین میگفتند هر چند جمعیت خاطر باشد
لیکن در وقت خوردن طعام کمعی الله الصمد منافی نسبت و تاثیر نباید که ترک نشود و هم از حضرت ایشان استماع افتاده که
میفرموده اند از حضرت مولانا حسام الدین بلخی پرسیدم که در زمان ما در طریق خواجگان قدس الله		ذکر در نهایت کار از برای رفع درجات است
اسرارهم چه باید کرد میفرمایند ایشان فرمودند که ذکر درین مقام بیشتر از برای رفع درجات
شیخ مولانا ابوسعید رحمه الله تعالی از کبار اصحاب حضرت خواجه علاء الدین قدس الله تعالی سره بوده است و بعد از
حضرت خواجه در صحبت و خدمت خواجه حسن عطار بوده است ایشان میفرموده اند که نظر حضرت سید قاسم تبریزی قدس الله تعالی
روحه همیشه بر جد ابو و معنی توحید بر ایشان غلبه داشت اهر چه از جهات و عوارض این عالم پیدا شدی

حضرت سید خود را بنابر رعایت نسبت توحید باز نمیگذاشتند و بمقتضای آن معامله میکردند و بتقریب
این سخن فرمودند که در آن وقت که حضرت خواجه حسن عطار قدس سره بخراسان آمده بودند و در هرات بلنگر حضرت
سید قاسم قدس سره رفته اند و ایشان را ملازمت کرده و خدمت مولانا ابو سعید نیز در ملازمت خواجه حسن بوده است
چون در صحبت حضرت سید نشسته اند خدمت مولانا ابو سعید را اتفاق افتاده که در باطن حضرت سید تصرفی کنند و در آن مقام شده
جمع هم کرده حضرت سید واقف شده اند که مولانا ابو سعید را داعیه تصرف شده است از آنجا که نسبت اهل توحید است
خود را بخدمت مولانا ابو سعید باز گذاشته اند و تن بتصرف وی داده خدمت مولانا ابو سعید تصرف تمام کرده است
بنوعی که حضرت سید را ذهول شده است و ساعتی بیک نفس خود غایب گشته اند بعد از افاقت سر برآورده اند و خدمت
مولانا ابو سعید را گفته اند بارک الله بارک الله کرم کردید و عنایت فرمودید خدمت خواجه حسن و مولانا ابو سعید
هر دو از آن صورت شرمنده و منفعل شده و بیرون آمده اند خواجه حسن مولانا ابو سعید را زبان
بداد بملامت گرفته اند خواجه عبد الله امامی اصفهانی رحمه الله تعالی از اجله اصحاب حضرت خواجه علاء الدین
قدس الله تعالی سره بوده وی گفته که در اول بار که بصحبت حضرت خواجه علاء الدین قدس سره رسیدم این بیت
خواندند که بیت تو مباش اصلا کمال اینست و بس رو در او گم شو وصال اینست و بس حضرت
خواجه عبد الله امامی علیه الرحمة بالتماس یکی از سادات بزرگ در طریقه خواجه بزرگ قدس الله تعالی ارواحهم
رساله مختصر بغایت مفید نوشته است بعضی از آن اینست که رسم بزرگان آن است باید رسم طریقه توجه طائفه
علیه و پرورش نسبت باطن ایشان چنانکه هر گاه که خواهند بدان اشتغال نمایند اول صورت
آن شخص را که این نسبت از او یافته باشند در خیال در آورند تا آن زمان که اثر حرارت و کیفیت
معهوده ایشان پیدا شود و بعد از آن آن خیال را نفی نکنند بلکه از آن نگاه دارند و بچشم و گوش و همه

بیان تصرف در غیر

طریقه توجه طائفه و پرورش نسبت باطنیه ایشان

م

قومی با آن خیال متوجه بقلب شوند که عبارت از حقیقت جامعه انسانی که مجموع کاینات از علوی
و سفلی تفصیل آنست اگر چه از حلول در اجسام منزه است اما چون نسبتی میان او و میان قطعه
لحم صنوبری هست لاجرم توجه بان لحم صنوبری باید نمود و چشم و فکر و خیال و همه قوی را بر آن باید گماشت
و چاکر آن بودن و بر دل نشستن و مانند این که در این حالت کیفیت غیبت و بیخودی رخ نمودن آغاز میکند
آن کیفیت را راهی باید فرض کردن و از پی آن رفتن و هر فکری که در آید متوجه بحقیقت قلب خود نفی آن کردن
و بان جزوی مشغول باشند و در این محل بکلی در گریختن تا آن نفی شود و اگر نفی نشود التجا بصورت
آن شخص باید کردن و از لحظه نگاه داشتن تا باز آن نسبت پیدا شود و آن زمان خود آن صورت نفی
میشود اما باید که شخص متوجه از آن نفی نکند و اگر چنانچه بان صورت وساوس نفی نشود چند نوبت
باسم یا فعال تخیل مخیله در دل مشغول شود که البته دفع شود اگر باین نیز دفع نشود چند نوبت در دل
بتمام تامل کلمه لا اله الا الله بگوید بدین طریقه لا موجود الا الله تصور کند آن و سکوت متوسل او شد بانهم
نوع که باید جز موجود ذات از موجود ذهنی تحقیق از الحق سبحانه قایم نبیند بلکه عین حق داند اگر
باطل نیز بعضی از ظهورات حق است و شک نیست که باین تامل دفع شود و نسبت عزیزان قوت گیرد
آن را آن فکر را نیز نفی کند و بحقیقت بیخودی متوجه شود و از پی آن برود و اگر با کلمه ذکر لا اله الا الله
در دل بگوید حضور نیابد بدل چند نوبت بگوید الله الله را مد بدهد و بدل فرو برد و آن مقدار مشغول
شود که بسیار ملول نشود و چون ملول خواهد شد ترک کند و بدانکه مدام که غیبت و بیخودی و نسبت
عزیزان در ترقی باشد فکر در حقایق اشیا و توجه بجزئیات عین کفر است ٤ با خودی که تو بیخودی نیست
بلکه فکر در اسما و صفات حق سبحانه هم نباید کردن در این دم و اگر نیز برسد از آن نیز نفی باید کردن

باین طریقها که گفته شد اگر گویند که درین صورت نفی حلول لازم می‌آید جواب گوییم که حق را برای تقریر
نتوان کرد چنانچه حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره فرموده اند پس اگر فکر حصر فرموده شده
هر چند نور کسی باید که زیادت شود زیرا که حق تعالی غیر متناهی شود والا زایل کرده و نیز مطلب
روح‌ها این طایفه علیه توجه به نیستی است که سیر چند وادی حیرت است و مقام تجلی انوار ذات است
و در آن مقام وجود محو مانده فکر در اسما و صفات نکنند که از این مرتبه فرو تر است و باید که
در بازار و کوچه و کوی و اکل و شرب و همه حالات این جمعیت جامعه خود را نصب العین خود سازد و او را
حاضر داند و بهیچ وجهی از تصرفات جامعه خود غافل نشود بلکه همه اشیا را بوی قایم
داند و سعی کند که از در همه جنبش‌ها و سکون‌ها مشاهده نماید تا بجایی رسد که خود را در همه چند
و همه اشیا را آینه جمال با کمال خود داند بلکه همه اجزای خود را باید ع و خود در دینی
جهانی بنگر بدنت و در جامعیت کعبه نیز باید از مشاهده غافل نشود بلکه گوشه چشم دل او بدان
سو باشد و اگرچه ظاهرا او بچیزهای دیگر مشغول باشد چنانچه فرموده اند بیت از درون شو آشنا از برون
بیگانه وش این چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان و هر چند قیمت بیشتر با این نسبت شده قوی تر
گردد و چون بمرتبه برسد توقف میان دل و زبان نتواند کرد که خلق او را حجاب از حق شود
و حق حجاب از خلق نگردد آن زمان تواند که بصفت جذبه در دیگران تصرف کند و اجازت
ارشاد و دعوت خلق بحق آن کس را باشد که باین مرتبه رسیده و باید خود را از غضب راندن نگاه دارد که
راندن غضب ظرف باطن را از نور معرفت تهی و خالی می‌سازد و اگر غضبی واقع شود یا قصوری دست دهد که
کدورت قوی طاری شود و سر رشته نسبت گم گردد یا ضعیف شود غسل برآرد اگر قوت باشد ج وضو کند

و چون بمرتبه برسد که توقف میان دل و زبان نتواند کرد آن زمان تواند که بصفت جذبه در دیگران تصرف کند الخ

باب

آب ... که بسیار صفا میدهد والا آب گرم و جامه پاک بپوشد و جای خالی دور رفته بنشیند و چند
نوبت بقوت نفس بر کشد و خود را از افعال نشاید و بعد از آن بنهج طریق متوجه شود و در ظاهر نیز شکل
حضور خاطر خود تضرع کند و بکمال ادب توجه نماید و بداند که این نسبت جامعه مظهر مجموع ذات و صفات
حق سبحانه است نه آنکه حق تعالی در وی حلول کرده بلکه بمنزله صورت است در مرآت پس باین تضرع بحقیقت
حق سبحانه شود **ذکر شیخ عمر بایزیدی رحمه الله تعالی** از اصحاب حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی سره بوده و در
ایشان قبول تمام داشته حضرت ایشان را دیده بوده اند و از وی نقل می‌کنند که شیخ عمر میگفت مشایخ عراق نزد
مشایخ خراسان نامه فرستاده اند که ما را احوال و مواجید و اذواق حاصل است تعبیر از آن الفاظ کرده ایم شما در این
باب چه سخن دارید بلفظ جنید که مصطلح اهل مجاهده و مکاشفه است نوشته فرستاده اند مشایخ خراسان
این صورت را نوشته بمشایخ ماوراء النهر عرض کرده اند و ایشان از مشایخ ترک پرسیده اند مشایخ
ترک عرض کرده اند ما اینها نمیدانیم جواب ما اینست که بارچه بخش بیزنمان بارچه تغدای بیزنمان
یعنی همه خوب بدانیم هم کنندیم ... اصل کار درین طریق نقصان خود و نفی وجود است
ذکر مولانا احمد مسکه رحمه الله تعالی از جمله اصحاب حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی سرهما و از ملازمان
و خادمان ایشان است حضرت ایشان فرموده اند که روزی مولانا احمد مسکه در حیات حضرت خواجه
از حضرت خواجه اجازت طلبیده که به بدخشان رود و دیدن خویشان خود و بعد از حضرت از بدخشان در راه بجای
رسیده که طایفه از فقرا ان صحرانشینان بابت در آمده بوده اند مولانا احمد را غدغه دیدن ایشان
شده و آن غدغه بروی غالب آمده و در این اثنا استغفار شیخ بجا آورده که یک نظاره کنم و خود را
از تشویش خلاص گردانم بنزد رفته و لحظه تامل کرده تماشای ایشان کرده و برگذشته

مراد از حضرت جامعه خود بیرون حضور است ۲

اصل کار درین طریقه نفی وجود است

چون بصحبت حضرت خواجه مشرف گشته اتفاقا مجمع بزرگ و مجلس عالی بوده حضرت خواجه بر سر جمع متوجه
مولانا احمد شده فرموده اند که در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم مجاهده است ازان زمان که
از پیش ما بر آمده اید و باز آمده اید چه ریاضت و مجاهدت بر سر شما گذشته است بر سبیل اجمال بگویید مولانا
احمد در مقام تقریر شده و خیلی گفته [illegible] بنظاره دختران رسیده نتوانسته است بار دیگر حضرت
خواجه فرموده اند که چه مانده که بکفید البته چیزی باید چاره است و اگر شما نگویید ما خواهیم گفت و شمارا رسوا کرده مولانا
احمد ضبط نتوانسته است و چاره جز افشای آن سر ندیده [illegible] تقریر واقع کرده است حکایت
حضرت خواجه روی از مولانا احمد گردانیده اند و فرموده که جوان گرم رو ببینید مولانا احمد میگوید که من
در ان محل از دهشت و خجالت چنان شدم که [illegible] و چون [illegible] در زبان آمد و بالجمله
از خود فنا شدم **درویش احمد سمرقندی رحمه الله تعالی** کنیت وی ابو المعالی است
و لقب جمال الدین و نام وی احمد بن جلال الدین محمد السمرقندی اگرچه درویش [illegible] مرید حضرت
شیخ زین الدین الخوافی قدس سره است و حضرت شیخ برای وی اجازت نامه نوشته اند و در آخر آن نام
مبارک خود و تاریخ کتابت [illegible] نوشته اند که کتبه هذه الاحرف العبد الفقیر الی الکریم الوافی
زین الدین الخوافی ثبته الله تعالی علی قوانین اهل الطریقه و اوصله الی ذروة معالی مقامات الکمل من ارباب
الحقیقه تذکرة للولد الاعز السیاح احمد السمرقندی فتح الله علیه ابواب الحقایق و عرفه التمییز بین درجات
والدقایق فی رجب سنه احدی و عشرین و ثمانمایه فی بعض نواحی هراة صینت عن الآفات [illegible]
حقیقت مشرب اهل توحید و جذبه وی غالب بوده و تولا بخاندان خواجگان سلسله قدس الله تعالی
ارواحهم مینموده و پیش از سفر خراسان و عراق و حجاز و ما وراء النهر بصحبت حضرت خواجه علاء الدین عطار

بسیار کبر

بسیار کبر رسیده و از برکات مجلس شریف ایشان بحظ تمام محظوظ گشته و بعد از مفارقت صوری
و جهات ضروری همیشه بر فوت صحبت و فقد شریف ایشان اظهار حسرت و ندامت میکرده چنانچه در مراسلات
و مکاتبات بایشان نوشته این معنی واضح و لایح است **و از جمله** آن مکاتبات یک مکتوب که از خط بیان مکتوب
مبارک درویش احمد بجهت [illegible] نوشته بود نقل افتاد و هو هذا **هو الجامع** ایزد سبحانه و تعالی
شرف لقا و میامن [illegible] را بوجه غرا و تلالؤ غره صفا آن نور دیده عالم که جوهر
خواص نسل آدم است نتیجه مظهر انوار سبحانی و لطیفه مهبط آثار رحمانی است تو شعاع خلق
از رخ [illegible] هوای اربعین صباح المستبدع سلالة من عنصر الخلق المستخرج فصالة
من اروقة الکرم نفحة ریاض التحقیق قطرة حیاض التوفیق عنوان الطریقه لمعان لوایح
الحقیقه شمس آفاق الدرایه دری سماء الولایه دایرة نقطة الالباب نقطة دایرة الاقطاب
سکینة قلوب العاشقین علاء الحق و الملة و الدین شمس الاسلام و المسلمین المخصوص بالطاف رب العالمین مخدومی
زجاجه دل [illegible] بنور ورع زینت [illegible] نور [illegible] بدر ملت لسان صدق فی الآخرین
[illegible] و مذکور البته [illegible] المجد و الجلال و [illegible] مقعد ابدال براه معاد و سعادت
جاوید و مرجع اقبال نامتناهی ارزانی دارد و هو مجیب دعا والقادر علی القبول و الاعطا
سو خدای عز و جل نور این سعادت را [illegible] جوانان را [illegible] صحیفه تحیت که از رقی
من نسیم الاسحار و شیمه [illegible] ابهج [illegible] شمیم الازهار [illegible] غایات المحبه العبودیه
و نهایات العبودیه [illegible] ذروه معارج [illegible] و افراز
بتبلیغ [illegible] **بیت** الا یا نسیم الریح من ارض بابل [illegible] تحمل [illegible] سلامی [illegible] عرضه میدارد

بحیم

بدان بستان کرحیم کو بود و جاه و عروه وثقی زمین و زمانیکه فیض اعتصام حبل
متین آسمان از آن دو دمان افتاب اضائت که شمع هدا اسرای جهان در ظلمات طلاق تلک ست
بیت بقاء هم عظم الدنیا و عزّهم شخف علی منفعة الایام مسعد الحسن غربت شکسته مانده مخلص
و محب متخصص که غرق بحار فراق و دوری نوایر اشتیاق احمد که کمینه نعلین دار اعتبه
و جبهه نشین آن بارگاه کوته وجنه عرضها السموات می سایند و بآستین خرده چهره باردا من
جبهه زرنگار خاک آن سرکوی دولت که موقف مبارک اخیار و مطاف کرامات نیکبختان ست می روبد
و بلب حسرت شغف حاک آن استان مبارک که بوسه جای طبقه اهل اللّه است می کوشد و در قبول عذر مغارف و تقاعد خدمت
انبیا و اولیا صلوات الرحمن علیهم و قدس اللّه تعالی ارواحهم شفیع می آرد که در بیت مدت تقصیر علی الدوام
جوامع همت و مجامع نهمت بر آن مقصود بوده که بار دیگر رو در خوشتن را در آن صف نعال جای ساخته
آید ولیکن جز محول الحوال و مقدر آمال و آجال حجاب موانع و نقاب تعذر در روی کار
این بیچاره میکشیده است و زنجیر تقدیر در سلسله مشیت در چاه زندان هجران محبوس میدارد چون
صبر و تسلیم روی نموده است بیت کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد : که نقش بند حوادث ورای چون و چراست
بیت ما کل ما یتمنی المرء یدرکه : تجری الریاح بما لا تشتهی السفن روز و شب باد صبح آتشین صباح
و آه عنبرین مزاج رواج کارها را که آتشین حرّیت ام و کاه صبا الحلحه عنبرین میداده که
این چه عقده است که وقت دل کار این شکسته افکنده که بعد از انکه افتاب سعادت بر سر این مخلص تافت
و کمال همای عزت سایه رحمت بر سر این چو هم انداخته بود و در کنف عنایت آن اهل الحق متع طالهم مدت مدید طفیلی بود
و در حوزه نور د بیضه سرور که مطرح انظار انوار خورشید و مسرح التفات انظار حقیقت

الذی نقصد الیه القاصدون الصادقون و یغبط الاولون والاخرون روز کار رعایت
ایات بینات آن رضی و شواهد الجاه و دلایل اعجاز نا متناهی مشاهده کرده و براه هین مالا طمع و اصح
مالا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر از عجب غیب و ستار لاریب نظاره کرد ناگاه دست
نامرادی رقم جدایی بر لوح ان اطلاق کشید و کار گذاران این خیمه کوکب فرات کلبه
ابداعیان کن فیکون خیمه رخت این گدای بر راحله فراق بستند و از آن مرکز عز و اقبال که
محل انوار الکمه الحق است در اکناف آفاق و اطراف اقطار بر شاهد کردند بیت و ان کنت الارض صلح
فما انا راض لو اما اخیالها : یارب چه عهد بود وصال خیال تو : در گلشن امید نسیم شمال تو
افسوس بود دل ز فراق سوخت جان : هر دم زدوست تازه نوید جمال بود : گیتی چنان رنج زما عهد آن وصال
کو تر مگر در آینه جانان خیال بود : امید از مکون کون و مکان و معقد رکن فکان آنست که
یکبار دیگر خاک آن درگاه را کحل الجواهر دیده بزودی در دیده ستم دیده کشیده آید و اکنون میدا
چنانکه شنده باد رحیل متوقع که تحویل خواهد جنبانید و افتاب جان از مغرب بدنها
آورده و مرغ انس از دام مکان انس پرواز خواهد کرد و طایر همایون عرشی این قفس خاکی در
قفس را بدرود خواهد نمود و چنانکه هست و بود و خواهد بود دست توسل در دامن عاطفت الحضرت
زده آید و ببوسیدن آن پای که تاج سر سروران کائنات است سر افراز گردد ان شا اللّه العزیز
نظم هر رشته بدست عمر آن روز دست امید : چون سوی خود کشم بسر باز آیدم بیت چندین کمند فراق بدرد ام
کرم تو در شکست نکری کجا تو امر تو خواب : بیت وعلیه اعتماد فی هذه الامنیه و علیه التوکل و به استعین آری نماز
اگر داول کرم تو نکسیر دل خراب باشد و در آخر تسلیم جان ناظر غیبتها و غفلتها که در شمار رود

از انکه عمیم بحضور می‌کیرند وان طاعت شکسته بسته را در می پذیرند کرم ازان بیش تواند
بود و رحمت ازان فزون تر صورت تواند بست شفقت روزفزون مانده کان از ان والا فرتر تصور نتوان کرد
انشاء الله تعالی این چند رقم که رقم نیاز بسبب بعرق تشویر و قلم دهشت بر بیاض خجلت ثبت افتاده در انحضرت
بمحلی باید و بر فراک قبول این فرو مانده را دست آویزی نو نامزد شود بیت جا سلیمه
یوم الوفود وقد ؛ یاتی برجل جراد کان فی فیها ؛ ترنمت بلطف القبول و اعتذرت ؛ ان الهدایا
علی مقدار مهدیها ؛ هدیهٔ مور رد نکنی انکار که پای ملخی تحفه بسوی تخت سلیمان آرد حالیا
روی نیاز بر آستانه نیاز بجانب مالیده وزار زار بدر درد دل نالد که بحکم العود احمد ازین
بگشاید و از لحن حضرت اشارتی آید که نظم عودوا عودوا الی وصالی عودوا ؛ بازا که ترا
نیاز هر دانم داشت ؛ شو مبشر ایا اندرین ازانیم جهان ؛ که باز با تو دمی شاد مانده نشینم ؛ بکوش دل
سخن دلکشا تو شنوم ؛ بچشم جان رخ راحت فزای تو بینم ؛ اگرچه در خور تو نیستم قبولم کن
اگر بدم و گر نیکم چه کنم آنم ؛ خدام انحضرت و ملازمان آنجناب بالتبعیت کنت بهم فافوز فوزا
عظیما علی الخصوص خواجه نیکبخت مقبول انحضرت خواجه کافور سلمه الله با جمیع اهل بیت از مخلصان دعا و تحیت
قبول فرمایند و آرزومندی زیاده از ان است که بتحریر رسانیدن آن توان کرد شعر ولو جوری الایام
کاس فراقها ؛ لاصبح الافاق شهب الزوایب ؛ فی غرهٔ محرم سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه تسوید این
ارقام ناتمام منطوی الخاتم و سابقا این نیاز نامه متعدد از کثرت شد و لیکن عز دکالت فراق ماتم
کان رقم را رسیده اشتیا معذور باید داشت نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان آید و گر صد نامه بنویسم
حکایت بیش از آن آید همواره سده عالیهٔ مقصد ارباب سعادت باد بمنه و یمنه

حضرت ایشان می‌فرمودند که خدمت شیخ زین الدین الخوافی در مبادی حال بدرویش
احمد سمرقندی اهتمام تمام داشتند و خاطر بترویج کار او مشغول می‌کشتند و وی را در مقصوره مسجد
جامع هرات بوعظ نصب کرده بودند و قریب هفته و ده روز در شهر توقف می‌نمودند و بمجلس وی حاضر
میشدند و اهل شهر را بوعظ وی ترغیب میفرمودند و در جمعیت مجلس او اهتمام بلیغ داشتند
و مردم را امر میکردند که بر دوی بعضی گاه بگیرند بعد از چند از درویش احمد نقابت رنجیدند
و او را تکفیر کردند و مردم را از مجلس او تنفر فرمودند و منع بلیغ نمودند و بتمام خاطر از و
باز گرفتند و سبب رنجش خدمت شیخ آن بود که درویش احمد بر سر منبر ابیات حضرت سید قاسم را قدس سره بسیار
میخواند و در آخر مجلس نیز میفرمود تا خواننده کان ابیات سید قاسم میخواندند و هر چند خدمت
شیخ او را ازان منع میکرد متقاعد نمیشد و اتباع از نجهت رنجیده شده بودند از درویش احمد رنجیده خاطر
و کار بجای رسیده که در مجلس وعظ درویش هوشی کسی بیش نمانده حضرت ایشان می‌فرمودند که
خاطر و غضب حضرت شیخ بعد ازان بوده من از جانب بیرون بجانب حصار و هلقتو رفته بودم بملازمت
حضرت مولانا یعقوب چرخی علیه الرحمه رفته بصحبت و دران سفر سه ماه ماندم چون باز آمدم از صورت حال درویش
و غضب خدمت شیخ و کیفیت وعظ وی که بدین نهج واقع شده بود خاطر بسیار ملول شد و در آن
وقت درابد درویش چندان آشنایی نبود روزی از دروازه ملک شهر در می‌آمدم درویش
بر روی پل روان پیش آمد و خود را از اسب انداخت و گفت من صحبت شما را از منزل خود در آمده
و میخواهم که بحجره شما آیم و درد دل که دارم عرضه داشت کنم و دران محل کلید حجره را بملازمت مولانا سعد الدین
کاشغری داشتند با خود که هم با خدمت مولانا بیش اتفاق به شد لبن باتفاق درویش بحجره خویش

در مدرسه غیاثیه داشتیم روان خدیم ودی ار ابتدا حال خود و نشان و در راه قدم مولانا علاء الدین
پیش آمدند باهم جمله بحجره آمدیم چون نشستیم پیش از سخن درویش آغاز گریه کرد بعد از آن اظهار
ملالت و شکایت کرد و قصه اتمامی بار کرد که مرا چنین و چنین اندامی پیدا شده در مجلس وعظ هیچ کس
و در اثنای سخن نیز بسیار گریست گفت در کار خود بغایت حیران بودم عزیزی مرا چنین گفت که کار
تو میکنی باید از فلان کس تمکین یابد [illegible] این امر خطیر از دیگری کاری آید و آن عزیز مرا بشما حواله کرده است
اکنون مرحمت نیاز درد این عنایت شما دارم از استماع قصه درویش و گریه و تضرع وی در باطن
المی عظیم احساس کردم و دل بروی بسوخت و دیدم که خاطر از جناب درویش شوریده و بانفعال مشغول گشت
گفتم با که نیت شما در فلان مسجد حاضر شوید و وعظ گوید ما را خاطر بران آمد البته مجلس شما را
جمعیت و کثرت بیشتر شود و درویش خوش حال برخواست و در آن مسجد اشارت شده بود وعظ گفتن آغاز کرد
بعد از چند روز مرتبه غلو کردند که از آنجا بمسجد گشاده تر بایست رفتن بجهت مسجد بهمین جهت [illegible] شد
بعد از آن اجتماع و غوغا بمرتبه رسید که نوبت بمسجد جامع بایست رفتن و در مسجد جامع از دحام و هجوم
خلق بوجهی در هر مجلس شد که چند نوبت درویش میگفت خدا ایشان بیا مرزد از آنکه نزدیکتر نشسته اند چند مردم [illegible] یک
بیکدیگر نشستند او از درویش بکناره مجلس سید [illegible] غوغا و ازدحام بسمع حضرت شیخ زین الدین خوافی
رسید هر چند سعی کردند در مقابله کار ایشان پیش رفت و هجوم و کثرت مجلس درویش بیشتر شد در میان
مردم شهرت یافت که چون ترک تعارض شیخ زین الدین خوافی معارضه کرد دیگر از پیش نبرد بعد از آن در شهر هرات
اکثر تلامذه مریدان حضرت شیخ هر جا که درویش را می دیدند میگفتند [illegible] درویش را مدد کردند و مجلس
او را رواج دادند میفرمودند که اول معارضه که در خواب کردیم بخدمت شیخ زین الدین کردیم

و از پیش بردیم میفرمودند که از خرد سالی باز طرفه می دیدم و بوجهی افتاده که هیچ کس بستیزه و عناد بر من
غالب نیامده هر که با من ستیزه کرد کارش پیش نشد و میفرمودند که میرزا سلطان ابو سعید میگفت خواب
دیدم که جمعی از اولیا مرا گفتند که خواجه عبید چوب بسیار قوت دارد با او ستیزه و عناد نتوان کرد بهر
طرف که او است و هر چه خاطر او میخواهد آن میشود و میفرمودند که آن را دیده بود از صغر سن باز
میدانم که هر که با من ستیزه کرد مغلوب شد و کار او پیش نرفت [illegible]
مجالس [illegible] و زینت الله اما غالب حضرت ایشان وعظ درویش احمد را بسیار معتقد بودند میفرمودند که
بسیار خاطر مایل بود بوعظ درویش احمد بسیار نیک سخن میگفت در مجلس وعظ او شیخ عثمان [illegible]
[illegible] و گاه میفرمودند که [illegible] در مجلس وعظ وی شیخ ابو القاسم جنید و شیخ ابو بکر
شبلی حاضر بودی تا حقایق و دقایق او استماع کردندی روزی در مجلس وعظ خود سخنان
بلند دقیق میگفت [illegible] با وی که بعض منکران مجلس میگویند که چرا چنین سخنان باید گفت که فهمد
و اجمال آغاز کرد و گفت ازین کم نتوانست بگوید که سخنان بلند این طایفه را فهم نکند از کجا معلوم که همه
حاضران مجلس همچنان اندیشه باید درین مجلس کسانی باشند که این سخنان بسبب ایشان میگفتند همه را اینجا خود
بفهم نباید دید و هم حضرت ایشان میفرمودند که درویش احمد بر سر منبر سخنان بغایت بلند میگفت
و نظاره کنان بروی زبان طعن و انکار میکشادند و جواب معتقدان از جانب وی آن بود که این سخنان
[illegible] آید و بقدر استعداد بعضی مجالس ایشان گفته میشود و وی را در ان اختیار نیست دیگر
و هم حضرت ایشان میفرمودند که روزی در مجلس وی حاضر بودم از وی سخنان در غایت بلندی و لطافت
ظاهر شد و [illegible] این سخن [illegible] کمی می نمود و از ان ناشی از استعداد خود دیدست او در اهل مجلس نسبت [illegible]

گفت منم آنکه بواسطهٔ حقایق غیبیه و معارف حقه گوش شما را قرع میکنم و شما قدر آن نمیدانید
و از عهدهٔ شکر آن بدر نمی‌آیید و این قصور را انکار نمی‌نمایید دو نعمت [illegible] از حد گذرانید و در آن
باب مبالغه را بنهایت رسانید مرا بغایت خوش آمد گفتم از کجاست که این سخن از حقیقت تو ناشی گشته است
چرا حمل بر آن نمیکنی که درین مجلس بعضی نشسته‌اند که استعداد استماع این معانی از مبدأ فیاض فیض
میکنند اگر استعداد ذات و قابلیات اهل مجلس نباشد تو هیچ نمیتوانی گفت چنانچه کرده‌ای تا دائم
سر خود در جیب خجلت کشیده حتی آنکه هر چه یار گوش خود گفته بود بجلد [illegible] نهادم و نفس [illegible] کردم و گفتم
سخن تو تمام میشود ببینیم که چگونه معارف خواهی گفت فی الحال حضور شد و راه سخن بروی بسته گشت هر چند سعی
کرد که سخنی تواند گفت میسر نشد و از کمال حیرت از کجاست بر سر منبر آغاز کرد که هیچ ندارد
راه سخن بر فقیر بسته شد و تمام [illegible] آخر چاره ندید از منبر فرود آمد و من خود را در میان
مردم از نظر وی پوشیده [illegible] و هم [illegible] میفرمودند که درویش احمد بسیار دلیر بود در وعظ خود میگفت که
دانشمندی عالمی بتحمل [illegible] نمیگذارد و تحمل ندارد که امام سلام دهد بخاطر آن تمام از مسجد بیرون آید
و جاهای [illegible] و بمدرسهٔ علیکه و فیروزشاه باز میرود مانند سگ باز گفت استغفر الله
استغفر الله [illegible] بجز الاطلاق [illegible] حضرت حق [illegible] رسد سگ که [illegible] و عصیان ازو در وجود نیامده
[illegible] میکنند که [illegible] بلکه [illegible] شکل فیروزشاه و علیکه [illegible] قوت
[illegible] این جماعت [illegible] آنچه [illegible] بیعت پیدا ساخته‌اند و هر دار یکه جمع
[illegible] آمده‌اند و هم حضرت ایشان میفرمودند که روزی درویش احمد در وعظ خود میفرمود که
[illegible] چند گاه وعظ [illegible] گفت زیرا که وعظ بر دوام [illegible] مردم نمیتوانند گفت مگر آنکه [illegible]

متابعت

متابعت [illegible] بتمام از خود رسته باشد و از آثار وجود و دواعی نفس وی هیچ نمانده و رعونت و حظ نفس و جلب
نفع بآن نباشد و محض حقانیت و شفقت بر مردم باعث باشد و هر آنکه او را باعث و محرک بر این کار رعایت
و ذکر جاه و اسباب آن عالم شده باشد بلای او روی و هیشه در خلق بود و استیفای حظوظ عاجله و رعونت
نفس باعث شده باشد بلای روی همیشه در خلق بود من از قسم اول نیستم چه بقایا و آثار نفس مع ربیت و معرم
خواهشهای طبیعت من بنهایت بتمام رفع نشده و از قسم دوم نیز نیستم زیرا که ملاحظه امور اخروی
و تحقیقهٔ اسباب آن عالم مرا باعث است چند روز وعظ گفتم و چند روز دیگر نمیگویم صح مطالب رک
درویش احمد علیه الرحمه دیده شده است که در مجموعه نوشته بود کنت فی القدس متوجها الی حضرت القدوس
سمعت منه جل ظهره یقول حنف لی قلت کیف التحنف یا رب قال جل و علا تخلو سرک عن غیری
و التوجه بالکلیه الی و سمعت فی درویش آباد فی الیقظه قائلا روحانیا بکلام روحانی یقول سو
این خواجه کوی [illegible] نقش غیب از این عبارت آن فهم کرده شد که تعینی خیالیه بعضی میگویند که وجود
مقید عین وجود مطلق است و [illegible] خالق بعینه وجود مخلوق عین وجود خالق است چنین نیست تعالی الله عن
ذلک علوا کبیرا الحمد لله که بمشاهده معلوم کردم که وجود خالق منزه است از آنکه عین وجود موجود آباشد و در همین
روز بعد از حلقهٔ ذکر مشاهده کرده شد که نور رب منبسط در مجموع کاینات و مجموع کاینات همچون ذره است در
پرتو این نور علی الاتصال واقع است که هیچ ذره از نور شمس حقیقی وجود و نمود یافته است با وظهور گرفته
نسبت موجودات همچنین است شمس حقیقی از بن وی که بنور شمس حقیقی ظاهر گشته‌اند و با وقایمند و این فقیر را
عروجی تجریدی کرامت فرمودند و این بار در ذات حق سبحانه و تعالی بود و در آن تجرید بمواجهه فرق میان
ذات حق و ذات این فقیر آن ذات حق را نهایت نبود و ذات این فقیر متناهی بود ذلک فضل الله یؤتیه

وعظ

بعضى درس حلیل الرحمن صلوات الله علیه
التحیت عاقبت کردن
و از آنجا چند کردن
نا ح

والله ذو الفضل العظیم از این مقام خبر داده است بزرگی در شاهد خود که گفته است بیت
وبینه فرق لا اله الا انی تقدمت بالعبودیه و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری را دیده در منام که
فرمودند این ابیات را تو بیدار فرزندی چنانکه در بیابان مائی توری شد با وجد درویش احمد در آخر این ابیات نوشته
بودند که نظم عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست ٭ عنقای مغربم که نشانم پدید نیست ٭ زابرو و غمزه هر دو جهان
صید کرده ام ٭ منگر بدان که تیر و کمانم پدید نیست ٭ چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم ٭ از غایت ظهور عیانم پدید
نیست ٭ گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم ٭ وین طرفه تر که گوش و زبانم پدید نیست

سید شریف جرجانی رحمه الله تعالی از جمله منظوران و مقبولان حضرت خواجه علاء الدین عطار
قدس سره بوده است حضرت مخدومی قدس سره در نفحات الانس آورده اند که این فقیر از بعضی عزیزان شنیده است که قدوة
العلماء المحققین و اسوة الاکابر المدققین صاحب التصانیف الفائقه و التحقیقات الرائقه السید شریف الجرجانی
رحمه الله تعالی بتوفیق الله اتخاذ در سلک اصحاب حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره بوده و نیاز و اخلاص
تمام بجا می آورده و ملازمت ایشان داشته بارها میگفته اند که تا من بصحبت شیخ زین الدین علی کلاه از
مشایخ شیراز نرسیدم از رفض نرستم و تا بصحبت حضرت خواجه علاء الدین عطار نرسیدم خدای را نشناختم
حضرت ایشان فرموده اند که خال من خواجه ابراهیم علیه الرحمه میگفته که در مدرسه الغ بیگی تیموری بوده که حضرت سید شریف قدس سره
[illegible] بوده در [illegible] در حجره گاهی پای کفش ملازمت حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره بمدرسه اولاد صاحب
هدایه می آمدند و مرا نیز همراه می آوردند بسیاری نشستیم تا وقت اجازت در آمدن در حجرها
ملازمان حضرت خواجه علیه الرحمه بتکلف میکردند مثل کرنج و برنج و بعضی تکلفات دیگر مولانا بهاء الدین
قشلاقی اندجانی از علما متعین بوده است که در آن مجلس شریف حاضر شده یکبار در حجره این طعامها آورده اند

عا

کمال [illegible]

بجا آوردی که گذشته در حجره درویش را این همه نوع تکلفات وجه آباید که اعتقاد تکلف کنند
حضرت خواجه برای ایشان آن انصراف شده است فرموده اند که مولانا بهاء الدین طعام خورید که چنانچه حلال
باشد نخواهد آمد حضرت خواجه علاء الدین قدس سره خدمت سید شریف را بصحبت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمه
امر فرموده اند و خدمت سید بفرموده حضرت خواجه ملازمت مولانا نظام الدین بسیار میکرده اند حضرت ایشان میفرمودند که
مولانا نظام الدین علیه الرحمه فرمودند که چون خدمت سید شریف جرجانی بصحبت حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره
پیوستند حضرت خواجه ایشان را قبول فرمودند ایشان از حضرت خواجه التماس نمودند که مرا بصحبت یکی از
اصحاب خود گذارید که بواسطه صحبت وی اهلیت این مجلس حاصل کنم و مناسبت با این سلسله پیدا کنم حضرت خواجه
ایشان را بصحبت ما حواله کردند و خدمت سید بعد از فراغ درس پیش ما می آمدند و پیش ما می نشستند و سکوت
میکردند روزی نشسته بودند و سکوت کرده ناگاه بیخودی و بیطاقتی از ایشان ظاهر شد چنانچه عمامه
از سر ایشان افتاد ما برخاستیم و عمامه بر سر ایشان نهادیم چون بحال خود آمدند سبب آن بیخودی پرسیدیم
گفتند عمرها بود که آرزوی آن داشتیم که یکساعت دل ما که مملو از نقوش علمیه است پاک شود و زمانی
دل ما از اندیشه معلومات خلاص باشد درین ساعت ببرکت این صحبت آن معنی دست داد از غایت ذوق
و لذت آن این بیخودی روی نمود و از [illegible] صادر شده در خدمت سید شریف علیه الرحمه [illegible] و نیاز و بیخودی
و محبت از ملازمت حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره مکاتبه واقع شده است از ملازمان ایشان تحقیق فرموده اند و از جمله
این دو مکتوب بر سبیل تیمن و تبرک نوشته شد مکتوب اول حضرت حق تعالی و تقدس سایه ارشاد پناهی بنده حضرت
حضرت قطب الاقطاب محرم حظیرة قدس زین الارباب سلطان المحققین سالک مسالک القدس واقف الاسرار قدوة
الاخیار مرشد الخلائق و موضح الطرائق ظل الله علی العالمین و ملجأ الطلاب المسترشدین

بیان بیخودی

لازال ظله العالی اجره و شانه را بر سر کافهٔ انام الروم الوحید و دو مبسوط دارا د این ضراعت
مقام معلوم حروف عرض کرد اینده و بیمن التفات خاطر عاطر کیمیا صفت آن درگاه مستظهر بوده
و در شهر بار جا واثق که سعادت پای بوس و شرف ملازمت عتبهٔ علیه بر احسن الاحوال میسر گردد دیگر احوال
ظاهر و باطن موجب حمد و ثنا است و اعتصام کلی بکرم عمیم عز اسمه و تمسک بعروهٔ وثقی نسبت ایشان والحمد لله
علی ذلک مخدوم زاده کافهٔ علی الاطلاق علی الخصوص و الخلوص نادرهٔ الآفاق کریم الشمایل
خلاق الاتاج علاء الدین حسن خواجه احسن الله احواله بلقاء خدمت قبول فرمایند ملازمان آستانه
علیا و مجاوران سدهٔ ابقاهم الله بعد الفنا مولانا صلاح الدین و مولانا کمال الدین ابوسعید و سایر
اخوان صفا دعوات مشتاقانه تأمل نمایند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و تحیاته

مکتوب دوم و من عجب انی احن الیهم ۵ واسأل عنهم من لقیت وهم معی ۵ و تشتاقهم عینی
وهم فی سوادها ۵ ویطلبهم قلبی وهم بین اضلعی ۵ ای صورت تو صورت الطاف آلهی
در صورت تو معنی حق نامتناهی ۵ خاک آستانه بوسنده این بیت تکرار میکند **بیت**
ولو ان لی فی کل منبت شعرة ۵ لسانا یبث الشکر کنت مقصرا ۵ الطاف و اعطاف که از بنده
مخدوم و مخدوم زاده احسن الله احواله بیمن صحبته مشاهده میرود از نوع اعتنا و التفات
خاطر فیاض آن حضرت میداند و هر لحظه امیدواری در زیادت سبب حق سبحانه و تعالی سایهٔ ارشاد
پناهی را بر سر کافهٔ انام مستدام دارد مخدوم زاده کامگار علی الخصوص خواجه تاج
الدین حسن و ملازمان عتبهٔ علیه علی الخصوص مولانا صلاح الدین و مولانا کمال
الدین ابوسعید و سایر الابرار والاخیار دعوات مخصوصه مینمایند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

[illegible]

مولانا

ذکر مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمة ایشان افضل و اکمل اصحاب حضرت خواجه
علاء الدین اند و تأخیر ذکر ایشان از این جهت است که در ذکر حضرت خواجه بزرگ و خواجه علاء الدین
قدس الله تعالی سرهما گذشته که حضرت مولانا نظام الدین حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره را در اوان تحصیل
در صحبت یکی از علما در نواحی بخارا دیده بوده اند و بعد از آن بصحبت حضرت خواجه علاء الدین پیوسته اند حضرت ایشان
میفرمودند که مولانا نظام الدین علیه الرحمة میگفتند که پیش از آنکه بملازمت حضرت خواجه علاء الدین
مشرف شوم و بخدمت ایشان بپیوندم مرا مجاهده و ریاضت و ضبط بسیار و خوارق عادات بسیار رو میداد
مرا چنانکه هر گاه ببعضی از مشایخ رسیدمی که مقفل توجه میخواستم که در ایشان اشارت بقفل
کردم گشاده میشد و امثال اینها بسیار ظاهر میگشت بعد از آنکه استماع افتاد که
حضرت خواجه علاء الدین قدس الله تعالی سره بسمرقند تشریف آورده اند داعیه شد که بملازمت ایشان رسم
بمنزل ایشان رفتم اول بخدمت مولانا ابوسعید ملاقات واقع شد ایشان گفتند مولانا بسیار
پاکیزه اید وقت نه شد که ازین پاکیزه گیها و زهدها بگذرید مرا ازین سخن کراهتی شد
و بر خاطر گران آمد چون پیش حضرت خواجه در آمدم ایشان نیز همین عبارت فرمودند مولانا بسیار
پاکیزه اید وقت نشد که ازین پاکیزه گیها و زهدها بگذرید لیکن ازین سخن خواجه مرا هیچ کراهتی
نشد بلکه آن کراهتی که حاصل شده بود مرتفع شد و دانستم مقصود ایشان چیست و بتوفیق حضرت نقل
حق سبحانه بخدمت ایشان پیوستم از بعض اکابر منقولست که میگفته اند روزی پیش حضرت مولانا نظام الدین
علیه الرحمة نشسته بودم کنیزکی ملیحه که مملوکهٔ ایشان بود از پیش ما بگذشت در خاطر افتاد که
آیا حضرت مولانا درین کنیزک بملک یمین هیچ تصرف میکنند یا نه فی الحال فرمودند که دل خود را

بسیار بوده و از آثار ریاضت صح

باین نوع جزها نمی باید ملوث ساخت اهل حق می باشند که بجا کم کس چه میکند و حضرت
حق سبحانه هزار بار از اهل حق بهتر میداند و او اعلم که چهل سال که مرا احتلام نیفتاده است
بسبب آنکه روز حجامت از روحانیت فرود آمدند و گفتند ترا دعا خود می باید کردن که
احتلام نیفتد زیرا که ترا از آن حرج می شود از آن جهت چهل سال که دعا این عزیز کرده ام
نمیشود سالیکه مرا بغسل احتیاج نیفتاده با وجود آنکه متاهل بوده اند ذکر شمه از لطافت

وصفای باطن حضرت مولانا نظام الدین علیه الرحمة والرضوان حضرت ایشان میفرمودند که

حضرت مولانا نظام الدین را اعلی الله درجته لطافت بحد کمال بود و از اوضاع و احوال و اعمال
مردم بسیار زود متاثر میشدند و دعوی بی رنگی می کردند و این چنین حال بود که
هیچ جز از آن خو نمیدانستند هر چه از اوضاع و احوال وارد می شد
میفرمودند که این نسبت فلانست و این صفت فلان و هم حضرت ایشان میفرمودند که روزی حضرت
مولانا میفرمودند که بعد از ظهر بخانه و اندرون خواهان قدس الله تعالی ارواحهم مقرر است آن کس که هر که
پیش ایشان می آید مرد آنکه بعد آمده است و او را بجا طراوت دیگر در خاطر الا پیدا شدن نسبت نعمت
و وصف او را بسبب کمال صفای دل ایشان از ماسوا صفت آنچه ظاهر میشود منسوب بان ایشان
اگر چه آنچه ظاهر شد تعلق بایمان و سلامتی دارد از نماز و روزه و تحصیل علوم دینی و غیر آن طریق
میفرمایند چه نسبت میلانی و دیانت و نسبت علمی ظاهر شده و اگر محبت و محبت حق ظاهر میگردد میگویند که
نسبت حضرت ظاهر شد و هم حضرت ایشان میفرمودند که حضرت مولانا نظام الدین در تاشکند در منزل
ماهم ایشان بودند و ما متقدم ایشان ز شفقت میدانستیم و در جلو ایشان بودیم یک روز پیش ایشان

نشسته

نشسته بودیم ناگاه فرمودند آه آه نسبت کرانی ظاهر شد غالبا فلان کسی می آید و یکی از اعیان
تاشکند را نام بردند سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله گفتن گرفتند بعد از زمانی آن شخص
در آمد مولانا فرمودند بیایید خوش آمدید نسبت شما پیش از شما آمده بود و هم حضرت ایشان
میفرمودند که حضرت مولانا نظام الدین نوعی لطافت شده بودند و در آخر حال کسی را که در نسبت
نبودند یا طور آن مردم پیش ایشان مستحسن نبود اگر از دور میدیدند میگفتند فلان کس می آید
و بار می آرد نقل او را و حرام خواهد ساخت بروید و او را عذر گویید و برگردانید و بیکبار
در صحبت ایشان نشسته بودیم که شیخ سراج نام مردی که در تاشکند بود از در در آمد و بنشست حضرت
مولانا را که چشم بروی افتاد اثر بیاد در بشره وی احساس کردند و ایشان را خوش آمد الحمد لله
الحمد لله بسیار میگفتند و اظهار بهجت و سرور کردند لیکن حکایت این شیخ سراج الدین را حرفی از شنام
مردی بود نهایت خود پسند و منکر اولیا اگر چه بحسب ظاهر ریاضت داشت اما غیر خود کسی را نمی
پسندید بعض میگفتند که اکابر دین را بزرگ دشنام میداد حضرت مولانا الحمد لله میگفتند و حیرت
میکنیم حال معلوم خواهد شد که ناگاه حضرت مولانا مضطرب شده فرمودند که بر خیز بر خیز
بعد از آن هر چه تمامتر وی را از مجلس خود راندند و هم حضرت ایشان میفرمودند که روزی خدمت
مولانا را درد شکم شد بسیار اظهار وجع و الم کردند آخر تفحص کرده شد که ایشان آش آورده و سیب خام
خام خورده بوده و هم حضرت ایشان میفرمودند که یکبار کسی آمد که حضرت مولانا نظام الدین را حرضی
عارض شده بود و در آن ایام که ایشان در منزل ماهم مهمان بودند بتعجیل پیش ایشان رفتیم دیدیم که آتش
کرده بودند و جامه بسیار بر ایشان پوشیده اند و چند کس حجره را بالای ایشان انداخته اند و خدمت

مولانا را تمرچ عظیم گرفته میلرزیدند و دندان بر دندان میزدند چنانکه در تب لرزه می‌شود
و آن تمرچ هیچ تسکین نمی‌یافت مخلصان از مشاهدهٔ این حال بغایت اندوهگین شدند ساعتی
بنشستند ناگاه یکی از اصحاب ایشان که بحضرت ایشان رابطهٔ تمام داشت و گندم به آسیا برده بود از در درآمد
با جامه‌های تر شده که در جوی آسیا افتاده بود و سرمای عظیم خورده و بغایت متألم گردیده حضرت مولانا چون وی را
بآن حال دیدند فریاد برکشیدند که مرا بگذارید و وی را زود گرم سازید که این سرما از وی است که در من
میخورم صوفیان حال وی دریافته کرده و جامه‌های تر از تن او برکندند و جامه‌های دیگر درپوشانیدند
و او را گرم ساختند تمرچ ایشان تسکین یافت و بحال خود بازآمدند و بر جواب تشویش او جهت
ایشان اهتمام فرمودند و دیگر روزی در خدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمه نشسته بودیم و ایشان
کتابی در دست داشتند ناگاه موجب گریهٔ عظیم بر ایشان مستولی شد ایشان گفتند آه چه شد اگر در بیت
افتاده هم میفرمود این سخن از تقریر مولانا عجب بود بایستی که دریابند که آن نسبت از
مشاهدهٔ مجلس بود که بطریق انعکاس از ایشان ظاهر شد حضرت خواجهٔ کلان فرزند بزرگ حضرت مولانا
سعد الدین کاشغری بودند قدس سرهما از والد شریف خود نقل میکردند که ایشان میفرمودند روزی
بمجلس مولانا نظام الدین علیه الرحمه مبالغه کرده بود و جدا شده خادمی را گفتند که هر بار تا این جراحت
زخم انگشت را هم آورد و بر انگشت پای مبارک ایشان نهاد بعد ساعتی فرمودند که در دماغ من تشویشی که مردم
از خوردن عارض میشود پیدا آمد مگر با این هم چیزی آمیخته خادم اقرار کرده گفت فرمودند از کیفیت او
در دماغ من سرایت کرده و روزی از او دور انداختند مثال این حکایات از حضرت مولانا بسیار منقول گشته که ذکر آن
جمله بطریق تفصیل موجب تطویل است لاجرم در مجموعه برای او این مقدار اختصار افتاد

ذکر بعض

چون حضرت ... در حال دیگر ... [illegible]

بیان گریه

ذکر بعضی از فتوحات باطنی ایشان علیه الرحمه حضرت مخدومی قدس سره در لمعات الارواح آورده‌اند که
جناب مخدومی خواجه عبید الله ادام الله تعالی بقاءهم فرمودند که حضرت مولانا نظام الدین فرمودند که روزگاری
کرده نسبت کمال اخلاص و محبت تمام داشت بجناب ایشان و شرف رسوخ ... مغروران ... متعلقان وی
سخنان نسبت بیباکی کردند شخصی از آن قوم دیدیم که وی را محاربه و جنایت میکرد و در ضمن وی از کفر صحبت بعد از چند گاه
بما التجا آورد و واقعهٔ خود را بغض با ایشان و اذلال ایشان گفت و آن شخص میتوانست که در آن باب سعی نماید و از او دفع کند اما
خویشتن را داری کرده وجود را بآن بنا و دخالت ما از وی کوفته شد و وی را از ضمن اخراج کردیم
بعد از مدتی پوشیده نماند که آن بزرگ از اکابر سمرقند در باب قدوت مولانا خویشتن داری کرده جوی
عصام الدین شیخ الاسلام سمرقند بوده و آن تهمت و اهانت که بحضرت مولانا رسیده بواسطهٔ فرزند
ایشان بوده بدعوت و عزایم خواندن و تسخیر جن منسوب بوده‌اند و از آن تهمت بعضی از اهل حرم بادشاه کرده و جمعی
از ارباب غرض وی را الجبت بعضی از اهل حرم نسبت میکرده‌اند و تهمت میزده‌اند و شمه از آن حال بمیرزا
الغ بیک رسانیده‌اند و در حضرت مولانا وارد کرده از شناعت آن سعایت و تهمت بحضرت مولانا سرایت کرده میرزا الغ
بیک را غیرت شده و بغضب هرچه تمامتر حضرت مولانا را طلبیده و قاصدان ایشان را به سر ... عقب
سواسا بوده‌اند و نزد میرزا الغ بیک برده‌اند و ایشان در باغ میدان نشسته بوده‌اند و بسر پیش افکنده
و مراقب داشته‌اند که میرزا الغ بیک از پیش ایشان گذشته ایشان بر نخاسته‌اند بعد از آنکه ایشان را بر ایشان طلبیده
و سخنان عتاب آمیز اغاز کرده حضرت مولانا نظام الدین فرموده‌اند که جواب این سخن یک کلمه میگوییم من مسلمانم
اگر باور داری خوب و اگر نه هرچه خاطرت میخواهد بکن میرزا الغ بیک از این سخن متأثر شده فی الحال رخصت
و گفته وی را بگذارید حضرت ایشان میفرموده‌اند که بعد از این مدتی میرزا الغ بیک شکست و تشویش بسیار رسید

بعضی از خوارق عادات ایشان

... اجابت ... که ... [illegible]

ودران زودی بمرض عبد اللطیف میرزا بیمار گشت و هم حضرت ایشان میفرمودند که مولانا نظام الدین
بسیار بقوت بوده‌اند بدین شخص بیش ایشان گفته بود که ایشان متاثر و متغیر شده خطی بر دیوار
کشیده‌اند آن شخص در همان ساعت مرده بود و حضرت مولانا محمد روجی که از کمل اصحاب حضرت مولانا سعد الدین کاشغری
قدس سره بوده‌اند نقل کردند که حضرت مولانا میفرمودند که روزی پیش حضرت مولانا نظام الدین علیه الرحمه نشسته
بودم و مولانا سعد الدین کلاری که از دانشمندان معتبر بود و از مخلصان حضرت مولانا پیش ایشان حکایت بسیار کرد
از طالب علمی که نسبت بمولانا بی ادبی کرده و غیبت و تهمت و خیانت و اهانتها بجای آورده چند آن
بگفت که مولانا را متغیر ساخت اتفاقا آن طالب علم خبیث منکر از در درآمد مولانا سعد الدین روی را بجانب مولانا
کرد که اینک آن خبیث منکر است که میکند روی مبارک را از پیش ایشان بگردانید حضرت مولانا را غضب مستولی شد
بچوبکی صورت قبر بر دیوار کشیدند آن خبیث فی الحال افتاد و بیهوش گشت و حضرت مولانا بجا در آمدند و در دم
بر او رفتند هر نا بود بیند که جان داده بود حضرت ایشان میفرمودند که حضرت مولانا یکبار در زیر درخت آبی
ابر نشسته بودند و طهارت میکرده‌اند و شخصی آب دهقانی را که در آمد بوده است آن دهقان [illegible] آمده و سب
و حضرت مولانا را بر زیر درخت آب نشسته دید که این شخص کیست آمده شد و تیز در عقب ایشان
در آمد و بی ملاحظه برای ایشان زده و ایشان را بیرون کرد و آنجا را که حفظ کرده بود در آب افتاده و مراسان آب
فرو رفته آن دهقان فی الحال افتاد و بر کنار آب مرده بیفتاد معتقد ایشان گفت که میخواهم برای شما
باغی سازم بعد از مدتی آمد که شما باغ خود را ببینید و ایشان را بآن باغ آورده یک مخطوط بوده است
نصف آن برای ایشان باغ ساخته بوده و نصف دیگر را برای خود ساخت آن نصف را که برای خود بوده در آن باغ ساخته
اهتمام کرده و بسیار معمور ساخته بود چون حضرت مولانا بآنجا در آمدند نصف باغی که آن شخص تعلق داشت در نظر مولانا

بهتر

بهتر نموده مانگاه در دورن ایشان آن آواز بر آمده که بمبرآن از هیچ سبب معلوم نشده چند جوی که
کشیده‌اند آن شخص افتاده و مرده حضرت ایشان حکایت میکردند که بعد از آنکه حضرت خواجه علاء الدین عطار
قدس الله تعالی روحه حضرت سید شریف را قبول کرده‌اند و ایشان بجواب اشارت حضرت خواجه بجذبت مولانا نظام
الدین بسیار نشسته‌اند چنانچه پیش از این گذشت بعضی از ارباب غرض بحضرت خواجه این سخن را عرض کرده اند که
مولانا نظام الدین را در باب شیخی و بزرگی سید در آن باب سخن بسیار گویانیده که سبب غبار خاطر شریف حضرت
خواجه بوده است و از حضرت مولانا بی ادبی در باب رشد از وی حرکات بکرات و مرات این خوض واقع شده و تخوش
خاطر ایشان بغایت رسیده مولانا را طلبیده‌اند و خواسته‌اند که نوع تعرض کنند در آن زمان استاد در خفایا و مولانا
قید در حرمی بوده‌اند چون امر حضرت خواجه در رسید مولانا توقف ننموده روان شده‌اند و حضرت سید شریف نیز همراه ایشان
رفته‌اند حضرت مولانا بر درازگوش سوار بوده‌اند و حضرت سید شریف استری را که ایشان داشته سید در راه چون گرفته
شد که در وجهی مطلق امکان سواری نمانده و دره معطل حضرت مولانا سید را برد از درازگوش فرود آمده‌اند
و خود با آنکه ضعیف و پیر گشته بوده‌اند بر آن استر بیمار سوار شده‌اند و استر فی الحال آن چون سید
خرق عادات از مولانا دیده‌اند استر بالطریق نیاز شدند پیش ایشان گذرانیده‌اند و مولانا هم بجای بر پشتهم
سوار بجانب بنیاد در آمده‌اند بعضی اصحاب که صحبت را نیز بحضرت خواجه یافته‌اند اینک دلیل دیگر آنکه مولانا
در مقام شیخی و بزرگی است که خود بر استر سوار شده‌اند و سید را بر درازگوش نشانده و وی را همراه خود
ساخته در راه استر را بر سم معاینه‌ای نمی‌گذرانیده این مجموع نقل سبب عظم حضرت خواجه ملازم شده مولانا بسید
ملازمت حضرت خواجه رسیده‌اند و در مجلس نشسته همه اصحاب مبالغه کرده اند آن روز که صحبت حضرت خواجه بمولانا
داده‌اند میکنند و اتفاقا آن روز هوا بغایت گرم بوده و مجلس اعتدالی و آفتاب بسیار و هم مردم

برخواسته اند و حضرت خواجه و مولانا در اقتباس صحبت مراقبه و توجه در مقابله یکدیگر نشسته بوده اند و آن
مراقبه دور و دراز کشیده و تا نیم روز برداشته حضرت مولانا نظام الدین معلوم نمودند که من خود را
در آن مراقبه بمثابه کبوتری یافتم و حضرت خواجه را چون شاهبازی که در عقب من پرواز میکردند و هر جا که
میگریختم در دنبال من بودند آخر مضطر گشتم پناه بروح جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بردم ناگاه
در این اثنا بارگاه محمدی صلی الله علیه و سلم ظاهر شد و مرا در حجره عنایت و کنف عاطفت و حمایت خود گرفتند
و من از این نوازش نهایت الحظ محو شدم حضرت خواجه چون آنجا رسیدند ایشان را مجال تعرض نماند و از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بحضرت خواجه خطاب رسید که نظام الدین را مسلم بدار که او کسی کار آن نبود که حضرت خواجه
بر او روند و بکنند تعظیم بر خواجه [illegible] در آمده اند و از آن غیرت چند روز بیمار شدند و هیچکس سبب آن بیماری را
ندانست بعد از آن حضرت خواجه متوجه مزار حضرت خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه شدند
و حضرت مولانا نظام الدین را نیز اشارت کرده اند که همراه باشند حضرت مولانا بوقت متوجه شدن حضرت خواجه متوجه مزار
حضرت خواجه محمد شده اند و حضرت خواجه ایشان را خبر نداده بوده اند که سوار شوند با آنکه حضرت مولانا بغایت ضعیف
بوده اند همراه پیاده از عقب حضرت خواجه روی بترمذ نهاده راه آن را قطع کرده اند [illegible]
چون حضرت خواجه بمزار رسیده اند مزار را خالی یافته اند بعد از تجسس و تفحص چنان معلوم کرده اند که روح شریف حضرت
خواجه محمد باستقبال مولانا نظام الدین رفته در دو راهی [illegible] حضرت خواجه فرموده اند که حضرت حق سبحانه نسبت
اکثر عنایت [illegible] بمولانا نظام الدین بیشتر کرده اند و آن غبار خاطر بتمام مرتفع
شده و هم حضرت ایشان حکایت میکردند که حضرت مولانا نظام الدین در ولایت شاش آمده بودند در مزار
[illegible] مهمان بودند و ما اکثر اوقات در خدمت و ملازمت ایشان می بودیم روزی در صحبت ایشان نشسته بودیم که

مولانا

مولانازاده فرکتی چند پوست بره دباغت کرده برسم نیازمندی بخدمت ایشان آورده با خود گفتم که
برای ایشان پوستینی دوزانیم چون پیش ایشان بردیم از ایشان معلوم شد که ایشان را جهت پوستین احتیاجی
نیست [illegible] و در هوا سردی بود مولانازاده پیش ایشان طبق گرفته که [illegible] تمام پوستین اهمال
بکنند [illegible] باطن مولانا تغیری پیدا شد و بغایت متاثر شدند و فرمودند که اهمال سنت [illegible]
شیء از نسبت [illegible] آغاز آن حکایت کردند که در زمانی که ما در سمرقند بودیم خواجه عصام الدین [illegible]
[illegible] گذشت [illegible] پیش ما آمد [illegible] التماس [illegible] کردند [illegible] رفتیم که
رفتن [illegible] برداشتن وی توقف کردیم فرزندان [illegible] از جمله گذرانیدند و مبالغه و ابرام
کردند و ما را ملجا [illegible] و خاطر ایشان [illegible] خود را اثبات کردیم و خود را در ضمن [illegible] خود گرفتیم و نسبت
خود را [illegible] خواجه صحبت [illegible] و بعد از چند گاه ما را واقعه عظیم روی نمود [illegible] کردن [illegible]
از میان باز ایشان گذرانیدند پیش میرزا الغ بیک بردند [illegible] خواجه عصام الدین آن زمان شیخ الاسلام سمرقند
بود [illegible] که ما را از [illegible] خواهد [illegible] از خوشتن [illegible] احوال وی ما را فهم و
خبر آمد وی از [illegible] کردیم چون از نسبت [illegible] فی الحال افتاد [illegible] این حکایت متوجه
فقیر شده [illegible] واقف باشید شما نیز از نسبت [illegible] عظیم در خود شاهد
کردم چنانچه از مجلس ایشان [illegible] برخواستم و چون [illegible] متوجه مزار شیخ خاوند طهور
و شیخ [illegible] و نزدیک قبر ایشان نشستم و بجانب باطن عرض حال خود کردم و از ایشان مدد
خواستم در آن نشستن و توجه چنان معلوم شد که [illegible] عزیزان رابطه صوری و معنوی آن بار که
حضرت مولانا متوجه فقیر ساخته بودند [illegible] افتاد و آن ثقل از من زایل شد برخواستم و متوجه حضرت

مولانا شدم چون بایشان رسیدم دیدم که مولانا بر حال خود نشسته اند و با مولانازاده فرکتی
و جمعی از اصحاب صحبتی گرم دارند و هیچ تشویش از مرض نیست من نیز نشستم و متفکر و متحیر شدم که محقق معلوم شده بود
آن اثر توجه مولانا کشف سبب می کرد اثر آن ظاهر نشده در این بشنو که بیکبار مولانا فرمودند که
خبر که بار افتاده مرا اکنون رفتند ما برخواستیم و ایشان بر بستر مرض افتادند و در آن مرض از دنیا رفتند
حضرت ایشان در مرض عارضه حضرت مولانا قاسم علیه الرحمه از اعاظم اصحاب ایشان تعهد و تیمار از حضرت
مولانا نظام الدین علیه الرحمه معین فرموده بودند حضرت مولانا قاسم علیه الرحمه مرض بود حضرت مولانا نظام الدین
علیه الرحمه در این مرض بسیار می گریستند و می گفتند که خواجه ما را پیر یافته اند و هرچه در مدت حیات خود کسب کرده بودیم از ما گرفتند
و ما را در آخر کار مخلص گردانیدند تو با آنکه حضرت خواجه علاء الدین قدس الله سره در نهایت قوت و کمال
تصرف بودند هر چند سعی نمودند که بنسبت این فقیر تصرف توانند نتوانستند سخن پوشیده نماند که لفظ
نسبت و لفظ یاد دو کلمه است که در عبارات و اشارات خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بسیار واقع شده است
گاهی نسبت گویند از آن طریقه و کیفیت مخصوصه و منسوب اهل طریقه علیه خواهند که عبارت از صفت غالب و ملکه
نفسی کسی اراده کنند و گاهی یاد گویند و کثرت بیرون نسبت خواهند چنانکه گویند فلان یاری آورد یا فلان
یار او بر رسا و فقر که بکر ملاقات کنند بطریق تعبد ایشان متابعت نمایند آباء و از نسبت او متأثر شوند و اگر چه
آن کس از اهل سکو یا از اهل علم و تقوی باشد زیرا که نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها و هر چیز است یاد
خاطرات است و گاهی لفظ یاد گویند و از آن حضور و عرفان اراده کنند چنانکه گویند فلان یار
برد یا فلان یار نگذاشت اند و مراد ایشان رفع مرض با حواله مرض شد و مخفی نماند که رفع مرض و حوالت
عرض مخصوص بطبقه خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم نیست حضرت مولوی الدین علیه الرحمه نقل فقیر می گفتند که توجه

رفع مرض

بیست

بیست و نهم جمادی الاول سنه ست و ستین و ثمانمائه متولد شده و در صباح این جمعه پیر بزرگوار
از خانه دان حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی روحه بجهت سفر حجاز از ماوراء النهر بسبزوار آمده و چند
روز در منزل ما مهمان بودند و مادران صباح جمعه مرا بر روی گرفته پیش ایشان بردیم مرا فرا گرفتند
و بانگ نماز در گوش من گفتند و فاتحه در گوش چپ و پیشانی مرا بوسه دادند و گفتند این کودک از ما است
و بعد از روزی چند مرا عرض ام الصبیان عارض شد و آن بیماری است مهلک اطفال را ما ترسیدیم
و چون آن مرض اشتداد یافت بار دیگر مرا پیش ایشان بردیم و مرض مرا عرض کردیم گفتند باک نیست و باز مرا
فرا گرفتند و در کنار خود نهادند و از فرق تا قدم مرا دست کشیدند و گفتند ما را با او کارها است و
بعد از آن دیگر اثری از آن مرض نماند و او چون طالب شد و مستعد آن دیار بر جمال آن عزیز بقدر
اطلاع یافتند صحبت ایشان را مغتنم داشته بخدمت ایشان مشغول شدند روزی ایشان از فقیر پرسیدند که فلان جوان
از بزرگزادگان است و نقیب این شهر که با ما زیاده التفات میدارد چند روز است که پیدا نیست آیا جهت آن
چیست گفتم که یک هفته است که بیماری در دندان عظیم افتاده است و یکطرف روی وی ورم کرده فرمودند که وی جوانی
قابل است بیایید تا بعیادت رویم در ملازمت ایشان بسر بالین آن نقیب زاده رفتیم دیدیم که یکطرف روی وی
ورم کرده و بر بستر افتاده و از غایت تب و درد ناله می کرد و دم میزد ایشان بعد از پرسش زمانی سکوت کردند چنانکه
معلوم شد که متوجه مرض او گشتند و بعد از ساعتی سر برآوردند و آن درد منتقل بدندان ایشان شده بود
و همان طرف روی ایشان ورم کرده با درد دندان و حرارت و روی ورم کرده برخواستند آن جوان صحت تمام
یافت و ایشان تا در سرا برون آمدند و ایشان دو هفته بدرد دندان مبتلا بودند حضرت ایشان می فرمودند که
اینها از اکابر خانواده خواجگان قدس الله ارواحهم منقول است که بار مردم در برآیند و دیگری را زدو

صورت می‌نموده‌اند و دیگر آنکه وقتی که اشتیاقی یا عزیزی را امر خوش و ملالتی یا ابتلا و مصیبتی عارض می‌شود از
طهارت تمام و نماز می‌گذارند و تضرع و زاری می‌کنند و از حضرت حق سبحانه می‌خواهند و از آن عارضه
پاک و مطهر گردانند و صورت دیگر آنست که صاحب و مصدران عرض یا مصیبت خود را می‌دانند و بجای
خود را اثبات می‌کنند و بعد از طهارت و نماز تمام تضرع و زاری می‌کنند و بصدق و اخلاص توبه و انابت
در جوع می‌نمایند و انقطاع خاطر مشغول می‌دارند و همت بر می‌گمارند و اهتمام از آن ابتلا خلاص می‌یابند
بدر می‌شود و می‌فرموده‌اند که در وقتی که یاری عزیزی بیمار است او را به همت مدد کردن بسیار خوب است — و هم حضرت ایشان
دو نوع مبالغه آنکه بهمت تمام متوجه باشند که مرض منقطع شود و دیگر آنکه در رفع مرض توقف نماید و خواطر
بسیار پریشان شده و با سامان خاطر جمع نمی‌شود بهمت مدد فرمایند که خاطر متوقع و متفرق نشود تا آنکه مقصود حاصل شود

مولانا سعد الدین کاشغری رحمه الله تعالی در اوایل حال که بتحصیل علوم اشتغال داشته‌اند
و کتب متداوله را تحصیل کرده بوده‌اند و جمعیت صوری نیز داشته‌اند جذبه داعیه این طریق پیدا کرده‌اند و ترک و تجرید
تمام کرده بصحبت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمة متوجه شده‌اند حضرت خواجه کلان ولد ارجمند مولانا سعد الدین قدس سره — دبرزدا کاه رسید
می‌فرموده‌اند که والد ایشان می‌گفته‌اند که در سن هفت سالگی بوده‌ام که ایشان پدر مرا بهمراه خود بسفر بردند
هیئت لطیفی تجارت مشغول شدند و با من او را جواب از برای کسب معاش آمد شد می‌کردند در آن سفر قحط و امراض
بود و نیز بغایت صعب حال ما هم در سن همراه بود مرا با وی علاقه محبتی شده بود در اثنای کار روان را
بلاهم بودم و پیلو بهم خواب می‌دیدم جمیع شمع نشانده و هر دو بجواب رفته در خاطر افتاد که دست
در بالین وی برم و چیزی خود برآن عالم نهم دست فراز کرده بودم که دیدم که گوشه خانه شق شد و مردی با هیبت
شمشیر بدست در آمد و بجانب ما فرو نگریست و تیز بگذشت و در گوشه دیگر خانه شق شد

وی از آن مکان بیرون رفت و غایب شد حال بر من بگشت و متنبه شدم و آن علاقه نماند و هم حضرت
خواجه کلان نقل کرده‌اند که والد در سن ده دوازده سالگی بوده‌اند که همراه پدر خود هم بسفری رفته‌اند
روزی در کاروان ایستاده بوده‌اند که جمعی سوداگران از آنجا دیگر با یکدیگر حکایت و مقامات و احوال
داشته‌اند و گوش ایشان دور و دراز کشیده و تا وقت سحر ابرو آه و گریه بر و الله مشغول شده
و بی‌اختیار گریسته‌اند بشنیده که آن جماعت از گفت و گوی باز ایستاده‌اند و همه متوجه ایشان شده‌اند و پرسیده‌اند که
شما را چه بر وجه در گریه شد یکی فرموده‌اند که از صحبت این یاران من چنان فهم کرده که شما را از خدای خود
یاد داده‌اند و از یکی از شما در حرمانی آمده که اختیار گریه بر من افتاده چون ایشان بعد از تحصیل علوم ذوق
طریق این سید ابتلا داشته‌اند بخدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمة پیوسته‌اند و سالها در صحبت وی قدس مولانا بوده‌اند
و بعد از چند سال با جازت ایشان عزیمت سفر مبارک حجاز کرده‌اند و به فوت ایشان آمده‌اند در هرات
بصحبت مشایخ وقت مثل حضرت سید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی و شیخ زین الدین خوافی
و شیخ بهاء الدین عمر قدس الله تعالی ارواحهم رسیده‌اند و در حق حضرت سید قاسم قدس سره می‌فرموده‌اند که انسان
کرده آمده معانی عالمند در زمانه حقایق اولیا بیش ایشان جمع بود و در حق مولانا ابو یزید پورانی می‌فرموده‌اند
وی بتجرد ارباب رجال را بزرگ کار دیگر که همت خدای را بود و در حق شیخ بهاء الدین عمر می‌فرموده‌اند
آینه وی چنان زنگ دارد افاده غیر از آن هیچ جز شهود وی نیست و حضرت شیخ زین الدین را بکمال
تضرع ستایش می‌کرده‌اند خدمت مولانا علاء الدین مکتب که از اصحاب ایشان بوده‌اند می‌گفته‌اند
حضرت خواجه و مولانا سعد الدین قدس الله سره می‌فرموده‌اند که در حجاز که به آمده بودم شبی واقعه چنان دیدم که مجمعی بود
بزرگ که جمیع اولیا در آنجا حاضر بوده‌اند و مرا به آن مجمع در آوردند و بر مجمع مجموعه آن حاضران عرض

نشانده‌اند الا دو تن یکی شیخ ابو عبدالله طاقی دویم خواجه عبدالله انصاری رحمهما الله تعالی کلاه از نظر
قدس سره مولانا علاء الدین استماع افتاده که حضرت مولانا سعد الدین قدس سره فرموده‌اند که چون از آن واقعه
باز آمدم اثر رعونتی در خود دیدم برخواستم و در آن اول شب بطرف مزار رفتم و برای رفع آن رعونت جاروب
بمجتمع ناکرده می‌بستم هر چه تمامتر بنشستی چنان بر پای من زد که تا صباح فریاد کردم و در آن
درد و محنت از آن رعونت خلاص شدم حضرت مخدومی قدس سره در نفحات الانس آورده‌اند که مولانا را
می‌فرموده‌اند که بعد از چند سال که بصحبت حضرت مولانا نظام الدین علیه الرحمه مشرف بوده‌ام داعیه زیارت حرمین
شریفین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما پیدا شد اجازت خواستم و فرمودند هر چند منکر تو را امسال در راه
قافله حاجیان بینم و بیش از آن واقعها دیده بود که از آن متوهم بوده و آن واقعه آن بود که برد
و منزل سعی مروی آن واقعها بحدی شیخ زین الدین علی کلی خود متوجه و بر جاده سنت
ثابت بود اما اتباع حضرت شیخ زین الدین خوافی رحمة الله علیه بوده که آن روز در خانقاه در شعار ارشاد
متعین بوده‌اند چون بخراسان رسیدم وقتی که همچنان که مولانا نظام الدین علیه الرحمه فرموده بودند در توقف افتاد
و بعد از آن بسالها بیان شد و چون بشیخ زین الدین رسیدم و آن واقعه را عرض کردم ایشان گفتند که با ما
بیعت کن و در قید ارادت ما در آی که هر عزیز که بطریقه ما از اینجا گرفته هنوز در قید حیات است امید
اگر بعد از آنکه در طریقه ما در آید جایز نیست گفتم که استخاره کنم فرمودند استخاره خود در
نیست شما استخاره کنید گفتند تو استخاره کن ما هم استخاره کنیم چون شب رسید استخاره کردم
دیدم که طبقه خواجگان بزیارتگاه که هر یکی قدس سره آن وقت آنجا بوده‌اند در آمدند و درختها را
میکندند و دیوارها را می‌افکندند و آثار قهر و غضب بر ایشان ظاهر بود دانستم که این اشارت بمنع است

از آنکه

از آنکه بطریقه دیگر در آیم خاطر من جمع شد پای دراز کردم و بیاسوده که در خواب شدم چون
بامداد بمجلس شیخ در آمدم پیش از آنکه من واقعه خود با ایشان بگویم گفتند طریق یکیست بیکبار میکرد
بهمان طریق خود مشغول باشی اگر واقعه با مشکلی پیش آید با ما بگو بر آن قدر که توانیم مدد کنیم حضرت مخدومی
قدس سره در نفحات الانس همین بنا آورده‌اند و اشارتی باستخاره شیخ نکرده‌اند لیکن از بعضی خادمان چنین
استماع افتاده که حضرت شیخ نیز بنا بر وعده استخاره آن شب توجه کرده‌اند و درختی بغایت بلند و بزرگ
دیده‌اند که شاخهای بسیار دارد حضرت شیخ داعیه کرده‌اند که یکی شاخ بزرگ از آن درخت بشکنند و جدا سازند
هر چند سعی کرده و زور آورده‌اند میسر نشده چون صباح بحضرت مولانا ملاقات کرده‌اند فرموده‌اند که طریق
یکیست بهمان طریق خود مشغول باشید خدمت مولانا محمد روجی علیه الرحمه میگفتند که مولانا فرموده‌اند که چون از خدمت
مولانا اجازت سفر حجاز طلبیدم گفتند قافله را در بادیه دیدم و تو با ایشان نبودی خاموش گشتم و بعد
از چند روز اجازت خواستم گفتند برو ولیکن از ما وصیتی قبول کن زینهار اگر این کنی ما کردیم و خاموش
شدم و این جماعت را انقیاد خواهیم برد هر گاه که اثر قهر آلهی از تو ظاهر شود اعمال آن قهر بکنی چنانکه
ما کردیم نسبت بخواجه عضد الدین و بعضی منکران دیگر از اهلاک و قهر در ذکر مولانا نظام الدین علیه الرحمه
آنجا که بیان قوت ما باطن اتباع رفته مذکور شده حضرت مولانا سعد الدین فرموده‌اند که من این وصیت را
قبول کردم و بعد از چند گاه وقتی مرا کیفیتی دست داده که هر کرا چشم بر من افتادی احوال او متغیر میگشت
و اگر نزدیک من آمدی هلاک میشد و من در مبادی ظهور آن کیفیت در کنج خانه نشستم و چهار
شبانه روز بیرون نیامدم و کسی که از در رسیدی و میل اختلاط من کردی بدست اشارت میکردم
و مانع میکردم و میگفتم که نزدیک من نیاید تا وقتی که آن حالت و کیفیت منحل شد

مرجع ابدالنفاس قدس سره مخفی نماند که بعضی از کبار اصحاب ایشان بعضی از کلمات قدسیه ایشان را
جمع کرده طرفی از آن در ضمن شانزده رشحه ایراد می یابد رشحه ۱ میفرموده اند که هر کاری که فرض کنند
شغل تحصیل آن از ابتدا مشکل است زیرا که هر چیزی که هست اول از آن می پویند بعد از آن جمع می یابند ابتدا مانع اشتغال را
اول جمع یابند بعد از آن بجویند اگر اول نیافتی گر مسل کردی ع تا تو نبینی جمال عشق نگردد کمال
معنی این سخن که مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره فرموده اند آنست که اول حق سبحانه بر باطن بنده بصفت ارادت
از تجلی ارادت او بنده ظهور میکند و بنده بعد از ظهور آن تجلی مرید و طالب حق سبحانه میشود پس در صورت این
باب در طلب مقدم باشد و مؤخر دیگر از این بیت که ع مبتنی و صفت حال را انت باید شنید رشحه ۲ میفرموده اند که
اگر کسی کسی را دوست میدارد میخواهد که همه کس او را دوست دارند اگر غیرت محبت مقتضی آنست که محبوب را مخفی دارد
ولیکن از غایت محبت سعی آن دارد که وی را منکران باشند میداند که چه حیله اندیشد و به چه تدبیر کند که
همه معتقد و طالب او شوند بدین جهت حکایت است که نفس که ظاهر میشود وصف آن محبوب میکنند تا باشد که طالب او شوند
رشحه ۳ میفرموده اند که هر گاه صورت تتبع منجر و متاثر شود بواسطه حالات از آن معنی جمع باید رفت
رشحه ۴ میفرموده اند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره فرموده اند که حجاب میان بنده و حق سبحانه همین انتقاش صورتهاست
در دل این انتقاش صحبت ها پراکنده و سیر ها و دیدن الوان و اشکال گوناگون زیاده میشود و در
غایب کند و محبت مشتاق تمام عمر باید کرد دیگر از مطالعه کتب و گفتن و شنیدن سخنان رسمی و کلمات
شستن آن نقوش می افزاید و از مشاهده صورتهای جمیله و استماع نغمات سازها طرب انگیز آن نقوش
در دل تموج می آید و این جمله موجب بعد و غفلت از حضرت حق سبحانه و طالب را نفی کردن آن واجب است
بلکه از هر چه خیال آن می افزاید بواجبی اجتناب نماید و با دل صافی توجه بجناب حضرت حق سبحانه

حجاب میان بنده و حق همین انتقاش صورهای گونه گونه است

کند

گذشت آن ما در شده که بر محبت و مخالفت ترک لذات و شهوات بلی حسن آن معنی در دست نمی دهد
راهی که بجویند در آن وقت سود و بهره از دست بیرون نمی رفت چنانکه گفته اند دیگر ابد الآباد این آب روی این
عالم را هیچ ترک تر آن عالم برکت گویا در یا بابت بهاشت خشخاش دانه افتاده رشحه ۵ فصل بهار بود که از
اصحاب ایشان بعضی رسالهای تشخیص مشتمل بر آنکه تمام شود سیر کند در اثنای آن بکلمات از آنجا رفته این رباعی
مشهور خوانده که رباعی یا یار بکلبه آرم ره گذری تا بر گل رخسار نظر کنم ز تحیری ـ دلدار لطیف که خود بود
رخسار انبی تو بر گل نگری ـ پس فرموده اند که اگر بکتب میروی از گفتن حفظ داری از حضور حق غافلی
و اگر حفظ نداری چرا میروی و از رسالها می نوشی اگر عمل خواهی کرد زیرا که سخن بس است بجد اشتغال
و اگر عمل نخواهی کرد چرا می نویسی و فرموده اند که بیکبار آخر این سخن در بهیه جایه خود دید غرض حق است
ذکر خلاص شدی رشحه ۶ میفرموده اند که حضرت مولانا نظام الدین علیه الرحمه میگفتند که سکوت از نفی حدیث النفس
از کلام زیرا که از هر سخن حدیث النفس حاصل میشود فیض آلهی که منقطع مانع نوشته در دریای آن فیض
حدیث النفس است در صحبت اولیاء الله دل خود را از حدیث النفس نگاه می باید داشت زیرا که ایشان را
گوشها که از حدیث ایشان کوشش میشود و مشوش وقت ایشان میشود که لعی مکتوب لفظ دلست
اگر کسی از خارج سخن گوید مشوش وقت او میشود بلکه اگر مگسی بر روی نشیند تشویش خاطر باید
جلوس بسیل و او توجه مشغول داشته بجناب حضرت حق سبحانه ایه حدیث نفس مشغولی اینما میشود
و همچنانکه مشغول گشته که طفل دایه دارد که او مشوش وقت میکوید مبتلا در دهان
او نهند تا خاموش شود که ذکر بر باید که ذکر در دهان دل نهند تا مشغول خوردن گردیده و ذکر گفتن دارد
و از خیالات و حدیث نفس خلاص شود باز نسبت بحال العز ذکر گفتن حدیث نفس رشحه ۷ روزی اصحاب را

سکوت از نفی بهتر است از کلام زیرا که از هر سخنی حدیث النفس حاصل میشود

مخاطب صاحبه میفرموده اند که ای یاران دانید که حضرت حق سبحانه بدین عظمت و بزرگی با شما در غایت
نزدیکیست بدین اعتقاد باشید اگرچه حالا شما را معلوم نشود لیکن باید که دایم با ادب باشید در خلا
و ملا چون تنها باشید پای دراز مکنید و در خلا جا شرمنده و سر افکنده و چشم پوشیده نشینید و در سر
و علانیه و ظاهر و باطن با خدا باشید حق [illegible] این ادب اقدام نمایید این معنی شما را بتدریج معلوم شود
باید که بعضیه خود را بآداب ظاهر آراسته دارید ادب ظاهر آنکه اوامر و نواهی شرع ایستاده گیرد
نماید و بر وضو بودن دایم و استغفار و کم گفتن در جمیع امور و تتبع آثار سلف صالح باشید و ادب باطن
در ب دشوار است اهم آداب را از خطرات اغیار نگاه داشتن است چه خیر و چه شر هر دو برابر است در
حجاب بودن از حضرت حق سبحانه و تعالی رشحه ۸ میفرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی پیغامبر خود را صلی الله علیه و سلم
طریقه مراقبه تعلیم کرده است آنجا که فرموده ما تکون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من
عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه اصل مسئله اینست که حضرت حق سبحانه فرموده است
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تعلیم کرده خلاصه کار اینست که بجناب حق سبحانه مشغول باید بود تا بنده از همه چیزها نزدیکتر است
و از نزدیکتر گفتن هم نزدیکتر است در حال قرب عبارت نمیگنجد و فرق که قرب ایشان را در اورند چراکه
میشود قرب آنست که گویی با و نزدیک شده یا از و عبارت توان کرد قرب آنست که تو در وی گم شوی
خود را و غیر خود را گم کنی و هیچ ندانی که کجا بودی و از کجا آمدی مطلقا از و عبارت نتوان کرد
بکر بن [illegible] که خبر آورده که فلان کس از قرب سخن میکند آن بزرگ گفت چون بالا رسید
بگوی اینجاست که ما هیم قرب بعد بعد قرب عبارت نابود است مسوّر قرب بالا یعنی رفتن است
قرب حجاب از قید هستی رستن است قرب عبارت از نابودن انجا عبارت کی گنجد رشحه ۹ میفرموده اند که

ادب ظاهریه و باطنیه

در هر نفسی کنجی میکند و اوقات با حضرت می باید بود حضرت حق سبحانه حاضر و ناظر است باید که از حق سبحانه
شرم دارد و از غفلت دور بوده حضرت حق سبحانه تشنیع و سرزنش کرده ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه
در درون یک آدمی دو دل نیست یکی را بدنیا مشغول دارد و دیگری را بحق سبحانه در درون آدمی یک دل است اگر بدنیا
مشغول شد از حضرت حق سبحانه بر بند ماند و اگر متوجه بحضرت حق سبحانه گردد از دل او روزنه بجانب حضرت حق سبحانه
گشاده شود و از آن روزنه آفتاب فیض الهی تافتن گیرد آفتاب که طلوع کرد از مشرق تا مغرب روزنه
از نور او بهره می یابد و نور او برهمه میتابد اگر در خانه بود که از روزنه بسته است آنها از آن نور بی بهره مانند
بس اگر دل حاضر است حضور او بمثابه آن روزنه است از آن منفذ ره کند نور فیض وجود بوی خواهد رسید و اگر غافلست
آن نور از وی درخواهد گذشت دو بار بلحظه در تو نظر میکند و جز تو از و غافلی از تو گذر میکند
رشحه ۱۰ میفرموده اند طاعت موجب وصول به جنت است و ادب در طاعت سبب قرب حق سبحانه کاملان مشایخ قدس الله اسرارهم
ارواحهم بر آنند که در ابتدا می باید باطن خود را صاف کرد اند بتصفیه و تزکیه مشغول کرد تا دوام مراقبه
دست دهد والا هرچه از اعمال صالحه بجای آرد ادب در خفای زیاده میکند هرچه گیرد علت علت شود
که از شاگرد جولاهی نمی باید بود مدتی باید که تار رشته پیوند کردن بیاموزد کارهای دیگر خود بخود معلوم گردد طالب
می باید بجد و جهد تمام سعی کند تا در نفی خطرات استاد شود و داند که چگونه نفی می باید کرد و در ابتدا
باید که بهیچ چیز مشغول نشود مگر نفی خاطر که اینها رسایل مطالعه میکنند و سخنان از اینجا میچینند از اینها
ایشان از هیچ نفعی نیست اینها همه برای کار رها راه حق سبحانه و کار او رفتن و کردن است گفتن و شنیدن را کم
گنجیدن است در بغداد نشسته باشید و در حضور پادشاه دایم توانید بود و پادشاه مکتوبی بشما
فرستاده باشد از آن مکتوب غایبانه حظ میکنند بغایت جاهل و بی عقل و غافل باید که از حضور پادشاه

در راه حق [illegible] و نفی [illegible]

باید بجد و جهد بهر نفی خواطر کنند اینها بهر رسائل مطالعه میکنند از اینها از شایخ یعنی نفی نیست

باختیار خود دور خود و از برای خواندن آن مکتوب از بغداد در وی بشام زند رشحه ۱۱ میفرموده اند که
هر که یکی را همه جا و هر که همه را هیچ جا رشحه ۱۲ میفرموده اند که پرهیز به از داروست که پرهیز خود دوا نوع است
بیماری پیدا بروی بید آید برای دفع بیماری دارو میخورد تا صحت یابد پرهیز صحت یافت باز پرهیز خود
کرفت باز دارو خورده صحت یافت پرهیز چند کرت اعاده کرد دفعت ان دارو وی را اطراف کار
رسانید … باز کناه کرد و انابت نمود باز کناه کرد و انابت نمود باز کناه کرد و انابت
وی را از کناه باز نیارد و توبه تمام و در وی اثر عظیم نکند کناه دیکر است از جهت که اهل الله پرهیز کار خود
کرفته اند و ترک … کرده و بحضرت حق سبحانه مشغول کشته تا ناکاه در عین غفلت نیفتند رشحه ۱۳ میفرموده اند که
جنید قدس سره کفت … در مراقبه که بوده و فقیر که بدره او دیدم بر سر سوراخ موشی
نشسته و حیوانی موجه کرده که موی بر اعضاء وی حرکت نمیکرد تعجب … در وی بکریستم که ناکاه ندا آمد که
ای دون همت مقصود تو کمتر از موش نیست تو در طلب کمتر از کربه مباش از ان روز باز
در مراقبه افتادم بیت دانی که چرا یار چه کفته است امروز جز ما بکس در منکر دیده بدوز رشحه ۱۴
میفرموده اند که … حضور … باشید تا غایتی که از خود غایب شوید حضرت حق سبحانه از همه لطیف ترست
هر که لطافت بیشتر مشغول اوست بحضرت حق سبحانه بیشتر جولاهه و موزه دوز از انکه … میکشند لطیف
ترند از ایشان … نمی آید باز برزاز از ان لطیف ترست تحمل ان ندارد که جولاهه کرد و موزه
دوز کند … باز … از برزاز از ان لطیف ترند … تو اند کرد باز جماعتی که بحضرت حق سبحانه مشغول
دارند از همه لطیف ترند ایشان را مرد دل … که بغیر حضرت حق سبحانه مشغول شوند اکر بر کوه
روند خوش نمی آید … آینده اکر بسجود روند خوش نمی آید مراد سجده بود … اند

جا … به بحضرت حق سبحانه مشغول … از همه لطیف ترانند

طایفه

طایفه از همه لطیف تر تحمل ان ندارند که یک چشم زدن بغیر حضرت حق سبحانه مشغول باشند ابنیاء علیهم
السلام هر چند … غبطت میبرند از انجهت که درجات و کمال ایشان از درجات و کمال [illegible]
زیاده است لیکن ایشان را شرف حالی است که دایم در قرب حضرت حق سبحانه اند و حضرت حق سبحانه ایشان را از نظر خلق
پوشیده داشته و بر سبیل دوام ایشان را بخود مشغول کردانیده پادشاهی مهم ممالک بکی را از
مقربان خود تفویض کرده … نماید و او با مر پادشاه در ممالک تصرف میکند و دیکری را قفا به دار
داب حضور پادشاه ترتیب میکند و دایم پیش پادشاه است البته انکه متصرف در ممالک است نزد پادشاه
مقرب تر است و در مرتبه … بزرکتر و مرتبه … عالی تر … اکر قابلیت وی بیشتر بودی متصرف در
ممالک شده لیکن … این شرف دارد که دایم در قرب پادشاه است و خدمت خاصه میکند و بنوا مشغول
… و اکر نه وی … متصرف در ممالک … انکه متصرف در ممالک است از جهت قرب دوام و خدمت پادشاه بر اقابه دار
غبطت میبرد و رشک میدارد رشحه ۱۵ در معنی این بیت که حضرت مولوی روحی قدس سره فرموده اند
بیت ای دیده عجایب … عجب اینست معشوق بر عاشق … باوی … میفرموده اند که
اگر کسی هزار سال پرواز کند … وی نه باوی رسد … حضرت حق سبحانه … ادراک …
لیکن … کند و بجد مشغول شود حضرت حق سبحانه او را چندان ادراک یقین کرامت فرماید که این معنی را
دریابد حضرت حق سبحانه بی … نموده و اد … نموده اهل الله الیقین حاصل میشود که هیچ نوع کمان
و تردد … نماند در وجود حضرت حق سبحانه چنانچه هیچ کس را در بود وجود خود شکی نیست چند جا ها
در بردارد و … وجود خود کم نمیکند و فراموش نمیکند و در شک نمی افتد رشحه ۱۶
میفرموده اند که … ذکر تجرد از لباس صوت و حروف عربی و فارسی شود و تجرد از جمیع جهات

توان کرد را

اهل الله را پنج نوع تردد
غیر ماند در وجود حق
چنانچه هیچ کس را شکی
نیست در وجود خود

ان زمان بتمام نخوت رسد و طالب بوقت از وی بر تواند خورد قوله تعالی تؤتی اکلها کل حین
ذکر جهر چنانکه شجر معروف از وی جهر روید کما قال الله سبحانه و تعالی مثلا کلمة طیبة کشجرة
طیبة اینجا که شجره ازچه سرسبز شد توحید حرفی که مجرد از لباس حرف و صوت و عربی و فارسی و شکل و لون
و مجرد از جمیع جهات از مفهوم کلمه ظاهر میشود **من خوارق عادات قدس سره** قدوت مولانا علاء الدین که از اجله
اصحاب حضرت مولانا سعد الدین بودند و ذکر ایشان خواهد آمد میفرمودند که روزی پیش حضرت مولانا بها
بجهت وضو آمده بر کنار صفه نشستند لحظه مراقب کردند و سر مبارک پیش افکندند و بر سقف آن صفه بالای سر
مبارک ایشان دریچه بود ناگاه موشی از کنار دریچه قدری خاک با دیگر کردن بر پای ایشان ریخت سر برآوردند و بالا نگریستند
و باز بمراقبه شدند آن موش قدری دیگر خاک پاشید باز بر نگریستند همچنین تا سه بار این صورت واقع شد
بار چهارم بر نگریستند از روی غضب گفتند هر موشی که بی ادبی بکند آنگاه بزخم او بیرون آمدند و بر فراش خود
نشسته بودم و از آن خجالت نشسته بودم بعد از لحظه دیدم که بر آن دریچه گربه پیدا شد و در کمین
ناگاه نشست قدری غائب باشید آن گربه بر جست و بچه خود آن موش از آن سوراخ بیرون کشید و بکشت
و قدری از آن گذرد دو شخص می شمردم که گربه از آن سوراخ خرده موش بیرون آورده و در هم خایید
و بکشت و او برفت مولانا بیر علی که برادر مولانا علاء الدین بود نیز از جمله مخلصان مولانا سعد الدین قدس سره بوده

بیان خوارق

نقل کرده است که دکان جامه فروشی داشتم روزی شخصی در صورت پیاده روان براه آورد و خشونت و سفاهت
آغاز کرد و در آن محل مرا برادای وجه برات او قدرت نبود حیران فرو ماندم مقارن این حال حضرت مولانا سعد
الدین پیدا شدند چون آن شخص از پیاده رو دیدند دست مبارک بر دوش وی نهادند و گفتند ای داد و ر
زبان خود نگاه دار چون دست ایشان بدوش وی رسید بیهوش گشته در پای باز غلطید و مدتی مدید

بدان

بدان حال افتاده بود و ایشان بر در دکان نشسته بودند چون بحال خود باز آمد بنیاز
تمام بر خواست و در دست و پای ایشان افتاد و روی بر پشت پای ایشان نهاد و از آن شغل انابت کرد
و در روش طریقت آورد و هم ایشان نقل کرده که والده فرزندان حامله بود و از حمل او چهار ماه گذشته بود در ایام
تفصیل اخراج جنین کرد و جنین از بیت [illegible] بر فت و او مشرف بموت شد و حال بر و بکشت با ضطراب تمام
نزد ایشان دویدم و دیدم که مردی بسیار از علما و صلحا نزد ایشان جمع آمده اند و مجال سخن نیست و سخن
گردن [illegible] متحیر شده ایستادم که چه چاره کنم چون چشم ایشان بر من افتاد فی الحال بر خواستند و بجای متبرک رفتند
شدند و جمعی از اصحاب در عقب ایشان آمدند و من در آن اثنا و ابتدا بی خود شدند و گفتند آن
بگو که یکبار دیگر در فلان تاریخ این [illegible] کرده بودی و از تو عفو کرده بودم این کرت نیز عفو کردیم اگر بار دیگر
از تو این ظلم صادر شود سزای خود به بینی من خوشحال شده تعجیل کردم چون بخانه در آمدم دیدم که حال او
بصلاح آمده و از آن مرض اثری نمانده قصه را باز پرسیدم گفت چنین است [illegible] کرده اند و از آن تاریخ
یکبار قصد کرده بود که از خوردن جنین که بر خدا عهد کرده که دیگر مثل آن صادر نکنم قدوت مولانا علاء الدین که در آن
وقت در ملازمت مولانا بودی نقل است که روزی قاصدی از ولایت قوهستان رسید و مکتوب والده آورد که مرا
بخانه طلبیده بودند تا که مدتی است از حسرت [illegible] ملول شده مباد که از شرف ملازمت ایشان محروم شوم
با خود گفتم چون ایشان بر مضمون مکتوب اطلاع یابند هر آینه مرا بخانه خواهند فرستاد و بقوهستان خواهند گذاشت که
چون پیش ایشان رفتم هنوز مضمون مکتوب را عرض نکرده بودم که فرمودند که چون مبالغه طلبیده اند می باید رفت
من متحیر شدم و از رفتن چاره ندیدم بعد از آنکه ملازمت [illegible] رو بمادر رسیدم و در آن حدود مرا
ده سال انجا ماندم لیکن در آن مدت همیشه متوجه حضرت ایشان بودم و از باطن شریف

حضرت مولانا استفاضه می‌نموده‌ام و در آن دیار عاملی ظالم بود که در تعدی و ایذا به من تعدی بسیار
می‌کرد و ظلم و بیداد از حد گذرانید و من هیچ نمی‌توانستم که دفع ظلم او کنم به هیچ طریق گفتم او را به خاطر توجه
حضرت مولانا شدم و استغاثه کردم شبی در خواب دیدم که تیر و کمانی در دست دارند تا آن عامل را برابر ایستاده
این تیر را بر کمان نهادند و در کشیدند و به جانب وی انداختند چون بیدار شدم با خود گفتم حاضر باش تا چه بلا
بر سر این بدبخت خواهد آمد روز دیگر زده و رفتم و گفتم ظاهر باش که بلای عظیم روی به تو آورد [illegible]
[illegible] گفت بعد از آن روز [illegible] فالج در یافت و دیگر به خدمت ایشان هم چند گاهی تردد می‌نمودند و در آن ایام
ان کار [illegible]
در دولت او [illegible] بوده یکبار متقاضی [illegible] سواره بر درآمده روز [illegible] درخت بلندی که بر بیرون و در اثنای
رابطه [illegible] دیدم ناگاه شاخ [illegible] برآن [illegible] بشکست و من از بالای درخت جدا شدم دیدم که حضرت مولانا
شدند پیدا آمدند از هوا در ربودند و مرا بر زمین نهادند چنانچه هیچ عضو من آسیبی نرسید این معنی را پوشیده داشتم
و چون بملازمت ایشان مشرف شدم [illegible] فرمودند که قصه این عامل ظالم و افتادن خود را از درخت بعوض ایشان رسانیم
از آنکه حضرت آغاز کنم فرمودند افتادن عامل دیگر و افتادن مطلوب ما دیگر و هم چند گاهی تردد می‌نمودند که در
احوال حضرت مولانا [illegible] بوده‌ام و اشتغال تمام بذکر داشتم فرمودند [illegible] چند سال بگو [illegible] آغاز کردم و دل را به ذکر مشغول
فرمودند [illegible] ذکر [illegible] حرکت [illegible] دل [illegible] آن زمان کار
بازگذاشته و در آن حال [illegible] از جمله [illegible] خبر دادند مرا عقیده نمی‌بود در همه روی زمین کسی ظاهر باشد
احوال [illegible] تعجب و تحیر افتاده ذکر آن مانع مقاربت [illegible] چراغ نمانده مرا در
بلخ خرید بقال در پیش [illegible] اینجا [illegible] دل او را به زودی دیدم بعد از اطلاع بر آن
در دست و دیگر [illegible] از صحبت مولانا محمد رحمه الله که برادر خرد حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی
بودند

بود نیز متوارک [illegible] نموده اند در مبادی احوال با عمال اکسیر و شغل آن شوق بوده و بر اوقات
شریف او مستولی بوده و تجربه بسیار آورده و وقتی نزدیک به آن شده که دیگر تمام شد اما آنچه حق ظاهر
شده در شغل او نزدیکان تردد خاطر داشتم و از جهت بغایت پریشان حال او شکسته بال بودم روزی در غایت پریشانی
و سرگردانی با زار حوش [illegible] درا [illegible] چند سوار [illegible] در میان گذر [illegible] افتاد ناگاه کسی از عقب
خود را امداد [illegible] در گردن انداخت باز نگریستم دیدم که حضرت مولانا اند ایستاده و نیاز مندی [illegible] ایشان
ذوقی در دل [illegible] گفت [illegible] تعلیم [illegible] در [illegible] عجب [illegible] این قطعه خواندند
و روان برکه [illegible] بعد رفتن ایشان [illegible] آن شغل تمام از من زایل شد و خاطر بالکلیه از آن فارغ [illegible]
یافت و بعضی [illegible] بر دل [illegible] شوق [illegible] از ایشان [illegible] صادر [illegible] حضرت مولانا علاء الدین
در اوایل حال تکلم از حضرت مولانا اختیار کرده و ایشان بترک علوم ظاهر اشارت فرمودند [illegible] در فن
منطق و کلام [illegible] تمام [illegible] پیش امیر سید اصیل الدین محمد علیه الرحمه کتابی در حدیث میگذرانیدم
و نزدیک به آخر رسیده [illegible] گفتم حدیث خواندن ما را نخواهد بود باری این کتاب را تمام کنم صباح [illegible]
[illegible] و از در [illegible] مجلس [illegible] بودند متوجه شدم و [illegible] قدم از در
[illegible] بیرون نهاده دیدم [illegible] آهنی [illegible] پیدا شد چنانچه قدم به دشواری بر میداشتم از بیم
[illegible] متوحش و متحیر شدم و در [illegible] نگریستم [illegible] میکوبیدند دیدم هیچکس [illegible] حاضر نبود [illegible]
روان گشتم در این اثنا دیدم که دستار از سر من ربوده شد و سر برهنه بماندم متحیر و متوحش [illegible] زیاده
یک دو قدم دیگر [illegible] کتف من ربودند [illegible] دو قدم چیزی از تن من ربوده شد تا دستار
و [illegible] بند و قبا و پیرهن تمام رفت و من با آن ازار بماندم و آن بندگان [illegible] نزدیک

بر بازار جو رسیده بودم با خود گفتم اگر یک قطعه دیگر پیش من بهر از این چیز رود و آن نان سوا بیفتد
فی الحال از انجا بر گشته دیدم که پیر چیزی پیدا شد و برمن فرود آمد و بار خود گفتم که چیزی از من کم شده بود
قدمی با نجا رسید این چیز بجای خود می آمد چه قدر راه از آستانه دروازه شهر نهاده دیدم که این بند
گران از پای من بر خاست فی الفور باد الزم طالعه نمود بملازمت ایشان شتافتم دیدم که در مسجد جامع بمراقبه
مشغول اند آهسته آمدم و نشستم ناگاه سر بالا بر آوردند و بجانب من توجه نمودند و تبسم فرمودند از تبسم ایشان
معلوم من آن شد که ازان حال واقف بوده اند و هم حضرت مولوی فرمودند که روزی قبض عظیم بر من طاری شد
و حزن قوی فرو گرفت چنانچه بر کنار جوی که خواستم و بسرای حضرت مولانا آمدم و متوجه ایشان گشته بدل التجا در
گرفتم که عنایت نموده مرا از این الم و اندوه بیرون آورند دیدم که جلابت آمده ام و آثار بسط از ایشان ظاهر
گشته پیش آمدند و بنده را بسبب اگر تعجب نمی کنید بیشتر کنید و بعد از آن سر انگشت شهادت بر آورده گرد
نهادند فی الفور در باطن من شور پیدا شد و در دل من فرحی و حضوری حاصل شد و انشراحی در سینه من پیدا آمد که تا مدت
یک ماه متصل حال حضور بی کلال بی شکوک و لقمه می خندیدم و آثار آن بر بشره من ظاهر بود
چون لبم از خنده فراهم نمی آمد و هم حضرت مولوی فرمودند که شبی جمعی از اهل وجد اتفاق رقص کرده افتاد
صباح بملازمت ایشان آمدم جمعی از اکابر و اهالی انجا بودند ایشان از روی غضب نظر بجانب من کردند فی الحال
افتادم و بیهوش شدم و گویی بر زبان آمده بودند بر کتف من نهادند چنانچه منجر شدم بغیر من بر زمین نزدیک رسید و نفس من
تنگ گردید و عرق از جبین من چکیدن گرفت و بیم آن بود که رابطه حیات منقطع شود حضرت مولانا شهاب الدین احمد
بیر جندی که از دانشمندان بودند و از کبار اصحاب ایشان بودند ذکرا و بعد از ان چه آمد جز عجز و بیچارگی مرا دیدند
بجانب ایشان بجهت در خواست آمده تواضع نمودند و نیاز مندی کردند و بعد از استغفار ایشان متوجه شدند قدس مولانا شهاب الدین احمد شدند

وفرمودند

و فرمودند که مردم سرائیه شکسته بدان گنده گیرا چنان پاک میکرد اند و چیز نزدیک طباع سلیم بغایت
این رغبت می نمایند ما نیز در پاک ساختن بعضی نفوس که از سیر اندرونی ستیم این گفتند و کف دست راست بر کف دست
چپ نهادند و دست مالیدند فی الحال آن بار از کتف من بر خاست و آن گرانی زایل شد قدوه مخدومی حافظ استادی
غیاث الدین محمد رحمه الله از اجله علمای زمان و از اعیان بود و بنظر حضرت قاسم تبریزی قدس سره رسیده بودند و ملازمت
شیخ بهاء الدین عمر و والد بزرگوار ایشان شیخ نور الدین محمد قدس الله سره را دریافته کرده و نزد سلطان ابو سعید
میرزا قرب تمام داشتند بر بنگاهی بالای تخت میرزا می نشستند و برای وی کتب می خواندند روزی میرزا دیگر
روزی در مسجد جامع بملازمت حضرت مولانا سعد الدین قدس سره رسیده در آن مجلس بسیار از علما و فقرا حاضر بودند
و در صف نعال فرو تر از همه جا مردی فقیر قوهستانی نشسته بود و حضرت مولانا سکوت کرده بودند ناگاه سر بر آوردند
و آن مرد قوهستانی را پیش خواندند و دست وی را گرفته بدست من دادند و فرمودند که وی را بتو سپردم و در عهده و
جای وی تقصیر مکن من قبول کردم و او همچنین از جانب این بیان پس معلوم نشد تا بعد از پانزده سال
بعد از حضرت مولانا وفات یافته بود و در زمان سلطان ابو سعید میرزا شخصی پیدا آمد که بعد داد او را
تهمت جهودی می گرفت و سلطان کلی حواله میکرد اتفاقا آن مرد قوهستانی را گرفته بود و جرم مال در جای
شب نداشت که غلام فرو گشته قرار گرفته بود دیگران مرده گزیده پیش رود و بازار در کرم
او هم بان جانب مصنع سر کردن گرده بدروازه عراق آوردند تا انجا وی را از دار او بیزند
درین اثنا این میرزا بر گذشته بود و بمنزل خود می رفتم بدروازه رسیدم و از دحام خلایق دیدم
پرسیدم که چه میکنند فقیر را بتهمت جهودی گرفته اند و میخواهند که بکشند …
چا فقط این فقیر قوهستانی … حضرت مولانا سعد الدین در مجلس … فرمودند که …

نبود که دیدیم وقت ملاقات دو جهان حضرت نزد روی بنگریسته شاخ فرا حال ... افلاک ... و از حق

عنایت یافتم و ملازمت میرزا شتافتم و قصهٔ این فقیر و سیاحت مولانا ابو ... رسانیدم و میرزا

آن التماس کنندو را بجای دیگر سیاحت کردند و این فقیر و سایر ... از شرف ملازمت محروم ماندند و مدتی حافظ بعد از

تو را این دو بیت خواجه از مثنوی میخواندند که **مثنوی** از پس صد سال ... آید بروح **بیت** پیر من بیند معین مولوی که بمیر دیده او

زانکه دیده بی دید فلان ... **نقل است** حضرت خواجه شمس الدین محمد کوسوی که حضرت مولانا سعد الدین کاشغری صحبت بسیار داشته اند

بعضی از اهل اصحاب ایشان چنین گفتند که روزی حضرت خواجه محمد مولانا گوید که مراد و مشکل ... عظیم پیش آمده بود در حق توجه کرد

از جمله آن جماعه ... و کسی ... از ... مشکل او نواند ... و از بیخ خاطر ... بعضی ... سوی اختیار کرد ... شد

کسی باشم این بار از خاطر ... برادر حضرت مولانا ... فرمود ... با ... جل ... کلام توجه بجا ... نموده ... احتیاج

بان ... سخن باید کرد حضرت خواجه ... دیگر آمده ... حضرت ایشان بر روی حضرت مولانا افتاده ... نموده ... گذشته

در ان ... و بعد از ان وقت ... این بیت از مثنوی خوانده **بیت** ای جمال تو جواب ... سوال مشکل از تو حل ... قیل و قال

... سوء از خاطر ایشان ... روزی ... حضرت خواجه ... شمار آن ... مرتبه

... دیده ... کرده ... فرموده ... حضرت ... حضرت مولانا سعد الدین ... مکاشفه

و چون ... بر ... دیگر ... مولانا ... مشکل ... از لذت و شوق آن فریاد کرده بیخود افتاده

الا ... که ... ایشان ... حضرت ... جنین ... مجالس ... در ... میکند

... و فرموده ... و از ان محجوب ... آن ... کفتند ... ناکاه ...

... آورده ... ایشان ... رفته بوده اند ... در ... وعظ

... تو ... کرده ... از ... در ... خود ... و ...

ازخود

ازخود بیرون رفتم و بیهوش افتادم ان زمان ... بحال خود آمدم مجلس وعظ بر ... و ... ایشان ... بودند

واقف ... رسیده بود و آن روز آدینه ... بود از ... ابعد ان ... دیگر ... بود از ... خاطر

چون ... باید ... ایشان ... از ... تشریف آوردند و ... شدم و جمعی ... ایشان بودند ... از

بالا ... کردند و ... بود که بعد از ان ... دیگر ... بود **وفات** حضرت مولانا سعد الدین قدس سره

پیشین روز چهارشنبه بوده هفتم جمادی الاخر سنه ستین و ثمانمائه ... اسماع ... روز تعزیه ایشان حضرت خواجه

شمس الدین محمد کوسوی قدس سره مجلس ... و وعظ فرمودند و در ان اثنا ... بیت خواندند **بیت** ... خاک شد

بروی ... افتاد ... حضرت مولانا سعد الدین قدس سره دو فرزند ... بودند ... خواجه محمد ... و

خواجه ... توفیق ... در ... حضرت ایشان ... بودند و بعد ... بملازمت ... ماوراء النهر شتافتند

در ... حضرت ایشان ... حضرت خواجه ... شده ...

خواجه ... حضرت ایشان ... فقیر ... کجا ... مجلس ...

عرض ... نمودند و فرمودند ... بعد از ... یکدیگر ... قطع

... فقیر ... آوردند و در ان ... شفقت و عنایت بسیار میکردند

چون ... رسیدم ... حضرت ... ایشان ... اصحاب

... در ... و در فلان مجالس

... حضرت ایشان ... کلام ... مشاهده ... حضرت مولانا سعد الدین

... اسماع ... حضرت ... کردند و فرمودند ... مشغول

... که ... طریقه ... کنید ... مولانا سعد الدین

حضرت ایشان فرموده‌اند که سلوک ایشان هنوز تمام نشده بود که ماده‌ی آن بیماری پیدا کرده‌اند و ایشان را
گذاشته و خود نیز مشغول اتمام کرده‌اند تا کار ایشان رفته و سلوک ایشان بنهایت رسیده شما نیز باید که کار را باتمام رسانید
تا هم بانتمام [illegible] سالها صحبت مثنوی خوانده‌اند که حاصل آن مدتها جمع شد [illegible] و بعد از چند گاه
حضرت ایشان خواجه را اجازت ارشاد دادند فقیر [illegible] ملازمت مولانا [illegible] فرزند این فقیر [illegible] در موافقت خواجه
باینجا آمده [illegible] چند [illegible] فرزند و فقیر باجازت ایشان [illegible] و بعد یک دو ماه ایشان نیز بهرات
آمدند و همیشه [illegible] بودند و [illegible] یازده سال [illegible] و به بنده که قول
رفته حضرت مخدومی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره [illegible] خواجه کلان [illegible] ایشان [illegible] میخوانده‌اند که
[illegible] فرزند دوم حضرت مولانا قدس سره خواجه محمد [illegible] مشهور بخواجه خرد بودند که [illegible]
[illegible] بودند [illegible] خواجه خرد [illegible] ولایت [illegible]
[illegible]

حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی قدس الله تعالی سره لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نورالدین ولادت
ایشان در خرجرد جام بوده وقت العشاء الثالث والعشرین من شعبان المعظم سنه سبع عشر و ثمانمائه چنانچه در قصیده
رشح بال بشرح حال که مشتمل بر جملی از وقایع حالات ایشانست در مدت حیات چنین فرموده‌اند **نظم** بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی
که زد ز مکه به یثرب سرادقات جلال ز اوج قله پرواز گاه عز و قدم بدین حضیض هوان آمدم پر و بال
نسبت شریف حضرت مخدومی بشیخ الاسلام امام المجتهدین وارث الانبیاء و المرسلین امام محمد شیبانی رحمه الله [illegible]
در مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه [illegible] ابو محمد عبدالله بن طاوس بن [illegible] شیبانی
[illegible] بغداد [illegible] عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ذکر [illegible] المصنفات [illegible] امام محمد [illegible]

قربت

قربت فان محمد بن الحسن بن عبدالله بن طاوس بن هرمز [illegible] عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه و ابو حنیفه
[illegible] بن طاوس بن هرمز و والد ایشان مولانا نظام الدین احمد دشتی و جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی
از دشت [illegible] بوده‌اند منسوب بمحله دشت که از محلات اصفهان است بواسطه بعضی از حوادث زمان از وطن
مألوف بولایت جام آمده‌اند و بامر قضا و فتوی اشتغال نموده‌اند و مادر پدر ایشان از فرزندان امام محمد شیبانی است
جد مولانا قوام الدین [illegible] از فرزندان امام محمد شیبانی [illegible] از ولایت خود بدیار جام آمده [illegible] خود را در سلک
[illegible] مولانا شرف الدین [illegible] نسب [illegible] و نتیجه آن [illegible] مولانا شمس
الدین محمد دشتی [illegible] مولانا نظام الدین احمد [illegible]
متولد شده‌اند [illegible] در ولایت جام ساکن بوده‌اند در کتابت [illegible] دشتی [illegible] و چون
[illegible] آن [illegible] و در آن [illegible] حضرت مخدومی متولد شده‌اند [illegible] خاقان
منصور شاهرخ سلطان انار الله برهانه [illegible] عراق و فارس [illegible] بوده است

ذکر اشتغال حضرت مخدومی بتحصیل علوم

در مبادی حال [illegible] ایشان [illegible] کمال [illegible] الدین [illegible] آمده‌اند
در مدرسه نظامیه [illegible] کرده‌اند و بدرس مولانا جنید اصولی که در علم عربیت ماهر بوده [illegible] شهرت
تمام داشته در آمده‌اند و میل بمطالعه مختصر تلخیص کرده‌اند چون [illegible] حاضر شده‌اند [illegible] شرح مفتاح و مطول
مشغول بوده‌اند ایشان [illegible] بوده‌اند [illegible] استعداد [illegible] یافته‌اند [illegible]
[illegible] بدرس مولانا خواجه علی سمرقندی که از اعاظم محققان روزگار بوده [illegible]
[illegible] رحمه الله بوده [illegible] کرده [illegible] مطالعه [illegible]
[illegible] بدرس مولانا شهاب الدین محمد [illegible] افاضل [illegible] بوده‌اند

حصه امام اعظم

جاجرمی

تلامذهٔ حضرت مولانا سعد الدین تفتازانی رحمه الله تعالی رسیده اند میفرموده اند که چند گاه بدرس وی
میرفتیم از وی دو سخن شنیدم که بکار می آید یکی در کتاب تلویح که بعضی از اعتراضات مولانا زاده خطائی
دفع میکرد روز اول که برای دفع آن اعتراض دو سه کلمه مقدمه القا کرد از آنها بالکل ختم در مجلس دیگر بعد از
تأمل وافی صورت جواب آن را ایراد کرد و بحمد وجهی داشت و سخن دیگر وی در فن بیان از مطول و تلخیص اند که مناقشه منقول
و اگرچه آن سخن از اصل [illegible] دقیق بود و تعلق [illegible] و عبارت کتاب مبدأ آن اما در توجیه وی استقامتی نبود بعد از آن در
و بتطویل انجامید
سمرقند بدرس قاضی زاده رومی که از محققان عصر بوده اند در ملاقات اول جنگی واقع شده بوده سبب
بالا فاضل سخنی [illegible] آمده مولانا فتح الله تبریزی که از دانشمندان بوده و پیش میرزا الغ بیگ قرب تمام
داشت و منصب صدارت آنجا میکرده در آن مجلس که میرزا قاضی زاده رومی را در مدرسهٔ خود در سمرقند اجلاس کرد اکابر و افاضل جهان
در آن مجلس حاضر بودند [illegible] قاضی زاده رومی در آن مجلس بتقریب ذکری [illegible] میکرد در صفت مولانا عبد الرحمن جامی
چنین [illegible] سمرقند [illegible] بجودت طبع و قوت تصرف این جامی کسی از آب آمویه بدین عبور نکرده مولانا
یوسف [illegible] از دانشمندان [illegible] قاضی زاده رومی نقل کرده که چون حضرت مولانا عبد الرحمن جامی بسمرقند آمده اند اتفاق
بشرح تذکره در فن هیئات اشتغال نمودند و تصرفات چند [illegible] کرده قاضی بر حواشی آن کتاب ثبت
کرده بوده [illegible] روزی در مجلس درس [illegible] و سخن [illegible] حل و اصلاح
دقایق [illegible] از آن مضمون [illegible] شرح تلخیص [illegible] در میان آورد
در آن تصرفات میکردند [illegible] روزی در درس مولانا علی قوشچی بهیئات
[illegible] عجیب [illegible] بمجلس درس [illegible] چند [illegible] از دقایق فن هیئات
القا نموده [illegible] جواب [illegible] چنانچه مولانا علی سکوت کرده و متحیر مانده
بر سبیل

بر سبیل مطایبه فرموده اند که مولانا در [illegible] چغتای شما بهتر از این چیزی نبود مولانا
[illegible] خود میگفته اند [illegible] و از علوم نقلی و عقلی [illegible] عالم موجود بوده [illegible]
[illegible] بنا بر آنکه مشغول بطریقهٔ خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم دارند که محقق
و متورع [illegible] کتب مطالعه و مباحثهٔ ایشان و غلبهٔ استیلا بر جمیع [illegible] بلکه استادان
[illegible] ایام [illegible] تعطیل [illegible] و آسوده [illegible] میکرده
و طبع [illegible] دیگر [illegible] که بدرس بسیار [illegible] بوده که جزوی از [illegible]
میکرده اند [illegible] بدرس حاضر میشده اند [illegible] مولانا محسن [illegible]
ایشان چون بدرس مولانا خواجه علی [illegible] آمده اند [illegible] اعتراضی [illegible] در میان
[illegible] بدیهه ایشان را دفع میکرده [illegible] وارد [illegible] در آن مجلس [illegible]
[illegible] خود میگذاشته اند [illegible] بر [illegible] علوم [illegible] بوده [illegible]
حاضر میشده اند و اگرچه در [illegible] را احتیاج بتلمذ [illegible] نبوده بلکه [illegible] خود [illegible] بوده اند
روزی سخن از استاد [illegible] در میان [illegible] بوده و ایشان فرموده بوده اند که ما پیش
از استاد [illegible] که [illegible] غلبه [illegible] بوده [illegible]
غالب بودیم [illegible] میکردند و هیچ یک را در [illegible] و ما در [illegible]
زبان [illegible] بخویش [illegible] بوده بعد از آن [illegible]
[illegible] یقینی ایشان چندان [illegible] روزی در اوایل [illegible] مولانا شیخ حسین و مولانا داود
و مولانا [illegible] المشارکین فی البحث بوده اند [illegible] بجهت تحصیل وظیفه بدر [illegible] بعضی از

امرای بزرگ شاه رخ میرزا رفته‌اند و استیلای ایشان را نیز گرفته کشان کشان همراه برده‌اند
و بدرخانهٔ امیرزاده انتظار کشیده‌اند بعد از ملاقات چون بیرون آمده‌اند ایشان فرموده‌اند که موافقت و اتفاق
من با شما همین قدر بود دیگر این صورت از من امکان ندارد بعد از آن دیگر هرگز بدر خانهٔ هیچ کس از اهل جاه و ارباب دنیا
بازگشت ننموده‌اند و همیشه در زاویهٔ فقر و فاقه پای همت در دامن صبر و قناعت کشیده‌اند تا هم سخن
شیخ نظامی در حق ایشان منظوم آمده که نظم چرخ بعهد جوانی از بر تو ٭ بدر کس نرفتم از در تو ٭ همه بر در دم
در شبها ٭ من غنیمی ٭ ... تو میبادی ٭ منقول بوده است که ما در ایام شباب بر کشتی مذلت و خوار
در شهر سمرقند دیدیم چنانکه اکثر مستعدان و افاضل سمرقند هرآینه پیاده در رکاب قاضی زاده رومی و مولانا علی خواجه سمرقندی
و ما هرگز بان ایشان موافقت ننمودیم بلکه هرگز بر عادت ایشان بدرس در خانهٔ ایشان نیز رغبت ننمودیم و بواسطهٔ
تنقیص و طعن ایشان مارا ... در مرتبهٔ

ذکر وصول حضرت مخدومی حضرت مولانا سعدالدین قدس سره

بعد از تحصیل علوم و ترک اختلاط علما ... ایشان را در ابتدای حال که گرفتاری دل بیکی از مظاهر حسن و جمال بوده است روزی
از آن تعلق انحراف خاطر دست داده از هرات به سمرقند رفته‌اند و این بیت در فضایل و کمالات روزی چند مشغول بوده‌اند تا
انگه شب خاطر ایشان از معاصی و غوغا رقت و از ... داغ و در بحر محبت ... سال‌ها بوده است حضرت مولانا سعدالدین قدس سره در راه
دیده‌اند و از ایشان شنیده‌ام که فرموده‌اند که نور ادراک مرا گمان تا گذر ... از این معنی تاثیری عظیم شده است و دغدغهٔ بلیغ
در خاطر افتاده و در بخارا و در خراسان شتافته‌اند و شرف قبول صحبت مولانا را دریافته‌اند و باندک فرصتی در صحبت
شریف ایشان ذوقی عظیم ... بوده که قوی دست داده است چنانچه یکبار از زیارتگاه در طریق فتح انسان
متحیر و متعجب شده است و منقول است که طریق خواجگان را ایشان از زو و در ربوده حضرت مولانا سعدالدین قدس سره در مسجد جامع هرات
هر روز بعد از نماز صبح می‌نشستند و حضرت مخدومی آمده و کفر رباط ... بوده است و هر نوبت که میکذشته‌اند حضرت

مولانا سعدالدین منقول بوده‌اند که این جوان را عجب قابلیتی است شیفته شده است ای عزیز نمیدانیم که وی را چه صیاد کرده
روز اول که ایشان بصحبت حضرت مولانا رسیده‌اند و کرمت ایشان شده ایشان فرموده‌اند امروز شاه بازی بدام
افتاده و ایشان فرموده که حضرت حق سبحانه و تعالی بصحبت چو او جابر ... مولانا شهاب الدین محمد جاجرمی
بعد از گرفتاری ایشان بصحبت حضرت مولانا سعدالدین قدس سره چنین مکتوبی نوشته که در بیت با نصد سال اگر صاحب کمال در میان دانشمندان
از آفاق ... حضرت مولانا سعدالدین کاشغری وی را بدام زده‌اند مولانا عبد حکم الرکان ... ازدانشمندان معتبر هرات بوده
چنین مکتوب که تا حضرت مولانا عبدالرحمن جامی ترک مطالعه نکرده‌اند و روی بطریق تصوف و صحبت درویشان نیاورده‌اند مارا یقین شده که
بهتر از مطالعه و علوم رسمی کاری دیگر هست تا و فوق مرتبهٔ دانشمندی امری دیگر بوده است ایشان در ابتدای شغل
طریق باین بار و حضور مولانا سعدالدین قدس سره ریاضات و مجاهدات شاقه اختیار کرده بوده‌اند و از خلق بغایت مجتنب
و متحرز و متوحش می‌بوده‌اند و بغایت برخی معتذر کرده از آنکه بجهت خلق ایشان طریق مجادله و اسلوب مکالمه از خاطر
ایشان رفته بوده است و الفاظ مانوس ... گشته بود بتدریج آن الفاظ بخاطر ایشان حاضر آمده و در آن
اوقات ایشان را جذبهٔ عظیم ... وی نموده است و کیفیتی قوی دست داده که بشعور متوجه جاکرو ... گشته‌اند و تا کوی مولود الله
ایشان را فی الحقیقت داده و بشعور آمده‌اند و دغدغهٔ صحبت مولانا سعدالدین قدس سره و شوق دیدار مبارک ایشان بر ایشان غالب
شده بود که تا ... عنان عزیمت بر تافته‌اند ایشان در اثنای ملازمت حضرت مولانا روزی چند در فصل بهار
بصحبت ... آمده بوده‌اند الحق ... نوشته‌اند و برای ایشان فرستاده و سواد آن رقعهٔ شریف که از خط مبارک
ایشان نقل افتاده این است: بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه و تعالی شما را با خود دارد
و غیر از خود نگذارد توقع از آن برادر دلنواز بهتر برادر مولانا عبدالرحمن جامی آنکه این فقیر حقیر عمر ضایع کرده را از گوشهٔ
خاطر شریف دور ندارند و اشتیاق غالب است نمیدانم چه نویسم اینها همه اسم و رسم است الغرض مقصود

در عبارات شیخ احمد غزالی است که لو توقف ... از جهت احتیاج اهل الله از جهت
تعطش آب کرامات و عزت شریف و کرامات ایشان را اختیار نمیدیدم که چه کنم ع رضا من ایشان را بر کار نکرد والتحیة والسلام
الفقیر الحقیر سعد الدین الکاشغری ... حیران ... رسیده فرا الغور راجع فرموده‌اند و دیگر از ملازمان آنحضرت مقارن ... نموده
حضرت مخدومی میفرموده‌اند که در ابتدای شغل این طریق انوار ظاهر میشد بطریقی که حضرت مولانای ما اشاره کرده بودند
شغل نبوده‌اند و نفی میکرده‌اند تا پوشیده شد بر ظهور انوار و کشف کرامات اعتمادی هیچ نیست برای آنکه فقیر را در صحبت
صاحب دولتی ... جذبه ... بدست ... زمانی از خود برده‌اند استادی مولانا نظام الدین عبد الغفور علیه الرحمة والغفران
میگفته‌اند که از ایشان پرسیدم که بعضی از این طایفه را کشف میشود و در بعضی دیگر مخفی میماند در این چه باشد فرمودند که طریق
دو نوع است یکی سلسلهٔ ترتیب که سالک بهمان راهی که نزول کرده عروج نماید و دیگر طریق خاص که طریقهٔ خواجگان
ما قدس الله تعالی ارواحهم ... سالک این طریقه را از ابتدا توجه جز ذات نیست و در این طریق کشف العوالم ضروری نیست و حضرت مولانا
عبد الغفور میفرموده‌اند که ... از خاطر ... مشاهدهٔ وحدت در کثرت بتفصیل ... از طریق اجمال
میفرموده‌اند که ما خود را در مرتبهٔ اجمال ... مغلوب ... ولیکن حضرت مولانای ما از اجمال بتفصیل بر آمده‌اند
جانب استغراق ایشان در ... میفرموده‌اند ... وحدت ... توحید ... شده که دفع آن را از خود ممکن نمیدانم و در ایام
ما را هیچ اختیاری نیست هیچ چیز قبول ... رضا ... بیش ... گرفته ... اثبات الارادة ... قبله

ذکر ملاقات حضرت مخدومی با بعضی از اکابر ... از صغر سن تا ... متحقق نمانند که حضرت مولانا سعد الدین قدس الله سره از
جمله اکابر که ایشان را دیده بودند و ملاقات کرده **اول حضرت خواجه محمد پارسا** بوده‌اند قدس الله سره و در کتاب نفحات
الانس نوشته‌اند که حضرت ... از اولاد ... میکرده‌اند و ... جامی ... در اواخر جمادی الاولی
یا اول جمادی الاولی سنه اثنین وعشرین وثمانمائه بوده باشد فقیر با جمعی کثیر از ... و مخلصان

بقصد

بر ظهور انوار و کشف کرامات اعتمادی نیست

و سالک این طریق را ابتدا توجه جز ذات نیست و در این طریق کشف العوالم ضروری نیست

سر وحدت چنان غالب شده است که دفع آن را از خود ممکن نمیدانم

بقصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند و هنوز عمر من سه سال تمام نشده بود و یکی از متعلقان را
گفتند که مرا بردوش گرفته پیش محفه محفوف بانوار ایشان داشت ایشان التفات نموده بودند و یک مویز بنبات که جانفزا
عنایت فرمودند و امروز از آن شصت سال است که هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم منست و لذت دیدار مبارک ایشان در
دل منست و همانا رابطهٔ اخلاص و محبت و اعتقاد و ارادت که حضرت این فقیر را نسبت بخاندان خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم واقع است
ببرکت نظر ایشان بوده باشد و امید از همین رابطه در زمرهٔ محبان و مخلصان ایشان محشور شوم
بمنه و کرمه وجوده ۲ دیگر مولانا فخر الدین لورستانی رحمه الله تعالی که از کبار مشایخ زمان بوده‌اند و هم در
کتاب نفحات نوشته‌اند که حضرت مولانا فخر الدین لورستانی رحمه الله تعالی در وجود جامی در سرای ... تعلق بوالدین ... میداشت
نزول فرموده بودند و من جامی خود دیدم که مرا به پیش زانوی خود نشانده بودند و بانگشت مبارک خود
نامهای مشهور چون عمر و علی در روی هوا مینوشتند و من از ایشان آنرا میخواندم و تعجب میفرمودند و لطف و شفقت
در این تعجب و محبت که ارادت این طایفه است و از آن وقت باز هر روز در میان دیگر میباید امید میداریم که
زمره و هر روز تحت میر ... در زمرهٔ محبان ایشان در آئیم اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین ۳ دیگر خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سره و اتفاق صحبت ... لطف و نور
بسیار داشته‌اند و در نفحات نوشته‌اند که روزی در مجلس شریف ایشان ذکر حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره و مصنفات ایشان معرفت
از والد بزرگوار خود نقل کردند که ایشان میفرموده‌اند فصوص جانست و فتوحات دل و این نیز فرموده‌اند که هر که فصوص را نیک
میداند وی را داعیهٔ متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم قوی میگردد ۴ و دیگر حضرت شیخ بهاء الدین عمر قدس سره
میفرموده‌اند که حضرت شیخ را استغراق و استهلاک بود عظیم و چنان بود که در هوا نیز نیز مینگریستند هیچ آرامی نبود مخلوق از
انفاس خلایق را که در ایشان هوا ملاحظه میکردند و میفرموده‌اند روز ملازمت شیخ بدیده جغاره بود رفته

وجمعی نیز از شهر رسیده بودند ادب ایشان آن بود که هر کدام از شهر آمدا از وی می پرسیدند که چه خبر
جز بهمان قاعده از هر یک جدا جدا پرسیدند که از شهر چه خبر داری هر کس چیزی گفت آخر از من پرسیدند
تو چه خبر داری گفتم هیچ خبر ندارم فرمودند که در راه چه دیدی گفتم هیچ ندیدم فرمودند هر کس پیش
فقیر رود باید که چیزی برود که اینها از شهر خبر داشته باشند در راه چیزی دیده بلی این بیت خواندند که
دل آرام در بر دل آرام جوی ... بعد از چند روز از عالم فرو بستند ۵ دیگر خواجه شمس الدین محمد کوسوی قدس سره
مینمودند حضرت خواجه وعظ میگفتند و حضرت مولانا سعد الدین و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین
ابو یزید پورانی و غیر ایشان از عزیزان که در آن وقت بودند بمجلس ایشان حاضر میشدند و معارف و لطایف ایشان را استحسان
میکردند حضرت مولانا شرف الدین علی یزدی رحمه الله تعالی مردم را ترغیب میکردند بمجلس وعظ ایشان و بعضی عزیزان
هر روز که حضرت مخدومی بمجلس خواجه محمد کوسوی می آمدند خواجه میفرمودند که امروز شمع در مجلس افروختند معارف
و حقایق بیشتر از بیشتر بر زبان ایشان میگذشت حضرت مخدومی میفرموده اند خواجه محمد کوسوی علیه الرحمه صفات حضرت
شیخ محیی الدین قدس سره معتقد بوده اند و مسئله توحید موافق مشرب وی تقریر میکردند و از بر منبر در حضور علمای
ظاهر چنان بیان مینمودند که هیچ کس را مجال انکار نبود و در اسرار و حقایق قرآن و حدیث نبوی و کلمات مشایخ
بغایت تیز فهم بودند باید که توجه معانی جمیع آیات بر ایشان فایض میشد که بعد از تأمل بسیار بخاطر دیگران
رسید همیشه در اثنای وعظ در مجلس عام ایشان نواده حضرت عظیم میر سید صبحتها بسیار میزدند و از آن بعضی از مجلسیان اصحاب نکاه
میکرده حضرت خواجه در بعضی اوقات مردم را در صورت صفات غالبه بر نفوس ایشان می دیده اند و میگفته
کاهی ایشان صورت ... بر ایشان ظاهر میشود اما زود از آن باز میگردند و بعضی کسان را هم دیده اند و میگفته که
پیش من می آیند در صورت سگان چنانچه ظاهر میشد بسیار بوده که در مجلس ایشان چیزی بر خاطر گذشتی خواجه

ایشان نواده حضرت عظیم
میر سید صبحتها
بسیار میزدند

ازا

از اطها کرده بودند و جهی که غیر از آن نکنند انتهی ۶ دیگر مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی بوده
رحمه الله تعالی بدره بوده برای حضرت ایشان بسیار قبر در بقای او نوشته که یک پهلوی بخاک میگذارد و
چنان وی مغلوب و مستهلک یافتم که گویی که خود هیچ شعور ندارد در قیاس که هم بسیار کاهی بسیار است
راست دیگر مولانا شمس الدین محمد اسد رحمه الله تعالی که ایشان با وی صحبت داشته اند و شیخ نوشته اند که یکبار در
راهی با وی همراه شدیم بتقریب وی با انکار رسیده در این جنب روز از دری واقعی هرگز مرا از خود گمان آن
و توقع آن نبوده هستیم و در سبیل اجمال اشارت بآن کرد و بر جهتی که ازان تحقیق وی بمقام جمع فهم کرده شد
بعضی عارفان گفته اند چون حق سبحانه تعالی بذات خود بر کسی تجلی کند این کس جمیع ذات و صفات و افعال اشیا را
در اشعه ذات و صفت و افعال وی سبحانه مستهلک یابد و نسبت خود را با موجودات چنان یابد که گویا وی همه
آن موجودات و این موجودات نسبت بوی اعضا و پند و فرو آید هیچ چیزی به هیچ یک از این موجودات
الا آنکه می بیند که بان فرود آمده و می بیند ذات خود را با ذات حق و صفت خود را صفت وی
و فعل خود را فعل وی بنا بر آنکه مستهلک شده در عین توحید و اسلاکه در عین توحید مستلزم آنست که
الحمد منسوب باو است و منسوب باید بوی و نزد اینها مقامی در توحید و ورای این باو جز مشاهده بجذبه بصیرت
جمال ذات نور عقل کی فرق بین جمیع اشیا و حکم واجب بالذات هم جدا میکرد و پوشیده شده در غلبه
نور ذات قدیم و تمیز میان حادث و قدیم برخواست از برای آنکه باطل ناچیز و نابیدا میشود در زمان
جی و این حالت را در عرف این طایفه جمع گویند دیگر حضرت ایشان بوده اند میان حضرت مخدومی و حضرت ایشان چهار
کرت ملاقات واقع شده دو کرت در سمرقند و کرت آخر حضرت ایشان در زمان میرزا سلطان ابو سعید از راه
النهر بخراسان تشریف آورده بودند و کرت چهارم که حضرت ایشان بالتماس میرزا سلطان ابو سعید بمرو آمده بودند

چپ خانه و مکاس ...

در شماز چنان مغلوب
در مسلکی یافتم

وحضرت مخدوم نیز از هرات بجهت ملاقات آنحضرت بسمرقند رفتند بخط مبارک ایشان دیده که نوشته بوده اند که
در نواحی مرو حضرت خواجه عبید الله مد الله ظلال ارشاده الی یوم الدین گفتند که سن تو چند باشد جواب گفتند که پنجاه
گفتند پس سن ما از ده سال زیاده باشد و حضرت مخدوم فرموده اند که پیش از ملاقات و بعد از ملاقات میان حضرت ایشان و حضرت مخدوم
مکاتبات و مراسلات بسیار واقع شده و کمال ادب و اخلاص و نسبت با آنحضرت از مصنفات نظم و نثر ایشان بر خاص و عام ظاهر
و پیداست و هویداست و آن منظومه مثنوی را از آن مشهورتر است که برای آن جناب ساخته اند و غلو عقیده و محبت آنحضرت نیز نسبت بایشان
از رقاع و مکاتبات آنحضرت که بایشان نوشته اند ظاهر است و از جمله از رقاع و مکاتبات این دو قطب که مشتمل است بر شهادت و ترددات
ایشان نقل کرده میشود از جمله آنها **مکتوب اول** بعد از رفع عرضه داشت آنکه این گرفتار محبت ... کرده
از فراق احوال خود نسبت بملازمان آن آستانه کی اعلام کنیم لیکن میترسیم که از خرابی احوال این فقیر ملالت بر خاطر رسد
ذکر او جز اینکه همت ازو دور نمی کند خاطر این محبت نماید بلکه بطریقه از اخلاق کریمه نسبت بمحبت
که از غم گرفتاری خود جز آن نمیدانم که **نظم** اگر دیو گریبان از ما بگسلد ... السلام و الاکرام
مکتوب دوم عرضه داشت آنکه اشتیاق و آرزومندی بصحبت بی نهایت است چند بیاموزد اگر بحکم ع الحق دولت
کو پیامی از ... لیکن هیچ آرزو که خود را بران آستان رساند از الطاف حضرت حق که به فقیر ... رساند
بحضور و عنایت ... چنانچه نموده اند از حقیقت حال ... توجه آنجناب ... والسلام و حضرت
مخدوم سه نوبت بسمرقند رسیده اند نوبت اول در زمان میرزا الغ بیک رفته بوده اند و بدرس قاضی زاده رومی آمد شد میکرده اند چنانچه
ازان گذشت و نوبت دوم خاص از برای ملاقات حضرت ایشان رفته اند و تاریخ این رفتن چنانچه از خط مبارک ایشان نقل افتاده
در سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه بوده بسبب نوبت سیوم که از برای ملاقات حضرت ایشان از هرات بسمرقند رفته اند و چنان
اتفاق افتاده بوده که در وقتی که حضرت ایشان بحضور از برای صلح میرزا سلطان احمد و میرزا عمر شیخ فرزندان سلطان ابو سعید بوده اند

عرایض که بوده بوده که چون بعد از ملاقات و صحبت که جمعه بحضرت ایشان بجانب ترکستان متوجه شده اند و حضرت
مخدوم با سایر اصحاب وداع کرده بجانب فاراب رسیده اند و بعد از مصالحه سلاطین به ولایت تاشکند آمده اند و ایشان نیز
از فاراب طلبیده در تاشکند چند شبانروز صحبتها داشته و مشرف و قایم بوده اند و مجلسها می شده است مولانا ابو سعید
الرحیم که از اصحاب ایشان بوده و ذکر وی در فصل سیوم مقصد سیوم این کتاب خواهد آمد در آن صحبتها حاضر بوده و از کیفیات و خصوصیات آن مجالس
حکایت می گفته که ... ابو الحسن ... حضرت ایشان صحبت حضرت مخدوم بسکوت میگذشت و گاهی حضرت ایشان سخن میگفتند و حضرت
مخدوم تحمل میفرموده اند و ... مولانا عبد الغفور ... فتوحات مکیه شرح آن بر مطالعه حضرت ایشان بوده و آورده که در مجلس
حضرت مخدوم آن مجلس مشکلتر بوده که ... شیخ را خواند و حضرت ایشان فرمودند از ... خاص کتاب ... کوهم
درین باب تمهید مقدماتی که بر سخنان عجیب و غریب گفتند و بعد از آن فرمودند که ... رجوع به کتب ارباب کشف و ملاحظه
کرده شد مقصود درین بابت خود دو ظهور و حضرت اقامت مخدوم در تاشکند در ملازمت ایشان پانزده شبانروز
بوده بعد از آن بحکم اجازت خواست از تاشکند متوجه سمرقند شده اند و از زیادتی بجانب ایشان آمده و تاریخ این سفر حقایق
مبارک ایشان نقل افتاده این است که بیرون آمدن بسفر سمرقند که در سه شنبه غره ربیع الاول سنه اربع
و ثمانین و ثمانمایه و دوشنبه دیگر بار دو رسیده نزدیک به تخت خاتون رسیده و پنجشنبه از آنجا
کوچ کرده آمده و سه شنبه ... باند خود رسیده و آدینه ... از آب جیحون و پنجشنبه ... بر باقیه ...
رسیده شد و آنحضرت ... ملاقات ایشان در روز یکشنبه به ترکستان متوجه شدند و ما از آنجا به فاراب فرستادند
پانزدهم ربیع الاول از آنجا به فاراب ... و اقع ... را به تاشکند رسیده شد و هشتم جمادی الاولی از تاشکند
بجانب خواجه ایشان توجه افتاد پانزدهم جمادی الاولی سمرقند رسیده شد دوشنبه بیست و یکم رجب ... تا پنجشنبه در شادمان وقوف
افتاد و دو شنبه ... رسیده شد و هلال شعبان فی ... پنجشنبه در ... رسیده شد حضرت مخدوم ... فرموده اند که

الی ... مهم
ملاقات ایشان ...

دود اهر آرند و اگر چیزی بر خاطر ایشان گران می آمد بقوت قاهره رفع آن میکنند و سبحان این طایفه را
بیان ... که حضرت ایشان میفرمایند از هیچکس نشنیده ایم از بعضی مخادیم استماع افتاده که حضرت ایشان ... از طالبان
بملازمت حضرت مخدومی چون مشرف شدند و بر حسب عهد از ارباب صحبت ایشان تحریص نمودند در آن وقت او را ... کاوره اند
میرفت کسانی ... بر سبیل خلوت حضرت ایشان ظاهر شده و میفرمایند عجب چیزی گیست در بالورد و خراسان ... میزنند و وجد ...
نور ... از آنجا آمده آید چون در قرس علا الحضرت تشریف رفته شده روزی مبادی فرمودند که ... وقت کرا داده
کم شیخ عبد ... و مولانا محمد روحی فرمودند که در وقتی که مولانا عبد الرحمن کار دیده و ... روی ایشان ... بعد از آن
فرمودند شنیده ام که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی مرید کسی نمیکردند که آن ... فرمودند که ما قدسیه ... حضرت خواجه
... نزد ... در شیخ راندند در باری کشاد در خلوت راندند در صحبت آن ... استادی مولانا عبد الغفور علیه الرحمه
در تکلم ... بودند که حضرت مخدومی تلقین نمیکردند با آنکه از حضرت مولانا سعد الدین مجاز بودند و از جانب ... ذوق
لیکن اگر کاملی فرمایند وی خود از طریق آگاهی ساخته کمال اتحاد ایشان بود میفرمودند که تحمل ... بار شیخ ...
امداد ... طلب را طالب بودند میفرمودند در زمانها یافت نمیشد ... حفظ والد ...
علاوه بر این حضرت مخدومی بسیار ... میکردند بالتماس ... و از آن ... بطریق ایشان ... شده ... مشرف بودند ...
... در مشهد مقدس امام علی رضا علیه التحیة والثناء در واقعه دیدند که از روضه ... نماد اعزیزی
در برابر ... ایشان ... و تحفه ... بیش ایشان رفته و سلام کرده و نیاز مندی تمام
نمودند جواب دادند و التفات کرده فرمودند باین ... که کسی آمده که ... نزول کرده
کفتم فلانجا ... و دروی ... در نزدیک ما ... جای ... کرده ام ...
توفیق ... ملازمت نکرده ام فرمودند مرا سعد الدین کاشغری ... میگویند ... که ...

نسخه
و مولانا محمد ...

نسخه ۴

شوند و منع ... ارشاد ... روز ... از ... و مشهد رسیده که درین شهر باین نام هیچ عزیزی می باشد
گفتند شیخ سعد الدین کاشغری ... شیخ و مقتدای جمیع ... کاشغری ... رفتیم و او را دیدیم ...
در خواب دیده بودم ... بیرون آمد ... در سید ... ایشان بودند بعد از ملاقات
ایشان ... از احوال ... حضرت مولانا سعد الدین قدس سره در ... مقتدای خلق بوده اند ...
از دنیا ... حضرت مولانا سعد الدین ... و بعد از آن ... رحلت ... حضرت مخدومی رسیده
و در خلوت ... ایشان ... فرمودند ... کفتند ... ایشان ...
فرمودند ... ایشان را ... خود که ... از ... ایشان در آن می بوده اند دلالت کرده اند
جمل ... حضرت مخدومی ... فرمودند ... ایشان ... و بجای ایشان
... حضرت مخدومی ... خود را از ...
... ایشان ... فرمودند ... ایشان ... در ماه ... مخدومی خواجه
کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعد الدین ... واقع ... قبول کردند ... علیه الرحمه

ذکر توجه حضرت مخدومی مبارکی نور ... بسفر حجاز و بیان وقایع

در آن ... بسفر ... دادند ... در اواسط ربیع الاول ... سنه ... شده اند و ... مبارک ...
تاریخ رفتن و آمدن ایشان بر سبیل تفصیل در آخر این فصل ... نقل خواهد افتاد ... ان شاء الله تعالی
نمودند ... اعیان ... فتح ... کفتند ... التفات ... درویشان ... مهمات
... آمد ... ساز ... کفایت ... با یک ... پیاده ... اسباب ...
طیب ... [illegible] ... مخواهیم ... سواره ... برادران ...

شدند بر نیشابور و سبزوار و بسطام و دامغان و سمنان و قزوین و همدان عبور نمودند و جا بجا بعد
شاهزادهٔ حضرت اخلاص و نیازمندی تمام اظهار کرده و روز بروز ایشان از اهل قافله نگاه داشته و ضیافتهای پادشاهانه
بجا آوردند و ملازمت ایشان جمعی کثیر از متعلقان و چاکران خود طریق همراهی مسلوک داشته و قافلهٔ ایشان را از کردستان سلامت گذرانیده
امیر کوسه بعد از آن ایشان را در اول ماه جمادی الآخر به بغداد در آمدند و چون به بغداد رسیدند به زیارت حضرت امام موسی
رضی الله عنه و جناب مولوی از بغداد متوجه ... شدند و چون به کربلا رسیدند این غزل انشا فرمودند **غزل**

کرده‌ام دیده پای سوی حسین ؞ هست بمذهب عشاق فرض عین ؞ خدا در قدمش سر گرنهند
جا بکنم سرم از فرق فرقدین ؞ کعبه بگرد روضه او میکند طواف ؞ زکعبهٔ الحجیج این تراجوی این به
از قاتلان بتعاقب ... از کرامتش ؞ این به که حیله جوی کند ترک ؞ ان اکه ... بود ...
از ... حجت ... ؞ جام گدای حضرت او ... شود ؞ باده او وصال ... عذاب
... در مذهب ... ؞ باشد حاجت قضای سائل او ... ؞ بعد از آن باز به بغداد آمدند و در آن ایام از

غرایب امور آنچه سمت صدور یافت از جهال روافض بود و اعتراض ایشان بر بعضی از ابیات سلسلة الذهب و صورت آن
بر وجه اجمال آنکه ... بود ... از تکلم که جامی سالها در ... شعار ... و در آن خصوص ... و معاند ...
بنیه ... روزی بواسطه بعضی از عوارض نفسانی میان وی و یکی از زهاد مشارالیه گفت و گو شده و بکدورت و نزاع
انجامید و وی از غایت غلظت طبیعت و کثافت ... جبلت کمر عداوت ملازمت ایشان بر کذاشت و برابطه جنسیت و علاقه ... مناسبت با جمعی از
روافض اختلاط و ارتباط ورزید و در وقت و بیان اقامت ... منزل ادبار ایشان کشید و تمثیلی اول از کتاب
سلسلة الذهب از بعضی کتب قاضی عضد رحمه الله نقل کرده در بیان ... که اکثر اهل عالم از روی عبارت
خود دارند اول و آخر آن تمثیل ... و بیتی چند که در بیان ما حصل عقیده اهل سنت و الجماعت ...

بدانها نمود و یکی از روافض شاعر بکمال تعصب و ناکیدی تحقیقه در این فقیه بیتی چند دیگر هم بر آن
افزوده و جهال و علماء روافض از اطراف و جوانب ... فاقد اینها بطریق رمز و اشارت و ایما و ...
کنایت سخنان شورانگیز فتنه آمیز میگفتند تا آنکه روزی دیگر از مدرسه نظامیه بغداد محفلی عالی ترتیب کردند
و فضلای حنفیه و شافعیه در آنجا بنشستند و ایشان را نیز ... مقصود ... برادر ... حسن ... و خلیل ... بیک ...
... از قبیل قاضی بغداد بودند در مقابله ایشان با امرائی که نشسته بودند و خاص و عام بغداد بر در بازار ...
ازدحام کرده و کتاب سلسلة الذهب را حاضر آوردند و مضمون آن حجاب ملاحظه سابق و لاحق در حضور همگنان صورت واقعه
و اشعار ... ظاهر ... که چون در نظم سلسلة الذهب حضرت امیر و اولاد امجاد ایشان را رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ستایش کرده‌ام
از ستایش ایشان بودیم که ... ما از آن برفض ... جهت دشنام کرد در بغداد بجفای روافض
مبتلا گشتیم و حاضران مجلس بر مضمون حکایت ... اطلاع یافتند ... و ... الحکمه گفتند
هر که دین ... ابیات ... و در مناقب ایشان و اولاد ... انجمن ... بعضی ... الفضلا
حنفی و شافعی بار دیگر ... در صحت آن حکایت ... کردند بعد از آن ... حضور قضات و اعیان ...
... آن روافض ... به سعید ... از روی ... با ما سخن ... از روی طریقت ... از دو
ایشان ... مجلس ... در دست شارب خود ... چون ... ابن ... جمعی از
اهل ... از ایشان در آن مجلس حاضر بودند ... مخالفین ... را
غضب ... کردند و دیگر ... شارب ... چند ... دست ... سعید از در طریقت
... نظر ... و ... بخود ... باید ساخت ...
در کار ... کنند و ... قاعده طریقت ... بکر بلا و ... آنجا بکیر از ... کرده

باز بر سر مجادله آمد بعد از آن برادر طریق بعضی حیدری را که بعضی ابیات نامربوط گفته بود بر ابیات سلسله
افزوده در خشونت و تعصب گوی مبالغت از اقران ربوده بود پیش آوردند و عتاب و خطاب کردند و آثار قهر و سیاست
تکالیف بر وی ظاهر آمد تا آنکه او را در آن مجلس تخته کلاه بر سر نهادند و وی را بر دراز گوش سوار کردند و بازار
اعزا و قرا گردانیدند و تشهیر تمام کردند و بعد از آن از بغداد بیرون آمدند و بعد از آن صد و ابیات قهر و جفای اهل بغداد غزل
فرمودند: بیت: ساقیا برخیز و بر سوی [illegible] بغداد با تو [illegible] زدم می که هیچ کس
زانجا [illegible] دیار سلامت [illegible] : از نکته وفا مرو و طمع آن : از طبع تو خالی از مروت صفت : در راه عشق تو [illegible]
خوش [illegible] جفا ملامت : عاشق که تو بود تو بنهان خانه : در دم فراغتی زتیغ [illegible] : وصف عاشق
این کم طلب [illegible] جای مقام روان [illegible] : رفتار نسیم [illegible] حجاز : و بعد اقامت ایشان
در بغداد [illegible] بود بعد [illegible] متوجه نجف شدند و در روضه منوره حضرت علی کرم الله وجهه آورده در [illegible]
که این مطلع را انشا فرمودند مطلع: [illegible] شوق یار : [illegible] قطع یار
خوش [illegible] و در آن شب [illegible] نجف قبله [illegible] و در آن مقام مبارک این غزل فرموده
و مولای جمیع [illegible] : [illegible] : انکار را در [illegible]
[illegible] : زنده عشق [illegible] : [illegible]
در جهان [illegible] : [illegible] : دعوی عشق تو [illegible] : [illegible] دل [illegible]
[illegible] : [illegible] : چون [illegible] جاشنی شهد محبت : از [illegible] حاصل [illegible]
جامی از قافله سالار [illegible] : و بعد از زیارت مشهد مقدس [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
عنه قصیده [illegible] در سلک نظم در آورده که مطلعش این است: اصبحت زائراً لک یا شحنة النجف

بنهار

بنهار حرم قدوم فرمودند و سید شرف الدین محمد نقیب که در آن وقت سید السادات و نقیب النقبا
آن دیار بود با اولاد و احفاد و سایر اکابر و اعیان استقبال نموده و شرایط تعظیم و توقیر بتقدیم رسانیدند
و بعد از ادای زیارت و رعایت شرایط آن به مدینه متوجه شدند و در آن [illegible] تحفه شاهانه بجا آوردند
قافله در بادیه بود [illegible] در [illegible] و آوردند و در اثنای راه قصیده انشا کردند
بر اکثر [illegible] مطلع اول آن قصیده این است: بیت: با نگه رحیل از قافله برخواست [illegible] : رفتم [illegible]
و مطلع دیگر این است: یا رب مدینه است [illegible] خاک آمد بوی : یا ساباغ ارم یا روضه [illegible]
و بعد از آن در مدینه رسیدند و شرایط زیارت روضه مقدسه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بجا آورده متوجه مکه مبارکه
شدند و بعد از [illegible] در اوایل ذی الحجه به مکه رسیدند و اقامت نمودند در [illegible] یازدهم بعد از ادای مناسک
حج و شرایط و ادای آن تمام باز متوجه بمدینه شدند و در اثنا توجه به زیارت رسالت صلی الله علیه و سلم
این غزل فرمودند: بیت: بکعبه رفتم و آنجا [illegible] تو کرده : جمال کعبه تماشا [illegible] تو کرده
دعای حلقه [illegible] تو کرده : [illegible] خلق [illegible] : [illegible] تو کرده
[illegible] : [illegible] سعی گرد [illegible] تو کرده : [illegible] : دل از جا [illegible]
موی تو کرده : [illegible] ایستاده خلق [illegible] : [illegible] تو کرده : [illegible] مقاصد
جو جامی از همه [illegible] روی تو کرده : و بعد از ملاقات در روضه پیغمبر صلی الله علیه و سلم توجه به جانب شام کردند
و در دمشق چند روز اقامت فرمودند و قاضی محمد خیضری که اقضی القضات آن دیار بود اکثر محدثان روزگار
و در حدیث [illegible] عالی از [illegible] صحیح [illegible] شنیده [illegible] حدیث [illegible] سند حدیث گرفتند
و قاضی [illegible] اقامت [illegible] انجا [illegible] و میهمانداری چنانچه باید و شاید قیام نموده بعد از آن

بعد از آن متوجه حلب شدند و چون بحلب رسیدند سادات و ائمه و قضاة آنجا انواع تحف و هدایا
مبذول داشتند و در آن ولا قیصر روم توجه ایشان را از خوانین [illegible] بجانب حجاز شنیده بعضی از اتباع خاصه
خود را همراه خواجه عطاء الله [illegible] که از دیرباز ملازمت ایشان میکرد و بازرگان [illegible] میداشت
مصحوب بیست و چهار هزار اشرفی نقود و صد هزار دیگر [illegible] بخدام ایشان گردانیده بزبان مسکنت و نیاز
التماس نمود که ایشان چند روزی پرتو التفات بر ساحل مملکت روم اندازند و لیکن آن حضرت قدوم میمنت لزوم روم را زینت
نبخشیدند و از جمله اتفاقات آنکه [illegible] رسولان قیصر بعد از چند روز [illegible] ایشان از دمشق متوجه
حلب شده بودند و چون رسولان بدمشق رسیدند ایشان را ندیدند تا [illegible] در حلب بودند که [illegible] ایشان بحضور
[illegible] قیصر [illegible] از دمشق رسیدند [illegible] از حلب روی به تبریز نهادند رسولان از دمشق [illegible]
بحلب آمدند و ایشان را [illegible] طلب نمایند و چون بحلب رسیدند [illegible] احوال [illegible] بواسطه حرب
روم و آذربیجان در انقلاب و اضطراب بود حاکم آنجا محمد بیگ نام از اعاظم ترکمان بود و با حسن بیگ قرابت قریبه
داشت [illegible] و [illegible] اخلاص [illegible] با حضرت مخدوم بود با [illegible] اتباع خود [illegible]
همراه نمود [illegible] از گردنها و مواضع خطرناک بسلامت گذرانیده تا تبریز رسانید و قاضی حسن
و مولانا ابوبکر طهرانی و درویش قاسم شقاول که اعاظم صدور و امراء [illegible] مجلس حسن بیگ بودند با سایر امرای کبار و اعیان
آن دیار استقبال کردند و با عزاز و اکرام تمام خدام ایشان را در منازل خوب و مواضع مرغوب
فرود آوردند و باعث ایشان [illegible] ملاقات و هدایای پادشاهانه [illegible] عالی اکرام و احترام بتقدیم رسانیده وجه
گذرانیده و با ابرام [illegible] التماس [illegible] ملاقات و الده [illegible] خود در اینجا [illegible] متوجه خراسان شدند
رسیده شد [illegible] سلطان حسین [illegible] خبر قدوم شریف ایشان [illegible] از معتمدان خاص را

لایق

لایق محجوب بمکتوبی مشتمل بر وفور اخلاص و نیاز برای ایشان فرستاده بود و در اول آن مکتوب
این بیت نوشته بود بمقدم شریف فتح القلوب و نزهة الارواح و مقارن این حال رقوام [illegible]
الدین علیشیر [illegible] رباعی که رباعی ای [illegible] الصابد [illegible] [illegible] تازین کدام خوبتر کرد خرم خورشید
جمال تو از جانب [illegible] یا ماه جهان فروز از جانب شام بخط شریف خود نوشته دیده بر ظهر کتابی
نوشته بودند [illegible] [illegible] از دار السلطنه هرات بجانب [illegible] در ربیع الاول سنه سبع و سبعین
و ثمانمائه واقع شد و اجتماع [illegible] ببغداد رسیده شد منتصف شوال بکنار دجله اتفاق افتاد و بیست
[illegible] از آنجا قافله و آن غره ذی القعده از نجف [illegible] بزیارت مرقد امیر المؤمنین علی [illegible] عبور بیابان در اهنمود و بیست
توفیق نزول بمدینه رسول صلی الله علیه و سلم دست داد ششم ذی الحجه بمکه شریفه زاده الله شرفا و کرامة رسیده شد
پانزدهم [illegible] شام [illegible] ارتحال واقع شد بیست و دوم [illegible] بمدینه شریفه رسیده شد بیست و هفتم [illegible] حلب افتاد در اواسط
عشر اخیر محرم بدمشق نزول واقع شد بعد از نماز جمعه چهارم ربیع الاول از محروسه دمشق مراجعت بحلب اتفاق
افتاد دوازده روز در حلب رسیده شد روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی از بلده حلب بجانب قلعه بیره آن شدیم
بیست و [illegible] جمادی الاولی بتبریز رسیده شد [illegible] جمادی الاخری بجانب خراسان توجه افتاد هلال رجب
در [illegible] [illegible] روز جمعه [illegible] ساعت نزول واقع و [illegible]
سنه [illegible] ثمان و سبعین و ثمانمائه و من نفایس انفاسه المتبرکة قدس سره و آن در ضمن [illegible] ایراد می یابد رشحه
روزی بتقریر میفرمودند که اصالت نزد اهل حق آنست که آباء و اجداد کسی از جنس امراء و وزراء بوده باشد یا در سلک فقراء
و ظلمه منتظم بوده بلکه اصالت عبارت از جنس جوهر یکیست در ذات انسانی با حسن فطرت سلیم و سرشت پاک
و آنچه در ... در افراد انسانی از اصل خیر بدارند عین اصلیت رشحه میفرمودند که هر ذره بد نفس خیر خواهند

بواسطه [illegible] رقعه و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان اصالت

مردم بدنفس چون خواهد
که عیب [illegible] [illegible] رسد

عجیب بی شمارند اول بدیها بیکه در ذات ایشان موجودست بر زبان ایشان جاری می شود
چه آن بغیر ایشان زده بکثرت است رشحه ۳ می فرمودند که بهمه کدایان سایلان شفقت و مرحمت باید نمود و لقمه ای زید دهند
در هیچ نباید داشت انظار در ان هم باید کرد که موجد ایشان کیست جنیدی و شبلی حاجت نابوده اینها چه کنند هیچ
عالم را بر هیچ کار بیکدایی بدر خانه کسی نخواهد آمد و از کجا که درین ژنده و لباس مجهول صاحب دولتی نیست و اکثر
جنس واقع است اولیای کبار در پیچ کار حال خود نخوانده بر بابها میکنند رشحه ۴ روزی ایشان از کسی پرسیدند که
کفت حضور داری رحم و با درد دعا بجدها و در کنج و اعتزال نشسته فرمودند حضور عافیت از کسی باید جست در کو
بنشین عافیت از کسانی خود باز رسته تا از زمان خود در کنج نشین و خواه میان مردم با رشحه ۵ می فرمودند علامت
انکه دایم محزون و اندوهناک باشد در کافات الهی فارغ نشستن خوب نیست کجج در پیچ و اندوهی از دی
غفلت می آید و کر کر و نه و اندوه دارد از وی بوجوب حضور می آید خواجکان قدس الله اسرارهم
در صورت حضور چون نوری ظاهر شود رشحه ۶ می فرمودند تعجب دارم از کسی که راه دوست دارد و از همه چیز جدا شده
و این مرد هم در صحبت بحضرت حق چنین تحقیق تحتیر سید این را کجا ذاتی کو بند و این بهتر ابتر عجب است
نه انکه هم لطف بیند و دارد دم تکاه عشقی بیند رشحه ۷ کر پیش ایشان می گفت که فلانی درویش
ذکر جهر بسیار میکوید حال را از ریا نمی باید فرمودند ای ایشان ذکر با فوایدی است اورا کفایت است از همان
ذکر بسیار بنور رسید همه صحیفه اعمال را روشن کرد ایشان فرمودند که گفته اند ذکر جهر خاص است ذکر خفیه ...
زیرا که جنس نفس متعلق مشغول تحقق کشت الا متخیله تخیل لفظ الله از نشو شونا یافت ناطقه بکلمات ...
قوت بسیار بعاقبت متحمل بار دیگر و هم جنس نفوس قوت عقلیه و این حرکت دوریه بر خلق حرکت دوریه وجودیه و در طلب تحقیق
بان جمعیت است که اصل بعد ریه صورتان را است معنوی است مقصود حصول ان کیفیتی که رشحه ۸

می فرمودند که بهمه کدایان و سایلان شفقت باید نمود

سبب ... در ... عزیز ... میاید

محبت ذاتیه ... آن سبب است

ذکر جهر ... خفیه

روزی

روزی شیخ محمد در مجلس ایشان کفتند که یکی از اکابر نوشته است حضرت حق سبحانه فرموده که انا جلیس من ذکرنی
کر ذکر این حالت باشد چون ذکر جهر کوید فرمودند در جنبر که صدق کاشانه فعلها نا خوش بیشتر و ضابط در
این جلسات این غلط چون کسی در ذکر جهر این چنین حالتها میکنند حق سبحانه باطن محیط است ذکر جهر هم خوب
کی از ایشان پرسیدند که جهر کفت چون شما بتصوف می کویند فرمودند انکار کرده بکرار زمانی دادم
رشحه ۱۰ می فرمودند که کلمات قدسیه اولیاء الله را و هم نقش از شکوه و عفت رسالت صلی الله علیه و سلم بهم ما نکه
تعظیم قرآن و حدیث واجب است تعظیم کلمات اولیای ایشان نیز لازم است با استماع ایشان باید ادب و حضور زنده کار
باید تا کرد از خود بر خورداری باید رشحه ۱۱ شیخ عبد الله انصاری قدس سره در یکی از مصنفات خود چنین
نوشته که بسم الله ای لائق الجلال تر بعضی از علما وقت این معنی را صعب نمود که تو این کلمه با این عبارت
چگونه روزی حکومت هم عرض کرده شد و از ان معنی اشکال فهم نموده فرمودند ان عبارت تفسیر لفظ الله است
ذات لفظ الله رشحه ۱۲ روزی میفرمودند که او روزها در خاطر افتاده و جا ننیده ایم مظاهر علی الحقیقه
صورت منطبقه است در آینه نه عین آینه زیرا که مظاهر را که حکم کنند باز از حال ظاهر و او صفات و احکام
وی از ان مظاهر است وجود ایشان را این حالت است غرض ایشان از این چنین چیز دیگر بود بیان نوع تمثیل می نمود رشحه ۱۳
بعضی از عزیزان که نبلا ایشان رجوع دایم داشتند و ذکر نموده روزی در مجلس وعظ خواجه شمس الدین محمد کوسوی قدس سره
بوده بر سر منبر فرمودند که مدتی بود که ان سخن اهل شرع فشار قبر را بسبب کسی از خود منکر
حق داشته اند و کفتند فشار قبر را وجهی خواهد بود که جانب چپ آید و طرف چپ دراید
مشکل بود من هرد این عین تعجب بر سر ازا در حق انبیا و اولیا بلکه در حق صالحان و مومنان چگونه تصور توان کرد
با کانکی خاطر چنین رسید که غرض از بردن و آوردن چپ و راست فشار جسمانی رسانند و فشار انجام

ذکر جهر هم خوب است

بازی ۶

تعظیم کلام اولیاء لازم است

بیان فشار غلط در قبر

و جهت این توجیه که فرموده‌اند بر وجه اجمال بود زیرا که از حضرت مخدوم با بنده گاه این سخن می‌رفت
فرموده‌اند حضرت خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم برزخ را قبر می‌گویند و برزخ عبارت از آن مرتبه که واسطه است
میان عالم اجسام و عالم ارواح پس معنی این سخن که روح را اجسام نیز آرند آنست که روح را مصور سازند بصورت
مثالی و در صورتی مقدار یکه عبارت از کمی و کیفی توانند بود بینند و آنکه اجسام روح را سازند [illegible] انجا
ان کان [illegible] حصه قبر است روح مجرد او را تمام فرو گذاشته است بلکه مراد آنست که طایر روح را که او تعلق
باین جسم کثیف داشته است و از آن حیثیت او را جسمانی میگفته‌اند بعد از مفارقت این جسم کثیف و هوای انقطاع
متعلقه دیگر پیدا شود بغایت لطیف نسبت بتعلق زمان تعلق او را روحانی گویند و وجه دیگر این سخن آنکه درین عالم صفات
روحانی مخفی و مستتر در صفات جسمانی و صفات جسمانی ظاهر و پیدا است بسبب این سخن افراد انسان که درین عالم کون
و فساد صفات انسانی از وی ظاهر است و صفات سبعی و بهیمی و شیطانی مخفی چون که همه معانی در آن عالم خواهند بود صور
بر جهتی که در وی صفتی از صفات سبعی مستبطن بوده باشد آنکس در صورت سبع خواهد ظاهر شد پس آنچه روحانی
است مستور بجسمانی شود و جسمانی صفتی است که اکنون از انسان ظاهر است روحانی شود یعنی مختفی و مستتر گردد و درین
گونه تعذیب خواهد بود رشحه ۱۴ روزی عزیزی در مجلس ایشان این حدیث پرسید رسول صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند که
یوجر ابن آدم فی نفقته کلها الا شیئا وضعه فی هذا الماء والطین آدمی در همه نفقات خویش در آخرت مزد و ثواب
می‌یابد مگر آن نفقه که در آب و گل صرف کند پس بنابرین حدیث لازم می‌آید که ساختن بقاع خیر از مساجد و معابد
و رباطات و امثال آن در آخرت هیچ اجری نباشد ایشان فرمودند که مراد درین حدیث معنی دیگر است که مراد از آب و گل
عالم اجسام است و مقصود آنست که آدمی هر نفقه که کند مزدی یابد مگر آن نفقه که همت و نیت او در آن
تجاوز از عالم اجسام نباشد و غافل از بهر فواید و حظوظ جسمانی و لوازم آن کند رشحه ۱۵ می‌فرمودند که

اگر

اگر تحصیل علم اولین و آخرین کرده باشد در نفس اخیر هیچ علم وی را دستگیری نخواهد کرد و همه علوم
از لوح دل او محو خواهد شد مگر آنکه ملکه حضور و آگاهی حاصل کرده باشد که در نفس اخیر دستگیری میکند پس
جوانی غنیمت است چند روزی با شنگی رخ نمی‌باید گرفت و کنجکی می‌باید نشست و ملکه حضور باید حاصل کرد که خاطر از [illegible] جمع
تفرقه و انبساط خلاص شود رشحه ۱۶ می‌فرمودند که در طریق خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم کم دیده‌ام که در وی
نوع جانب گفتی و قولی فرموده باشد ابتدا این طایفه نهایت مشایخ دیگر هر که این طایفه قبول کردند نادر کسی
دست ازوی باز داشته‌اند هر چند بنابر غلبه احکام نفس و هوا ترکی می‌افتد باز او را در پیامیکشند رشحه ۱۷
می‌فرمودند بعضی مردم چیزهای شیرین مثل خرما و نبات از برای آنکه ایشان را کیف خویش حاصل گردد خرما
خورده‌اند زیرا که اسلام پیران رفته یاد دهی و شیر گرسنه خلق خدا از وی تشویش شد و آنکه تنک خورده
بکار وی غیر لذت [illegible] خوردن هیچ نمی‌اندوزد این حال حضور و کیفیت حاصل کرده‌اند هیچ کیفیت خوش‌تر
از جسمانیت که از حال خواجگان بود که حضور و کیفیت از هیچ چیزها پیدا میکنند آن کیفیت همه در خور
سرور بنی و نیست و هم درین عالم اثر آن در سرور بنی وی ظاهر است و هر که در [illegible] مبتلای
این چیزها اند رشحه ۱۸ می‌فرمودند که پیری آفت جوانی است و هر که در جوانی میگذرانند در روزگار
پیری اثر آن در بشره او ظاهر می‌شود رشحه ۱۹ روزی بو الفضولی با رده که دم از زهد و تقوی
میزد بمجلس ایشان آمده بود طعامی آوردند اتفاقا نمکدان حاضر نبود وی دست در کف نمکدان
نهاد ایشان فرمودند که [illegible] ایشان رسم طبیعت [illegible] نان نمک آورد پس بطعام خوردن مشغول شد اثنا درین
که دید که نان بیک دست میشکست ایشان بر سر حرف کرده و گفت نان بیک دست شکستن مکروه است ایشان فرمودند که
وقطعا خوردن در دست مال مردم را بکر [illegible] مکروه‌تر است از آن که وی ساکت بود از زمان [illegible]

و در نفس آخر هیچ علمی دستگیری نخواهد کرد مگر حضور حق

بیان نان خوردن بیک دست

سخن گفتن در وقت طعام

آمده و گفت در وقت طعام خوردن سخن گفتن سنت ایشان کنند که بر کفش ... ما را از مجلس خاموش بود

رشحه روزی کلاتر از اصحاب التماس نمودند که ما را تعلیم فرمایید که بقیة العمر بآن مشغول باشیم فرمودند که گر از حضرت

مخدومی مولانا سعدالدین قدس سره همین التماس نموده اند ایشان دست مبارک در پهلوی نهاده و اشارت بقلب صنوبری کرده اند و فرموده اند که

بأین مشغول باشید که کاهیست بعضی وقوف قلبی لازم گیرید و مستغرق معنی آن رباعی که فرموده اند **رباعی** ای خواجه بگو ... دل ... که

در پهلوی ... دل حاصل کنی خواهی ... عالم معشوق ... اینست تو دل ... دل کن **من خوارق عاداته**

قدس الله سره عزیزی از علماء ... در سفر حجاز از همراهان ایشان رفته بود و فرمود که در بغداد مرا مرض ... و در حضر

امتداد یافت ... ایشان ... و از آن جهت ملول بودم روزی یکی از یاران ... آمد و گفت ایشان

بعیادت تو می آیند از ... و طبیعت ... بالین ... نشستم ناگاه ایشان

در آمدند و نزدیک من نشستند و از احوال من پرسیدند و فرمودند که ... این بیت مشهور خواندند

کر برسر بیمار آمدی بعیادت ... بیمار ... ایشان بر ... فرمودند که ... از ... اخلاط

شدید و سکوت کردند و در آن اثنا عرق بر من نشست ایشان بر آورده اند و قطرات عرق بر جبین ... دیدند

تکیه کرده اند ... با این عرق تخفیفی در بدن ... و ایشان بر خواستند ... مرا ... زیاده

و عرق بسیار روان شد و ... ببیماری ... رفت ... برخواستم و ... ایشان رفتم ... از

صلحای ... در سفر حجاز همراه ایشان بوده ... بعد از ... بجانب ...

گرد ... کاروان ... آمده ... و ... متوالی شد ... قطع ...

از ... امید ... روزی ... ناگاه ...

کوشش ... یاران ... آمده ... حال ...

امکه

امکه رخوابم تو ... میکنند که مبادا بیدار شوم گفتم ... در آید و ... ایشان را از ...

... ماکان ... بر سر بالین آیند ... باز شد دیدم ... از فروغ روی ایشان روشن شده

... خود ... و حال آن بود که ... مجال ... ساکن باشم ... فرمودند که

ایشان ... حال ... قرار گرفتم ایشان آمدند و نزدیک من نشستند و فرمودند ... از خفتن بیدار

حاصل شده این بیت ایشان بخاطر رسید خواندند **مقطع** خوش آن زیاد تو ... و ... بیدار تو

دست ... استیفای ... وضو ... خود ... و چند ... برای ...

... وضو ... دست ... ایشان ... از خود غایب شدند ... و متوجه شده

زمانیکه ... ایشان از غیبت ... دیدم که هنوز ... باز ...

چون ... بر آورده اند و دست بر سینه من نهاده و فاتحه خواندند و فرمودند که اطبا ...

... و در آن وقت ... بیدا ... شد ...

... ایشان ... خوف ... در یافتم و ... روز تمام ...

مولانا صدرالدین عبدالغفور علیه الرحمة والرضوان ... ایشان ... آمدند ...

... در یافتم ... عظیم ... اعضا ظاهر گشت چنانچه ...

... آمد این ... بصحبت ... اطبا ... درد ... قلق و اضطراب

علیه ... داده و حال ... چنانچه ... شد ... دیدار ... ایشان کرده بیالین فقیر

آمدند ... عضو ... حال ... بمشغولی تمام ... حال خود کرده و ... شغلی

نمودند ... فرمودند مشغول شده و ... ایشان ... متوجه شدند

[صحت] بعد از لحظه‌ای کیفیتی روی در تنزل نهاد و بکمالیت خوش صحت گشت و لذا آن حالت بجمیع قوی و اعضای بدن
[فاتحه] جنانچه برخواستند و دو زانو نشستند و هم‌چنان ایشان سر مبارک را بر روی دست خواستند نهادند فرمودند که تشویش نخواهد بود
[سال] خوانند و روان شدند فقیر با وجود که می‌شنیدم ایشان رفتم و این مرض ایشان روز به تمام زایل شد و بعد از آن گذشت حضرت ایشان چند
[شنیدم و استدعای تفصیل] بر آمد که از اصحاب خواجه عبیدالله قدس سره از نوادر حضرت ایشان حکایت میکنند فقیر ایشان را باوی گفتیم همانا که وی رنده بایشان
[وی بر داریم] ایشان فرمودند که چون صورت حال و غلبهٔ ضعف وی را شنیدم متالم شدیم بالین وی آمدیم و مشغول گشتیم که بار از
[ولایت گیلان] دیدیم که مرض او در بر خواستند و بما متوجه گشت توزع نمودیم که ما را تحمل این بار نیست از ما نیز در گذشت عزیزی از ایالت و اعیان
[حالی] چند روز بیمار شده بوده است و آخر مشرف بر موت گشته جنانچه اولاد و عشایر و اقوام متعلقان وی کریبان نها زده اند
[از ان] و خروش و فغان بر آورده و در ترتیب تکفین و تجهیز او مشغول شده اند ناگاه در آن محل حضرت ایشان در وی اشده اند که
[داخته اند سوی تجهیز] سکرات و غمرات افاقت یافته و در همان روز از فراش برخواسته با کمال صحت و عافیت و مردمی بر آن حال وقوف
[انبوه] نمود و کسر حیف الهلاک نیافته بعد از آن یک هفته بعز و بجمیع خود مجلس در همان نهاد در آن شب اضطراب امراض بر وی نزدیک
[و اقعه این عزیز مکان] رفت بمقام رسیده حضرت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی ظاهر شده و تنها نمودند مرض حسین و کمال از اهل شد و بعد از آن
[بیچاره گرده] عذار از دنیا دیگر را احیا نمیکند از صوف و غیر آن لطف معامله گو زد ایشان فرشتاده و نیاز مندی و غایت
[و حسن نوشته که] التماس طریقه نمودند ایشان رساله مختصر مفید در طریق خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم نوشتند برای او فرستادند در اول رساله
[رباعی]
کفش و نو شنیدنی شال این سخن طریقه نقشبندی جو فقر از آن بجا راجحه اقبالی یکشاد و دی رسید باعث تقریر و تحریر این جمله شد
[و اقعه] با آنکه حال همه جا گفت در مانده نبار رستم بو الهوس داد بی ایشان زکه مقصود نیست ما که نرسیدیم نیدید بی و نقل این
[در راه] دیگری از اعزه بلخ واقع شده بوده است و جمعی اعزه را دیده بوده و از وی این قصه را شنیده حکایت میکرد ندکه جمعی
عزیز کرمانی جالان ایشان بکرایه او به شتر خوب که جامه ایشان بوده است کرده و جمعی با نقد و با دام بما جانب بار از ایشان

خریده و بعد جای خود بها داده و در زیر بار کشیده و بعد از ده روز در بیابان شتر فرو مانده و در پای تل
[و در] بر گرده آن عزیز نزد ایشان آمده و آغاز خشونت و بیجایی کرده که شتر شما معیوب و معلول بوده بخیر فرو خفته اند
[نزدیک است] رود ایشان سبحه در دست گرفته و بر زبان وزر خود را بار او تمام کرده ایشان گفته اند که عجب تغیر شده بر عالم بار کرد
[در سفر حجاز] انزبک بیرون کشیده اند و بیابان ها قایل شبی گشته اند عجب افتاده و بر آن تل ریگی زرد فرو کرده اند [redacted] جمعی از اصحاب که
هم راه ایشان بوده‌اند چنین میفرمودند که فقیر بر بالای خواب دیدم در جمیع خاصان دعا ایشان بوده‌اند و علامات کرامات ایشان بحمد الله در سفر انتقال دادن
[بر انگیخت] بجای از غداء ایشان جنگ کرده بوده جمیع بغداد روز و لحوق تمام فتح ساعت خواب تمام بر آوردند آن بخت ایشان خیمه کرده و فتنه
[و مطر] و هر دو و نظر سعادت اثر ایشان و فتح ناگه داده در بغداد است بر گشت و هر یک از ایشان از که اجنبی بکره بوده اند
[یاری] [در] وی که بر زبر و فی و شاهی اجنبی خود را در جواد داده بود بعد از عشق آمده و در نوبت برکه متعلق گمراه تمام جو جوزده
[و دهان] فرار داده خود بر نمی دار کرده از آنکه بها و دیده نگفته و از پیچ بر کنده و وی از غایت صعوبت و الم آن جر زده
[روز در] بنحو و ناخیز بر سر حضرت مولانا شمس الدین محمد و مولانا علاء الدین عبدالرحمن که از کبار اصحاب حضرت مولانا سعد الدین بوده اند چنین فرمودند که
[ایشان] با حضرت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی بر کنار رود ملازمت بوده ایم در فصل طغیان آب بکنار رشته فرود آمده در روز اول
[در خلاف] وی از روی آب فرا گرفتند و دست مبارک در وی کشیده و هیچ از رحمت از وی پیدا نبود از لحظه تحریک کرد آمد
[و روان] جوی کنار ایشان نمود و هم‌چنان در کنار ایشان می‌شتافت و فخر متوجه شده که ایشان وی را از کنار جو بر زمین و بر جو ایستند
[از نظر او] شد و وی آمد و آوازی عقب ایشان دو اثر ان از پی تا بجای رسید که از انبوه و کثرت سواد او پیاده گان جا
[روز بکاه در] شدیم بوده و وی نیز با پیدا جوانی ایشان جمال خندیده که متفطن نظر عنایت اثر ایشان بود نگاه کرده است که
[ایشان] ایشان رحم کرده به سیاوشان رفته بودیم و جمعی کثیر از متعلقان و اصحاب همراه بودند چون شب در راه برف خوار رسید
[ارشاد] هر کس کلیم و احمال و اثقال ایشان در خانه و مسیح تنها اختیار کرده بیک فرمودند و شعر را که با صبا انجامی سوخت

و چون بنزد وران خانه خواب رفتم که در ترمذ جا بود و از ایشان چیزی در ساعتی گذشت که موجب بیدار شدن خود را
در عتبات قدوة زنده [illegible] شده متوجه شدم و با خود گفتم این هم حالتی است خود و وقت خواب در از باکشیده
و جای بر من هست آن نشسته چون یک نظر کردم دیدم حضرت ایشان برهان خود دو زانو مراقب نشسته‌اند من باز نگردیدم و در
خواب رفتم لذت بازیافتم بیدار شدم و همچنان خود را بر عتبات دو زانو نشسته دیدم تحیر من زیاده شد و این صورت حد کرت
واقع شد آخر دانستم که این تصرف [illegible] خاطر شریف ایشان است بیرون رفتم و وضو ساختم و آمده تا صباح پیش ایشان بادب دو زانو
نشستم و عسر از زمره مخلصان ایشان نقل کرده که چون از اعیبه از شهر سمرقند نقل کردیم و رخت اقامت بانجا کشیدم چون شش ماه
رفتم و در اعیبه عرض کرده فرمودند که بغایت مناسب بود دار از شهر برآی و در آنجا آمدن احوال کن فرصت غنیمت
دست و جوار در کمین ویرانه اهتمام کردند که خادم طلبیده [illegible] تعیین فرمودند بادیگر زردار [illegible]
شهر آمده‌ام بنابر بعضی از جوار موانع در آن اعیبه [illegible] و از آن عزیمت برگشتم بعد از هفته دزد در خانه در افتاد
و هزار شاهی نقد داشتم از آن جمله شاگرد در آفتابه باو بردم [illegible] روز حضرت مولانا سیف الدین احمد
شیخ مرا با بار مجاهده [illegible] صحبت شریف ایشان آمده‌اند و ایشان بعد از تعلیم صفا خواننده کمال
و شاگرد افزوده تا در آن مجلس غزلها خوانده‌اند و نقشها برده‌اند و ساقیان اتفاق بعد از صحبت [illegible]
بجانب بخارا برسم سیر بیرون رفته‌اند و آنجا بشیخ [illegible] که از مشایخ متوطنین بوده ملاقات کرده‌اند و کیفیت
صحبت شیخ [illegible] خوانده و سماع زنده گمان مجلس بعضی از اصحاب ایشان شیخ [illegible] رسیده در اثنای صحبت شیخ [illegible]
تمام مقتدای علمای عالم و پیشوای عرفای عرب و عجم [illegible] در مجلس نغمه‌ها و اسباب طرب می‌نوازند و اصول
دانسته‌اند [illegible] این سخن از اعتراض کرده [illegible] در پرده سر و خفا [illegible]
هیچ کس از اهل مجلس [illegible] فریاد از نهاد شیخ برآمده و بیهوش افتاده

و بعد از

و بعد از زمانی چون بحال خود آمده در نظر ایشان نیازمندی بسیار نموده‌اند و دیگر با ایشان انکار نکرده‌اند
والد این فقیر علیه الرحمة می‌گفته‌اند که روزی بعضی از [illegible] داشتیم و در آیة کریمه وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار
نظر و تامل می‌کردم ناگاه در خاطرم افتاد که این آیت [illegible] بر این معنی [illegible] که ظلمت عدم [illegible] از آنها نور وجود [illegible]
[illegible] بعد خطور این معنی [illegible] کردم که این صورت بحضرت مخدوم عرض کنم روز دیگر [illegible] ملازمت ایشان رفتم
چون نشستم فرمودند شما را در مطالعه تفسیر [illegible] می‌باید [illegible] آیات قرآنی معنی [illegible] مناسب خاطر
آید در کتب قوم بنظر شما رسیده باشد [illegible] بشرح آن مقدمه قیام نموده [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] فاضل [illegible] تلامذه مخدوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بجکید [illegible] ملازمت ایشان رفتم دیدم [illegible] از عزیز [illegible] نشسته‌اند [illegible]
[illegible] صاحب جمال [illegible] نگاه دستی [illegible] طپانچه [illegible]
[illegible] نظرة بلطمة ان [illegible] نظر [illegible]
اگر زیاده کنم [illegible] بعد [illegible] فرمودند [illegible] نگاه می‌باید داشت
[illegible] از اهل علم و صلاح [illegible] اخلاق و بازگشت [illegible] ملازمت ایشان [illegible]
و ایشان در [illegible] بودند [illegible] منتظر ایشان نشسته [illegible] سخن [illegible] در اثنای

یعنی آنگاه که نور وجود از ایشان [illegible] در ظلمات عدم باشند صح

نقل از حضرت شیخ محی الدین العربی قدس سره نقل کرده که ایشان فرموده اند که هر سال در گذشتن مدت
دوازده ماه فضیلت صوم دیگر از آن ماهها دوازده گانه که هر ماه که روزه دارد بتعیین و تخصیص از وجه
[illegible] مخصوص ماه رمضان فقیر از استماع این سخن تعجب نمودم و ملول گشتم زیرا که حضرت شیخ محی الدین را عقیده تمام
داشتم و از وی امثال این سخنان راضی نبودم [illegible] حضرت مخدوم را ملازمت کرده [illegible]
و [illegible] اسامی [illegible] کرده [illegible] بیرون آمدم [illegible] علما رفتم و پیش از آنکه عرض
حال کنم ایشان بالقای این نوع [illegible] کلام ابتدا [illegible] فرمودند که مراد از طریق وطن فقهای زمان
خود راضی بودیم حضرت شیخ محی الدین در کتاب فتوحات مکیه خود در مذمت بعضی از فقهای زمان چنین نوشته اند که فلان در
وقت تحصیل از زمره فقها فتوی [illegible] برای سلطان وقت [illegible] در باره روزه فرض فتوی نوشت
یکی از فرزندان مولانا جلال الدین الرومی قدس سره که [illegible] عالم [illegible] از روم بخراسان آمده بود و چند وقت
در ملازمت حضرت مخدوم [illegible] بوی [illegible] بیاد [illegible] منزل ایشان [illegible] بودند
روزی [illegible] حضرت مخدوم [illegible] تشریف آوردند [illegible] گذاردیم و با ایشان بصحبت نشستیم
تا وقت [illegible] سکوت [illegible] شب [illegible] قدس الله ارواحهم [illegible] حال
اثر [illegible] حکایت [illegible] افتادم [illegible] تاریک [illegible] و باران [illegible] بارید
در چنین اضطرار [illegible] بطرف ایشان [illegible] راه روشن شد و از تشویش ظلمت خلاص یافتم

ذکر تاریخ وفات حضرت مخدومی و [illegible] ولایت ایشان قدس سره

بحضرت مولوی استاد مولانا رضی الدین عبد الغفور علیه الرحمة [illegible] در تکمله حاشیه [illegible] فضایل
و شمایل حضرت مخدومی [illegible] کیفیت انتقال و ارتحال حضرت ایشان [illegible] آورده اند و آن کتاب [illegible]

بر الله

بر الله [illegible] ابتدای مرض ایشان روز یکشنبه
سیزدهم ماه محرم الحرام [illegible] بوده و در [illegible] صباح جمعه [illegible] ساقط
و جز [illegible] نماز جمعه [illegible] نفس مبارک ایشان منقطع شد و از دار فنا بدار بقا رحلت نمودند و فضلا
و شعرا [illegible] در مرثیه و تاریخ وفات ایشان قصاید و مقطعات در این باب بسیار گفته اند و از آن جمله است قطعه
[illegible] حضرت [illegible] کان [illegible] نور [illegible] از دنیا [illegible] کرد [illegible]
سال [illegible] وفات [illegible] قطعه ثانیه [illegible] بلبل [illegible] جنت شد [illegible] روضه مخلد
کلک قضا [illegible] تاریخ [illegible] آشنا [illegible] خواجه کلان
ولد بزرگ حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره [illegible] داشتند [illegible] حضرت مخدوم [illegible]
دیگر [illegible] شد و در این [illegible] کوکب [illegible] از برج سعد [illegible]
[illegible] در [illegible] از آن [illegible] بیت [illegible] و زین [illegible]
[illegible] و حضرت مخدوم [illegible] از آن [illegible] بوجود [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] بوده و [illegible] فرزند [illegible] خواجه [illegible] الدین بوده [illegible]
[illegible] و ایشان از وی [illegible] چنانچه [illegible] وی نظم کرده اند
اول [illegible] معلوم [illegible] لقب [illegible] بعد [illegible] بودند
[illegible] تاریخ [illegible] کرده اند چنانچه [illegible] از خط [illegible] نقل افتاده نظم
[illegible] رباعی [illegible] جهان [illegible] شد [illegible] بوجود [illegible]
شد سال [illegible] و بعد از نقل [illegible] نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات وی [illegible]

فقره مشتمل بر تهنیت که ازین باب بحضرت مخدومی فرستاده اند که بقای جناب شما باد و اما فرزند
سیوم ایشان خواجه ضیاء الدین یوسف بوده است و تاریخ ولادت وی بخط مبارک حضرت ایشان دیده شد بر پشت جزوی که
ولادت فرزند ارجمند ضیاء الدین یوسف نجاه الله بما تحسن فی النصف الاخیر من لیلة الاربعاء التاسع عشر
شهر شوال سنه اثنین و ثمانین و ثمانمائه و در حضرت مخدومی هم در جوار برکت حوض ایشان در شمال مسجد
قدیم واقع است نشسته بوده اند یکی از خدام خواجه ضیاء الدین را بر دوش گرفته از حجره بیرون آورد و بحضرت خواجه
در آن وقت سه ساله بود چون نزدیک رسید گفت بابا من خواجه عبید الله را دیده ام ایشان متبسم شدند و فرمودند
تو خواب دیده ای اما ما را خاطر نمی آید پس بعد که در آن اوقات جناب بخواب دیده بودند حضرت خواجه عبید الله در [illegible] حاضر شدند
و اشارت فرمودند که بر شمال مسجد واقع است و خواجه ضیاء الدین را بر روی دست [illegible] آوردند و التماس کردند
نظر عنایتی بحال این طفل اندازند و وی را بشرف قبول و التفات مشرف سازند حضرت خواجه او را از روی
شفقت فرا گرفتند و تبرکی جبه‌ای بر وی پوشانیدند و چیزی بغایت لذیذ از دهان مبارک در دهان او انداختند چنانکه
در دهان او از آن چیزی زیاده آمد بعد از آن وی را بدست [illegible] دادند و حضرت از خواب در آمد و مضمون این قطعه را
در دیباچهٔ خردنامهٔ اسکندری در اثنای منقبت حضرت ایشان نظم کرده اند و اما فرزند چهارم ایشان خواجه ظهیر الدین عبد [illegible]
بوده بعد از ولادت خواجه ضیاء الدین یوسف بهفت سال متولد شده و تاریخ ولادت وی نیز بخط مبارک ایشان نقل کرده
اینست ولادت فرزند ارجمند ظهیر الدین عیسی و سط وقت الظهر من یوم الخمیس الخامس من شهر شعبان المعظم سنه
تسع و ثمانین [illegible] الدارین الطیبین الطاهرین و بعد از چهل روز کما بیش فوت شده و ایشان در تاریخ ولادت
و وفات وی این دو قطعه نظم کرده اند **قطعه اولی** فرزند ظهیر الدین [illegible] در منتصف [illegible]
[illegible] تاریخ ولادت

قطعه

قطعه اخری نور دیده ظهیر دین که فتاد زادن و مردنش بهم نزدیک بود در قرب جمع [illegible]
زادن و مردنش بهم نزدیک **مولانا عبد الغفور علیه الرحمة والغفران** لقب ایشان رضی الدین
از شهر لار بوده اند و از اتباع آن دیار چنین استماع افتاده که از اولاد سعد بن عباده رضی الله تعالی عنه بوده اند که بکبار
انصار [illegible] حضرت مولوی از اجله تلامذه و اصحاب حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره
بوده اند در جمیع اصناف علوم عقلی و نقلی یگانهٔ زمان و فرید دوران و اکثر مصنفات حضرت ایشان را پیش ایشان گذرانیده اند
و تحقیقات [illegible] بلکه شرح فصوص الحکم در آخر کتاب مولوی [illegible] قدس سره نوشته اند که تمت المقابلة هذا الکتاب
[illegible] الفاضل [illegible] الصایب والفکر الثاقب رضی الملة والدین عبد الغفور [illegible]
[illegible] اعراضا عن کل شیء [illegible] اوسط شهر جمادی الاولی المنتظم فی سلک شهور سنه ست و تسعین
و ثمانمائه و انا الفقیر عبد الرحمن الجامی عفی عنه حضرت مولوی در تکملهٔ حاشیهٔ نفحات بر سبیل عنوان تعبیر
کرده اند که فقیر را بعد [illegible] درس طالب [illegible] داده بوده است [illegible] آمده شد تعلیم کرده ایشان
و [illegible] ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله کرده و شرط محافظت صورت مبارک [illegible] شخص در [illegible] صحبت
ایشان مشغول گشته [illegible] حال [illegible] بظهور آمده [illegible]
قوی [illegible] عظیم دست داده [illegible] یوم تبدل الارض [illegible]
این [illegible] باید [illegible]
روزی [illegible] نسبت را
با شغلی از اشغال ظاهری [illegible]
[illegible]

ضرور است تا این کس از سایر خلق ممتاز نشود و نشانه مند نگردد شنیده که شخصی نزد یکی از کبرا رفت

والتماس تعلیم طریقه کرد فرمودند که هیچ [illegible] فرمودند که برو پنبه از پای موزه که [illegible]

این طایفه بصورت شغلی [illegible] حصول این حالت [illegible] از مقوله ادراکی و انفعالی است

حقیقت کار اعراض و اقبال است اعراض از ما سوی و اقبال بحضرت حق [illegible] نفس آدمی بمنزله مرآتی

روی بجای دیگر دارد [illegible] بجانب حق [illegible] در صحبت یکی از مشایخ صحیح

زده بنغمات [illegible] فرمودند بعد از آنکه رابطه قلب بحق [illegible] حاصل شد و نسبت آگاهی

محقق گشت [illegible] این نسبت [illegible] ما سوی و این حال [illegible] علم را در عالم [illegible]

دارند و محجوب [illegible] استعداد [illegible] در صفا و کدورت و فرمودند که در زمان

شغل [illegible] غیبت [illegible] از [illegible] فرض [illegible] تجلیل [illegible]

محمد [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه فرموده اند که راه [illegible]

فرض باید کرد این [illegible] و بعضی از بزرگان این طایفه [illegible] فرموده اند طریق [illegible]

[illegible] حال [illegible] این نسبت [illegible] با اصل [illegible] ضرورت

[illegible] این نسبت [illegible] لطیف است [illegible]

شخص [illegible] ظاهر شود [illegible] باید کرد [illegible]

باید گشت [illegible] از امور [illegible] نسبت [illegible]

نامضبوط [illegible] احوال و اوقات مختلف و متفاوت افتاده از جمله [illegible] ملاحظ

و مشاهده [illegible] عظمت [illegible] اتصال [illegible]

[illegible] — این نسبت [illegible] طریق [illegible]

بیعت

بیعت ظاهر [illegible] را موجب [illegible] از جمله قوت [illegible] ملاحظه جسمان [illegible]

و [illegible] صورت [illegible] ملاحظه جنازه [illegible] از محبوب [illegible] یاد [illegible]

میشود [illegible] در ملاحظه [illegible] مولانا سعد الدین [illegible] اتفاق [illegible] افتاده که

جسمانی مانده [illegible] فرمودند [illegible] استهلاک دارد و در این حین نسبت [illegible]

روزی [illegible] عظیم [illegible] رفتیم چون نزدیک باغ آهو رسیدیم [illegible] در نظر آمد در خاطر

[illegible] استعداد خود از مبدأ فیض [illegible] و بآن آرام دارند [illegible] قبض

[illegible] عظیم [illegible] بسیاری [illegible] قبض [illegible]

[illegible] در آمد و از اختلاط [illegible] فرمودند که خلق

از [illegible] باید [illegible] خلق را [illegible] دست [illegible] شد و در [illegible] کتاب

نفحات الانس مشغول بودند فرمودند که یک صفحه یاد [illegible] نوشته [illegible]

بطریق عادت جاری میشود و فرمودند که بعضی اکابر گفته اند [illegible] جمع [illegible]

من نفائس انفاس المسمی علیه الرحمه [illegible] روزی [illegible] احوال

جن [illegible] مولوی [illegible] فرمودند که شیخ محی الدین [illegible] در [illegible] آورده اختلافات

ابو الجن ابلیس [illegible] ابلیس [illegible] ابلیس [illegible] ابو الجن [illegible] بوده

[illegible] از [illegible] ترکیب [illegible] از [illegible]

[illegible] روح [illegible] شده [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] ابتدای و [illegible]

اسباب [illegible] قبض

[illegible] ابو الجن ابلیس [illegible]

[illegible]

260

بکرات و بارها که از بنی آدم و غیر هم با ایشان میرسد از جن میزنند و سبب هلاک میشوند و از جهت
عدم ایشان که جن نامیده شده و چون جنیان بنظر ظاهر شوند بصورت مثل نمود دیگر بزنند و از نظرها غایب شوند و
حضرت شیخ قدس سره فرمودند که طریق حبس جن آن است که چون از نظر غایب شوند که بخت از کنه نظر بصورت
ایشان دوزند و ... از بهمین طرف نگرند و تا نظر کرده صورت ایشان دوخته باشد ایشان از نظر او غایب
نتوانند شد و مثل محبوس برجای خود بمانند و لهذا کارها و حرکتها کنند و [illegible] نمایند تا ناشوکه
ناظر بر او توجه کند و نظر او از ایشان منصرف گردد و ایشان نتوانند ... و حضرت شیخ قدس سره فرمودند که تعلیم حبس
ایشان بدین وجه بتعریف الله است که مرا بآن ملهم کرده فرموده اند که [illegible] جن عالم ... ایشان
در امور [illegible] قاصر بوده خصوصا در معرفت الله و اکثر ایشان بلید بی فهم باشند و در اختلاط و صحبت ایشان فایده
چندانی نبود بلکه صحبت ایشان ضرر کند ... [illegible] زیرا که ایشان مرکب از جوهر
ناری بوده اند و جزو ناری در ترکیب ایشان غالب است و از خواص ناری است تکبر و سرکشی و فرموده اند که دریا بانها گرد بادی که
می باشد [illegible] اثر محاربه [illegible] آن گرد بادها است که در جنگ و جدال اند و در
ایشان شور و فتنه و مجادله و محاربه بسیار باشد [illegible] و تکبر که لازم [illegible] انسان و جبر [illegible]
کنند
و [illegible] و [illegible] اعتقاد ابتدا [illegible] شده و [illegible] در [illegible]
[illegible] از ایشان دور [illegible] مستحق تعذیب در جهنم [illegible] کنند چون
چندان [illegible] و اگر چه از آتش دوزخ [illegible] معذب شوند چه آن آتش عنصر [illegible]
[illegible] رشحه در باب خواطر شیطانی و نفسانی [illegible] حضرت شیخ [illegible] دوست شیطان
[illegible] سلطان معنوی [illegible] الغاهر کند [illegible]

با شیطان

طریق حبس جنیان

صحبت جن ضرر دارد

و گرد بادی که در دریا با نها می باشد اثر محاربه جن است

جنیان را بر [illegible] عقوبت کنند

با شیطان معنوی که نفس است در آن تصرف کنند و از امور باطل کرداند و گاه سلطان
کار کند که شیطان صورت نتواند کرد مثلا سلطان صوری القای سنت حسنه کرد در دل کسی و این از
جهت آن که گر بیت و افق که سنت است آمده است بر آن عمل نماید و از ثواب آن
باشد پس سلطان معنوی در آن طرف تصرف کرده و در این است ما احادیث پیغامبر صلی الله علیه و سلم
وضع کرده و از احسنت نام مردم بآن عمل کنند و وی در آن اجر بود و از آن حظ غافل ماند که
هر که دروغ بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم بربندد جای او جهنم است مثال دیگر هم حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که سلطان
صوری مثلا تلاوت قرآن را باواز بلند در دل القا کرد و این معنی بر سلطان معنوی استماع غیر را
بآن منظم ساخته تا او را [illegible] گویند و از ریا و سمعه باطل کرداند و امثال این امور بسیار
رشحه صاحب کتاب حی البحث در رساله عبادات اختیاری و اضطراری فرموده که انجا که نفس ادراک و جود
موجب اضطراری رحمت عامه است ادراک علامت مستلزم عبادت اختیاری که سلوک
خاص است در شرح معنی این سخن فرموده اند که ادراک معرفت کفف عبارت از اصطلاح وجود از بن
ادراک بسیط جه حق سبحانه مدرکه را بر وجهی آفریده که بحکم فطرت واجد وجود حق تعالی است و شعور بآن
وجدان لازم فطرت او را حاصل نیست زیرا که هر چیز از موجودات که مدرک است از آن در یابد او وجود در یافته
بود از آن چیز را بی جو بمثابه نور است که اول وی مدرک شود با در اکی اجرا [illegible] محسوسه
و چون مدرکه بحکم فطرت واجد وجود حق تعالی است پس تا اثر است از آثار وجود و لوازم آن وجه اضطرار است و این
انقیاد و تذلل است که وی را بسبب وجود حق تعالی است و اقعست اگر خواهد و اگر نه و تا آن شده و قبول وجود و
لوازم آن کرده و نفس این انقیاد و تذلل حقیقت عبادت که بحکم جبلت او را حاصل است پس عبادتی است که وی را

اضطراری بحسب حال این ادراک بسیط موجب ظهور رحمت عام که عبارت از فیض وجودی است که منبسط
بر مدرک و سایر موجودات است و ملقب بنفس الرحمن و ادراک ادراک اعلام کون بنا بر اصطلاح بعضی حضور ادراک کرده
این بمنزله مدرک او و ادراک وجوه جمعی حق تعالی و منفعت و مستلزم او که بحسب تبع و بحسب حال انبیا خواص صفت
ارادی بود مطابق صفت واقعی حال با بنی عباد حق سبحانه و قبول اوامر و نواهی و بحسب ظاهر اختیار کرده تا
اطلاق باطنی و حال ذاتی او موافق حال واقع گردد تعلق این ادراک که موجب عروج بمراتب عالیه و سیر و سلوک و رحمت
خاص که رحمت رحیمی است و قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون … تطبیق … اشعار افتد
چه … اضطراری بابت عبادات اختیاری انکار کرده اند که … عبادت است که این عبادات اختیاری مطابق عبادات
اضطراری مدرک را همین سبب انقیاد و تبدیل حال … **رشحه ۴** در تعذیب جاوید
کفار و فساق … در این موضع … که مقتضیات علم او و حکمت است … تناهی را عذاب
بی نهایت … امام غزالی در جواب این سؤال فرموده اند که جزای اعمال حضرت
حق … ادراک این معنی فوق … عقول ما قاصر است … در نشاه اخروی … خواهد
و … اعمال حضرت حق سبحانه اطلاع … بعضی گفته اند که چون … نیت … همیشه کفر باشد
… در این … میگویند که … عارض …
… از کلمات **در جمیع مواضع**
… بعضی … اند … علمای … جواب بعضی از آن
… **رشحه** حضرت ایشان فرموده اند … واقع میشود …
و … که تمکین حق سبحانه … موجود شده است در این …

فرموده اند که

فرموده اند که … خواه … متوجه شود و خواه نشود از این قبیل است که باقدار و تمکین حق
حضرت حق سبحانه و تعالی موجود شده لیکن مراد از آنچه در این نسخه مذکور شده نظر بجهت قضا و قدر بایدداشت
تا جهت … و در آن … نظر با … که مسلم این عالم …
… بصورت … موجب رضای حق سبحانه … از جنگ
… **رشحه ۲** در شرح
این سخن که حضرت ایشان فرموده بدیده قضا نظر باید … تا جهت … فرموده
… حاصل شود …
… **رشحه ۳** در معنی این سخن که حضرت ایشان فرموده اند که اراده
… اراده … وجود مطلق …
… آینه جمال مطلق … فرموده …
از اراده … حضرت حق سبحانه
… **رشحه ۴** در معنی این سخن که
حضرت ایشان فرموده اند … الالجاه … عظیمه … بالهم
… آن … قصد … ذات حضرت حق سبحانه … صاحب
… عظیمه … از جمله …
… **رشحه ۴** در معنی … حضرت ایشان …
بعضی عارفان … آن … خلق کنند و فرق میان مخلوق حق … مخلوق عارف … مخلوق

عارف …
بعضی عارفان را قدرت
آن و … که هرچه خواهند
خلق کنند

عارف متوجه بکلی بحق خود متوجه جسمی شهادی بلکه اگر حضرت مثال متوجه صورت مثالی و بود در انتقال

وجود خارجی از وجود شهادی [illegible] اگر آن توجه از عارف قبضت مال موجود شهادی در حضرت مثال [illegible]

نهایت آن موجود بنزبان فرمت حضرت شهادت و هرگاه آن توجه منقطع گردد آن وجود مثالی موصوف شود **رشحه** در بیان

حضرت فرموده اند که شیخ بهاء الدین عمر جند که اسپی سوار مشد نزد الخضر محمد پارسا رسیده و گفت اختیار الغفد

[illegible] بعض تجلیات صوری حسی مشهود حضرت شیخ شده بود که مخصوص صورت نسبت ارباب مکاشفات

بنابر اختلاف استعدادات و اختلاف مواطن حقایق ربه که در صورت انسانی منکشف مشهود مثلا موسی علیه السلام

صورت در لباس [illegible] که در رواد ایمن بود واقع و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در صورت جوانی [illegible]

جابلقا [illegible] و **پوشیده** نماند حضرت شیخ اعظم محی الدین قدس سره در [illegible]

خود فرموده اند [illegible] صورت القدسی و حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره در بعضی مصنفات

خود [illegible] که صاحب حق سبحانه تجلی صوری هستند آن باعتبار نسبت دارد و تجلیات هر یک از افعال

نسبت دارد و تجلی معنوی هستند بصفات نسبت دارد و تجلی ذاتی جنبه دارد آن نسبت دارد در

صوری که [illegible] نسبت دارد حضرت حق تعالی فانه در صورت جمیع اشیا متجلی گشته از مواد عنصریات و معادن و نباتات

و حیوانات و افراد انسان [illegible] از مواید ثلثه تجلی کند و فوق [illegible] از آن مرتبه به مرتبه دیگر که

ادنی بود افق آن مولود تجلی کند بعد از آن بدیگر مولود که فوق اوست ابتدا کند اجمالاً که

هرگاه تجلی کند از معادن و فوق که به نباتات خواهد بود در صورت مرجان افق معادن تجلی کند چه او اقرب

معادن است بمرتبه نبات که در و نشوی از نمو هست و هرگاه که از نباتات بحیوان خواهد بود در صورت نخل تجلی کند

افق نباتات و اقرب نباتات بمرتبه حیوان بعضی از خواص حیوانات در و بوده که سرش از تنه برند خشک شود و تلقیح

مخصوص

مخصوص او است که تا شاخ از درخت نر بر درخت ماده نزنند بار نگیرد و این نیز از خواص حیوانات که تا نر بماده

نرسد ماده بار نگیرد و هرگاه که از حیوانات بانسان خواهد بود در صورت قرد تجلی کند که افق حیوانات و اقرب

حیوانات است بانسان از جهت نحو و ذکا و صورت دیگر فوق افق انسان باشد در تجلیات صوری است غایت آنکه نهایت تجلی

در مرتبه انسانی آن بود که حضرت حق سبحانه تعالی بصورت صاحب تجلی متجلی شود و مشایخ قدس الله اسرارهم بعضی از این را تعبیر کرده اند

به تجلی کنند بصورت او و حضرات نقشبندیه قدس الله اسرارهم در این تجلی غیر خود دیگری نبیند هر چند نظر کند همه خود را بیند و کل خود را

تجلی خود یابد و معنی سبحانی ما اعظم شأنی و انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله و هل فی الدارین غیری از امثال آن همه از این تجلی

نماید و بیشتر اهل کشف را که قدم لغزیده در این تجلی صوری بوده تا چنین تجلی نموده اند و حکم حلول کرده اند

در تجلی معنوی بوده که روی از متابعت انبیا علیهم السلام گردانیده اند و بمدد تجلی معنوی خود منور گشته در بادیه

ضلالت هلاک شده اند و جمعی از اولیا که به متابعت حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم محفوظ اند اگر در غلبات سکر از ایشان سهو

در وجود آمده در حال صحو از آن توبه کرده اند لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را از افعال تجلیات صوری و معنوی عبور داده

و بتجلیات ذاتی رسانیده و از مزله اقدام رهانیده و بسبب اتباع ایشان را بنعیم مقیم تجلی ذاتی ارفع الدرجات واصل

گردانیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **رشحه** حضرت ایشان از حضرت مولانا

عبد الغفور علیه الرحمة و الغفران در بیان وجود باری تعالی و نسبت وی با معیت شنیده اند که وجود ممکن غیر حقیقت اوست

و عارض حقیقت اوست مثلا ماهیت مصور در زعم عقول که این وجود خارجی عارض آن حقیقت شده و منفی گشته و آن

بواطن است در همه مبدأ آثار شده یعنی حقیقت ماهیت وجود خارجی مبدأ آثار خارجیه شد و وجود تعبیر از چیزی می کنند که مبدأ آثار

و وجود جمیع موجودات و اعیان است و بخلاف وجود ممکن که ذات حق مبدأ آثار است بی انضمام هیچ امری و این اختلاف

حکما و صوفیه است و در آنکه مبدأ آثار موجودات است چه وجود است و شیخ رکن الدین علاء الدوله و قلیلی از صوفیه

ماهیت بی کیفیت

و از علما و متکلمین اند که آن حضرت از صفات حق سبحانه و تعالی که افاضه وجود کرده بر موجودات و نسبت بفیض وجود
دو جو عاء و نفس الرحمن عبارت از حضرت شیخ محی الدین عربی و اتباع ایشان و اکثر صوفیه محققین از متقدمین
و متأخرین قایل اند و از علما و متکلمین اند که آن حضرت که مبدأ آثار شده وجود حق سبحانه که عین حقیقت حق است لا غیر و هم
ممکنات موجود بوجود واحد بحت ذات او با اشیا علاقه ایست معنوی و واقع است که آن مجهول الکیفیت است و هیچ احدی از ارباب
تحقیق از انبیا و رسل و اولیا و حکما بر سر آن معرفت و حقیقت آن پی نبرده غایتش اینکه جمعی از افراد اولیا مطلع شده اند
بر حقیقت تقدیر سعادت ذات بحت و قابل وجود و تمثیل که ساخته اند این علاقه قرب است که … و اکثر اولیا را جناب را نسبت شد
عارض بلوح حق فقیر بعد از وفات حضرت مولانا عبدالغفور علیه الرحمة و الغفران بچند … روز شبی ایشان را بخواب
دیدم که ظاهر آمده اند از دنیا رحلت کرده اند پیش فقیر آمده و سلام گفته و جواب شنیده بعد از آن پرسیده ام که چون
آنرا نقل کرده اند از سر توحید وجود و نسبت معیت در باب که حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره در آن سخن
گفته اند و غلو کرده تمام چه میگوید فرمودند که جمعی از عالم آمده جوابا صورت معلوم شد واقع است و از ایشان سر این
مسئله پرسیده اند سخنی که ذکر کرده ام از ایشان پرسیدم که آیا در عالم او معشوق و عاشق و تعلق خاطر مظاهر
جمله عالم شده و شور چه میگویید مذاق و عاشق انست که اینجاست زیرا که حسن عالم ها اجتماع آن از ترکیب اجزای مختلفه
حاصل شود و متغیر و متبدل میگردد بواسطه صد ترتیب آن اجزا با یکدیگر و بدان سبب عشق ایشان زایل میگردد
و تعلق خاطر منهم اما حسنهای این عالم از همه بسائط حاصل شده فنا قابل و زوال نیست و هرگز تغیر و تبدل نمی پذیرد
چه بنیان اجزای آن فساد … لا جرم اینجا حبیب معشوق و عاشق بر قرار است و عاشق اکمل در ابتدای انقطاع
روح از بدن بواسطه علاقه و اثر که روح … باشد دو سه روز تشویش میکشد و بعد از آن راه مییابد اما
… باز … مذاق و عاشق … چنین بیان این سخنان فرموده اند این فقیر گوید که آنچه شما فرموده اید

ازجمله

تعالی

از جمله اسرار او قرت این که مرکوز بر اموات ما ذون نیستند بافشای اسرار او قرت ایشان که گویند نکته گفتند
آن حضرت و آنچه … میگویند و اقتضای ذکر کرده در اوقات صحبت ایشان … علم کلام و کبر الهی قدس سره
ادراک هم کرده اند و ایشان … در اعلی … مطلع کرده اند و از افشای اسرار او قرت جائز نبود و قرآن مجید
ناطق شد بار دیگر در … این فقیر بخواب دیده که مولوی … آمده … و حق سبحانه الکرام
بامعاد … ابتلا … فرموده … دعا و تصفیه … و چون
دعا تعقیبه … متعلق … قوت مطلق محیط مجموعه موجودات و … و ظهور
این مخصوص بعضی … افراد انسان … و تصفیه … نوبت
دعا … وفات حضرت مولوی علاء الدین در صباح شنبه … شعبان … ازطلوع
آفتاب … قطعه … عبدالغفور کامل … عرفان
… سال … شعبان

مولانا شهاب الدین برجندی رحمه الله تعالی از کبار اصحاب مولانا سعدالدین کاشغری قدس سره بوده عالم بعلوم
ظاهر و باطن … برجند قصبه ایست … احمد بن
… شیخ الاسلام احمد … قدس سره …
رفته و سلام … فرزند صالح … او
بتجدید … حضرت شهاب الدین … صلاح و زهد
و تقوی … تهجد و نوافل عبادات …
رخت اقامت … تحصیل علوم و اشتغال …

در منقبت

بدرس مولانا نور الله خوارزمی و مولانا شمس الدین محمد جاجرمی و مولانا خواجه علی سمرقندی و غیر ایشان از علمای
محققین و علمای مدرسین آمد شد میکرده اند و در مجموع آن سه بار اکثر از متعددین ملاقی می بوده اند و در مجلس صحبت
خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا حاضر میشده اند و سماع کتب احادیث مثل مصابیح و مشارق و صحیح بخاری و مسلم نموده اند
حضرت خواجه [illegible] زیادت بنظر عنایت [illegible] الله و بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی روی ارادت بصحبت مشایخ طریقت آورده اند و ملازمت
و صحبت اختیار کرده اند و [illegible] زین الدین خوافی و شیخ بهاء الدین عمر و خواجه شمس الدین محمد کوسوی و غیر ایشان قدس الله تعالی
ارواحهم رسیده اند و بالاخره بصحبت حضرت مولانا سعد الدین کاشغری پیوسته اند و از ملازمت ایشان آنچه میفرموده اند در بدایت حال
پیر احقر مولانا بنابر آن گشتم و برخی از نسبت عزلت در باطن خود یافتم و از صحبت [illegible] ملول و محزون میبودم تا در روز
بعد از نماز جمعه [illegible] و از جا بسیر [illegible] ایشان را در میان کثرت دیدم [illegible] رفتم و نماز
تمام کردم و [illegible] داد در این علوم که در سینه داری [illegible] فایده و درین گفتن [illegible] بجذب
و متوجه [illegible] شدند [illegible] ایشان [illegible] ایشان را دیدم [illegible]
بیمار [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] دیدم [illegible]
رفتند و [illegible] سطر [illegible] عبارت [illegible] خود [illegible] کرده [illegible] خود [illegible] نهادند
و خواستند که [illegible] رفتم و گفتم اگر [illegible] بجای آورم [illegible]
حالتی [illegible] دیگر [illegible] یکبار بود [illegible] و [illegible] یکبار [illegible] و بانفعالی
تمام از [illegible] ایشان [illegible] رفتم و عرق [illegible] و کمال [illegible] خویش [illegible] و گاه [illegible] شدم
و ایشان فارغ البال [illegible] رفتند و [illegible] کفتند تا از دروازه در آمدند با خود
گفتم [illegible] بار [illegible] که [illegible] از خلوت ایشان خود [illegible] آمدند [illegible]

تا این سلوک [illegible] که در سینه داری [illegible] نیست

ماخو

باخود گفتم چه شد تا بجانب زار خویش را بینم که در بازار ملک کثرت خلق را [illegible] قرآن [illegible] و [illegible]
بر در از [illegible] ایشان [illegible] بازار ملک نهادند و [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] غریب [illegible] عجیب که از
چند [illegible] بودند تا از [illegible] بازار ملک [illegible] چند [illegible] انداختند [illegible] ایشان [illegible]
و از دوش زمین نهادند [illegible] عنایت و حسن تربیت ایشان [illegible] علم [illegible] داد و نسبت [illegible]
بعد از آن [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] باعث افسردگی [illegible] از درس [illegible] و افاده [illegible]
در [illegible] خواجه علاء الدین [illegible] دروازه خویش [illegible] ایشان رفتم و در [illegible] نا گاه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بنظر [illegible] تمام [illegible] و [illegible] نمودند [illegible]
از [illegible] و مجادله علوم [illegible] دل [illegible] میشود و از [illegible] خواجه علاء الدین [illegible] میفرمودند که
باید [illegible] علم [illegible] استغفار کنند [illegible] این [illegible] استغفار کرده اند که [illegible] روشن [illegible]
[illegible] کرد [illegible] و در مجموع [illegible] کرد و [illegible] از آن
روز [illegible] ایشان [illegible] چراغ روشن [illegible] از [illegible] بکلی [illegible] گفتند
و [illegible] و [illegible] از [illegible] علم [illegible]
جا [illegible] در جوزه درس [illegible] از طلبه علم [illegible] افتاد [illegible]
[illegible] از [illegible] دیدم [illegible] آن چراغ [illegible] ملول و محزون
و درس [illegible] گفتم و بعد از [illegible] در [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] که ایشان [illegible] غضب [illegible] راندند [illegible] غضب ظرف باطنی را از نور معنی
[illegible] در پیش [illegible] و [illegible] تمام [illegible] ایشان [illegible]

باعث افسردگی [illegible] از نور معنی و افاده

هر موردی که از مباحث علوم رسمی دل را سیاه میشود

راندن غضب ظرف باطنی را از نور معنی [illegible]

باز التفات نمودند که همان چراغ افروخته شد بعد از آن هر کار در پیش افتاده بهم زدم و بهمت خود را
بر حفظ آن نسبت گماشتم و هرچه مانع ظهور آن می‌شد تمام باز گذاشتم سن شریف ایشان به تاریخ پنج سال بوده است
در شهور سنه [illegible] از دنیا رفتند و قبر ایشان در کنار [illegible] حضرت مولانا سعد الدین قدس الله تعالی روحه

مولانا علاء الدین آبیزی رحمه الله تعالی

نام ایشان محمد بن محمد است و مولد ایشان آبیز است و آن دهی است
در ولایت قهستان از کبار اصحاب حضرت مولانا سعد الدین قدس سره بوده‌اند و بعد از نقل حضرت مولانا به صحبت مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی قدس سره [illegible] تمام داشته‌اند ایشان از [illegible] مولانا علاء الدین [illegible] مولانا علاء الدین
و مولانا غیاث الدین [illegible] [illegible] بوده‌اند [illegible] شغل [illegible] کار
و [illegible] خود [illegible] بوده‌اند [illegible] از حضرت خواجه عبید الله قدس سره [illegible] تشریف
آورده بودند [illegible] حضرت ایشان [illegible] گفتم [illegible] مولانا علاء الدین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کار [illegible] فوائد [illegible]
[illegible] از حضرت مولانا [illegible] کرده‌اند [illegible] نقل کرده‌اند [illegible]
[illegible] مولانا سعد الدین [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] و بیاسار [illegible]
قطبیان [illegible] مولانا نظام الدین [illegible]
[illegible] در مسجد [illegible]

وبیاسار

قطبان

آبیز [illegible]

وبیاسار متحیر شده و از پیش او برگشتم و داعیه ترک و تجرید غالب شد بر همان قدم بملازمت حضرت مولانا
سعد الدین آمدم و در آن محل ایشان در مسجد جامع نهاده در جای [illegible] نشسته بودند چون پیش ایشان نشستم [illegible]
فرمودند که [illegible] و [illegible] [illegible] حال که ترک تحصیل حاصل می‌باید کرد و بتمام روی در این نسبت
آورد [illegible] فرمودند خاطر بتمام از درس [illegible] باز [illegible] در طریق خواجگان قدس الله تعالی
ارواحهم اقبال نمودم [illegible] حضرت مولانا سعد الدین قدس سره [illegible] مولانا شمس الدین محمد کوسوی قدس سره
[illegible] فرمودند [illegible] در مجلس وعظ و صحبت [illegible] نعره‌ها می‌زد [illegible]
و [illegible] در آن [illegible] وقت [illegible] نعره زدن [illegible] نعره زنم [illegible]
باز [illegible] نعره [illegible] همچنین [illegible] ایشان را محافظت کردند
[illegible] که ایشان را [illegible] و [illegible] ناگاه [illegible]
[illegible] نعره [illegible] مجلس [illegible] ایشان فرمودند [illegible]
[illegible] وقت [illegible] در آن ایام بیمار
[illegible] شدند [illegible] حضرت مولانا
[illegible] و [illegible] صدق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فرمودند که بسم الله حسبی الله ربی الله توکلت علی الله
اعتصمت بالله و فوضت امری الی الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله چون [illegible] این کلمات از زبان
[illegible] صباح [illegible] نماز [illegible] مولوی [illegible] روز که
حضرت مولانا [illegible] در آن اثنا [illegible] اعتقاد

اهل ظاهر گویند که

حمل باید کرد که رحمه الله تعالی فرموده‌اند شاهد این سخن آنکه علمای ظاهر تأویل می‌کنند این سخن را که حضرت مولانا
فرموده‌اند بسیار رسیده‌است بغرابت دریافته‌اند و فرموده‌اند علم حق سبحانه محیط است بکل اشیا کما قال تعالی و قد احاط بکل شیء علما
این را خود اعتقاد می‌باید کرد ازین عبارت پیش حضرت شیخ رحمه الله روزی دیگر که بملازمت ایشان رسیده بودیم فرمودند
مولانا علاء الدین ابیزی قدس سره فایده نوشته‌اند که باختیار اعتقاد می‌باید کرد که احاطه و معیت ذاتیست چنانکه معتقد اهل حق است انتهی کلامه
پوشیده نماند که احاطه و معیت حق سبحانه با اشیا چنانچه بعضی از اکابر محققین تحقیق کرده‌اند بر دو وجه است ذاتی و صفاتی اما معیت
ذاتی بر دو قسمست اول معیت ذات حق سبحانه با موجودات همه که بموجب این معنی است که قال تعالی و الله بکل شیء محیط و دوم معیت ذاتیه
اختصاصی که مخصوص خواص عباد است کما قال الله تعالی لا تحزن ان الله معنا و قال تعالی ان الله لمع المحسنین
اما معیت صفاتیه معیت بعلم و قدرت و سایر صفات حق سبحانه است کما قال تعالی و قد احاط بکل شیء علما
و قال تعالی ان الله علی کل شیء قدیر مقصود حضرت مولانا سعد الدین قدس سره قسم اول است معیت ذاتی و الله اعلم ذکر
ملاقات و مقالات مولوی شیخ عبد الکبیر یمنی قدس الله تعالی سره پوشیده نماند که مولد حضرت شیخ
حضرموت یمن است که از شهرهای عربست و اکثر در مبادی حال اکثر دیار عجم و بلاد عرب سیاحت کرده بودند و بعد از
بیست سال در حرمین مجاورت نموده و در وقت خود شیخ حرم و مرجع طالبان بوده‌اند حضرت مولانا علاء الدین عبد الرحمن در اوقات
مجاورت حرم بشرف صحبت ایشان رسیده‌اند و کرامات از حضرت ایشان مشاهده کرده‌اند و منظور نظر عنایت ایشان شده و معارف و لطایف شنیده
و بعضی از آن سخنان که در [illegible] بود مولوی میگفتند روزی شیخ از من پرسیدند که ظاهرا جیست گفتم و شیخ در [illegible]
فرمودند که این محل را ذکر در حق حق سبحانه ظالم است میگفتند شیخ از من پرسیدند ذکر کدام است گفتم لا اله الا الله
فرمودند هذا الذکر هو عبادة قلیلة پس بشما بفرماید فرمودند که ذکر از کجاست که کجا تو از شیخ فرمودند
روزی در جبل حرا باید آورد در بیت نماز جنین حل باید کرد که خدای را در حرم کند دانم الله اکبر حضرت مولوی میگفتند

روزی

روزی مرا حالتی شد و شهود امری بحکم و کیفیت دست داد که از آن هیچ عبارت تعبیر نتوان کرد ناگاه
در این حالت حضرت مولانا را یا حضرت مولانا سعد الدین قدس سره ظاهر شدند و فرمودند در همین حالت را تحقیق کرده‌اند بسخن
شیخ عبد الکبیر روزی در جبل حرا باید آورد در همین سخن میگفتند در حین در گوه علائق و تجلی شده بود که
هیچ جا دیگر مرا قرار نبود جنانچه روزی در طواف بودم بادی بوزید و آستانه را کشف داد و بعضی از دیوار
خانه مکشوف شد مرا آنچنان روزی که نوره زده بود و بیهوشی افتاده بعد از آن منفعل شدم خواستم و متوجه حضرت
شیخ شدم جون نزد ایشان رسیدم خواستم که از گفتار خود سخنی گویم پیش از آنکه عرض این سخن کنم فرمودند یا عجم
آتش لک مع البیت کرامتی شده و بحسب باطن ایشان توسل جستم فرمودند یا عجم ما ترى فی البیت فهو غیر
محدود بل فی الحال و فی الجدار و فی السماء و فی الارض و فی البحر و فی المدر موجود و مشهود بل کل
ذلک هو و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو الذی لا اله الا هو و در بین محل جیزی از این حکایت
باشتباه میکردند جون نظر میکردم آنچه موجب علاقه بخانه بود از آن منحرف شده و در همه اشیا
آن عین شاهد میگشت و بواسطه تصرف و التفات شیخ نسبت بخانه و غیر خانه برابر شد و باطن از قید
جهت خلاص یافت میگفتند روزی شیخ عبد الکبیر را جمعی کثیر از سادات و مشایخ و علما و فقرا
در مجلس ایشان حاضر بودند و ایشان در معارف الهی سخن میگفتند ناگاه از میان علما غلیظ الطبع منکر اهل الله کلام
ایشان بود بر سبیل اعتراض در میان سخن شیخ دخل کرد دیگر از اعیان مجلس بانگ برو زد که خاموش باش
گفت اگر این سخن منقول است یا معقول اگر معقول است رواست و اگر منقول است میگفتند جون این سخن
بگفت حضرت شیخ روی بفقیر کردند یا عجم خلف منه فقیه گفت آیا سخن من ظاهر است میگفتم خلاف میخواهید که شما بگویید
بگویید من شنیده‌ام جواب باید گفت این همه مبالغه که حضرت شیخ در غضب شدند و متوجه او

فرمودند که بگوید چه شنیده‌ای روزی خواجه شیخ گوکی بود ناگاه در روی افتاد و بیهوش گشت شیخ
برگشتند او بخلوت خود در آمدند و آن مجلس بر شکست و شیخ یکی فقیه بر روی افتاده بود افزون بر آوردند و ویرا
بر آن اشارت کردند که چون از دهلیز سرای شیخ بیرون آمده بود و نقطه‌ای بود در روز دیگر بکلام شیخ آمده و در خاطر
گذشت که اولیا اهل کرامت‌اند و فقیه و درویش اهل و غافل از احوال ما طریق این است و چه چیز است که از روی عشق گودر
شیخ فرمودند که این عجم شمشیر برکشید و در روی دارد بغایت تیز و تیغ او را در زمین محکم کرده و سر تیغ را بالا
ناگاه عالم عربی با من آمد و سینه خود را بر آن شمشیر زند و به هر قوتی که دارد زور میکند و خود را هلاک سازد
گفتم شمشیر چه باشد میگفتند که روزی حضرت شیخ از مسجد بیرون آمد چون پیری شما از شما در قهر شده چه گفت
میفرمودند که من این فقیری دفتر که پیش عمر آید خود را حاجت میکرد و یکجا آگاه باشید و حضور
بیرون برود خدا را فراموش میکنید و دیگر نشناسید شیخ فرمودند که شما در مقابله شیخ خود چه
میگفتید گفتیم سکوت میکردیم شیخ فرمودند که عجب است چند بوده‌اید بایستی در مقابله میگفتید
ما خدا را نمی‌شناسیم ما را آن شناسیم این کلام قدس سره را فهم آن نوع گوید بعضی اکابر گفته‌اند که
پیر در آینه مرید خود را می‌بیند اما مرید در آینه پیر خدا را می‌بیند از حضرت ایشان در سمرقند چنان استماع
افتاد میفرمودند که شما در قید صیام شما خدا را بین نمی‌شوید کی خواهید شد من جمله النفاسه النفیسه
و آن دو قسم است اول آنچه از حضرت مولانا سعد الدین قدس سره نقل میکردند دوم آنچه بخود گفتند اما قسم اول
از آن جمله است این رشحه رشحه ۱ میگفتند که حضرت مولانا ما فرمودند ما را نبود که و خدا بود ما هستیم و خدا
با ما گنور نیز ما نیستیم و خدا است بنگرید که بعد صد سال از که جدا خواهید بود با که مصاحب گنور نیز با او
باشید و از هر چه بی سر گور شما خواهد شد دل از آن قطع کنید رشحه ۲ میگفتند که ایشان میفرمودند

پیر از آن قدس سره فرموده است درویشی خاکساری بیخته است و آبگیر آن ریخته نه کف پا را از آن اثر
درد است نه پشت پا را از آن گرد و حقیقت درویشی است بلکه صوفی در ... درویشی حقیقت
با خدا بودن است رشحه ۳ میگفتند که روزی در سرای حضرت مولانا ما جمعی از اصحاب نشسته بودند و هر یک از
آن جمع می‌گفتند که فلان عمل افضل است دیگری گفت که نماز و ذکر دوام افضل در این اثنا ایشان بیرون آمدند و پرسیدند
که چه سخن در میان است شنیدند جواب عرض کردند ایشان فرمودند با خدا بودن از همه افضل رشحه ۴ میگفتند که ایشان هر
فرمودند که بجهت احادیث دست نقد است و هر که از خدا غافل در دوزخ نقد است رشحه ۵ میگفتند که روزی در زمستان گرم کردن از
گران جامه‌ای با ناز بما که در مجلس حضرت مولانا ما در آمد و عصا در دست داشت و ... افکنده و بر شانه و سواکی بر سر داشت چون او بیچاره از آن وجه
و مرا از دیدن او [illegible] عظیم [illegible] در ضمیر خود [illegible] فرمودند که فلان جامه اهل
آخرت مشغول‌اند از اهل دنیا اهل الله نیز مشغول‌اند از اهل آخرت رشحه ۶ میگفتند که روزی حضرت مولانا ما مکتوب
[illegible] رشحه ۷ میگفتند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
اما قسم دوم و از آن جمله است این رشحه‌ها رشحه ۱ میفرمودند که طالب را سه چیز لازم است که از آن گزیر نیست
اول [illegible] وضوء دوم حفظ نسبت [illegible] رشحه ۲ میفرمودند که [illegible] کلمه لا اله الا الله [illegible] ذاکر
[illegible] لا معبود الا الله [illegible] لا مقصود الا الله [illegible] لا موجود الا الله [illegible]
[illegible] لا معبود الا الله [illegible] لا مقصود الا الله [illegible]
نهد لا موجود الا الله [illegible] رشحه ۳ میفرمودند که هر طالب که سنت را بر خود فرض نکرده‌اند

با خدا بودن از همه افضل است

اهل الله مشغول‌اند از اهل آخرة

طالب را سه چیز لازم است

هر طالب که سنت را بر خود فرض نکرده‌اند

از نقصان دین او بعضی سنتها بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرض شد و قتی تهجد و نافله لک اشارت بدین است

از التزام سنن و آداب شرعی که منبع تا کی زیر اهل سعادت تمام از ظاهر و باطن ایشان موقوف ۷ سجده

میشود تو که این عمل بر وجه سنت بکار شود نه بکار کالمأمور بود اگر تا قاصر بکار شود اگر قلب ۸ سجده

میشوند که طالب مبتدی که کار نیکو کند و کسی او را استحسان کند این نفس خوش آمد ... ۹ سجده

میشوند این کار که آخر افتاده هیچ موجود نیفتاده از طاعات سهو و عبادات اعادت هیچ کار نکند

مبادا در بنده که حسب حال می باید بستن و در گفتن و نگریستن و خوردن احتیاط بلیغ کردن ۷ سجده میشوند که

طریق باید که هیچ جز ملحوظ طالب نبوده در بیرون آفت بعض کس خودش اگر چنین باشد علامت کمال او را این جا خود افزود

و اگر از این بدبخت اوقات به بازار درویش ۸ سجده میشوند که در این عالم از خود خلاص بعد از آن

روح او در تحت فلک قمر مانده ۶ هر که او در فلک غیب بر در کل ماند و این سخن شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره

فرموده اند که هر که در تحت فلک قمر ماند و من این سخن را حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره گفتم و ایشان

ملال کردم که این قصه حق شیخ فرموده اند چه حال اگر کسی از خود فلان شده میرند

حضرت مولانا قدس سره فرمودند که تجدید ایمان آورده و در خرده فلک ... از آن خبر بیرون

۹ سجده میشوند که کمال آنها در تسلیم است اگر صاحب قبلیه تفویض ... مثل ابلیس طوق لعنت در گردن افکنند باید که چنان

از فعل حق راضی باشد ... از فعل خود ۱۰ سجده میشوند که چون

رسند اگر بنده خود است او را تفاوت کند و اگر بنده خدا است او را تفاوت نکند ... میکند

بت باز ... میکند ۱۱ سجده میشوند اصل ... اگر کار ... این کار بر دوام است

۱۲ سجده میشوند که در طریق خواجگان قدس الله ارواحهم هوش در دم اصل اعظم است اگر در غفلت

بازنگری

در مطالب مبتدی که کار نیکو کند و کسی او را استحسان کند و این استحسان او را خوش آمد این نفس طالب را کم از زنا نیست

بیان تسلیم

در طریق خواجگان هوش در دم اصل اعظم است

کذرد

کذرد از آنکه بزرگان اند تا جاییکه بعضی گفته اند و شیخ عطار قدس سره ... اینجا میکند

اینجا که میشود سهو هر آنکه غافل از حق یکزمان است در آن دم کافر است اما نهان است اگر آن غافل پیوسته

بودی در اسلام ... ۱۳ سجده میشوند که مولانا ابو یزید بوده ... عوام

از معصیت اجتناب و احتراز ... از غفلت احتراز لازم ... عوام معصیت میشوند عوام از غفلت

میکند سهو با مکن ... با ... خانه ... نشین ... از رقیب

باکسی ... ۱۴ سجده میشوند جمعی که با هم نشینند هر کدام که در طور خود را صحیح ترند

دیگر از خود ... غالب ... هر کدام ... از جا ... دارد و نخود

میکند ... باید اگر اهل عالم ... خود کشد ...

ز ... سخن ... کمال سلطنت و سلامت

... خود ... خواص خود ... بنده او

... خود ... از ... شوند

ادا ... فلا ... ۱۵ سجده میشوند که ... غفلت زور ... ساخت

... بلکه ... و ... مقام ...

جوب ... سهو ...

... ذوق ... نیکو ...

... ۱۶ سجده میشوند که ... قدس سره ... الکتاب ... الله ... کردند ... این

... باید که ... معنی ... وقت ... بنده محقق

مغرور شدن علامت غفلت است

کرده بنعت حقیقت رشحه ۱۷ میفرمودند که عوام هذا الخلق سنا و خواص خلق ابحذا چون از
طرف در یا در خواص گسایند ده شود ایشان را چیزی معلوم کرده گرد کرده اند و ببینند که همه خلق و در آن دارند
رشحه ۱۸ روزی از ایشان شخص خوانده که افضل الایمان ان تعلم ان الله معک حیث کنت و گفتند همین معنی علیه کافیست اگر کسی او را دریابد
بیت بار بار ای کمی جان جهان جادیگر چه جو هر او را و باشی با تو در زیر کلاهِ او بی بی ای جوهر ای رشحه ۱۹
بود روزی در سخن فکر افتادم که اینها مشهور آمده اند از احوال ظاهر ایشان از احوال باطن شنیده اند که بنده که کشف نسبت
به بنده از احوال باطن و از تجلی انوار ظاهر را که بنده بعین الحقیقت باطن خود دیده و حق سبحانه باسم و صفت الظاهر
بر وی تجلی میکند رشحه ۲۰ روزی از ایشان عزیزی خواجه ابو الوفا خوارزمی علیه الرحمه خوانده اند رباعی چون بعض ظهورات حق اند باطل نیستی
باطل نشود چو جهل در کل وجود از هیچ جهت بار حقیقه الحقایق غافل و فرمودند جهل اگر عموی ایشان بر عرفان
اورده اند که شیخ در او ان ارادت بعبد الله فسایه از حضرت زانجا بیامد و در ده ماهه عشیر بود بخاری رسید و توکلی شیخ ار ادت
نفس او کسی نشستیم و به اهل ده از حضرت رسیده در ان حال شب در حجاد دیگر این بنا چرا او را دید ترسید
در کنار آن فشار کردیم در ان محل آن شیخ بدین نیز در بین کا نتیجه در کار بوده است و آن بزرگی از روی تحقیق
فرموده که بیت لا تنکر الباطل فی طوره فانه بعض ظهوراته تمام کلام ابن عربی شیخ ابوبکر بن ابی عبد الله قدس سره اینست و بعض
ابیات دیگر این است بیت و اعطه منک بمقداره حتی توفی حق اثباته فالحق قد یظهر فی صورة ینکرها الجاهل فی ذاته رشحه ۲۱ میفرمودند
اگر میبایدت که کسی لقمه حلوا در دهان تو نهند میباید که کسی سیلی بر قفای تو میزند فرق کنی علاقه تعلقات دریوجه
رشحه ۲۲ میفرمودند که روزی از حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره رسیده که در دعوات ماثوره که اللهم اشغلنی بک عمن سواک
چه معنی است ایشان در دعا بود فرمودند که کاف خطاب اشارت بحضرت ذات است یعنی ما را مشغول ساز بذات از انکه صفات و افعال
ترا نظر اینها نموده رشحه ۲۳ میفرمودند که حسین بن منصور میگفت اما من چنانکه

فانه بعض ظهوراته

حقیقت خود را میکوشد و دعوی کن انا ربکم الاعلی که صورت خود را کویکه اگر او بر حقیقت خود را شناختی این گفتی از
وی مقبول بودی رشحه ۲۴ میفرمودند که شبی امیر علیکه بوده که روی خود را بر دیوار سنگ و کلوخ معامله
و در نیاز طاقت فرمودم کردم هیچ حس بنفس ذره ذره از وجود خالیست رخسار که بجوید حسن در او را در این فواید ۲۵ ای برادر ذره ذره وجود
بی هر ذره در او بود من مخارف عاد الله قدس سره حضرت مولانا علاء الدین قدس سره لطائف اشراقات او را و تصرف تمام بود در ان
روز دیگر که در این وقت در آن مهم آمد بود که ایشان رفته بود و دیگر طالب علمی پیش ایشان نشسته اند و سبقی از مصابیح میخواندند و
ایشان مصابیح در دست داشته اند و در ان حین نگریستند فقیر را حالت معلوم شد که چشم ایشان بر صورت خط آن کتاب ست و دل ایشان
مشغول بود و بکری خاطر گذشت که این چه نوع سبقی است که بجمعیت قرائت کنند و ایشان بان خاطر فقیر را اشراف شدند و ایشان را بر این خاطر فقیر از
شده متوجه فقیر شدند گفتند فرمودند حضرت بارها از امیر کلان شنیده ام که ما را اهلیت آن درس گفتن نیست اما از من و نیز خواهند شما بگوید
قبول کنند حضرت مولانا شیخ غیاث الدین احمد و لد عزیز ایشان علیه الرحمه از علماء متقی بوده اند و شرف ملازمت حضرت
مولانا سعد الدین قدس سره دریافته بوده میگفتند که در تابستان بود که مجلس شریف ایشان بود ما را خفقانی بود که
اتفاقا در این شب بوده اند که ما هنا حرارت و متصل اکل تن فقیر را گرم بود تعلق بر سر ده بود و اگر او را قدرت
خاطر نبود خانه تابستان را ماها او از کرانی بر اطوش آمد چون حجت نبود بکتابها رفتم و فرود نگرسیتم مردی
دیدم که بر در ایستاده ای بود و با هم بر هم نشسته اند و بخشم میگویند و فی الحال برگشته و یکجا خواب خود رفتم چون پیش ایشان بسیم
فرمودند که ما را با ایشان رفتیم بلی او را فرود نگریستی چا بر بیت کسی مبادا که آن چه آواز بود که از
خانه تا می آید بجا آن خوب ستاید و فضول نیز نباید کرد مولانا شیخ غیاث الدین احمد میگفت که از آن زمان باز در بعضی
تمام حاصل شده که ایشان بر او واقع بوده آن بار هم نظر دیگر می باید که در شب تاریک از مواضع بعیده چیزها
مشاهده میکنند بگذر مانع آن نظر نیست و هم در مسموع که روزی در ایوان خود باجمعی نشسته بودند و ای بگذرد را که دارد

و در میان ایشان پسری صاحب جمال بود و در وقت خواب در پایان پای من [illegible] و حضور و اعتقاد
نشانده بحکم خاطر من افتاد که پای بجای وی دراز کنم دو بار خاطر بر من [illegible] شد او باز خود گفتم که بدر صحن
از عالم منع و ادب و اگر او فاضل [illegible] خواهی این صورت را بر حیث تو خواهم پای خود نگاه داشتم
و بجواز رفتم صباح چون آمدم ملا ایشان رسید فرمودند که از آنچه [illegible] تو چه حاجت [illegible] دراز
[illegible] خود [illegible] و بداد [illegible] دنیا [illegible] بطریق [illegible]
ایشان [illegible] روزی در مکتب خانه نشسته بودند [illegible] که کاغذی در دست داشتند
کاغذ [illegible] چند [illegible] گفتند فلان بیا و این کاغذ را بستان [illegible] و بدست [illegible]
بستان ایشان دست [illegible] باز دست [illegible] خواستم که بگیرم باز دست کشیدند و در کرت سوم آن کاغذ را
بدست داده‌اند چون کاغذ بدست [illegible] رسید [illegible] برق [illegible] بیرون آمد [illegible] فوقت [illegible] و در
[illegible] و دیدن [illegible] از [illegible] کاغذ را
[illegible] دیدن [illegible] ایشان [illegible] زدند که [illegible] کاغذ
دران بیهوشی بماندم و در این حال [illegible] سفید [illegible] و اطفال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آمد بعد از آنکه از آن بیخودی بهوش آمدم [illegible] عظیم [illegible] مستولی شد
[illegible] روز دیگر که ملا ایشان رسیدم با خود گفتم [illegible]
[illegible] که با دولت [illegible] در مکتب خانه در آمدم ایشان [illegible] بودند در
نشسته ایشان سر بر آورده‌اند و گفتند [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] باز [illegible] افتاده [illegible] آمد [illegible]

حضرت مولانا در مرض موت خود قریب پنج ماه صاحب فراش بودند و این فقیر در اول مرض ایشان برسم عیادت
رفته بود هر چه پرسش ایشان کردم فرمودند فلان اطبا از سر [illegible] باز بسته‌اند [illegible] از [illegible]
[illegible] خود [illegible] از آن سکوت کردند [illegible] فرمودند خدا موجود و مطلق [illegible] بلند کردند در آن لفظ الله
گفته [illegible] فرمودند [illegible] خدای خود را [illegible] وفات ایشان در [illegible] از [illegible]
۸۹۲ اثنین و تسعین و ثمانمائه بود و فرزند ایشان را [illegible] حضرت مولانا سعدالدین قدس سره [illegible] تاریخ وفات ایشان
قطعه پیر اهل حق علاء الدین که رفت ٭ روح پاکش بر فراز سدره رفت ٭ خواستم تاریخ سالش گفت عقل ٭ [illegible]
مولانا شمس الدین محمد رحمه الله تعالی از اجلاء اصحاب حضرت مولانا سعدالدین قدس سره بوده‌اند و سالها طالبان را در
[illegible] مولد ایشان قریه روج بوده که [illegible] فرسنگ [illegible] از جام [illegible] ولادت ایشان در شب برات
از شعبان سنه عشرین [illegible] بوده [illegible] والده ایشان [illegible] بوده و از [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را [illegible] فرموده‌اند [illegible] خوشی [illegible]
[illegible] از [illegible] بعد از آن [illegible] مولانا محمد متولد شده و والده
ایشان [illegible] ایشان [illegible] بوده‌اند
از [illegible] منزل [illegible] خلوت خانه [illegible] بوده‌اند
ایشان [illegible] بوده‌اند و [illegible] و هر که [illegible] بوده‌اند
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] ضعفا [illegible] دیدم که والده
[illegible] کتابی در پیش [illegible] میخوانند [illegible] والده
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] شنیدم

دغدغه و اضطراب زیاده شد اتفاقاً شب جمعه بود با والده گفتم که امشب دعا را میخوانیم شاید که
مقصود حاصل شود ایشان گفتند برو بخوان ما نیز میخوانیم بعد از آنکه بخلوتخانهٔ خود رفتم مشغول شدم و بآن شرایط
نوشته بود عمل نمودم و هر چیز شنیده بودم که چون ثلث شب گذشت در خواب دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و یاران در خواب آمدند تمام کرده
بعد از آن سر بنهادم و در خواب دیدم که من از در سرای خود در آمدم و والده من بر صفهٔ نشسته اند ایشان مرا گفتند میگویند
ای پسر چرا دیر آمدی در انتظار تو بودیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخانه آمده اند بیا تا بر آنحضرت بیرون رویم
تا بنشستند و آن من کردم دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر رکن صفه نشسته بجانب قبله نشسته اند و برابر آنحضرت کثیر از
جمع بزرگان نشسته اند و علقه بسته و آنحضرت صلی الله علیه و سلم باطراف و جوانب عالم در مسایل جواب میفرمایند گرد آنحضرت
کاتبانی املا میکنند و مکتوب صاحب را میگویند مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی بود که از علمای زمان و از کمل
زمان خود بود و الده مرا بجای آورد اتفاقاً دیدم که آنحضرت بیماری دست باز برداشت پیش آمده گفت یا رسول الله
مرا و عقیده داده بود میگوید که صاحب دولت در از عمر این ... آنحضرت بجانب من نگریستند و تبسم کنان
فرمودند این فرزند است پس روی بمولانا شرف الدین عثمان کردند و فرمودند که برای وی مکتوبی بنویس مولانا
قلم و کاغذ برداشت و من در آن نظر میکردم سطر نوشت و در زیر آن سطر نوشتن گرفت که هر دو کاغذ برف انها بشد
ناگهان بیاض جدا جدا و در هم پیچید و بدست من داد و من آن را در آن اثنا با خود گفتم مضمون مکتوب را
ندانستم باز کرده و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را نمای آنحضرت گفتم که مگو بند باز گشتم و پیش آنحضرت آمده گفتم
یا رسول الله ندانستم درین مکتوب چه نوشته شده آنحضرت از دست من گرفتند و بخواندند و یک خواندن آنحضرت
سطر را یاد گرفتم پس آنحضرت مکتوب را در هم پیچیدند و بدست من دادند و من میخواستم سخنی دیگر بگویم ناگاه آواز در
و والده مرا بیدار کرد از در رفتم آمدم از خواب بر جستم و گفتند ای محمد هیچ خوابی دیدی گفتم آری ایشان گفتند

من هم دیدم و بیان کردند که بخواب دیدم که بر رکن صفه نشسته ام و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیرون
آمده و در حضور ایشان نشسته اند و حضرت انتظار تو میبردم که ناگاه از در در آمدی و دستت گرفته پیش
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بردم و از آنحضرت پرسیدم که یا رسول الله این فرزند من چه شود آنحضرت فرمودند که این از دوستان ماست که نه بسیار
کتابت میکرد آنحضرت را فرمودند از برای آن کاغذی نوشت و بدست تو داد و تو بدست آنحضرت دادی و آنحضرت مضمون را بر تو خواندند
و با بدست تو داد مذکور و آن واقعه که فقیر دیده بود والده تمام با گفتند بی تفاوت و وقت خواب از اول تا آخر موافق
و مطابق میفرمودند که در ابتدای جوانی در قصبهٔ روح بود هر روز عشق این بیدار جعفر در دل
استفاده و بهره از هیچ بزرگی میدیدند با تجدید ذوق روزی نام شیخ صدر الدین می بردند و گفتند وی از
خلفای شیخ زین الدین خوافی است و حالا با بر دشت سمرقند و نخلستان شهر و کمال بیرون آمدند که تجملی
برخاستم و رفتم پیش شیخ صدر الدین انجامی بود اتفاقاً در آن مجلس احباب ذکر میکردند بر رکن حلقهٔ ذکر
ایشان زمانی بایستادم و عظمتی از ایشان مشاهده کردم مراد در سخنان و از آنجا روی بخانه نهادم و در راه حافظ
را پیش آمده و وی از عزیزی بود از روح پیش از خدمت مولانا محمد علاء حضرت مولانا سعد الدین کاشغری رسیده بود و حرف
قبول ایشان در باب نقل ایشان در حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره کرده بود و از طریق
بلند داشت فرمودند که ظاهر انکه چه آید و چه داد در قصه باز گفتم گفت در مسجد جامع رو و آنجا عزیزیست که
با جمعی از اصحاب کامل در هلیز مسجد جامع مینشیند او را ببین تا ترا غالب آید که صحبت ایشان از خوش آمد
خواهد در افتاد بر همان قدم روی بمسجد نهادم اتفاقاً حضرت مولانا با جمعی عزیزان در دالان مسجد نشسته بودند
و سکوت کرده من پیش ایشان رفتم و نشستم و بر آن گاه در ایشان می نگریستم و سکوت ایشان میدیدم و از حلقهٔ
ذکر شیخ صدر الدین و غوغای اصحاب وی حیران شده و با خود میگفتم این فریاد و اضطراب از این همه سکوت

ناگاه حضرت مولانا سر بر آورده بودند مرا گفتند در پیش آی من پیش رفتم مرا در پهلوی خود نشاندند و فرمودند
اگر بنده با نوکری یا پیش شاهی رفته باشد ده بار و دوام در پیش وی جائی بلند میگوید شاه هیچ [illegible] شاه هیچ [illegible]
ادب [illegible] و بنده همین خود [illegible] با وجاهت و نیاز خود [illegible] کنند پس این [illegible] کار دان کوته
با کمی [illegible] گر [illegible] تعداد [illegible] نکرده [illegible] دیده فرمودند گرگ جایش آید [illegible]
[illegible] احوال [illegible] هر کس از [illegible] و ایشان [illegible] هر خواص [illegible] شدند [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] شنیده [illegible] خواجه [illegible] طریق [illegible] کردند و فرمودند که [illegible]
[illegible] کار [illegible] والله [illegible] از [illegible] و از روح [illegible]
ذاکرت بود از چند [illegible] کنبد مسجد جامع و نماز میکردند [illegible] و مرا آن [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و آن [illegible] زیاده [illegible] تمام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شد [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] شدند و فرمودند [illegible] وضو [illegible]
مولانا [illegible] ده دوازده [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] شدند و گفتند [illegible]
[illegible] و مرا [illegible] استغفار [illegible]
ناخواه [illegible] الله [illegible]
[illegible] مشاهده آن [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]

والله تعالی نیز طریق [illegible]
[illegible] گرفت

نیاز مندی [illegible] سقابه مسجد جامع نشسته بودم ناگاه [illegible] سقابه [illegible]
تاریکی سقابه تمام روشن شد چون نظر کردم [illegible] خواجه [illegible] سقابه [illegible]
[illegible] حضرت مولانا [illegible] خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم [illegible]
در مسجد جامع [illegible] بسیار [illegible] و فواید و زاری و تضرع میکردم [illegible]
[illegible] احوال [illegible] ایشان [illegible] و فرمودند [illegible]
چنانچه [illegible] ما نیز [illegible] داشتیم و در اثنای [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible] از [illegible] مسجد جامع [illegible]
و مرا [illegible] خواب [illegible] ایشان را دیدم [illegible] شسته اند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و فرمودند [illegible]
[illegible] حضرت مولانا [illegible]
[illegible] علاء الدین [illegible] حضرت مولانا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فرمودند [illegible] مولانا محمد [illegible]
والدی [illegible] مولانا محمد [illegible] حضرت مولانا [illegible] خواجگان [illegible]
و بکیفیت بیخودی [illegible] روز [illegible] مسجد رسیدند [illegible] نماز [illegible]
در آن مسجد ختم تمام [illegible] خوانده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کردند [illegible]
[illegible] و [illegible] نمودند و [illegible]

چنانچه نداشتم چه چیز کیفیت نشستم و آن نسبت حضوری ابتدا دریافتم و وقت حاضر شدن که موذن تکبیر نماز خفتن گفت
و در آن فرصت اصطلاح از نقل و قرآن خواندن آن شیخ و مشغله مردم خبر نداشتم می‌بودم در مبادی حال و قت
در غایت تحصیل علم بودم و کتاب مثنوی در دست داشتم که حضرت مولانا سبق را بدیدند و فرمودند که این کتاب که در دست داری کم خوان بیت و چون دیدند که
از خواندن مثنوی کار نمی‌گشاید سیر و سلوک کنید معانی آن از دل شما جوش میزد و در مبادی حال و فقر از آن تجرد میجر در آمدند
و صحبت رکن الدین طاهر دیده فرمودند که همه کتاب که مصحف حضور فرمودند با همه بجای بیت بعض مشغول که در ابتدا سلوک بطریق
نقود باید شیخ محمود [illegible] و کار سلطان نماز گذاردن ... اهل بدایت را اهم و نفی و اثبات میفرمودند که در اثنا رفت
... مشغول باشد فقیر در روح شیخ خود از نسبت عزیزان می‌کند شتم شبها و صبح در شب حال این بود که
از ذکر نفی و اثبات [illegible] از بعضی که مقدار دو ساعت پیش بازار [illegible] افتاده بود در مجلس پروای آن نمی‌کردم و قربت از
ذکر و اوراد هم میفرمودند که در ابتدا مشغول بوده روزی در صحن مسجد جامع نشسته بودم و در اثنا تا ناگاه آواز
شنیدم که قلبی هم گوید بر ادب بنده که کار به شغل باید رساند و این جنبش بشنیدند نقود از جای برجستم و بعد و از آن اتفاق
محک کرد نقل تحت خود بیاد کرد و از آن وقت حیات سال است که دیگر نشستن بطریق مربع اتفاق نیفتاده است اکرم کنون
هر کز غیر نشستن اتفاق نمی‌کند اما بار آن حضور بر شده و بطریق نشستن مربع نشستن خوش نمی‌آمد میفرمودند که مولانای ما بدین شیخ عمر
بخانه فقیر برد و از کوچه سوار نبود و من پیاده با ایشان می‌رفتم و در رکاب ایشان و در حالت خود و یکجا طعام اتفاق افتاد و تشنگی
غالب بود و حال آب خوردن نیست آفرین یافتم اگر بگویند فلان حسینی گفتم را فرمودند که تا آن هم مرا در خود تشنگی یافتم بازمی
داشته‌اند و آب نخورد و من شکر کرد و فرموده دهم دست و ای خود بعد از این شیخ را دیدم و من گفتم که ای حسن خاص ایشان کرم
و از آن دو روز هم شیخ با ایشان سخن میگفتند و حضور حضرت در ترک بوده نمی‌شنود و با خود گفتم که بچه باید نشست با ایشان تا
بر شیخ توجهم کنیم بی‌نسبت باطن خود را بر شیخ گذاشته‌ام و جهد دل بی محابا از دل ایشان است تا فرخ خود در حجره

فریاد

نقل حضرت شیخ عبید الله احرار رحمة الله علیه نقل حضرت شاه نقشبند قدس سره بیرون آمده اند در طول و عرض کتاب مولانا از بعضی ائمه سیدنا الشیخ ابن تقدیر اجمالا در کتاب

فریاد زده‌اند که هر گاه ما در مکان بنشینیم مولانا در حضرت مولانا نیز بیکجا دیده‌اند و با وجود آنکه یکی لحظه جنبش آن توجه
واقع نشد از عظمت بر آن حضرت کیفیت قوی ظاهر شد و تا جایی لحظه به لحظه اثر قوی می‌شد موجب روح
عظیم بود چون آن حضرت از آن حضرت مولانا رسیدم فقیر نیز در روح اعلا توجه میکنند بجا بزرگان
آن مقام رسیده فرمودند بنا بر آنکه این حضرت حق از مرتبه اتصال نسبت ایشان رسیدند و ایشان در حق طالبان میکنند حالتی
بیان این و حضرت حکایت پیدا شده و بعد از آن بجای مسجد فرمودند از آن میفرمودند که روزی در مبادی حال در صحن مسجد
جامع در کنار صفه نزدیک در قبله نشسته بودم و شغلی داشتم نگاه دیدم که در پیش تخت مقر بر آن تخت ظاهر شد نهایت سپید
و با رنگی دراز بشانه اسعد و نزدیک به سقف قصر رسیده بغایت زرد ادراک و اصل چون هندو و در هر کس دیده و دندان
و گردن با رنگی دراز و تنی خورده و پایها بغایت بازیک و دراز دیدم که از آن خنده‌ای آن خند او متوجه من شد
و آهسته آهسته بجانب من آمدن گرفت و کمی وراست شد تمام میکرد و در خود گفتم دیوی که شیخ ما زا از نسبت ما عزیزان نگاه
دارد و بر نقل زا هم رسیدند حضور را بطریقه ختم و بجد مشغول شدم در حضور ... و بتمامی و رو دکار ها اورده دیگر بار از وقت خود
بفهم نیز نزدیک و هر چند بیشتر آمدن میشد بشغل خود پیچیده تا بغایت نزدیک رسید دیدم که من از آن کار خود نمیکردم
خبر کرده و بر گردن من سوار شده و پایها در گردن من در پیچید و بینه بر من زد و کار خود مشکل بود و هیچ اضطرا
و تنگی نمود و از بود زمانی با آنکه در حبس کرده همچنان و دل نیز بلا رفت و نابدید شد و دیگر هرگز مثل آن صورت
مرا از خوبی بیدا در میفرمودند که هم در مبادی حال شبی در مسجد جامع بر تخت مقر با تاخیر داشتم و در اثنا نظر میکردم ناگاه
دیدم که ستاره آسمان متوجه من شد همچنان افروده آمدن و جملات در من زنده آورد و چنان بمن نزدیک شد که
که بر تنم اگر دست دراز کنم بستاره رسد از شاهده این حال کیفیتی عظیم روی نمود و در آن تماشا دست دادند و سبب
آن کیفیت اثر داشت میفرمودند که هم در مبادی حال روزی متوجه حضرت الله خود نشسته بوده دیدم که واردی

بنی قوی متوجه ... شد دانستم که مرا بخود خواهد ساخت ... که از حال من با خبر باشید و بشمارم که
چند بار از من فوت شود این کهم و این کیفیت مرا فرو گرفت از جبین ... و من بخود افتادم ...
... خود ... دیدم ... گفتند ... روز ... افتاده
هر چند شور با و آب ... بیکار ... حساب کردم ...
... نماز ... مع ... روز ... مسجد جامع ...
و شغول داشتم ناگاه کیفیت ... بیخودی ... روز ...
... پیدا ... میشد
و چند حال این کیفیت بیخودی ... غلبه ... خوش ... آن ... مولانا
... غیبت و بیخودی ... ضعف ... حالا اند
... کیفیت ... حال ... یوسف ... نماند
[illegible]

بیان فنا حال و مقام

... حال ... اصطلاح ... عبارت ... آمدن ...
... ز ... آن ... کمال ...
... مقام ... اصطلاح ... عبارت ... قدم سالک ...
... حال ... سالک ... باشد
... و مقامات ... از قبیل ...

بیان فنا حال ... و بقای ...

... مسجد ... شیخ ...
... مسجد ... روز ... خود ...

بیدا شد ... گرفتم ... روز ... بود ...
... مسجد ... آن ...
... بیدم ... روز ...
... روز ... سید ... قوی
... صاحب ... زن ...
و ... بیخود ...
... حال ... عظمت ... نماند
... روز ... گرده ...

تعلق دل به صاحب جمال

... صاحب ... مشغول ...
... مولانا ... صاحب جمال ...
... نماند ...
... کنم ...
... حال ... جوان ...
... مقابله ... کمال ...
... مثنوی ... غافل

حلقه

... انفاس ... حال ...
... انتقال ... ازمان

مولانای او را بجواز علاوه تحریر شده بود میل خاطر باطن او استیلا یافته بود و اثر محبت چیزی زیاده گفته
دیگر پیدا ساختن و بر سر راه آن جوان آمده ایستاد و [illegible] نشستگی دیگر نمی‌دارد تا وقتی که آن جوان برسید
و برداشته او خورد ازان محل اصلا بخود آمد و هیچ جانب نگردید او را صورت یافته ازان قصه اتفاق شده او را گفتم
[illegible] پرسید [illegible] و بر سر جوان [illegible] فکر [illegible] بود و تاریخ تو [illegible] بیخود [illegible] این که گفتم
[illegible] ابتدای [illegible] دل برکشید [illegible] از جان [illegible] نشنید [illegible] مولوی [illegible]

قصه عجیب طالب علم

ازان [illegible] تا شکند [illegible] شده او را محبت [illegible] بود روز حضرت مولانا [illegible] گفتند هیچ [illegible] ملا [illegible] حال [illegible]
[illegible] طالب علم [illegible] ازو [illegible] تحصیل علم [illegible] آمده [illegible] شده و ترک تحصیل [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] بود و در کمال [illegible] و بجای او [illegible] اختلاط میکرد و اکثر اوقات [illegible]
[illegible] حال [illegible] این [illegible] شغل [illegible] از [illegible] احوال او [illegible] علوم [illegible]
[illegible] چه [illegible] حال [illegible] هیچ [illegible] میکنید [illegible]
[illegible] و در خروج [illegible] یاران [illegible] فقیر و غریب [illegible] اهل [illegible] اختلاط [illegible]
[illegible] شما [illegible] از صحبت [illegible] کرده [illegible]
میکنید گفتم [illegible] حال خود [illegible] خواهم [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] خواستم [illegible] غیبت [illegible]

حکایه بیخودی

شغول ساعتی [illegible] فایض [illegible] ظلمات [illegible] خوب [illegible]
[illegible] غیبت و بیخودی [illegible] روز [illegible] این حال [illegible] مطلوب شد
[illegible] جوان [illegible] اختیار [illegible] عظیم [illegible] از [illegible]

بیرون آمدم و دیگر حضرت مولانا از وی نپرسیدند که چه حال داری اما مقصود ایشان این بود که مرا معلوم
شود که بچنین [illegible] درگذشته‌اند همی باشد و بچیزی مشغول نمی‌دارند قدس الله اسرارهم و العبد [illegible] حضرت مولانا سعد الدین
[illegible] که با حضرت [illegible] از طالب علمان [illegible] هر روز یک [illegible] میکرد
[illegible] از [illegible] خواجه قطب الدین [illegible] اعتقاد داشت
ان طالب علم و او [illegible] که هر روز از خوان خواجه [illegible] طعام [illegible] بیک قرص نان میداد
[illegible] روز اول [illegible] طعام [illegible] خود [illegible] طعام [illegible] خورد [illegible]
[illegible] طعام شما [illegible] خواجه [illegible] طعام
[illegible] طالب علم [illegible] این [illegible] غلام را
[illegible] دیگر [illegible] مولانا محمد [illegible] الفقیر [illegible] حضرت مولانا [illegible]
[illegible] والد [illegible] محمد [illegible] آن محمد [illegible]
والد حضرت [illegible] الدین [illegible] حضرت [illegible] و والد
[illegible] از ان حال واقف شده اند [illegible] آمده اند
ای [illegible] طالب [illegible] وا [illegible] ان
چه [illegible] میکنید [illegible] الدین [illegible] حضرت
فرموده‌اند [illegible] شما [illegible] بصورت [illegible] شما را [illegible] تربیت کرده اید [illegible]
والد حضرت [illegible] حضرت مولانا [illegible] الفقیر [illegible]
شوند و دیگر [illegible] تعظیم و تقدیم [illegible]

فرموده‌اند که اگر شما پدر من نبودید بصورت لکن من پدر شما ام بمعنی [illegible] الخ
منع میکردم

ایشان در رعایت صحبت و ادب حرمت افزودند تا کاری بجایی رسید که در هیچ امری بی اشارت ایشان قدم نمی نهادند و هوا
در پیش و اکثر اوقات با ایشان بسر می بردند چندان استغراق می نمودند که غایب میشدند و دیگر مجال گفتگو نمی ماند می نمودند که

روزی در مجلس حضرت مولانا شیخ مظفر که یکی از بزرگان سلسلهٔ علیه بودند با یک جماعت از مریدان ایشان آمده بودند
و بعد لحظه گفتند اگر اجازت فرمایند بطریقهٔ خود ذکری چند بگوییم ایشان فرمودند که نیکو باشد آن شیخ با یاران خود
چندی ذکر بطریق جهر گفتند و زمانی سکوت کردند و مراقب شدند بعد از آن شیخ سر برآوردند و از ایشان پرسیدند که شما چه یافتید

فرمودند که آری شیخ گفتند نسبت درین صحبت عزیزان خود اظهار کرده دید و حال آنکه اخفای این نسبت روا نیست
ایشان فرمودند که الحمد لله و فاقه ایشان از این سجده نسبت نمانده اما ما از شرم از آن دکان برخاستیم و از اظهار طرف
برهم و بهر حال بجایی از آن در نهانخانه دیوار زنان با همه وحشتی کلی از آن دیدیم و با خود قرار دادیم که هرگز از ما
نسبت پوشیده نداریم و هر چند درین مدت عمر هیچ کس از ما نپرسید هیچ نگفتیم امروز شما از ما پرسیدید اخفا
و آنچه واقع بود گفتیم پس از شیخ پرسیدند که سبب استغفار شما از نسبت ما چه بود گفت که در مراقبه چنان یافتم که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ظاهر شدند و فرمودند که فرزند ما سعد الدین از مریدان تو را بمبارکباد و بنده را ولایت
کرد ایشان متبسم شدند و فرمودند که هر گاه حضرت صلی الله علیه و سلم بیشتر گفتند مرید شیخ گفتند که شیخ ما اندک گران
آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند فرمودند و شیخ دو تن شنیدند ایشان آن زمان گفتند الله است که تو میگویی و مرا آن که در نور آن
تیز گویند و تیز بشود پس فرمودند که نعمت حضرت حقی و ولی شد دو تن از اصحاب بندهٔ ما را ولایت سعد حضرت مولانا محمد گفتند
در این مجلس حضرت مولانا این سخن گفتند خاطر کرد که آیا بس داخل آن اسمی تن تا باشی از خاطر من شرف شد یحیی ؟؟
تذکره در بزرگان اما اطلاعی نمی هیچ نمودند ذکر مولانا شیخ عبد الکبیر یمنی قدس سره و بعض بجا آن از وی
شنیده اند قدس سره و قبر که حضرت مولانا محمد علیه الرحمه در مکه مبارکه زادها الله شرفا و کرامة مجاور بوده اند

نسبت در حال آنکه اخفای این نسبت یعنی نسبت سیادت روا نیست

صو

حضرت شیخ را بسیار ملازمت میکرده اند میفرمودند که شیخ بغایت عالی مشرب بزرگوار بودند
و در زمان خود قبلهٔ مشایخ حجاز بودند از بسیار مردم مشهور بودند در آن دیار اهتمام افتاده که چون ایشان از جانب مکه آمده
مدت یک سال متصل هیچ طعام و شراب نخوردند و بیناشامیدند و از ظهور آن چه بیار امیدند و در آن مدت یکسال از
پای ننشستند مگر در قعود تشهد میفرمودند چون بار اول صحبت حضرت شیخ رسیدم اکابر بسیار در آن مجلس حاضر بودند
در آن اثنا که بعد از لحظهٔ او دند و بجانب من نظر کردند از حال من پرسیدند که تو بغیر و ما مشایخ خستیم که از سلسلهٔ
نقشبندیه گفتند بلیغ بلیغ هم المخلصون بهم الصد القوی و شیخ در توقف بغایت بجیل بودند کاهی از جنید
و شبلی نقل در افتاد که جناب شیخ ایشان تو نیز میگفتند فلان دگفته است یافلان بار دگفته میگفتند که روزی
شیخ فرمودند که چرا باید در رفت که ره برروی آب رفت که قدم بر هوا نهاد لیکن بوی از توحید نداشت
روزی در مجلس که بزرگان علما و عرفا و فقرا حاضر بودند تقریب فرمودند که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست
اکثر حاضران از آن سخن بخود برآمدند و بعضی رنجیدند چه بحسب ظاهر خلاف نص صریح است حضرت شیخ
در باب جواب فهم دانش بعضی نیکی از قصد خود تنزل نمودند و فرمودند کار که حق همه شهادت است
و بر هیچ چیز پوشیده نیست تا غیب تواند گفت چه غیب معدوم باشد و علم بمعدوم نباشد پس عالم الغیب که در قرآن واقع است
نباشد نسبت بحق سبحانه و تعالی از قبیل فرض است دیگر در خلوت از حضرت مولانا محمد پرسیدند شما فرمودید که
در آن مجلس از قصد خود تنزل نمودند اگر تنزل نمی نمودند این سخن چه محمل بود فرمودند که هر بنده ذات
بحت بی وجود همه نسبت و اضافات قطع نسبت آن به نسبت اضافه علمیه باشد پس ذات حق را عالم بغیب نگویند
میفرمودند حضرت شیخ که جوانی نمی خوردند و از خود آن چیز پرهیز میکردند و میگفتند مرا عجب می آید
از مردم که چیزی را که چشم دارد و در ایشان مینگرد بکارد بر گلو او می زنند و وی را می کشند

کرامت آید در رعه که ره برروی آب میرفت که قدم بر هوا می نهاد لکن بوی از توحید نداشت

وگوشت وی را میخوردند و برای آتش میکردانند و ... [illegible] که این نقل کردند بود آن

هر آینه که شیخ در آن تحقیق بمقام ابدال بوده باشد ... [illegible] هیچ چیز نخورند

و نیاز ارند و چیزی نخورند ... [illegible] در مقام ... [illegible] بودند که

حضرت شیخ ... [illegible] ... آن کار ... [illegible]

چو بین آن ... [illegible] ... زمزم ... [illegible]

... [illegible] آوردند و بآن آب ... [illegible] دیگر غذا و شراب ... [illegible]

حضرت شیخ ... [illegible] ... از اعاظم اولیا ... [illegible] قطب زمان و غوث روزگار

میکردند و ... [illegible] ... شیخ عبد الکریم

پوشیده ... [illegible] ... نقل کرده ... [illegible]

یزار و بتبرک به **من یرد الله ان یهدیه** ... [illegible] **سانحه** ... [illegible]

رحمهما الله ... [illegible] ... خواجه محمد پارسا

و ... [illegible]

از ... [illegible] **سانحه** هم ... [illegible] نقل کردند که ... [illegible] **سو** ... [illegible]

... [illegible] که ... [illegible] **ع** که ... [illegible]

کو این ... [illegible] **سانحه ۳** ... [illegible] خواجه شمس الدین محمد ... [illegible]

باز صفت ... [illegible] ... ما میگوییم ... [illegible]

آن ... [illegible] **سانحه** میشنودند که ... [illegible] میکویند که

شنیده ام

کار کنیم ... [illegible] ... روز فردا ... [illegible] ... فردا خواهند ساخت

... [illegible] **مطلع** ... [illegible]

... [illegible] **سانحه ٤** ... [illegible]

... [illegible] ملولی ... [illegible]

... [illegible] عاشقان ... [illegible]

... [illegible] الحمد ... [illegible]

... [illegible] **سانحه ٦** ... [illegible]

در ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

فرمایند ... [illegible]

نا معلوم ... [illegible]

... [illegible] **سانحه ٧** ... [illegible]

غافل ... [illegible] **سو** ... [illegible]

... [illegible] **سانحه ٨** روز ... [illegible]

خواص ... [illegible] **سانحه ٩** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **سانحه ١٠** ... [illegible] ... حضرت شیخ محیی الدین العربی ... [illegible]

کشف ... [illegible]

عنفوان شباب ازهم فرو ریزد و متلاشی گردد و روح از بدن مفارقت کند باز نشأت‌ها و وزار گردد چنین که
این چنین از هم بپوشید هنوز اثری از آن قربت کوکب من امر و کلمتی باقیست ای مرد و گفتار محمود آن
روز شیخ ... میگفتند اگر مرا بگذارند هرگز از آن کتاب ... کسی ... حجب ... این دو بیت
عاشق ... و با تو ... بروند و ... میکنند ... حلقه ... میکند ... [illegible]
چون ... از ... محمد مولانا ... قدیم ... حکایت کردند که ... ایشان ... غلط ... از
این ... مولانا ... سال ... روز ... شده بودند ... و آن
شغل ... چون ... آمده دیده ایشان بر یکی ... سوار ... و ... شاملی آغاز
کرده ... خشونت ... بالای ... زمین ... ایشان ... کمان ... آمده
والده ایشان ... اطلاع یافته ... گفته ملامت کرده اند و چون ... شده خدمت مولانا ... ملال
... رفته اند و آن ... بطریق ... شتران ... چون ... کرده اند ... سوار
کرده ... آمده ... خود گرفته و آغاز ... کرده ... بیدار
و ... خانه ... بیده ... چون ... اضطراب کرده ... و در
این ... و هر چند ... کرده ... اصلاح ... مشاهده ... صورت
عقیده ... و ... محمد مولانا ... هیبت ... تمام ... غلط
... بود در عمارت ... سلطان حسین میرزا ... شغول ... دروازه خانقاه
و مدرسه خوازه ... بسته ... بالای آن ... بیگانه ... و ... از زیر
خوازه ... مولانا ... حضرت مولانا سعد الدین کاشغری ... بود ... از

و اخلاص تمام

زیر

زیر آن خوازه بود چون بزرگی سپید دندان جوان بنا بر حسن خلق که با ایشان داشت رغبت داده بهر دو پای خود را بر
و تعظیم ایشان برخیزد و آن جوان را ... نشانیده بود ایشان در آن محل این معنی پسندیده ... طاقت ... توجه ... داده اند و اعانت
نظر فرموده اند گویا آن نظر تیر بود که وی را ... ایشان از زیر خوازه گذشتند وی بر آن بالا بی طاقتی و اضطراب
عظیم پیدا شد که بی اختیار با دست و پای ... خود را از آن خوازه بزیر انداخت و در پی ایشان روان شد و عقب ایشان تا در مسجد
جامع بیامد چون ایشان بمنزل خود در آمدند وی بسقایه در رفته و دست و پای گل آلود شست و غسل پاکی بر آورده و چون از
سقایه بیرون آمده ایشان نیز ... از منزل خود بیرون آمده بودند وی بصحابت ایشان بمسجد جامع تنها در آمده
و وی همراه ایشان رفته و ایشان او را طریقه گفته و ... مشغول ساخته اند و از جمله مقبولان شد و بیکبار ترک صحبت
اختلاط یاران قدیم خود کرده و صحبت ... بملازمت ایشان و صحبت اصحاب ایشان ... یاران
در کار او ... ایا او را ... آنجا ... شدند و ابواب
اجتناب بکلی مسدود ساخت و بعد از آن تا در قید حیات بود کسی از وی ... مشاهده ننمود و ... سال از ابتدا
انابت و بازگشت وی ... یکی از طلبه علم که ترک تحصیل کرده بود و ملازمت ایشان اختیار کرده بود حکایت کرد که
روزی در مسجد جامع نشسته بودند و جمعی اصحاب گرد ایشان حلقه بسته هر یکی ... مشغول بودند
و من نیز ... ایشان چشم پوشیده بودند ... خاطر من ... ناگاه در ... خواجه
... میکنند ... از ایشان ... مشاهده
... تصرف ... استعداد ... قصور ... چون
خاطر ... شغل باطنی ... دیده ... عظیم ... آمد
دیدم ایشان نیز ... اضطراب ... و از آن ...

ایشان ام

صورت انسان واین نوع ... که ... بود که غیر عجیب حال شد که بر آفتاب نور ... وجود او قائم و ...

و از آن ... در ... آمده است ... و ... در باطن خود ... که هر کس ...

ان ... قریب ... از آن ... خود ... در ... عظیم ... رسید در ... حال ... در ...

... کلمات ... بر ... نماز ... که ایشان ... در ... بای ... کرده اند

... در خاطر ... از آن آفتاب ... بر عالم ... بجانب یمین ... کنند ... آشنائی

... از ... والا ... در ... ایشان ... خاطر ... ایشان ... صفوت ...

... چون از نماز فارغ شدیم ... بصحبت ... فقیر ... خوانده ... در ...

... بزیارت شیخ بهاء الدین عمر قدس سره بردند حضرت ... در آن ... بودند ... قادر ... بود ...

... آب ... شانده ... بای ... ابو سعید ... آدم ... رهنه

... غایت ... هیچ نگفتم ... قدر آن ... خود ... بود ... خنک ... صحبت

... تا ... رسیدیم ... گفته ... گذشت تا اندک

... در ... از آن ... نعمان ... با ... شیخ ... فقیر ... خواب

... در مسجد جامع ... فقیر ... رقم ... دیده ... مبارک ... انسان

پوشیده است از مشاهده این ... اصلا ... که ... فهم ... حاصل بود که

... بعض ... ارا ... خاطر ... داد که ... تکلیف ... ستم ... بود ...

... با ... زمان ... گذشت ... از ... انقلاب ...

... عالم ... تعبیر ... انسان ... از ... ... آواز ...

ملکوت

ملکوت پوشیده است و توجه او بعالم ملک واین حال اهل حجابست و مرتبه عوام و اگر در واقعه بیند که چشم چپ این شخص

نابینا و چشم راست او روشن است تعبیر آنست که نظر او از عالم ملک پوشیده است و توجه او بعالم ملکوت و این حال

اهل کشف و مرتبه خواص و اگر بیند که هر دو چشم شخص روشن است تعبیر آنست که نظر وی بر ملک و ملکوت و عالم ناسوت تمام پوشیده

و نظر او بعالم جبروت و لاهوت و این حال اخص خواص است ... کلام ... پوشیده نماند که باصطلاح ... قدس سره ... عالم

ملک که از عالم خلق نیز گویند عبارت از مرتبه شهادت است یعنی عالم اجساد و جسمانیات و آن از محدب دایره فلک

الافلاک تا مرکز کره خاک و این عالمیست که وجود وی موقوف بر مدت و ماده است و عالم ملکوت که آنرا عالم امر نیز گویند عبارت از عالم ارواح

و روحانیات و ملائکه است و این عالمیست که وجود وی موقوف بر مدت و ماده نیست بلکه بامر حق سبحانه بی واسطه موجود شده و شیخ کمال الدین

عبد الرزاق کاشی در اصطلاحات خود آورده که این عالم را عالم امر از آن جهت گویند که بمجرد امر کن موجود شده و حضرت شیخ محی الدین

العربی قدس سره فرموده که این عالم را عالم امر از آن جهت گویند که ... و ... باعتبار استعداد اهل

این عالم ملائکه اند ... که ... اشاره ... بر ... و عالم جبروت عبارت از عالم اسما

و صفات الهیست و عالم لاهوت عبارت از مرتبه ذات است ... اسما و صفات و عالم ناسوت عبارت از عالم اجسام و جسمانیات

و این الفاظ لاهوت و ناسوت ... در مقابله ... از ... عبارت ... نصاری ... و اصطلاحات ... از ... مرتبه ...

... کنند والله اعلم

ذکر کیفیت انتقال و ارتحال ایشان از دار فنا بدار بقا

وقایع ... انتقال ... ایشان ... از ...

... رمضان سنه اربع و تسعمائه ... شب ... عارض ... تقدیم ... و ...

... خواجه ... حضرت مولانا سعد الدین ... قدس سره ... خود ... مولانا ...

... علیه الرحمة والغفران حاضر شدند ... ایشان ... شدند ...

وابتدای ... روز شنبه ... رمضان ... روز جمعه ... ایشان ...

نموده‌اند و فرموده‌اند که اکنون حق سبحانه مولانا را ... دیگر بر تو ... بعد از این نیز در ظل حمایت و عنایت ایشان
باشید و دل خوش دارید که کار شما ... و نوازش بسیار کرده‌اند و در این اثنا بعضی اصحاب از ایشان پرسیدند که فدای شما
شما ... [illegible] ... بعد از این ... عنایت ...
[illegible] ... در محل ... [illegible]
در مرتبه ولایت و ارشاد ... ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار
... انتقال و ارتحال موجب انقطاع و انفصال افاضه و افاده ... [illegible]
... [illegible]
... حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس الله سره ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... فقیر ... مولانا عبد الغفور ... علیه الرحمة والغفران ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... علیه الرحمة والغفران ... [illegible]

بعض

... [illegible] ... عزیزان ... [illegible]
... [illegible]
حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره ... [illegible]
خواجه عبید الله ... [illegible]
... [illegible]
خاتمة المقاله ... [illegible] ... خواجگان ... نقشبندیه ... [illegible]
... [illegible] ... اولاد و اصحاب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حضرت مولانا محمد قاضی رحمه الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... و به التوفیق و منه الهدایة والتحقیق

مقصد اول در ذکر آبا و اجداد و اقربای حضرت ایشان و تاریخ ولادت و احوال ایام صبا و نبذه‌ای از شمایل و اخلاق و اطوار حضرت ایشان و ابتدای سفر و ذکر زمان مجاورت در ماوراءالنهر و خراسان و این مقصد مشتمل بر سه فصل است فصل اول
در ذکر آبا و اجداد و اقربای حضرت ایشان **فصل دوم** در ذکر تاریخ ولادت حضرت ایشان و احوال ایام صبا و نبذه‌ای از شمایل و اخلاق و اطوار
فصل سیوم در بیان ابتدای سفر حضرت ایشان و دیدن مشایخ زمان **فصل اول در ذکر آبا**
و اجداد و اقربای حضرت ایشان مخفی نماند که اکثر آبا و اجداد و اقربای پدری و مادری حضرت ایشان ارباب علم و عرفان

واصحاب ذوق و وجدان بوده‌اند و درین اوراق بعضی احوال ایشان و اصحاب و خلفای ایشان بر سبیل اجمال مذکور میشود

خواجه محمد النقاشی علیه الرحمة والرضوان جد اعلی پدر حضرت ایشان بوده‌اند و در اصل از بغداد بوده‌اند و [illegible]

از خوارزم و از جمله اصحاب شیخ عالم عامل ابوبکر محمد بن اسماعیل القفال الشاشی علیه الرحمه بوده که از اعاظم علمای شافعیه‌اند در

شیخ ابوبکر قفال مذکور صحبت ایشان سنین عمر خود را قسمت ساخته بوده‌اند یک سال بغزای کفار میرفته‌اند بجانب روم و یک سال بحج اسلام توجه

میکرده‌اند و یک سال در ولایت خود می‌بوده‌اند و بافادهٔ علوم و طریقت مشغول میبوده‌اند در سالی که بزیارت حرمین [illegible]

و کرامه فرموده بوده‌اند بعد از مراجعت چون به بغداد رسیده‌اند خواجه محمد که از اعیان و ثقات دار البغداد بوده‌اند بصحبت شیخ رسیده‌اند و بعقد

ارادت ایشان درآمده‌اند و ترک تعلقات [illegible] کرده با جمال و اثقال و عیال و اطفال خود همراه شیخ بولایت شاش رفته‌اند و بقیه

العمر [illegible] اقامت نموده‌اند و تا آخر حیات در خدمت و ملازمت حضرت شیخ بوده‌اند حضرت ایشان در حیات [illegible] ولایت شاش [illegible] بزیارت قبر شیخ

میرفته‌اند و میفرموده‌اند حضرت شیخ بروحانیت مدد و معاونت میکنند و [illegible] اسماعیل اتا که در سلسلهٔ خواجه احمد یسوی [illegible] — شرف اموات

قبر شیخ میگذارند بعضی مردم آنجا رسیده از وفات شیخ جنید [illegible] کرده‌اند اسماعیل اتا [illegible]

[illegible] فی کل [illegible] از [illegible] فرود آمده و در [illegible]

[illegible] رسیده‌اند **شیخ عمر باغستانی رحمة الله تعالی** از [illegible]

[illegible] شیخ قطب العارفین [illegible] عمر [illegible]

[illegible] شیخ حسن [illegible] شمس الدین محمد [illegible] شیخ ابو النجیب سهروردی [illegible] شیخ احمد

غزالی [illegible] شیخ ابوبکر نساج [illegible] شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس الله تعالی ارواحهم و نسبت شیخ ابوالقاسم [illegible]

[illegible] ارادت [illegible] شیخ حسن [illegible] در اصل از [illegible] آذربیجان [illegible]

[illegible] شیخ حسن [illegible] سال [illegible]

درختم

بجذبه

بجذبهٔ قوی شرف شده [illegible] و اثبات نموده و در اطراف و جوانب عالم سیر کرده و [illegible] را

[illegible] در بلخ [illegible] بوده [illegible] سال در بخارا [illegible] و یکسال در [illegible]

[illegible] بوده [illegible] بجذبهٔ الهی [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] سال بوده [illegible]

ابتدا جذبه [illegible] ماه ربیع الاول [illegible]

و [illegible] در [illegible] سالی که حضرت [illegible] بوده‌اند شیخ عمر باغستانی [illegible] ایشان

بوده‌اند و [illegible] میفرموده‌اند [illegible] احوال [illegible]

[illegible] شیخ عمر باغستانی [illegible] در اول [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] طریقهٔ ایشان را

[illegible] طریق [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] شیخ عمر [illegible] **رشحه** حضرت [illegible]

[illegible] **رشحه** [illegible]

شیخ عمر آمده بوده [illegible] در آن موضع [illegible] رسیده‌اند که

[illegible] **رشحه**

[illegible] شیخ عمر [illegible]

شیخ خاوند طهور رحمة الله تعالی فرزند بزرگوار حضرت شیخ عمر [illegible] عالم بوده‌اند بعلوم ظاهر

وباطن خود در ظل تربیت و عنایت آن حضرت بدرجات عالیه اهل ولایت رسیده اند و با وجود آن از صحبت بعضی
مشایخ ترکستان نیز کسب کرده اند حضرت ایشان از عم خود خواجه محمد علاء الدین نقل فرموده اند که ایشان گفتند شیخ خاوند طهور
بترکستان رفته اند و با شیخ خدایداد که از کبار خانواده ایشان بوده صحبت داشته و از وی فواید گرفته اند و چون در منزل
نزول کرده اند شیخ خود بطبخ مشغول شده و او را ضعیفه بوده سلیطه فقیر که بر زبان طعن میداد از آتش ...
او نمیکرده شیخ بنفس خود در تمام آن شب آتش جهت هیزم تر بوده و آتش روشن نمیشد شیخ خود نزدیک آتش نشسته
دفع کرده و اهتمام آتش افروختن نموده ضعیفه شیخ آمده و لگدی بر شیخ زده و بر پهلوی مبارک شیخ افکنده شده بوده
شیخ آن ضعیفه صبر کرده و هیچ نگفته بعد از طبخ و فراغ از طعام خوردن جمیع واقعات و مشکلات شیخ خاوند طهور را
حل فرموده و شیخ محمد خلوتی نام شخصی ملازم شیخ خاوند طهور بوده که طریقه او پیش ایشان پسندیده نبوده و بسیار
در دفع او می کوشیده اند اما او ابرام میکرده از صحبت ایشان نرفته و در سفر ترکستان نیز همراه بوده بعد از چند روز که شیخ خاوند
طهور با شیخ صحبتها داشته و استفاده نموده اوقات که شیخ ایشان را گفته اند که این خلوتی را صحبت
نمایید و نگهش دارید ... و او را هدیه هم تمام ... و از آن خواجه هدیه معلوم کرد روز دیگر شیخ خاوند
طهور در مقام رفتن شده اند شیخ ... بزرگ ... شیخ محمد خلوتی داده و وی قبول این ... کرده
شیخ خاوند طهور فرموده اند ... شیخ ... قبول نکنید ... قبول کرده شیخ خاوند
طهور به بخارا روان شده اند ... به بخارا رسیده ... بوده ... خوارزم می رفته ... بخارا شیخ خاوند
طهور ... صحبت ... بخارا خوارزم ... و ... بخارا ... خود به بخارا
متوجه شده اند و در ... که ... شیخ ... اصحاب ... جمیع ... همچنین ...
اطفال ... جمع شوند و آن جنازه بوده ... خوارزم رفته ... و عوام الناس

بروح جمیع آمده اند و مرید وی شده اند ... این سلسله قدس الله تعالی ارواحهم ... چون
... شیخ ... رفع ... شیخ خاوند طهور کرده اند ... که ... محمد ...
کمالات و علوم و جذبه ... به تحصیل ... ایشان ... در ... شیخ ... اند
... و احوال ... اسطه ... حضرت **ایشان** ... فرموده اند شیخ خاوند طهور را در این
... دیگر از ... خود ... اند که توحید ... کرده اند ... از شهود ... و ...
از ... ابرار ... وجودی ... و توحید واحد مجال ... **ایشان** ... فرموده اند که توحید
... و یکی ... اما در طریق ... کردن از غیر حق ... توحید ... **او** ... توحید
... از کل ... و حده لا شریک له ... **ایشان** ... فرموده اند ... دل ... را از طلب ... حاجت
... **سو** ... اشعار ... ادای ... و لطایف ... و از ...
... **بیت**
... عالم ... **سو** ... عشق ... الا ...
... عشقم ... **حضرت خواجه احمد غجدوانی** فرزند شیخ خاوند
طهور ... والده ... خواجه ... والده ... خود ... و والده شیخ
خواجه محمد پارسا
نیز ... خواجه ... بوده ... و خارق عادات ... منقول که در آن وقت
... اند ... بوده ... خواجه ... در
... خواجه ... خواجه محمد پارسا قدس سره ... و دعا
... کار های

او لباس بغیر تکلف پوشیده و چون شیخ تبریزی را بنظر حضرت خواجه آورده اند تبرک نموده اند که این کلاه را که در ضمن این
خواهد بود که بنده حضرت خواجه در مدینه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت رسیده آلتی بجهت فقر کرده اند ایشان حاضر نموده بان تبرک
فرموده ایشان کنند الله و بان قاصد پوستین داده بوده اند اتفاقا چنان افتاده بود که در زمستان ایام ایشان پوستین
نمی بوده قاصد شدند آن روز حکمت پوستین داده شد حضرت عبید الله الاول علیه الرحمة در سنه عشر العقد
ثمان و ثمانین حضرت ایشان در آن نشسته بعد از حضرت شیخ خاوند طهور رسیده از نقل حضرت شیخ جنید شده فرموده اند که
مدت شصت و پنج سال که خواجه او نقل فرموده اند و ایشان در نقل حضرت شیخ هفت سال بوده اند و مدت عمر خواجه او ده ها
شیخ بوده در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه صحبت بوده **بابای ابیزد رحمه الله علیه** از کبار اصحاب شیخ عمر باغستانی
صاحب جذبه عظیم بوده اند وی نیز سیده شمار آب و جامی گویند فرمود چون حضرت حق روز ازل کل آدم را سرشت
این کل را بدست ازان بار آب و لطف کرده اند و دل در مباحثات و غلبات اکل عمر بر راهی گذشته چون
الطاف ازین و بود با وی خاک ساختند و کمال ذوق ... خست و نیز ازان لطف که می انداخته فی الحال می افتاده و جا میداده گویند
دل را بر کار و بر بوده کار بروی چیز بار میکرده و بر سر مجالس شیخ عمر باغستانی نهاده و میکرده و میان ایشان چندین فرسنگ
مسافت بوده هر که در آن کردان کار بشکسته فی الفور وی را در دم عظیم عارض میشده گویند تجلی بوده که آن نبها
بر و فرموده انکه کوری برا **شیخ برهان الدین رحمه الله تعالی** از اولاد اصحاب بابای ... بوده است وی نیز صاحب
و جذبه و مرید بابا ماچین بزرگ بوده از ماچین مولانا ... آمده و در ... شکند ... شیخ حضرت ایشان فرموده اند که
نوبت اول که حضرت سید قاسم تبریزی بسمرقند آمده بوده اند شیخ برهان الدین با ایشان رفته اتفاقا حضرت سید درویش شیخ بوده اند
برهان را بنوعی ازین خوش آمده گفته بشما نجید و فقر که شما ... بدیوان شما خواهد شنید ... بنوعی شکستن
مناسبت در آن با جامع کرده حضرت سید بود در مقام خشونت شده اند وی حال خود را نگذاشته و فقر که حضرت

سید را بدو روز او را آورده اند و بعد از آن حضرت سید اظهار تجانه در آمده و از هر طرف اصحاب جمع
شده بودند و جماعت سید و غیر ایشان شیخ برهان آغاز تعرض کرده اند و صحبت مشکل بود و چون وی رسیده و وی گفته ابها
نبیند انم بن عبد احمد دانم که باغبان حضرت سید بعد از سه روز دیگر حضرت و بعد از آن حضرت سید را فرموده فتح عارض شده
و از آن مجلس چون او بیرون آمده حضرت سید از طهارتخانه بیرون آمده اند پرسیده اند که این عزیز کجا است اصحاب قصه را بار گفته
و حضرت سید ایشان را بان تعرض ملتفت نکرده اند و بعضی روز از بین صحبت کرده اند و باغبان کرده بوده در آن چند روز که حضرت سید
را بنوعی کرده اند شیخ در آن در آمده و خواب کرده بوده اند که بیمار فی الفور ایشان از فتح عارض شده بود باین سبب حضرت سید
نسبت شیخ برهان در مقام او با مانده و حسن شده اند و در هر چند روز سر کرده و چند سر را شیخ برهان میفرموده اند
ایشان مبعوث کرده حضرت سید بسمرقند آمده بوده اند شیخ برهان از ایشان در اول غضب کرده اند ایشان از اطلاق و ملامت
از مجلس کوفته بودند تا ایشان شیخ برهان الدین حضرت سید شناختند و بابا او مصافحه کرده اند و گریستند بعد از آن
من قرار داده و در بیابان شنیدند احوال ایشان میکرده اند شیخ هیچ جواب نفرموده و من از احوال ایشان هیچ خبر نبوده
شما و فقیر چنان حضرت ایشان مبعوث نموده حضرت سید از شیخ برهان الدین خورده بوده اند و مبعوث بوده اند که از شیخ برهان
بسبب آداب طعام خوردن نوشته اند که زنهار بر سفره کریم کوه بکنی بعضی از شیخ امتحان دار العنف ... ز
شیخ ابو سعید آفرین رحمه الله تعالی وی نیز از اصحاب بابای و شیخ برهان جلادی بوده وی شیخ ابو سعید
... بوده و در مجلس کوفته زیر کوه مجذوب مستقیم الاحوال حضرت ایشان وی ملامتی بوده و حضرت ایشان در کمال اخلاص
و ارادت و ملازمت حضرت مولانا محمد قاضی علیه الرحمه و مولانا ... حاضر شده و در صحبت مذکور
در کتاب سلسلة العارفین ... ذکر شمایل و مناقب حضرت ... بسیار ... حضرت ایشان ...
رفته بر احوال حضرت در ... شیخ ابو سعید ... شیخ بابا ... حضرت ایشان

آمد شد میکرد و هر که بجانب [illegible] نظر بنده است و از متعلقان [illegible]

[illegible] حضرت ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا ما ص

[illegible] مولانا تاج

الدین عمر رحمه الله [illegible] از اجداد بزرگوار حضرت ایشان بوده [illegible] و الده [illegible] مولانا تاج الدین عمر [illegible]

از اکابر زمان خود بوده اند و عالم بعلوم ظاهر [illegible] رحمه

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در تفسیر سوره [illegible] مولانا تاج الدین عمر رحمه الله [illegible]

[illegible] قرآن بحضور [illegible]

[illegible] مولانا محمد [illegible] رحمه الله [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه ابراهیم [illegible] رحمة الله [illegible]

[illegible]

مطلق شود [illegible] توحید [illegible] شود [illegible]

مختصر

خواجه عماد الملک رحمة الله تعالی شیخی بوده اند فاضل و کامل و جامع بحر علوم ظاهری و باطنی و منبسط الکلام
و حضرت مولانا در عقد ایشان بوده اند و می فرموده اند که خواجه عماد الملک پیش از آنکه بملازمت ایشان مشرف شوند آمده بودند بسیار انکار می نمودند
و بعد از غایت کشش بخدمت حضرت مولانا قدس سره رسیده بودند و بخود آشنا شدند و من پیش ایشان مانده بودیم و من بسیار خرد بودم
از بسیار توجه ایشان که با معتقدان تواضع ایشان از صحبت ایشان متنبه شدند و باهم صحبت میکردند من استماع میکردم جمله خواجه
عماد الملک سخن فرمودند که حضرت خواجه احرار قدس سره ... بسیار ... گفتند ... ملک ... رسیده
مولانا نام عزیزی از سلسله مشایخ کبار حضرت ایشان استغفار و احوال و رجا دادند میفرمودند که
یک روز با مولانا در ... حجره بودیم و حضرت مولانا فرمودند بیا که آمده و خود در آن وقت ... بوده
عماد الملک نزد ما آمدند و التماس کردند که ... طریقه گویم ما گفتیم اول تماد و جود معنوی پیدا کند بعد از آن طریقه گویم
مهمان ... تمام شد خواجه عماد الملک بعد از روز ... نگفتند ما نیز هیچ نگفتیم ... مولانا گفتیم ...
خواجه عماد الملک گفتند که ما از وجود معنوی حاصل مولانا فرمودند که وجود معنوی چیست دانستم که وجود معنوی که
مولانا میگویند وجود معنوی مصطلح نیست گفتم وجود معنوی ... و وجود معنوی مولانا ... و گفت
بوالفضل ... ما ... امثال این ... حاصل شده حضرت ... مولانا ...
و ... کلام ... و وجود معنوی ... عبارت ...
سالک از ... طبیعت و احکام ... حضرت ... الله ... کل ... الملکوت السموات ...
... شود ... و وجود معنوی ... مذکور شده ... ولی حاجت ... نخواهد بود که
از کسی طریقه التماس کند ... معنوی ... ایشان ... طالب وجود ... و اکثر ... طالب ...
... از ... و ... و علم ... زیاد

حضرت ایشان در آن ایام از سمرقند آمده بوده اند ... ایشان ... مولانا ... خواجه
عماد الملک ... طریقه ... و حضرت ... مولانا بوده ... در بخارا
... از ... مولانا ... مولانا ... در تنظیف و تطهیر ... طریق ... و لطایف ...
تمام ... که ... دو الف ... از ... کرده ...
گفتند این ... و ... با ... در خاطر ... آید ...
... صحبت ... ایشان ... گفته ... ایشان ... شدند در خاطر من
اعتراض ... فقیر ... شدند ... آورده ...
این ... مولانا ... خاطر کرده ... در آن اثنا غیبتی
واقع شد دیدم که راهی ... و مولانا در پیش ... کوه عظیم ... بلند پیش آمد و راهی ...
باریک ... و مولانا ... دیدم ... راه ... بالا ... میکند ... و من
... ضعیف ... لا ... و در ... ترسیدم ... و ...
و ... مولانا ... و فرمودند ... در تنظیف و تطهیر ...
... بلند ... دیدم ... رفت خواجه شهاب الدین رحمة الله تعالی علیه
... و صفا ... و احوال ... بوده ... ایشان ...
و کار ... مشغول بوده اند ... شده ...
... ایشان ... مجذوب ... بوده اند ...
... شده اند ... میکرده اند و ... میکردانیده اند و ... خواجه محمد ...

خواجه محمود که والد بزرگوار ایشان اند منقولست که چون خواجه شهاب الدین را وفات نزدیک رسید فرزندان بزرگوار خود
خواجه محمد کوچک اند که فرزندان حضرت در ایام حیات ایشان زاده بودند و اعظم ایشان خواجه محمد دو ساله بوده خواجه اسحاق و خواجه مسعود
بهره آورده است خواجه شهاب الدین ایشان را نوازش فرموده اند و فرمودند که محمد فرزند آن تو باشد برخیز و برکرد آخر خواهند گشت خواجه مسعود
و بعد بسم خواجه اسحاق در خواهند شد بعضی از او فضائل ظاهر ازان کوچک اند بعد ازان خواجه محمود والد حضرت ایشان که برادر خرد
خواجه محمد بوده اند گفتند تو نیز فرزندان خود را بیار و حضرت ایشان در آن محل بیا خرد بوده اند و ایشان در خرقه پیچیده اند
و آورده اند خواجه شهاب الدین بر ایشان افتاده اضطراب کرده اند و اخر اندیشه خیر اندیشیده اند ایشان الحضرت را برکنار گرفته خود نهاده
و روی خود را بر ایشان اعضای ایشان مالیده و گریه بسیار کرده اند و فرموده اند که این فرزند من مطلب است دریغ که در ایام ظهور وی
نخواهیم بود و تحسر فرمودند در دین عالم نخواهیم دید و بودن این فرزند عالم شود و شریعت را ترویج کند و طریقت را رونق دهد و سلسله
روزگار را حفظ نماید و اوصاف و نعت او در چند و کمال آن روی وجود آید بیش از وی از مشایخ کبار نیز بنا
باشد و از ایشان اوصاف و نعمات ایشان حضرت ایشان قدس سره بهمه کمال بر سبیل ظاهر کرده اند و یک یک دیگر روی خود را بر همه
بر خواجه محمد داده و ایشان را وصیت کرده که این فرزند من اینک گذاری در تربیت و حفظ او باید بجا آری تعهد ان بکو خواجه محمد
کرده اند و فرمودند که بجا آورده اند ای پدر فرزند ما را چند انتها و الفرزند محمد حفظ ساختند و پرورده اجداد ان فرزندان ترا
ساخته و فرزند محمود را نوازش ذلک تقدیر العزیز العلیم خواجه محمد رحمه الله برادر بزرگ خواجه شهاب الدین
بوده حضرت ایشان میفرمودند که خواجه محمد در خدمت خواجه شهاب الدین نیز از اذواق و طور کمالات بهره تمام بوده خواجه شهاب الدین
میفرمودند که ما دانسته ایم که برادر محمد چیزی فرا داده است که از ما آن دریافتن نکرده بوده اند بیع ما و ایشان
بوده مقامات بلند گرداند و وقت صحبت معلوم میکردیم و چون چیزی در قبول کردند و نیز اخلاص نمودند منسوب الیه اصلا
از ما مشهود و بود در باطن احوال ایشان و بکتا و قوی مجمع شده ایم خواجه محمود رحمه الله ایشان فرزند خرد

خواجه

خواجه شهاب الدین بوده اند که والد بزرگوار حضرت ایشان بوده اند از مذاق ایشان طایفه بهره تمام و حظ وافر داشته اند و حضرت
ایشان میفرمودند که علم الدنیا ایشان بغایت رفیع در طریقه خواجگان عظام مسائل را روا ج یافته تألیف کرده اند چنانچه مشهور است و در اول
آن مذکور است که سبب تألیف این مختصر آن بوده که چون والد این فقیر رزقه الله العلم و العمل فی ذات بحث الطالبین ایشان این فقیر را بوده
باید بر این حضرت فقیر از مشایخ اهل الله بسبب بقا علیه و حصول علوم حقیقت که خارج از طور نظر و استدلال است کرده
کمال النبی علیه الصلوة و السلام من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم و امثال این تا ظاهر این فقیر را واجب بود که از مطالعه کتب
آنکه مظاهر نیکو قبول از ربوبیت تعظیم ایشان از حیثیت ظاهر واجب دانند و اینکه بعلم نیز حکم کرده اند و اتفاق جمیع علما و عابد
آنکه نزد الحمد منقولست که حضرت محمود اعلا از جمیع حضرت ایشان از صلب ایشان بر جمیع الله نقل کنند جذبه
شده و بود که کار مجاهده و ریاضات و اشتغال داشته اند و تقلیل طعام و منام و سکوت کرده و ترک اختلاط عوام
قیام نموده اند و آن جذبه چنانچه برده او در بین ایشان حضرت ایشان از صلب ایشان بر جمیع ما نقل کرده اند و بعد از ان حضرت خواجه

فصل دوم در تاریخ ولادت حضرت ایشان و احوال ایام صبا و صغر و شمائل و اخلاق و اطوار آنحضرت

نوشته اند که ولادت حضرت ایشان در ماه رمضان سنه ... بوده بعضی از عزیزان که بحضرت ایشان قرابت داشته اند و از بنی اعمام آنحضرت بوده اند
موجود بوده اند که ولادت حضرت ایشان و الده ایشان از نفاس پاک شده و غسل نکرده بودند که آنحضرت ایشان نیز گرفته اند و حجیل
... ایشان میکند حضرت ایشان بسیار بوده و هیچ از سر از پستان نگرفته اند پسرانشان بوده اند که ... بوده
و در ... بریده رده ... چنانکه آن شهامتی گفته اند ... تا زمان ایام اربابی کرام ... دیگر نیز کرده اند و بکوه رسیده اند و در ان
ایام ... بوده حضرت ایشان را از زمان صبا و صغر سن آثار رشد و سیمای سعادت و انوار قبول و عنایت حق
در جبین مبین روشن و پیدا و ظاهر و هویدا بوده تا غایتی که هر که نظر بر جمال باکمال ایشان می افتاد با اختیار
ثنا میکرده و دعا میکرده و ... خطا نوشته و دیده دعا گفته حضرت ایشان را از سه چهار سالگی باز

مقتضی امیر ... اکر وصول ... حضرت ...
یا من فقیر ... ولا ... لطف ... ان ...
و قال بعضهم فی حقیقته
... خطر ...

۳

نسبت آگاهی بجناب حق حاصل بوده است میفرمودند که در طفولیت آمد شد بسیار بود و دل من همه وقت بحضرت حق سبحانه متوجه و آگاه
می بود و در آن وقت عقیده چنان بود که همه عالم خرد و بزرگ این صفت دارند یکبار در آن اوقات در فصل زمستان بصحرای باغی رفته
بپای خود رفت و کفش از پای من در گل ماند و هوا سرد بود و تا برآوردن کفش از گل غفلتی عارض شد و از نسبت
آگاهی باز ماندم بجهت اهمال خود در امثال آن دلتنگ شدم چنانکه گریه بر من مستولی شد در آن نزدیکی غلام دهقانی گاو می راند
با خود گفتم که این غلام دهقان با وجود مشغول گاو راندن از زمین است آگاهی بجناب حق غافل نیست و من بجهت بیرون آوردن کفش از گل غافل شدم
و گمان من آن بود که همه کس را این نسبت حاصل است تا من بحد بلوغ رسیدند دانستم که هر دو در غفلت می باشند
مولانا جعفر علاء الدین که از کبار اصحاب ایشان بوده اند و ذکر ایشان در مقصد خواهد آمد میگفتند که حضرت ایشان میفرمودند من دوازده ساله بودم
دائم که از حق غافل نمی شدم و بتمامی بر حضور حق همه بر بوده آورده ام و از وی غافل نمی شدم بعد از آن موقعی از غیبتی
بود که از حق تعالی مخصوص منقطع و بر باد داده بعضی را تعبیر میشده و بعضی بشنیده از خواجه اکابر حضرت ایشان
بوده منقول است که مبتلا ما و سایر اطفال در صغر سن هرچند که آن حضرت ایشان را بحضور افعال و لعب مشغول
بود کسی مشغول نمی شدم هر که نیز در اول خود را چنانچه می نمودند مشغول خواهند شد جمعیت آن میرسید فرار می نمودند
در ایام عصمت و همت دست شما معلوم حضرت ایشان میفرمودند در صغر سن در مزار شیخ ابوبکر قفال شاشی و حضرت علی علیه السلام
ایشان خود در مقدم رکن ایشان اند ختم ایشان سر را از خاک برداشتند و فرمودند که ما را تربیت خواهیم کرد
خواب نوع عجایب آمدی و از خواب رابیش بعضی از بزرگان خود گفتم این تعبیر بطرف میکردند بمن ترا از علم نصیب خواهد شد
دیگر نیز افضل بود بار ایشان گفتم تو بتحصیل علم مشغول شو بجهت دیگر تعبیر کرده ام و آن نیز که حضرت عیسی علیه السلام منظور
ایشان تا از اولیاء کسی بطریق احیا ظاهر می شود میگویند او در زمان عیسوی المشرب شده و جمیع این زینت این فقیر را خود
کردند در این فقیر صورت احیاء قلوب حاصل میشود که بعد از مدتی بموجب آن تعبیر خود حکایت بود

وحالتی شروع کرده اند که این معنی نظر نمود و بسر درد و از تنگنای غفلت بفضای حضور و شهود رسیده اند
میفرمودند که در صبا حال بخواب دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با جمع بسیار از اصحاب و غیرهم در پای کوهی
بلند ایستاده اند ناگاه بفقیر التفات کردند بیا و مرا برداشته بر بالای کوه آوردند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را گرفته اند بالا بردم و بقلعه
رسانیدم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و گفتند که هم تو را قوت است و از تو امر آید لیکن حضرت آنچه را دیگران نیز
میفرمودند در صبا حال حضرت خواجه بهاء الدین را قدس سره بخواب دیدم که آمده اند و در عقب ایشان روان شدم چنانچه پاهای بعد از آن
روان شدند و من هرچند خواستم خود را بحضرت ایشان رسانیدم روی باز پس کردند و فرمودند که بعد از آن میفرمودند که
حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره را بخواب دیدم و ایشان نیز چون آنرا در من تصرف کنند نتوانستند میفرمودند که بیت بیاول
میرزا الغ بیک که در آن اوقات اسباب کامرانی آماده بود روزی بتماشای شیخ زاده در مزار جمع
بودند ایشان آن جمع شدند هفده توده ما از همه خرد تر بود و حیوان دل
باهم گفتیم مصاف و معارکه دادیم کس خبر نشد از پای در افتاد و بغلطید جمیع حاضران نیز گریه کردند
اما سبک دستی کردم و بروی چسپیدم غلطیدم و آن حیثیتی را خوش آمد و تحسین و آنکه
من از همه خرد تر بودم مرا بر همه تقدیم کردند در سر روی می آوردند و در این خاطر ما گذشت که ما و جوانی و اسلاف
این کارها که اختیار کرده اند و بر این خاطر اشراقی شد که من مرید خواجه حسن عطار بودم و مدتی در ملازمت ایشان
بسر بردم و سبق باطن استفاده داشتم و هیچ کونه فتحی نشده آن درد در دل خود در اوج تمام احساس میکردم فرمودند که
سلاطین تقرب اختیار می بایدکرد که مدد کار روزگار مظلوم ما توانند رسید چون ایشان با شغل اشارت فرمودند
و باید که از امرای میرزا الغ بیک این معنی را نوشتند و مراد می کردند که همه در کفایت مهمات مسلمین
و امداد فقرا و مساکین سعی بلیغ نمایند اگر مسلمانی را مهمی پیش آید که کفایت آن عاجز باشی باید که

درغم آن شهر و خود را ملول داری و بر ملا چون اگر امید این معامله فقر به فتح شود بعد از آن من بر خیزم خود خواهم
با اول مشغول شدم در آن اثنا واقعه دست داد و عقده ها بگشاد حضرت ایشان میفرمودند که در اوایل حال در فلان
بلندی بر بالای مشغول بودم که هر کس از آزاد و بنده و بسیار و صغیر و کبیر پیش آمدی بر پای او [illegible] تمام و تتبع
و انها تمام و التفات [illegible] از وی بجز آن میفرمودند که در اوایل حال [illegible] در [illegible] بعد یکبار غلبه
ترک صحرا [illegible] فرستاده بودند که از در جای کنم و من به ضبط غله مشغول شدم و آن ترک چون
خود را [illegible] وقت واقف [illegible] رفته بود با طرف اضطراب عظیم پیدا از وی هم در روز [illegible] بکردی
بیاور [illegible] و عجز از [illegible] تقصیر خود یافتم غله را همه گذاشتم و در عقب وی بحمل تمام رفتم وی در
راه شهر یافتم [illegible] و تضرع تمام [illegible] بر وی کرفتم و از وی چون آن [illegible] دار و نظری در کار
باشد بیرون [illegible] رحم نماید و گره بسته من کشاید آن ترک صحرا [illegible] غالب شما بقول
عمل نماید که الله کریم کو [illegible] که [illegible] پیش کو [illegible] ترکی ام صحرای بعایت
بیچاره [illegible] در [illegible] از ین [illegible] کسی شما را [illegible] آنید [illegible] از کثرت بنیاز در آن ترک از وی
و کیفیتی پیدا [illegible] دست داد و حرارت عشق [illegible] چند بر کرد و [illegible] کشاد از دعای وی در باطن خود مشاهده
میفرمودند که در خورد [illegible] سبب [illegible] و تنها از [illegible] انستم آمد [illegible] حال پس شد
و فوت کرد [illegible] کار [illegible] و اختیار از دست بر [illegible] و [illegible] تنها بیرون آمدم و ذوق
شیخ ابوبکر قفال شاشی روم بمزار در آمدم و ساعتی پیش قبر شیخ نشستم هیچ خود شد از آنجا
بمزار شیخ خاوند طهور آنجا نیز رفتم و هیچ تر سید و از آنجا بمزار خواجه ابراهیم کیمیا رفتم و از آنجا
بمزار شیخ زین الدین کوی عارفان رفتم و هیچ تر سید و هیچ ترس و خوف در خود نیافتم دیگر

روحانیت عزیزان در آن حجره در هیچ مزاری و موضعی ترتیب سیدهم میفرمودند که در مبادی حال که
بجهت غلبات احوال شبها کرد مزارات تاشکند میگشتم و آن مزارات را از یک دیگر دور بود در
دریکت شب همه را میگشتم و در آن وقت بیش از سن سی سال نرسیده بودم متعلقانم هم که بجهت مزارات شد
و کار یابی فقر همه [illegible] و [illegible] بودند تا احوال [illegible] نمایند
شیخ خاوند طهور در مقابله قبر ایشان بودم و چون پیش آمد و چون پیش رسیدیم در وجه [illegible] کفتم
که [illegible] عجب در نظر می آید ز دیگر [illegible] و از آنجا بیرون آیم [illegible] که از وی اندیشه بکنید
و دل جمع از او [illegible] که دیگر پیش آمده در چنین [illegible] مرد در آن [illegible] و تنها
در آن [illegible] بمقابله قبر شیخ خاوند طهور [illegible] که ما را [illegible] ابتلا [illegible] میفرمودند که در بدایت
بجهت مزار شیخ ابوبکر قفال شاشی [illegible] چون [illegible] در روز آنجا کسی نزد نشسته بودم و در تاشکند
یک [illegible] بود که با ما در مقابله آنجا و [illegible] دایم فرصتی می جست و متر صد می بود [illegible] آزاری
وی این [illegible] در کمین [illegible] بوده چون ما آنجا نشستیم در پیش افکنده بشنیدیم [illegible] از کمین
و نعره زنان [illegible] که [illegible] بر [illegible] و [illegible] از نعره وصیحه وی ترسیم
و [illegible] از آن [illegible] همچنان در پیش افکنده برقرار [illegible] خود بودیم و قطعا بر [illegible] نکردیم وی چون
آن حالت [illegible] بغایت [illegible] شد و از انفعال خود خجل گشته پیش ما [illegible] روی [illegible]
بوسید [illegible] و [illegible] بار او [illegible] میفرمودند که روزی به مزار شیخ زین الدین کوی عارفان [illegible] بودم و آن
از شهر [illegible] است و در آن حوالی و نواحی [illegible] شنیده بود که در تاشکند [illegible] بلند بالا و قوی
هیکل [illegible] در میان بازار [illegible] از وی [illegible] و در آن [illegible] ناگاه در [illegible] کوهستان

وجهت آن بود که غوغا برده از انجا برخیزد و بیرون ... و من اصلا بوی آن نکردم و از خود
نگشتم و از توجه که داشتم با جای مادر و وی همچنان ابرام و مبالغه مینمود ناگاه دوید و شاخ ... بر گرفت
بسکی گرفت و در دست ... آورد و ... از آن جای ... غضب ... آورد ... آن
جو ... اگر ... بکار ... بابا بوزید ... غضب وی ... و غوغا ... آشوب ... و چون
وی ... جو ... مرید ... و با خود ... مطلق ... التفات ... نیکرد ... هیچ
... ملا ... خاطر ... میدادم ... روز ... با ... ملا ... من ... جو ... باز ... دراز ...
... وی ... مینمودند ... که در جری گویند که ... بسی ...
... از ... شیخ ... زمانی ... از بالا ایوان ... بر
... حد ... لطیف ... از ... خاطر ... بر ... دیگر ... که
... آمد ... و ... نشسته ... که ... ایشان ... بر ...
... خواجه ... عبد ... گو ... از ... ذکر ... آمد و ذکر شده یکی از
تا ... دوری ... حال ... سوری ... نقد ... زنده
... آن ... در ... غوغا ... عظیم ... آن ... نزدیک آن ... رفته بودم
هژده ساله بوده
... غوغا ... جنگ ... آواز ذکر ... هیچ ... شنود و در آن وقت ... قدرت ... نبود

ذکر فقر و تجرد حضرت ایشان در ایام ... حال

... مینمودند که در ... ایشان ... بوده ... فلسی
... از ... هیچ ... یک ... دیگر ... روزی
... سوال ... هیچ ... نداشتم ... در ... خود ... گرفتم ... رحمة الله علیه

آتش بر

آتش بر انداختم و گفتم این ... از دیگ ... منوال ... دیگ ... از آنجا ... این
چیز ... آتش ... دست ... با دیگ ... آورد ... که ... و ... میفرمودند که
... فقه ... در ... که ... در یک سال ... پوشیدم ... آمد ... وی ... بود
و در ... پوستین ... پوشیدم و در ... بوزه ... تا ... میفرمودند که ... اول فرصت
... با مولانا ... در شاهرخیه ... بودیم خانه ... آن ... زمین ... از کوه ... سالار
... و باران ... آمد ... مسجد ... رفتیم ... نماز ... ایشان ...
تنگ ... بدن ... هیچ ... جمعیت ... تفرقه و بطالت ... اسباب
... عظیم ... در ... بطالت ... بوده ... از ... ازرق ... برای ... ثوب ...
... الدین ... وضو ... ساعت ... گاهی ... رفتیم ... خاطر ... شیخ ...
... در ... هیچ ... فقرا ... شیخ ... خود ... اطهار
و ... طهارت ... خود ... پوشیده ... همه ... صحبت ... شاغل فرصت
... شیخ ... در ... که ... جو ... بار ... شیخ بهاالدین عمر ... چیزی ... بار خود
... در ... شاهرخیه ... شیخ ... بوده ... آتش ... ساخته بودند ... مولانا ... الدین
... دیگر ... شیخ ... افطار کردند و ... سال ...
... در ... ایام ... که ... میفرمودند که ... مولانا ... الدین روزی
... رفته بودیم در ... شیخ ... مولانا جلال الدین
... مولانا جلال الدین ... طریقه ... شیخ ... خود ... بود ...

شیخ صحیح و در طعام سیر نخورده اند بنابر فرمودهٔ شیخ رفیع مولانا جلال الدین [illegible] که بزرگ [illegible]
واقع ماهی گرفته بود به اشتغال بوده بار از آن جانب پیش ما آورد و بعد از آن [illegible] برادر
مولانا سعد الدین اشارت کرده که ما نیز از این بر خواهیم برخاستیم و بیرون آمدیم میفرمودند که استاد فرخ تبریزی [illegible]
در زمان میرزا [illegible] صاحب عیار و مهتر [illegible] و بزرگان [illegible] بجا نهاده [illegible] ارادت
بجا داد از حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره به تعلیم [illegible] خاص [illegible] در [illegible] طعام [illegible] خورد و در این عزیز را
دانسته بود [illegible] طعام [illegible] خورده بود و جمله [illegible] افطار [illegible] دیدیم
و در طلاق [illegible] ضرورت [illegible] و ما را [illegible]
استعداد [illegible] کم بود [illegible] شد [illegible] روی [illegible] مقدار ده هزار تنکه
زر [illegible] کردیم [illegible] از ابتدای عمر تا انتها [illegible] تحفه و هدیه [illegible] قبول
نکرده اند مولانا احمد [illegible] از حضرت مولانا سعد الدین [illegible] تعلیم [illegible] شده بود و مشغول
تمام [illegible] حضرت مولانا سعد الدین قدس سره برای حضرت ایشان از [illegible] سفید [illegible] باریک
[illegible] و در [illegible] احتیاط [illegible] از کار [illegible] فرستاد و التماس کرده حضرت ایشان
از [illegible] شدند [illegible] و [illegible] آن [illegible] شنید [illegible] از آن [illegible] عمر [illegible]
از هیچکس قبول نکردیم [illegible] مولانا احمد [illegible] کاغذ [illegible] هدیه برای
بکار [illegible] روز [illegible] در [illegible] شهر [illegible] و جمعی [illegible] اصحاب
[illegible] در [illegible] رفتند [illegible] تا [illegible] خانه [illegible] ایشان [illegible]
شدند و با ایشان [illegible] آمدند [illegible] خانه [illegible] خانه [illegible]

قدم

قدم برکردن [illegible] نهاده [illegible] چوبین [illegible] جوانب [illegible] داده در [illegible] راه
[illegible] انور زمین [illegible] و فاداشما [illegible] بس [illegible] از روی [illegible] خواجه
این [illegible] ما [illegible] کرده ام و [illegible] آورده ام تا [illegible] شما خورند حضرت ایشان
[illegible] هدیه [illegible] خود [illegible] اما [illegible] را میگیرند و [illegible] خواجه [illegible] در
[illegible] و قدر [illegible] بکرد [illegible] گفتند [illegible] حضرت [illegible] را
[illegible] از آن [illegible] شده بود

ذکر غذا تناول حضرت ایشان در تربیت اهل کمال

در [illegible] که [illegible] بلاد حضرت سید [illegible] رفتیم و ایشان [illegible] خورده [illegible] شده
[illegible] شیخ زاده [illegible] زود [illegible] دنیایی [illegible] شود [illegible]
حضرت [illegible] دنیا [illegible] در کمال [illegible] حضرت ایشان [illegible]
حال [illegible] ایشان [illegible] تحصیل علم [illegible] آورده اند
و ایشان [illegible] تحصیل علوم ظاهری [illegible] میل [illegible] عزیزان [illegible]
کرده [illegible] چنانچه در فصل این مقصد [illegible] ما وراء النهر [illegible]
خانواده [illegible] ماورای [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] رفته [illegible] شده و [illegible] کرده اند
[illegible] در [illegible] سلاطین [illegible] پوسیده نماند که مال و منال و ضیاع و عقار و [illegible] و مواشی و اسباب
و املاک حضرت ایشان از حد اندازه افزون [illegible] دایره [illegible] بوده [illegible] این
[illegible] حضرت ایشان [illegible] شده [illegible] میشد که [illegible] از هزار

سیعقد کنند خیست و دران اوقات مشاهده افتاد که [illegible] فرزند و ذکر فرزندی و حضرت مخدومی
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره در کتاب یوسف و زلیخا در ابیات ثانی منقبت حضرت ایشان اشارت کرده انجا فرموده اند
شعر [illegible] در [illegible] دران فرهنگ [illegible] متوجه [illegible] بتقوی رسیدند
در منزل [illegible] از برکات [illegible] حضرت ایشان [illegible] جوی [illegible] رسیده
حضرت ایشان [illegible] چند [illegible] از عوامل [illegible] سال [illegible]
بیران [illegible] آمد جمع میشود روزی حضرت ایشان [illegible] فرموده اند [illegible] سال از [illegible]
بسیار [illegible] سلطان احمد [illegible] حضرت ایشان [illegible]
[illegible] و از [illegible] میکنند [illegible] مجاهده [illegible]
اتباع حضرت ایشان تعلق [illegible] غلبه [illegible] سال [illegible]
بار [illegible] و مشاهده [illegible] حضرت ایشان [illegible]
[illegible] رساله حضرت ایشان روزی در [illegible] آیه کریمه انا اعطیناک الکوثر میفرمودند [illegible]
در [illegible] آیت [illegible] حقیقت [illegible]
دران [illegible] حمال [illegible] مقصود کرده
[illegible] حضرت ایشان [illegible] فرموده اند [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] عبید الله [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]
ذکر [illegible] حضرت ایشان از ابتدا [illegible]

بر قدم

بر قدم و سعی [illegible] و اعانت و رعایت [illegible] در مجلس [illegible] همه کس در سبقت قدمت
[illegible] مولانا قطب الدین صدر [illegible] می بود [illegible]
[illegible] حضرت ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] خدمت [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] ۵ [illegible] قدس الله تعالی ارواحهم [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] علاقه [illegible] تمام [illegible]
[illegible] اهتمام دارند [illegible] قبول [illegible]
[illegible] روز بروز از طریقه و طور ایشان [illegible]
[illegible] خدمت [illegible]
[illegible] خدمت

دراوردند از جهت آنکه قدمت من و فرزندان را دوست داشتند و محبوب بود کمال امیدواری دارم وی را از قدمت علیم و این جهت خواندند که حضرت ایشان

همه را ایشانکه کرامت کنند این عکس کار را که این نوع با معنی خواند پس فرمودند که من هم چنین هیچ نمیخواهم که قدرت این ایشان که بر ما ذکر مولانا

ذکر مولانا وحید نسب بی همانا علی حضرت ایشان بسیار میفرمودند که در فضلا و ملا بکمال ادب ظاهر و باطن متصف بودند و صحت خلوت او از اطوار ظاهر و باطن زیادت

کی را چون دیدن ایشان فهمی داشتند ملازم ایشان ولایت اختیار نمود و نسبت و زیادت قدرت و ملاحظه آن نمود از قدوم شده حرمت جماعه

در کرت اول که بعد عهد ایشان در کرت ثانیه هرگز ندیدند که حضرت ایشان را چشم ملول شده باشد یا بغیر و غیر آن بلغم و آب از دهان مبارک بیرون آوردند

و یا چیز افتادن و هرگز ندیدند که در خلا و ملا از اوقات شب و روز بیع نشسته باشند مولانا ابوسعید بهاء الدین علیه الرحمه از جمله ملازمان

ایشان بوده است می گفت که مدت سال در ملازمت ایشان میبودم چنین مستغرق بودند که در آن مدت که در ملازمت حضرت ایشان بودم هیچ روز ایشان را ندیدم که

ایشان بوده باشد و آن بود که هرگز سبب و وجود آن ایشان آن از دهان مبارک بیرون آورده باشد و هرگز ندیدم که

بینی افتاده باشند یا بلغم از دهان مبارک افکنده باشد یا آنکه گاه گاهی وز از بعید آمده میشنیدند و هرگز چیزی که موجب کراهت و نفرت طبایع

شده باشد از آنحضرت مشاهده نیفتاد و از هیچ عضو ایشان چیزی که نامقبول باشد صادر شده در خلا و ملا بکمال ادب و حسن معاش متحقق و متخلق بودند

جناب نقابت مآب سید عبد القادر مشهدی که تد ظلهم العالی در زمان سلطان ابوسعید میرزا بسمرقند رفته بوده و بصحبت حضرت ایشان رسیده

بود و می گفت شبی مرزا سعید را خود در مجلس که فقیر ملازمت ایشان آمده بود و در آنشب در صحبت ایشان احباب کثیر و فقیر در آن مجلس حاضر

بود و چون نماز خفتن گذاردند ایشان فرمودند که میرزا میر و مردم ما نمیخواهیم که ما بادی احباب امشب کنیم و مرا گفتند جا مهیا کن که ملازمت

ما بعضی از اهل خواجهم نشستیم نماز خواب اندر دیدند خواب کنید و اگر خادم شما را تحمل آید چه کنیم اگر انجا فرمایند نیز باشیم و گفتند

اگر در خود قوت نشستن بی نمایید ما نیز فقیر با کسی دیگر از اصحاب ایشان در آن مجلس نشستیم و از اول شب تا دم صبح

مراقب احوال ایشان بودم ایشان بر هیئت دو زانو که اول شب نشسته بودند اصلا و قطعا از این هیئت بازنگشتند و مطلقا

عضو از اعضای ایشان حرکت نکرد تا وقتی که نماز تهجد برخواستند و چون از نماز فارغ شدند باز بهمان نوع نشستند بر یکجا قرار

روی نیکو بنشسته تا وقت طلوع فجر بی آنکه از نهایت بی پلکی از ایشان ظاهر شود و فقیر با وجود قوت جوانی

در همه آن نمود و سال از تن این بیداری ها متعب گشتم و از تن ایشان بوی کلفت نمیشنیدم و بعضی را خواب از خود دور میکردم

و هر چند بدیدم و التفات ایشان کمتر حرکت میکرد با آنکه هر دم طور بود و مقصد ما خواب نیز از و هیچ ظاهر نمیشد

اهم خبر و آخر بودند تا صبح و مسجد بعد از سنت بامداد با در حوالی و نماز صبح با وضوی نماز خفتن گذاردند و شاهد

این حال موجب تحیر و تعجب فقیر شد و سبب مزید حسن اعتقاد و اخلاص فقیر گشت نسبت بحضرت ایشان ذکر انبساط و شفقت حضرت

ایشان نسبت با اصحاب و سایر فقرا کمال کرم و لطف حضرت ایشان را حد و نهایت نبود همیشه بحبت و شفقت خود اختیار میکردند و عذر و راه

خدام و اصحاب را بنفس خود نیاز مینمودند حضرت مولانا علاء الدین علیه الرحمه که خود در خانه گذر میکردند از اول بالکل جمع از ملازمان

و خانه در ملازمت حضرت ایشان بولایت کش میرفتند روز بیگاه و شب بعضی در باغ فرود توقف نمودند خدام

خیمه نصب کردند بعد از نماز شام باران گرفت حضرت ایشان فرمودند که مراد درطلب این تردد بسیار نمی باشیم اصحاب

اینجا باید بود در باب التماس نموده مبالغه نمودند و ایشان خیمه پیش همراه بود بموجب اجماع ایشان فقرا و اصحاب را در آن خیمه

و آن باران می ریخت و سیل بار روان چون صبح شد ما نماز بامداد گذاردند بعضی عیار چنین فرمودند که ما شرم داریم

در خیمه باشیم و اصحاب در باران باشند و آنچه در باب خیمه فرمودند سری بوده است تا باران تردد باشند بعضی از اصحاب نقل میکردند

آنکه در فصل تابستان که هوا بغایت گرم بود و حضرت ایشان بمزرعه که برآورد گویند توجه فرمودند و جمعی فقرا و اصحاب در ملازمت

بودند مزارعان موضع یک آلاچق داشتند از برای حضرت ایشان برپا کردند اصحاب جای میشدند با ایشان یکجا نشستند و مجلس

ازان تنگ بود چون هوا بغایت گرم شدند حضرت ایشان برخاستند و بیرون آمدند و بعضی بعضی شدند کار در بیرون دشوار میشدند

و بعضی امر فرمودند در آفتاب نشستند آن بغایت گرم میشد در سایه جیبها و آفتاب که تمام آن رنگ انسان در سایه

بودند بعضی ایشان در آفتاب بوده و استراحت مینمودند تا هوا باعتدال آمد بعد ازان با آلاچق در می آمدند

بر او و در بعضی نسخه ها بجای موضع برآورد و جای مزرعه

چند روزی که آنجا بوده‌اند معاملات ایشان بالا فراهم معلوم کرده‌اند که حضرت ایشان از جانب غیب‌اند و از اصحاب ایشان سؤالی

و اتفاق کردن ترک اختیار میکرده‌اند

فصل سیوم در ابتدای سفر حضرت ایشان و دیدن مشایخ زمان

میفرمودند که خال من خواجه ابراهیم علیه الرحمة بسیار خاطر مشغول داشتند که من تحصیل کنم مرا از تاشکند بجهت تحصیل
بسمرقند آوردند و اهتمام بسیار کردند لیکن هیچ مرا بدان رغبتی روی نمی‌آورد و در آن وقت مرضی عارض شد مانع
تحصیل گشت از الام حصبه قوی شده بحالی که حضور و دکم مرا جالتی که تحصیل علم نتوانم کرد و هیچ تمامی یکدو ورق بخواندم
بسبب آن ضعف و بجهت آنکه بعد از این هلاک شوم فال گرفتم از این سبب خاطر متأثر شدند و فرمودند که من حال
زمان این غایت نمیدانم که بعد از این که در این شهر طریق خاطرم بخواهد مشغول با نوعی تحصیل غیر قصد کرده بود
در دو چشم عارض شد و جهل پنج روز بر آن آورد و ترک کردم هیچ مشغول مجموع تحصیل ما یک دو ورق از مصباح
نخوانده بخدمت قدوة خواجه فضل الله ابو اللیثی که از اکابر علمای سمرقند بوده‌اند مشغول میشدند که یک ماهی با طلب ایشان از علمی
فهم آن نمیدانم که این عجب است از علم نحو چیزی بخاطر نمانده که هر روز دو سه صفحه بر تقریر در تفسیر قاضی بیضاوی پیش از
ما چند بیتی از مولانا علی طویلی که مولانا علی عراقی مشهور از علمای زمان بوده‌اند که حضرت ایشان عقیده بسیار
داشتند خوانده‌اند اما فراغتی حاصل نکرده‌اند روزی حضرت ایشان فرمودند که ایشان گفتند غایب شدند میر باید که تمام
نویسید اما شنوم قدوة مولانا فرموده جایی از مبدا فیاض سعد الدین کاشغری رضی حضرت ایشان میفرمودند که
از تاشکند بر آمده قدوة مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمة بسمرقند آمده بودم و بعد از آن پیش ایشان رفته شده
بودم که برادرم بر خود برای بی نکاح داشتم اگر جا لا غمی آید این نسبت قبول نمیکند برادر از من میرنجید و در
این باب بسیار گفته‌اند قدوة مولانا نظام الدین نصیحت کردند و در آن فرمودند که مانعی دارم اگر در
واقع آن شبهه باشد که نتواند خود را بهیچ جا قرار دادن بهیچ چیز و بسیار کار از هم شان داشتند با آن زمان

مشهور است که ترک تحصیل ایشان بحکم اشارات غیبی بوده حضرت ایشان که در مبادی حال از تاشکند کوچ کرده‌اند
در سمرقند و بخارا و غیر آن بسیاری از اکابر اصحاب حضرت خواجه بهاءالدین اصحاب ایشان و کثیری را از اجله طبقه
خواجگان قدس الله ارواحهم دیده و صحبت داشته بوده‌اند چنانچه پیش از این تفاریق در ذکر سلسله خواجگان قدس الله
ارواحهم اشارتی رفته و هم در سمرقند پیش از آنکه بخراسان آیند بصحبت و ملازمت حضرت قاسم تبریزی قدس سره مشرف شده‌اند
و چون بخراسان تشریف آورده‌اند بار دیگر بصحبت حضرت سید قاسم قدس سره و بعضی دیگر از مشایخ هرات ملاقات میکرده‌اند
در صحبت ایشان مداومت می‌نموده‌اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد حضرت ایشان در سن دو سالگی تقریبا از تاشکند بسمرقند آمده
بوده‌اند و چند گاه آنجا اقامت فرموده در آن اوقات بانفاق حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره ملازمت مولانا نظام الدین علیه الرحمة
میکرده‌اند و بصحبت ایشان می‌رسیده عزیزی از اکابر اصحاب حضرت ایشان مشغول میشود از بزرگی شنیده که روزی در سمرقند
بصحبت مولانا نظام الدین رسیده‌اند و پیش ایشان نشسته ناگاه جوانی در آمد بغایت نیکو و با هیبت و مهابت عظیم و در غایت
نشست بعد از آنکه بیرون آمد از قدوة مولانا پرسیدم که این کی بود فرمودند که خواجه عبید الله زود باشد که سلاطین
عالم مبتلای وی شوند مولانا در ویشی محمد سرپلی از قدوة مولانا عبد الله سرپلی که از جمله قدمای حضرت ایشان بوده‌اند
و در سرپل کن بوده موضعی که در نواحی سمرقند چنین نقل کرده که فرمودند که من در سال هشتصد و هشتاد و چهار از اهل
معتقدان حضرت مولانا نظام الدین بوده‌ام و اکثر اوقات قدوة مولانا در منزل ایشان می‌بوده‌اند و بعد ها بملازمت ایشان فایض میشود
و بعضی اوقات ایشان را قطب و ابدال گفته و نعمت ایشان را نقد کرده و سر در پیش افکنده و بیدار میشد ایشان بطلب رفیق منزل
بود ناگاه مولانا امر برادرزاده ایشان و فریاد بلند کرده بیدار ساختند از آن کار دست داشته بسبب فریاد ایشان را پرسیده فرموده‌اند که
از جانب تخم سید خواجه عبید الله نامی در زمین اگر فرصت تحصیل بر زکریا نام ایشان را از قدوة مولانا نظام
الدین شنیده که ویرا در فتح و بسط نقد شریف ایشان می‌کردم و دیدم که بابا ایشان عشق باز بسیار میکرد که از زمان

دولت سلطان ابو سعید میرزا و حضرت شاهزاده از ماغسکند کوچانیده به سمرقند آوردند اول کسی که از فرق صحبت ملازمت
ایشان خاست ... از سمرقند ما بودیم و بسعادت ... مستسعد گشتیم حضرت ایشان در مبادی حال بوده‌اند که چند
در سمرقند بوده‌اند از اینجا بخارا رفته‌اند و در بدو راه به شیخ سراج الدین پیرمسی رسیده‌اند و یک هفته با شیخ صحبت داشته‌اند و از اینجا بخارا
رفته‌اند و مولانا حسام الدین ... مولانا حمید الدین شاشی را دیده‌اند و خواجه علاء الدین غجدوانی را ... چنانچه در مقالات که در
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم مذکور شد بوده‌اند ... از بخارا بخراسان رفته‌اند و از راه هرو بهرات آمده‌اند و مدت چهار سال
در آنجا بوده‌اند و در آن مدت به صحبت حضرت سید قاسم تبریزی قدس سره و شیخ بهاء الدین عمر ... رسیده‌اند و صحبت شیخ زین الدین قدس سرها
خوافی را ... دریافته‌اند و بعد از چهار سال از هرات به صحبت مولانا یعقوب چرخی قدس سره از راه بلخ و ... متوجه ولایت حصار شده‌اند و در بلخ به صحبت مولانا حسام الدین پارسای بلخی رسیده‌اند چنانچه در ذکر مولانا مذکور شد و از آنجا
بچغانیان رفته‌اند به نیت زیارت قبر حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره بعد از آن ... آمده‌اند و مدتی مولانا یعقوب را
دریافته‌اند و ... بیعت با ایشان داده از ایشان طریقه گرفته‌اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در آن سفر ... بوده‌اند
و باز ... مراجعت فرموده‌اند یک سال دیگر ... آنجا بوده‌اند ... و بعد از آنکه ... سال
... و قوت ... در تاشکند مقیم شده‌اند ... بزراعت مشغول بوده‌اند ...
... در ... بوده‌ام ... سال پیش از وبا ... آمده‌ام ...
بوده‌اند ... مولانا نظام الدین علیه الرحمه آنجا بوده‌اند ... اصحاب ...
عجیب و اتفاقی ... از آن مولانا ... گذشته

ذکر حضرت ... سید قاسم تبریزی قدس سره

... ظاهر می‌گشت ... از حضرت سید قاسم تبریزی قدس سره ندیده‌ام ... از مشایخ ... زمانه ... نسبتی
... حاصل ... حضرت سید قاسم ... ظاهر ... باز ...

هرگاه

هرگاه پیش حضرت سید قاسم در می‌آمدم چنان مشاهده می‌شد که جمله کاینات بر گرد ایشان می‌گردد و در ایشان فرو می‌رود
... می‌شود سید قاسم در مبادی حال در جوانی باز آورده با حضرت امیر بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره ملاقات کرده
بوده‌اند و صحبت ... ایشان را در طریقه ... و اوقات در مجالس ... حضرت سید ...
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم ... حضرت سید در باب ... مستوری حضرت سید ...
سید در باب ... این ... ایشان ...
خانه ... سید ... با وجود مستوری ... روزی ... ایشان در آمده ...
با ... ایشان ... از ... ایشان ...
ایشان ... امیر ... ایشان ... در ...
... ایشان ... این ... گفته‌اند ...
حضرت مولانا ... قدس سره در شرح ... نوشته‌اند که ...
... و ...
... و ...
... ایشان ... از مظهر ...
... حضرت ایشان ... حضرت سید ... شیخ ... الدین ...
... ایشان ...
... بوده ... ایشان ...
... حضرت ... در ...

حضرت سید [illegible] می‌بود و بیان [illegible] تصوف [illegible] تمام [illegible] تا غایتی که [illegible] شبها در تحقیق [illegible]

از دقایق این طایفه [illegible] که خواب [illegible] در صحبت حضرت سید [illegible] بود که حضرت شیخ [illegible] سید قاسم [illegible]

[illegible] غریب [illegible] که حضرت [illegible] آمدند [illegible]

[illegible] می‌کردند [illegible] این [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ابن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] حضرت [illegible]

در [illegible] حضرت [illegible] سید [illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] سید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر زمین

بر زمین [illegible] حضرت سید [illegible]

[illegible] آمده [illegible] حضرت سید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت سید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سید [illegible]

[illegible] حضرت سید [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بنای تصفیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام شد و قوت عظیم در خود باز یافتم که در مدت اشتغال ملک نخورده از آن برده بعد از آن مرید
حضرت سید شدم گفتند این زمان در سلک آن جماعت در آمد که حامل بار امانت اند [illegible] قدس سره این سخن را
بتقریب آن میفرمودند که میگفتند خود را باید که تنها خوب نگاه باید کرد آنچنین که [illegible] خود را باید تنها خوب [illegible] کرد اندرون
[illegible] اند که او در [illegible] جمیع [illegible] که مظهر اسما و صفات و مقصد اعلی حق تعالی شده و [illegible] و فعل که از وظائف
بحقوق از جای دیگر است [illegible] خود را [illegible] شادی و بیدل [illegible] تا [illegible] کامل
[illegible] میفرمودند که حضرت سید قاسم گفت از جنس [illegible] و کسی دیدم [illegible] مذاق صوفیه [illegible] مولانا جلال الدین رومی [illegible]
مولانا [illegible] بخاری حضرت سید قاسم تبریزی قدس سره در مبادی حال گرد مجاذیب بسیار میگشته اند فرمودند که در روم
بودم و از مردم حال مجذوبی شنیدم [illegible] مجذوب [illegible] حال [illegible] رفتم و وی دیدم
مولانا [illegible] تبریز [illegible] بتحصیل [illegible] مولانا [illegible] گفت [illegible] مولانا سید
[illegible] مثل تو [illegible] هر چیز [illegible] از آن
برزبان [illegible] گفت [illegible] حضرت [illegible] میفرمودند که
حضرت سید [illegible] حکایت میگفتند [illegible] مجذوب [illegible] بزرگ
کرده بوده میفرمودند حضرت سید [illegible] مجذوب [illegible] در خاطر گذشت
ایا بابا محمود طوسی بهتر باشد یا این مجذوب [illegible] بابا محمود [illegible] خوب
والله اعلم [illegible] علیه الرحمه [illegible] حضرت سید قاسم قدس سره [illegible] مجذوب سبزوار [illegible]
[illegible] بابا محمود
[illegible] حضرت سید [illegible] سبزوار [illegible]

حضرت سید قاسم تبریزی در مبادی حال گرد مجاذیب بسیار میگشته اند

بابا محمود طوسی رفته اند و سخن دیوانه را بجا آورده که گفت بابا محمود [illegible] بابا محمود را از [illegible]
برده که گفته [illegible] بزرگان خراسان میفرمودند که شیخ [illegible] که در دنیا شاه [illegible]
ایشان از این راه [illegible] باریک بطرف رفته اند [illegible] که شیخ زین الدین خوافی علیه الرحمه [illegible] راه
ایشان را گفتند و گفتند قال النبی علیه الصلوة والسلام [illegible] کردند که بیا تا از این راه ترا
[illegible] از آن [illegible] دیدم که حضرت سید قاسم قدس سره [illegible] از آن
[illegible] گفتند این [illegible] بیا تا [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] کلام از آن [illegible]

ذکر حضرت شیخ بهاء الدین عمر قدس سره

[illegible] حضرت ایشان میفرمودند از مشایخ خراسان
[illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible] بوده اند [illegible]
[illegible] ممتاز [illegible] مشایخ [illegible]
میفرمودند [illegible] سال [illegible] بصحبت شیخ [illegible] از صحبت
شیخ [illegible] بود [illegible] در صحبت [illegible] حضرت [illegible] علیه الرحمه [illegible]
[illegible] میفرمودند [illegible] شیخ زین الدین خوافی [illegible]
[illegible] بیا [illegible] از آنجا گذشته [illegible] رسیدم
[illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] خوب [illegible]
[illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible] که بیا از کلان [illegible]

نوبر

هر که [illegible] میکرده اند

حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره مشرب ایشان را دیده بوده طریق بعض شیخ زین الدین خوافی و مشایخ ایشان مخالف طریقه شیخ بهاء الدین عمر
بسیار خوش می‌نموده روزی شخصی پیش ایشان آمده ثنا و حکایتی میکرده و از مناقب و فضایل ایشان اخبار میکرده انتهی کلامه رحمه الله تعالی علیه
می‌فرموده‌اند که روزی فقیر به زیارت شیخ بهاء الدین عمر رفتیم اول در هرات شیخ زین الدین [illegible] و خود را از [illegible]
خود را میکردانیم [illegible] شیخ زین الدین نمیشد کشش خاطر ما بجانب شیخ عمر بیشتر میشد روزی [illegible] شیخ زین الدین
بود این استغراق بود مولانا محمود چشتی را که از خلفای شیخ [illegible] از اصحاب حاضر و مبتلا شدند
کتابی تصنیف کرده شیخ [illegible] پیش شیخ می‌خواندند [illegible] زمین [illegible] رفتند و حرکات ناخوش میکردند باشند که شیخ
از مراقبه باز آیند و وقت سبق میگذشت و شیخ حاضر نشدند آخر گفتند [illegible] پنهانی خود و [illegible] آنکه باطن شیخ متوجه ایشان
تا بجای خود آیند پس شنیدند و خاطر ما را [illegible] شیخ حاضر شدند و فرمودند که برای سبق خواندن آمده اید بعد از آن سبق شیخ
[illegible] و به افاده سبق مشغول شدند حضرت شیخ فرمودند که این ادب مولانا محمود و سایر اصحاب شیخ بجانب ما خوش نیامد و عزیزی که
از جانب ایشان بحث سبق خواندن آمده بود فرمودند که ما را خاطر بر [illegible] و التفات کرده و کردن
هیچ فرق نیست از صحبت مجالست شیخ زین الدین بیرون رفتیم می‌فرموده‌اند که روزی شیخ زین الدین علیه الرحمه مولانا محمود چشتی را [illegible]
زیارت ایشان میکردند ولایت خود [illegible] میبودند من در آن مجلس حاضر بودم بعضی مخادیم از حضرت ایشان نقل کردند که حضرت مولوی
روزی شیخ بهاء الدین عمر در مجمع احباب و اصحاب [illegible] گفته بودند که [illegible] که شیخ زین الدین
دعای ایشان میکردند همه از [illegible] و اتباع ایشان میکردند که او تمام [illegible] شیخ فرمودند که شیخ زین الدین بنیاد اثبات
میکردند [illegible] نوبت [illegible] شیخ زین الدین [illegible]
و اتباع ایشان [illegible] شیخ [illegible]
ایام و اتباع ایشان [illegible]

عبد الرحیم

و اعتقاد

را عشق شیخ زین الدین [illegible] فرمودند که حضرت شیخ بهاء الدین عمر ایشان را [illegible] البدایه ایشان بی
[illegible] میکردند [illegible] که حاضر شد و میکفتند
ولایت ایشان میکفتند که حضرت شیخ میگفتند چه خوش [illegible] بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رسیدیم [illegible]
[illegible] شیخ زاده [illegible]

ذکر کمالات حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس الله تعالی سره

حضرت ایشان در سفر اول بار که [illegible]
[illegible] بخلوت [illegible] حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره [illegible]
[illegible] طریق [illegible] خاطر [illegible] باز [illegible] ظاهر کردند و گفت عزیزی در
[illegible] از خلفای حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله تعالی سره [illegible] مولانا یعقوب [illegible] میگویند [illegible]
[illegible] و بیان فضایل و شمایل ایشان کرده و در آن [illegible] نموده [illegible] آن کم [illegible]
[illegible] غلغله [illegible] خاطر [illegible] مولانا یعقوب [illegible]
[illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible] بعد از [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] از [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] [illegible] نمودند و از هر باب
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اگر چه تصریح نکردند [illegible]
[illegible] حضرت ایشان می‌فرموده‌اند که [illegible] استماع [illegible] در ملاقات بعد از

امدن هم

ساعت بطریق لطف پیش آمدند و التفات و عنایت بسیار کردند و کیفیت ملاقات خود را با حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره بیان فرمودند و گفتند
بیان کیفیت ملاقات حضرت خواجه قدس سره دراز کرده‌اند بیاد و بیعت طلب کنم حضرت در قبول اقبال نکردند و از آن حضرت پیش
مبارک این فقیر نیامده بود شاید که موجب نفور طبیعت مبارک شده باشد که طبیعت مبارک ایشان فقیر را با خود دست تمسک کشیدند و بطریق ولیس
تبدیل خود نمودند و صورت ظاهر شدند اختیار از دست رفت نزدیک شد که بیخود شوم چون تمام شد ایشان باز دست
دراز کردند و فرمودند حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره دست مرا گرفته بودند و فرمودند که دست تو دست ماست هر که دست تو گرفت دست ما گرفت
خواجه بهاء الدین بلی قدس سره مولانا یعقوب بعد از آن تعلیم طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بروجه نفی و اثبات
از او وقوف عددی کردند حضرت مولانا یعقوب علیه الرحمه فرمودند آنچه از حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره بما رسیده است اگر تمام بطریق
طالبان تربیت می‌کنید اختیار شماست و بعضی اصحاب از حضرت مولانا یعقوب قدس سره پرسیدند که طالبی را این طریقه
تلقین و هدایت کنند اختیار شماست اگر چه تربیت حضرت مولانا فرمودند که طالب استعداد دارد با تربیت و ...
امور مهیا کرده بود هیچ موقوف اجازت نبود و اوقات صرف کردند که حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره
در نفحات الانس نوشته‌اند که چنین استماع افتاده که حضرت مولانا یعقوب علیه الرحمه مستوفی بوده‌اند که طالبی در صحبت ایشان آمده که بعد ...
چراغ مهیا بود و روغن و فتیله آماده کرده همین کبریت بکار بود حضرت ایشان مرید شد در موقع مولانا یعقوب علیه الرحمه
انصاف دادند و می‌فرمودند که طریقه که از حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره رسیده است ذکر ... بطریق ... تربیت کردن بسیار
خوب می‌باید و حضرت ایشان می‌فرمودند که از حضرت مولانا یعقوب علیه الرحمه اجازت خواستم طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم می‌گفتند
و جمعی طالبان رسیدند و می‌فرمودند که حضرت ایشان در این طریقه چنین نکته و سخنان برسانی

مقصد دوم در ذکر بعضی از حقایق و معارف و دقایق و لطایف و حکایات و امثال که در خلال احوال از حضرت ایشان بی‌واسطه استماع افتاده مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذکر معارف و لطایف که در معنی آیات و احادیث و کلام اولیا بیان نموده‌اند

فصل دوم در ذکر حقایق و دقایق و حکایاتی که از مشایخ متقدمین قدس الله ارواحهم نقل کرده‌اند

فصل سوم در ذکر سخنان متفرقه که از هر بابی بزبان مبارک حضرت ایشان گذشته و ملفوظات که از حضرت ایشان در ابتدا و انتها در صحبت صادر گشته

فصل اول در ذکر معارف و لطایف که در معنی آیات و احادیث و کلام اولیا بیان فرموده‌اند اما رشحه

رشحه ۱ در الحمد لله رب العالمین می‌فرمودند که حمد را بنهایت ستوده‌اند و ستوده ترین حمد ... در بعضی از ... فرموده‌اند که حمد این کجا و ...
در حقایق فرموده‌اند که بنده حمد می‌گوید از برای که حمید اوست نه از برای نفس خود تا حمد از کمال حق تعالی ثنا باشد و حق تعالی ...
قوت و ... بحق عبودیت نماید از نماز و روزه و حج و زکوة و دیگر اعمال در تقاضای نفس که رب و صفات حق که حمید ...
حمد کرده شده‌اند که حامد و محمود و عمل حق بوده است تعالی شانه در آن که حمید اوست و ... او ... و صفت او ...
و فعل ... نیز خود را مستغرق کرده‌اند و اوصاف صفات خود کرده‌اند **رشحه ۲** در باب و قلیل من عبادی الشکور می‌فرمودند که
شکور آن است که در نعمت مشاهده منعم کند و این معنی امام غزالی قدس سره از ... نقل کرده‌اند که شکر منافی از شکر بر بنده را از آن
جهت بنده شکور می‌نامند **رشحه ۳** در معنی آیت فاعرض عن من تولی عن ذکرنا می‌فرمودند که این آیت در ... و نصیحت
از ظاهر معلوم می‌شود که اعراض کن از آن طایفه که از ذکر ما اعراض کرده‌اند اهل حجاب و غفلت‌اند و دیگر آنکه طایفه هستند
از کمال ... و آنکه در مشهود مذکور و صفت ذکر ایشان مستغرق شده‌اند اگر فرضا ایشان را بذکر تکلیف کنند ایشان را مانع از
خواست ... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مأمور شده بآنکه اعراض کنند از جنس طایفه که اعراض کرده‌اند از ذکر در شهود مذکور مستغرق شده
باشند ایشان را بذکر گفتن نفرمایند **رشحه ۴** در معنی فکونوا مع الصادقین می‌فرمودند که کینونت با صادقان دو معنی دارد کینونت صورت
و آن کینونت آن است که در صحبت ... با اهل صدق و ... خود را در صحبت ... صحبت اصحاب باطن ... از اوصاف و اخلاق ایشان متخلق شود
و معنی آنکه ... رابطه ... بطایفه ... استغراق ... صحبت ... حقیقی ...
باشند ... از صورت منصور کند بی‌واسطه ... جهت بر سبیل دوام

رعایت کند ... و ایجاد در حاصل شود و بدین واسطه ... [illegible] رشحه ۵

[illegible]

رشحه ۶ [illegible]

رشحه ۷ [illegible]

در کلمهٔ لا اله الا الله ... [illegible]

رشحه ۸ [illegible]

رشحه ۹ [illegible]

رشحه ۱۰ [illegible]

رشحه ۱۱ [illegible]

احوال ... [illegible]

رشحه ۱۲ ... لا یؤمنون ... [illegible]

رشحه ۱۳ ... لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ... [illegible]

رشحه ۱۴ [illegible]

رشحه ۱۵ [illegible]

رشحه ۱۶ [illegible]

[illegible]

[illegible]

ادم از این باغ بر می‌رسد تازه تر از تازه تر می‌رسد. اما رشحه در معنی اعتقاد و عادت سلوک [illegible]
ایام ما رشحه در معنی قول حضرت ایشان [illegible] می‌فرمودند که دعا آنکه حضرت [illegible] چون پخته باید از روی
نان پخته نکنند از آن قدر خورد که دست و پای جنبد از برای نماز گزاردن می‌فرمودند که بر وجهی باید
همت مصروف در خوردن و پوشیدن قناعت باید کرد دیگر آنکه باید تر از آن پیش [illegible] مبارک خود دادند و فرمودند که
اگر شود یک روی کرفته با آرد وی لقمه تر [illegible] چنین بیاید و می‌فرمودند که در بیابان افتد و [illegible]
ونه آبادی و از هیچ میل اطعام شده بیاید وی را لقمه دعوت نشود و در آن بجوی از هیچ تفرع نبود می‌فرمودند کل [illegible]
غیب حاصل نشده رشحه ۲ در ذکر التکبر [illegible] می‌فرمودند که تعظیم برعلی [illegible]
دراینکه نیستی [illegible] زیاده [illegible] علوم النفس [illegible] نعمت [illegible] بغیر حق [illegible]
بغیر حق [illegible] علاقه التعلق [illegible] منقطع کردند انکه اصل وصول بریده [illegible] رشحه ۳ می‌فرمودند که
در [illegible] فاستقم کما امرت [illegible]
[illegible] استقامت در همه افعال و اقوال و احوال [illegible]
[illegible] در اعتقاد و ظهور کرامات و خوارق عادات
اعتباری رشحه ۴ در معنی قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم [illegible] می‌فرمودند که [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه [illegible]
[illegible] الاولی [illegible]
کمال [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] باشد

کار استقامت دارد ظهور کرامت و خوارق عادات را اعتبار نیست

الیوم اکملت لکم [illegible] ابی بکر [illegible]

وطرن

وطریق خواجگان قدس الله ارواحهم بحضرت صدیق اکبر [illegible] از جهت این نسبت جمعیت و طریقه [illegible]
[illegible] نسبت حقیقی [illegible] دیگر در باب تحصیل نسبت [illegible] خوانده‌اند که مثنوی
[illegible] رشحه ۵ [illegible]
[illegible] خواجگان قدس الله ارواحهم [illegible] لی مع الله وقت [illegible]
[illegible] حال [illegible] در آن هیچ [illegible]
[illegible] ازواج طاهرات [illegible] لی مع الله وقت
رشحه ۶ [illegible] می‌فرمودند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] لا احترق اهل [illegible]
[illegible] الصفات [illegible]
[illegible] رشحه ۷ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رشحه ۸ [illegible]
[illegible] کشف الغطاء [illegible]
[illegible]
[illegible]

لی مع الله وقت

[illegible]

هر که عملی بجا آرد بعضی لا یزال در تزاید باشد اما **رشحه ۱** در معانی بعضی از کلمات اولیا میگفتند هم در فنون و نحو

ابرامی باید **رشحه** در معنی این سخن که اصحبوا مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله میفرمودند که مراد

بصحبت با حق سبحانه حضور و آگاهی است که لازم محبت است زیرا که مصاحبین را لازم است بیکدیگر حاضر و آگاه باشند و چنین ارادت

شده در توجه ایجاد ذرات انسان که خلقت بیدی اوست و اوصاف حمیده انصاف یافته از جمیع صفات در وی جمع

و از جمله اوصاف حضور ذاتی صرف است حق سبحانه از لا و ابدا خود حاضر است و آگاه از حضور و آگاهی ذاتی در

افراد انسان از انسان بلکه بر تربیت آفتاب حضور ذاتی در ذرات کمال ظاهر شده و آنرا منور کرده اما کمال

حاصل در آن ذات او را حاصل از حضور و غیره از آن او بیت بلکه از آن حق سبحانه و وی را در هیچ حضرت الهی بیرون

قدس سره فرموده المتحقق متخلق بخلق گرد است **رشحه ۲** در معنی این سخن که بعضی محققان فرموده اند که لو اقبل صدیق الله

الف الف سنة ثم اعرض لحظة فاته منه اکثر مما ناله میفرمودند که تحقیق این سخن آنست که این طایفه بزرگوار بمقامی رسیده اند که در هر

هر یک نفس کمالاتی تقدیم میکنند و حکایت فرمودند که بعضی از این طایفه پیش خلیفه غماز کردند و گفتند اینها زندیق

و ملحد را اضلال میکنند خلیفه فرمود تا ایشان را بقتل رسانند و سیاف نزد ایشان حاضر شد او عظیم را بمرتبه خود دیده و ایشان را

بدان کلمات حاضر کرده خلیفه بقتل ایشان را فرمود و سیاف خواست که از ایشان یکی را بکشد دیگری پیش آمد و در خواست

کرد که اول مرا بکش سیاف قصد وی کرد آن دیگری پیش آمد و همچنین هر یک در پیش آمدن مبادرت مینمودند خلیفه را تعجب شد و گفت ایشان چنین

مشتاق

بر یکدیگر ایثار و سبقت میکنند گفتند ما اهل ایثاریم و مقام ما آنست که در هر نفسی کمالات سابقه میکنیم پس هر یک جان خود را ایثار

آن دیگر میکنیم تا بدین یک نفس فرصتی که دیگر یاران چند نفس زنده میمانند کمالات حاصل کنند این سخن بخلیفه رسید متنبه شد و کیفیت حال ایشان

تحقیق کرد و ایشان را اعزاز تمام

فرمود و چون بر کمالات ایشان اطلاع یافت آن طایفه اعتقاد نمود بعضی از علما صدیق آن که ایشان را عذر خواهی کرده با اعزاز تمام

باز گردانیدند و حاصل آنکه این تمثیل آنست که آن صدیق هزار دینار سرمایه دارد و بآن تجارت میکند مدتی که گرد

جنانچه در کنز حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکور است وی را صاحب اولاد بوده اند

تا صد هزار دینار شود درین مدت آنچه حاصل اوست ازین سرمایه صد هزار دینار در نوع تجارت هر آینه بیشتر از آنکه

حاصل او بوده در زمان بیشتر از صد هزار آورده درین حال از گردش تجارت بازماند ایستد مافات او زیاده خواهد بود از غافل

رشحه ۳ میفرمودند که آنچه اکابر گفته اند که من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم که ظرفه تعلم بهبند آنچه معروف است دیگر بعد از آن که ما فوت شده ترقی کند

رشحه ۴ در معنی این سخن که بعضی عرفا ارباب الاحوال یتبرؤون عن الاحوال میفرمودند که استغراق و استهلاک بر موجب

ذوق گفته اند که

زیرا که تحقق و تخلق در رتبه بدو اهل علم و کشف استغراق و استهلاک تحقیق زمان باز مانده از عمل که استغراق

و استهلاک از اینجا که ما طلب کرده اند که در تجلی در مواطن ظاهر شده اند در مواطن باطن در مواطن باطن از اکمل مشهد

بس تحقیق ارباب احوال بیشتر آن که اند از احوال **رشحه ۴** میفرمودند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در فصل الخطاب ذکر کرده اند که حقیقه الذکر عبارة عن

تجلیه الحق سبحانه لذاته بذاته من حیث اسمه المتکلم و فرمودند که درین ذکر غائب از مذهب او اطلاق ذکر آن تبدل را دادند چون آنکه

بی نسبت بود از آنکه جمله در گردش باد و این نسبت را از خود سلب کنند و عنایتی از حضرت حق سبحانه این نسبت را بی خواند تا بجمله هم آشنا نکردیم

رشحه ۶ در معنی این سخن بعضی اکابر گفته که سبحان من لم یجعل للخلق سبیلا الا بالعجز عن معرفته میفرمودند که

اعلم که نشستن معلوم بسی معلوم گردد لا یعرف الله الا الله بعض معرفت ترکیب است با اینکه اهل تجلی از ساحت طاهر از معرفت انسان

عجز از معرفت

بلکه انسان آیینه در وی صورت معرفت حق سبحانه عکسی انداخته است که مع عجز عنانی معرفت انسان جناب بعضی کمان برده اند که

عجز از معرفت جهل است و این غلط است **رشحه ۷** میفرمودند که شیخ ابوبکر واسطی قدس سره گفته که ان کنت فیما بغیر کفانت فان لا جمع

تفرقه

و لا جمع اینجا کنایت از تحقیق توفیق عمل و تفرقه عبارت از ادای عبودیت بوصف خود میفرمودند که هر که مضمون این سخن را دریافت

ورود و فا مدرک او حلاوت از تفرقه غائب باز رست **رشحه ۸** میفرمودند که اکابر در معنی جمع جمع الجمع چنین گفته اند الجمع ما له علیه و ما لک

الجمیع

و جمع الجمع آن تجمع ما له و ما لک علیه و فرمودند هر که بیت جمع الجمع این حضرت مولوی قدس سره در مثنوی فرموده اند ما یکبیم اندر

جمع جمع

هیچ هیچ جز او خود نماند هیچ هیچ **فصل دوم در ذکر جماعتی دیگر و حکایات از مشایخ متقدم و متاخر**

در باب الاحوال یتبرؤون عن الاحوال استغراق و استهلاک که موجب ترقی است نسبت ترقی بما زنبست به اعمال تامست

من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم طرفه عینیه طول عمره

نقل میکردند و ان جمع نیز این حکایت دوری را از حضرت شیخ رشحه ۱ مشهور بود نزد کبار اهل ارادت بغایت کم اند باین نوع بیت که کسی شیخی

جز سلوک از کار بر نگاه فرستاد که گروه صادق نشان دارد برای ایشان بزرگی در جواب فرستاد که اینجی

وفرزند است که بر جنید شیخ محمد هیدی را نگاه فرستیم رشحه ۲ مشهور مولانا رکن الدین خوافی علیه الرحمه فرمودند بل و کمال ارادت و از

دانشمندان منتهی بود با بهاء الدین عمر ارادت داشت و دل ملک هیچ کس از هیچ خود استمداد نمیکرد الا از ایشان و کاری که بغایت استمداد بر آن

اشارات داشت در میجاب عبد الرحمن زین الدین علی کلال که از مشایخ بزرگ شیراز بوده بطریقه مشغول بوده و در سلوک اسحاقی

بر خلاف خود رسوم بدان اشتغال کردند رشحه ۳ هم از وی نقل کرده اند که یکی از صوفیان در روز شنبه از بواری نقش کنند این دلوار ازبای

میماند که در شریعت رشحه ۴ مشهور شیخ جنید رحمه الله تعالی را ادب نظر بود و بیدار شدن وی در وقت فاطمه و اسطی الجوهری محمد جعفر که از مشایخ وقت

بوده ابیات گویند آورده و نوبه که محمد جعفر وی از بس جنید و دو صاحب کشف و محبت اینچنین فرمود از ابیات و کرد و تربیت

و عادت و بعد و لیکن از حضرت جنید نگاه داشت و شبلی نیز از خوف جنید بوده جنید چون حال و را اگر نمود که هر از برد

در ایام حکومت ارتفاع شده بود بعد از آن چون حال و مکر وی ... محمد مسند خلفا و طهارت قاضی داد و تا کلوخ

استنجاو آب طهارت را بنامی می بود و بجهت اسلام طریقه کنند نزد امر و مخوند رشحه ۵ مشهور است که سهل تستری قدس سره مدت مدید

ریاضات و قمع نفس کشید و بدوام ذکر و اشتغال خود را بمرتبه که روز تر ازده ماه در آن غرق شد و فطره بر زمین نقش کرد الله را بعد

از آنکه بیمن شغول ساخته کرده بود و بزرگی بنیاد او دانست رشحه ۶ دوری از حضرت ابا سلیمان مقاسی خواجه عبد الخالق غجدوانی رضی را

بند در صحبت آن شان و در رکوت این ابیات از شعر خواندند مشنوی آمده که هر جه نی بطلب فضلی کرد آنچه آموخته طریق قولی

هم خوان بصحبت فاضل علم ز نا باکامی بود آورد رشحه ۷ مشهور است که بعض اکابر سلسله خواجگان قدس الله ارواحهم گفته اند بعد از نماز دیگر

ساعتی که بایده ساعت آن به بهترین بهترین اعمال مشغول شوند در آن ساعتی مناسب و جهات آنکه اوقات ساعت

شب روز را حساب چند از ان ساعات صرف شد و چند بمعصیت الحمد لله که گذشته برآن شکر کنند و از معصیت کنند استغفار

مولوی محمد طاهر صاحب

بعضی دیگر گفته اند که بهترین اعمال ذکر خود در صحبت کسی رسانند که در صحبت وی از هر چه غیر حق است ملول شوند

و بجای حق مایل و بجذب کردند اهل تحقیق گفته اند که بهترین اعمال ذکر که بواسطه آن اعمال باین انتقال شوند

ملول و بحق مایل رشحه دیدن صحبت جنس که اجنبی موجب فتور نسبت میشود مشهور است که فتوری نسبت شیخ ابو یزید قدس سره

راه یافت و تحقیق نمود که در مجلس ما بیگانه نشسته باید اندر این فتور نسبت اوست از جهت آن که بیگانه نیست بلنخ کوی فتوری که در عصا

فالطیند عصا بیگانه یافتند و در انداختند و بجای واحد خود شدند و آن فتور تحقق مبدل کردند

خواجه احمد یسوی نیز از روز در نسبت فتوری یافت فرمودند که در این صحبت کسی که ولای نسبت از رشته کم شده بود از

بیشتر صحنه ای که غش بیگانه یافته اند و بیرون افکنده اند فراغت جمعیت و صفای وقت روی نمود و آن فتور و کدورت

مرتفع گشت بعضی دانا فرمودند که بر از اصحاب جانب بیگانه پوشیده بود در سر یکی وقت انتقال بصحبت و مجلس ایشان

در آمد بعد ازان لحظه و نحو شد که در این مجلس بیگانه هست با هم باین عزیز گفتند این بیگانه رمز آید

مگر کتابی بیگانه پوشیده این عزیز برخواست و از مجلس برفت و آن جامه را از بر کشید و دور انداخت باز آمد

رشحه ۸ مشهور است که تا غز جمادات از اعمال و افعال مردم بر ارباب تحقیق امری مقرر است شیخ مجد الدین بغدادی قدس سره

در بیان تحقیق بسیار نموده و این تاثیر جمادات تا غایتی است که اگر شخصی نفس عبادات خود را ... بوقتی که ... وضو را

از اعمال و افعال بسیار شده تاثیر خمار شده با باد و جماد این عمل را ازان عمل نزدیکی دید و بدو افکند

شده از بیجا دور گفت سر نماز در حجره راست بسیار هفتاد بار گفت بعد از آن رشحه ۹ مشهور است که خاک این زمان اکابر گرفته

محبت ای سید از لوازم است رشحه ۱۰ باهم نشستن و جمع آمدن و زیادت و مدد است بسیار کلمات از صحبت و همراه کبار ... هر که

تکلف در لوح افکنده غیر از مجلس رشحه ۱۱ مشهور است که شیخ ابو القاسم قدس سره فرمود خواجه گری هیچ باید غیر از حق شیخی تمام چنین شد

کانون تمام شد دیگر هیچ ظاهر شد از احوال و خود یاد کرد ما رشحه ۱۲ مشهور است توحید در بن کاران دنیا

صحبت بیگانه موجب فتور نسبت است

کسی است که در صحبت وی از غیر حق ملول شوند

اگر بیچ ظاهر نشد از احوال و مواجید ز کرامات هم نیست

خود را بیبا بازارها فرستد و در بیرون شهر در نگرند که شاهد حسن و جمال صورت حق تعالی است و بنظر بار از شاهده
بس خود حضرت شمس الدین تبریزی قدس سره بلخ ولایت آمده بود جمعی از مریدان او در بازارها میگشتند و در آن احوال پیدا
میکردند و با آن تعلق ورزیده و میگفتند در صور جمال شاهد حق تعالی میبینیم گاهی چهره بر سید میفرمود این خوکان ما کی
رفته اند از این جا سخن این معلوم میشود که این طایفه در نظر بصیرت حضرت شیخ بصورت خوک می آمدند رشحه ۱۳ میفرمودند شیخ طریقت قدس سره العالی
از ایشان در اصطلاحات خود لفظ شاهد و معشوق باشد آورده بعضی از امور ظاهر بر وجه گفته اند که مراد از شاهد صورت
و از معشوق باشد آن طایفه در رابطه عشق و محبت بنظاره جمال نگاه میدارند این فرمودند این نسبت نجات مذموم و خطر
و نفس ان را در امد خلل اتحاد از اکابر فرموده که قسم نفس و درد شاهده صور هیچ خلل و خللی نماند اما چند
روضه خود بدست [illegible] از آن کمال نتوان کرد همچنین یک ساعت از لذات انفاس هم خلل صحبت گذشتن و اجتناب از خطره نیز کرد
چون در این اهم گذشتن آن رشحه ۱۴ میفرمودند که بطریقت قدس الله تعالی روا و هیچ کوشش که هر چه مذمت و دشنام که
از کسی بتو واقع شود باید تحقیق دانی که تو آنی اگر از خوک و سگ و [illegible] ایشان گویند یقین کنی که در تو از آن صفت
جهت است اگر آدمی نسخه جامعه و همه صفات ملکی دارد از صفات سبعی و بهیمی نیز است که از اکابر پیش سید الطایفه جنید
قدس سره شبلی در آن بزرگی و این در پیش جنید ستایش بسیار کرد بعد از آنکه سخن وی تمام شد جنید فرمود که
نوعی این خو کرده بر این بزرگی بغایت مشغول بود بواسطه تعریف وی شبلی را که خو خواهد داد بر باطن و ظاهر شبلی از آن سخن
هیچ اثر کراهت پیدا نشد و هیچ تغییر بروی راه نیافت رشحه ۱۵ میفرمودند که درویش آن کس است که قدس سره فرموده که خاک تخته
وانبوه از تخته نه پشت ما را زان کردی و نه کف پا را از آن دردی خلاف درویش از آنکه از همه کس بار کشد
و هیچ کس بار نه نهد بجهت صورت و نه بمعنی رشحه ۱۶ میفرمودند که بر بلاها حضرت حق سبحانه صابر بلکه شاکر باید بود زیرا که حق تعالی
بلاها صعوبت تمام از کلمه [illegible] بسیار فرموده حضرت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمه میگفته که دو برادر در بر توما بوده که یک شکم

مذمت تعلق امردان

انواع شاهد و معشوق

هر مذمت و دشنام که از کسی بتو واقع شد

درویشی کامل

شکر بر بلا

آمده بودند و بشنید از ایشان که بر بکر جنید بود جمعی بزرگ شدند و دایم زبان بشکر آلوده است که از ایشان
پرسیدند با وجود بلای که شما را واقع شده جای شکر گذاری ایشان گفتند امید ایم که حق تعالی بلاها از این صعب تر
بر ما بر این بلا شکر میکنیم تا بلای عظیم تر از این مبتلا نشویم ناگاه یکی از ایشان گفت آن دیگر گفت اینکه بلای
صعب تر آنست که اگر این سر را از تن قطع کنند هم بهتر است و اگر قطع نکنند همچنان که بر وی مانده تا قیامت که بدین
فریفته شود و بریزد رشحه ۱۷ میفرمودند که شیخ ابو یزید قدس سره گفت که سی سال سخن با حق گفتم و سی سال دیگر از حق شنیدم [illegible]
مشغول شنیدن [illegible] از ایشان این سخن از آنجا که از مظاهر ظاهر است رشحه ۱۸ میفرمودند که حضرت مولانا [illegible] الدین قدس سره
میفرمودند که دو کس در مکه مبارکه زادها الله شرفا بکرامت بلند بودند و بکرامت [illegible] همت ایشان بود که در طواف دیده
در حال قدم می زدند [illegible] و فقر و عزیز از حق سبحانه و تعالی غیر حق تعالی چیزی نمیخواستند بلند همت که
در بازار منا چهار دیده [illegible] آن دنیا که [illegible] شیخ فرید و فروخت که در آن فرصت یک لحظه از حق تعالی
غافل از غیرت او اغیار زده و میفرمودند رشحه ۱۹ میفرمودند که شیخ ابو یزید قدس سره در راه [illegible] وی
اندرون جنید بار زبان فصیح [illegible] و گفت اگر [illegible] خود [illegible] این [illegible]
در جنید و خود را پاک [illegible] بکلام [illegible] رشحه ۲۰ شخصی در مجلس جمعی [illegible]
و خود را [illegible] مشغول [illegible] حضرت مولانا نظام الدین [illegible]
[illegible]
طریقه با تو سخن نتوان گفت [illegible] رشحه ۲۱ [illegible]
خواجه علاء الدین [illegible]
[illegible] رشحه ۲۲

میفرمودند که کار بستن طریقه خواجگان قدس سرهم نمیتوان که نمود و بود صادق آنکه در تعریف این اکابر نجات جز
نیابد و چون بنویسد معنی این سخن آنست که آنچه مقصود ایشانست بهیچ وجه از وی متصاعد نشود بلکه این باعث حجاب
بینش از اکتساب نجات شود بسبب آنکه آن مشغول شود و آنرا از خود دفع نتواند کرد رشحه ۲۳ میفرمودند که حضرت خواجه
عبدالخالق غجدوانی قدس سره فرموده اند که گریز از خلق چنانچه گریزی از شیر و این نمیشود الا بکسب حلال و نگاه دل در طریق
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم مقرر است رشحه ۲۴ میفرمودند که خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس سره فرموده اند که زنده کردن دل را
زنده دل حاصل نمیشود و با نقصان و فقصانی که در نوم و یقظه ذکر در نوم آنکه خواب خفته ذکر میکوید در خواب
میگویند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره و بعضی دیگر از مشایخ طریقه قدس سرهم میفرمودند زیرا که ترقی در نوم بیشتر است
از علم پایه که در خود دیده میشود میکویند از این قبیل است رشحه ۲۵ میفرمودند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره میفرموده اند
بذکر این جماعه که حقیقت جمع همه دل یکی میشود و معنی این سخن توان گفت که این جمعیت حقیقت ذکر امر است منزه از حرف
و جهت و عبارت از لطیفه مدرکه و نیز منزه از شایبه کم و کیف و بواسطه کمال تعلق این لطیفه با آن منزه
از حرف و صوت مبادی انوار اتحادی شود و ضعف و نیکو و کامل کردن نماید در آن حال ذکر بواسطه استیلای نور هیچ
تفرقه و تمیز نتواند کرد میان دل حقیقی و دل او را قیاس در کوه که را بنا برو هم عشق بنمیکند و اندیشه نعادد
رشحه ۲۶ میفرمودند که روزی در مجلس حضرت مولانا نظام الدین خاموش قدس سره از مولانا سعدالدین کاشغری قدس سره بیاد شنید و خاموش
شوند تا فارغ مولانا رو بتقریر کرده و فرمودند که گفتگوی و ارادت بیاید و کلام بازفرمودند که این جمله از قید هستی
بازرست اند چه گفتند نه مانع است از آنکه گفتن فارغ از هر چه کند نمیکند و بعد از آن حضرت ایشان فرمودند که ما از حضرت مولانا نظام الدین
بسیار سخنان شنوده ایم رشحه ۲۷ میفرمودند که حضرت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمه میگفته اند که در طریق حقیقت راه دو جز بیان بشود
و آن منزله در وقت ظهور تجلی است و آن سبب نیست که گاهی از اوقات بر شخص سالک چنان که طریق اسعاف باشد از زمان دور کرده اند که

باختیار

زنده کردن دل را حاجی حاصل
میشود مگر با اختیار

باختیار عمر آنجا حاصله نشود و از زبان او و پیش بعبارت فکری و حیات ملک از آن حیات ترمذی دل است از شاید کوه که در باطن او غنچه در وقوع کمیت باقی
باشد اگر چه این نماید در آنکه از باطن او غنچه در وقوع کمیت و در شوده این طریقت و حیات شده که باختیار
در اختیار ازو در وقوع یافته یابد از دل بسیار باز از زبان حضرت حقیقت ایشان شبهه از حضرت مولانا بیان نقل میکرده اند و در سخن میفرمودند
رشحه ۲۸ میفرمودند که حضرت خواجه بهاالدین قدس سره فرموده اند در بدو احداث جذبه و کشف در ایشان چون بر وی از کلمات بر این هم سکویم و خواهم
این خطاب رسیدی که هرچه میکویم و میخواهیم آن میشود گفتم حق تعالی از مدد پانزده روز دوازده ایشان گدازختند
احوال و اوضاع تمام خشک شده و مثل مرده بیت ناامیدی گشتند خطاب رسید الهام که هر چه تو خواهی انجام باشد حضرت ایشان فرمودند که در ما
حضرت خواجه ما نقشبند فرموده اند اما حضرت مولانا یعقوب چرخی علیه الرحمه از حضرت خواجه نقل کرده اند که این خطاب رسید الهام که هر چه تو بخواهی
انجام باشی و من اختیار طریقه کرده ام که البته موصل باشد رشحه ۲۹ روزی حضرت ایشان کاغذی که عیب کرد شده بود و میفرمودند
شما با این طریق تمام نتوانید کشید این طریق نهایت دقیق است زیرا که خود بگذاشتن و برو از ده دیگر ان را بکار بر
بزرگی از مشایخ گران کار آنجا اینکه جالا رفتند و خود کرده شد و بر سر ما سبب فراهال رقم کوتری میکشند
این کار که تمام نتانی که این طریق کمتر فوت میشود در هیچ جای حضرت خواجه بهاالدین قدس الله روحه که از مولاکرد در
از مشایخ بود بعضی اماما میکردند قیل و قال ایشان در دو دار کشید حضرت ایشان کلمه که آن کو کرامی شنیده اند و حتی
آن عزیز آمده و فرمودند که صحبت ما را اینجا بعید دارید از ایشان تمام که گذشت ایشان با خط بی کشتند و مدتی در آن
اضطراب این بودند تا بو معنی ان سخن ایشان ظاهر شد رشحه ۳۰ روزی حضرت ایشان رحمه الله تعالی مجالست فرمودند که در صحبت
حضرت خواجه بهاالدین قدس سره را نسبتی حاصل شده بعد از آن صحبت بزرگی دیگر افتاد و در نسبت ایشان تغییر باطنی
حضرت خواجه بهاالدین قدس سره منکر آن شدند فرمودند که از هر جا دیگر که آن نسبت را بیابی از هر جا بیابی باید از هم نگسلد
حضرت خواجه بهاالدین قدس سره در اوایل حال بودند که یکی از مریدان قطب الدین حیدر رفیق شیخ شهاب الدین سهروردی

این طریقه بغایت دقیق
است

اگر از بزرگی نسبت یابیم
از او بزرگ دل دارید

افتاد بنا بر کثرت بود روی بجانب پیر خود کرد و گفت شکراً لله قطب الدین حیدر شیخ شهاب الدین
از جای وی آگاه شد نزد خادم او فرمود تا طعام بیشتر ببرد چون از طعام فارغ شد باز روی
بجاده پیر خود کرد و گفت شکراً لله قطب الدین حیدر کار ما را هیچ فرو نگذاشت چون خادم نزد شیخ رفت از وی پرسید که
چه گفت بار دیگر گفت که سهل است طعام تمام خورد و شکر قطب الدین حیدر بکرد شیخ فرمود که دیدی از وی
می آید و گفت که هر جا فایده می یابد از برکت شیخ خود می بیند آنچه نظام ... رشحه ۱۳ بدان توقف میفرمودند
چون مرید صادق از شیخ اکمل از شیخ خود بیابد وی را جایز است که از کامل ببرد و با اکمل پیوندد و فرمودند شیخ ابو عثمان
حیری قدس سره گفته است که مرا از صبا حالی دایم در خاطر بود و از خود چیزی [illegible] منتظر بودم اتفاق
بمجلس شیخ یحیی بن معاذ رازی رسید و دل من [illegible] بصحبت شیخ شاه شجاع کرمانی افتادم چون
پیش وی در آمدم مرا از مجلس خود بیرون کرد و گفت [illegible] از وی [illegible] آمده باشی گفتم
[illegible] صحبت [illegible] داد و چند گاه در ملازمت وی بودم و دیدن استاد وی را زیارت
شیخ ابو حفص حداد قدس سره [illegible] رفتم چون بصحبت شیخ ابو حفص افتادم [illegible]
اما شاه شجاع نمی‌خواست گفت [illegible] وقت رفتن شیخ ابو حفص گفت که مارا [illegible] وی را
اینجا بگذار [illegible] رشحه ۳۲ میفرمودند که یکی از اکابر دین بعد [illegible] مسجد
شبلی را دید [illegible] مسجد [illegible] دیدن آن [illegible] نظر [illegible] دیگر [illegible] کرده
در خواب [illegible] آمده [illegible] فاتحه [illegible] صحبت
و [illegible] رشحه ۳۳ میفرمودند که حضرت سید قاسم قدس سره میفرمودند که
در مجلس مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی نشسته بود و مردی مرید یکی از مشایخ وقت در آن [illegible]

مرید هر جا که فایده می یابد
از برکت شیخ خود میداند

چون مرید صادق از شیخ
اکمل از شیخ خود بیابد
وی را جایز است که از
کامل ببرد و با اکمل
پیوندد

حضرت مولانا از وی پرسیدند که شیخ خود را بیشتر دوست میداری یا امام اعظم ابو حنیفه را
گفت شیخ خود را حضرت مولانا از آن سخن بسیار در غضب شدند بمرتبه که آن مرد را [illegible]
و بر خواستند و بخانه در آمدند و من همانجا نشسته بودم بعد از لحظه حضرت مولانا بدر آمدند
و مرا گفتند بآن مرد غضب کردیم و در روی او درشت گفتیم بیا تا رویم و عذر خواهی
وی بکنیم بهمراهی حضرت مولانا روان شدیم و آن مرد در راه پیش آمد و گفت مخدوما عذر خواهی آمده‌ام
و میخواستم که بخدمت شما عرض کنم که چندین سال که مرا مذهب امام اعظم بوده و هیچ یک از صفات
ناخوش من کم نشد و بچند روز که در ملازمت این عزیز بوده‌ام از همه ناخوشیها برکنار شده‌ام اگر
الحق شیخ را از امام اعظم دوستتر دارم [illegible] کرد در کتابها نوشته اند که این دوستی مذموم است
و نهی کرده‌اند از آن بر گردیم حضرت مولانا او را عذر خواهی بسیار کردند و استحسان فرمودند
رشحه ۳۱ میفرمودند که بهمراهی حضرت مولانا سعد الدین کاشغری بملازمت شیخ بها الدین عمر میرفتیم
در اثنای راه حضرت مولانا گفتند که خاطر میخواهیم که در باطن ما تصرف کنند و ما را اطلاع گردانند اثر این
تصرف [illegible] چون بملازمت شیخ رسیدیم و نشستیم شیخ روی بمولانا سعد الدین کردند و گفتند که از تصرف
کردن چه میکنید تصرف آن است [illegible] از آن [illegible] حجب [illegible] که عارض استعداد
شده بواسطه تاثیر صحبت این [illegible] مرتفع میشود و آن استعداد بعد از رفع موانع قبول
میکند و سالک [illegible] استعداد خود [illegible] مقصود بازمی یابد حضرت [illegible] میفرمودند که شیخ
بها الدین عمر را حضرت مولانا سعد الدین [illegible] جز دیگر بود در طریقه خواجگان
قدس الله تعالی ارواحهم تصرف [illegible] که بدل متوجه باطن طالب میشوند و از رهگذر

حضرت مولانا از وی پرسیدند
که شیخ خود را بیشتر دوست
میداری یا امام اعظم
ابو حنیفه را گفت
گفت که شیخ خود را دوست
میدارم

تصرف [illegible] طایفه بیش از آن نیست
که [illegible] بواسطه تاثیر صحبت
مرتفع شود

ان توجه بباطن وی را بدل انسان ارتباطی و اتصالی حاصل میشود و بواسطهٔ آن ارتباط
و اتصال اتحادی میان دل انسان و باطن طالب واقع میشود و بطریق انعکاس از دل انسان
پرتوی بر باطن وی تابد و این صفتیست که ناشی از استعداد است بطریق انعکاس در آینه استعداد
آن طالب ظاهر شده احساس میشود از استعداد خود نمی باید طلبید لیکن اگر آن ارتباط متصل شود
آنچه بطریق انعکاس حاصل شده بوصف دوام بپذیرد حضرت مولانا سعد الدین [illegible] می فرمودند که
از خارج استعداد خود حاصل کنند نه آنکه آنچه در استعداد ایشان ظاهر شود رشحه ۳۵ [illegible]
گویند بعضی از محققان چنین گفته اند که هر یکی از اعیان ثابته که موجود خارجی گشتند مظهر اسم خاص شدند
مخصوص ملائکه که مرجع انسان [illegible] اسم بود که مظهر آن شدند [illegible] و حضور و لذت انسان ازان اسم بود و هرکه ازان
اسم تجاوز نکردند [illegible] و آیهٔ کریمهٔ و ما منا الا له مقام معلوم مبین این معنیست بخلاف انسان که
او جز نشأه کلی [illegible] از خصوصیت و تعین و نقص انسانیت خود گریزان شده و توجه تمام بحضرت
ورای خصوصیت و تعین خود کرده و ازان جهت حامل بار حقیقت آمده و دریابندهٔ امری که نهایت آن خارج از دائره
استعداد او است و تعین انسانی رشحه ۳۶ میفرمودند که صاحب الحقایق شیخ نجم الدین علاء الدوله رحمه الله فرموده که
[illegible] هیچکس قدر صحبت اولیا ندانست رشحه ۳۷ میفرمودند که شیخ ابو القاسم کرکانی قدس سره گفته
با کسی نشین که همگی تو او شود با همگی او تو شود با هر دو در حق گم شوید نه تو مانی و نه او رشحه ۳۸
[illegible] در مجلس [illegible] بخاطر آمد که چه شده باشد که [illegible] در باطن نظر فرمودند [illegible] ظاهر او مشرف شده و فرمودند که کمال
کمال تصرف و قدرت واقع خواهد شد که من تو شوم یا تو من شوی [illegible] سر آن [illegible] مبارک راندند که
[illegible] عبد الله [illegible] زنده [illegible]

در بغا که هیچکس
قدر صحبت اولیا
ندانست

تصرف و قدرت واقع
خواهد شد که من
تو شوم یا تو من شوم

نه دو

[illegible] رشحه ۳۹ میفرمودند که از شیخ ابو سعید منقولست که فرموده اند مقصد ما از [illegible]
طریقه قدس الله سرهم در ماهیت تصوف سخنی گفته اند تمام ترین همه این قول است که الصوفی ابن الوقت [illegible] بما هو اولی به
رشحه ۴۰ میفرمودند که شیخ ابو الحسن [illegible] اصحاب خود میگوید که پیش من [illegible] با گو
چه دیده اید حضرت شیخ محی الدین العربی قدس سره فرموده اند که مقصود شیخ ابو الحسن رضی الله عنه ازین سخن
[illegible] اصحاب [illegible] اسرار و حقایق [illegible] پیش من میباید [illegible] خاصه شما شده
و از پیش دل شما سر زده باشد رشحه ۴۱ میفرمودند سید الطائفه جنید قدس سره [illegible]
[illegible] بلند دیدند که اهل [illegible] استعداد ادراک [illegible] ندارند [illegible]
[illegible] استعداد [illegible] حسین منصور حلاج را
یافتند که در گوشه نشسته بود و [illegible] بلند میگفتند [illegible]
[illegible] روزی [illegible] رشحه ۴۲
میفرمودند که خدمت مولانا علاء الدین [illegible] علیه الرحمه میگفتند شیخی آنست که کسی خود را در نظر مریدان متحمل بکمال
تواند کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
تعلق [illegible] ظاهر دارد رشحه ۴۳ میفرمودند که حضرت مولانا یعقوب [illegible] علیه الرحمه فرموده اند [illegible] بصحبت
شیخی رسیدم [illegible]
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی چنان معلوم میشود که در

التصوف حفظ الوقت بما هو
اولی به

قصه منصور حلاج

شیخی آنست که کسی خود را
در نظر مریدان متحمل بکمال
تواند کرد [illegible]

کار مرید بی شیخ از پیش
نمی رود

عمل بموجب کتاب و سنت کار کفایت دولت نه هرگز کسی را که ظاهر بهره و مقتدا باشد ایشان سخن خوش
این سخن را حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین عرض کرده حضرت خواجه استحسان فرموده بودند تلقی
بقبول نموده بودند رشحه روزی بعد از نوبت تعظیم و توقیر سادات میفرموده بودند که ما بارها سادات را من حیث هم
در ادب بارها بزرگی و شرف ایشان بسبب آن رسید که تعظیم ایشان فیاحت نمیتوانیم فرموده بودند که
امام اعظم رضی الله عنه روزی در مجلس درس چند بار بپای خواستند و کسی ندانست که چرا آخر از تلامذه
ایشان پرسیدند فرمودند که طفلی از سادات علوی در میان اطفال که در صحن مدرسه بازی میکردند هر بار که
بنظر درس من می افتاد بتعظیم وی برخاستم رشحه میفرموده اند که بارها از اکابر شنیده
که هر که در خواب ببیند حق سبحانه را دیده بتعبیر آن جهت وی گفتی اگر کسی در خواب ببیند پیغمبر را علیه الصلوة والسلام
تعبیر آن است که در شریعت صاحب استقامت خواهد بود و نیز فرموده اند که آن عزیز صورت شریعت است نه نیز مثل
آن که واحد حضرت ایشان فرموده بودند میتواند بود که حضور الله تعالی بوده باشد تا آن حضور نماند قوت
کردن بعض صفات و شهود او با نور دوم این حروف که بعد حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن
جامی قدس سره السامی این سخن را نقل کرده فرموده که میتواند بود که بحکم کریمه افرایت من اتخذ
الهه هواه بحکم آنکه بسیار صاحب واقعه از خدای خود گرفته بوده از دل وی رخت
بندد و نابود آن کردن خدای تعالی عبارت از نابود این بود پس این خواب دلیل بود بر آنکه حضور
او زیاده شود رشحه میفرموده اند که قبور آنکه روح صاحب قبر متمثل میشود بصورت مناسب
مثالی و صاحب کشف وی را در آن صورت بدیده بصیرت مشاهده میکند اما چون شیاطین را قوت تمثل و تشکل
بصورت اشکال مختلفه هست بنابرین خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم از این کشف اعتباری نکرده اند

تعظیم و توقیر سادات

کسی که در خواب پیغمبر را ببیند که حق سبحانه دیده است

کشف قبور

وطریقه ایشان در زیارت قبور آنست که چون بسر قبر عزیزی روند خود را از همه نسبتها خالی
سازند و منتظر نشینند تا چه نسبت ظاهر میشود از آن نسبت حال صاحب قبر معلوم کنند و طریق
ایشان در صحبت دوستان همین است که هر که پیش ایشان نشیند بباطن خود نظر کنند هرچه بعد از
آمدن آن کس ظاهر میشود دانند که آن نسبت از وی است و آن را در حقیقت تحت آن نسبت باوی گذارند
آن از لطف فرموده اند حضرت شیخ محیی الدین ابن العربی قدس سره با تجلی بعالم کون و ظهور معنوی بصورت کمال
جلال وصف که باطن شوند آن را حاصل و انبه حصول ایشان از نفوس کونی پاک و صاف شده
و بسبب کمال مجاز آبان ذات بی کم و کیف دارد تجلی ذاتی در وی هیچ نمانده و هرچگاه که وی را بطبع
باز گذارند غیر از امر بی کم و کیف هیچ چیز دیگر در وی ظاهر نخواهد شد پس هر چه در آن آینه
پیدا خواهد آمد از او نخواهد بود بلکه بواسطه انتقال شخص خواهد بود که در وی منعکس گشته
و موید این قول فرموده اند که روزی حضرت مولانا نظام الدین علیه الرحمة والغفران گفتند امروز بطواف
مزارات اولیا شام بر دیم در ملازمت ایشان رفتیم حضرت مولانا بر سر قبر بسیار نشستند بعد از آن بجمعیت
تمام برخاستند و فرمودند بر صاحب این قبر نسبت جذبه غالب بوده و آن قبر خواجه ابراهیم کمی بود که
از مجذوبان زمان خود بوده است بعد از آن بر سر قبر دیگر رفتند و لحظه توقف کردند بعد از آن بیرون آمدند
و فرمودند که بر صاحب این قبر علم غالب بوده است و آن قبر شیخ زین الدین کوی عارف بود که از علمای ربانی بوده
رشحه میفرموده اند که ارباب تحقیق مقرر شده که ترقی بعد از موت واقع است بهمین شیخ محیی الدین العربی قدس سره
ناظر باین فرموده اند که در تجلی ابن تجلیات ابو الحسن نوری قدس سره را دیدم و از وی پرسیدم
گفتم تو گفتی که توحید از عبارت آن است که شخصی گفتم چون دون عالی فرا گیرد

در طریقه ایشان ... در رشحات کشف قبور

ترقی بعد الموت واقع است

واز عزیزان فرقه دیگر از جمله ارباب تحقیق بسیار رسیده که دلالت میکند بر ترقی بعد الموت
رفع این وهم کرده اند حضرت شیخ محی الدین العربی قدس سره در بعضی از مواضع فتوحات فرموده اند که جمعی نفوس ترقی
بعد الموت کرده اند یکی شیخ ابو الحسن نوری رضی الله عنه بسبب حال او بعد الموت زیاده و او بیرون با بعضی
دانسته که ترقی واقع شده است از آنکه واقع غیر از آن نیست که واقع ثبت احکام و آثار در آنکه واقع
علمای دیگر که بعد از موت او را حاصل رشحه روزی در صفت فقیر میفرمودند که حضرت حق سبحانه و تعالی بغوث
اعظم خطاب کرده یا غوث الاعظم قل لاصحابک خیار الفقر ثم بالفقر عن الفقر فاذا اتم فقرهم
فلا هم الا انا رشحه میفرمودند که بعضی اکابر طریقت قدس الله ارواحهم گفته اند جهد کن تا عمل خود
بگوری ببری معنی این سخن آنست که باید عمل تو مستند بر قائم بتوفیق حق سبحانه رشحه میفرمودند که
سخن اکابر طریقت که حق سبحانه و تعالی در مرتبه واحدیت اگر خواهد خود را بیند معنی این سخن آنست که در مرتبه حقایق
مجرده انسانیه که باصطلاح بعضی مرتبه واحدیت عبارت از آنست اگر خواهد علم و استعداد خاص آن نزد خود
فرماید بآن علم خاص انسان وی شناسد و چیزی جز علم و دوری را از آن خاص بس شناسایی
غیر وی بقا رشحه میفرمودند که شیخ خواجه باقی المرشد آخر وقت نزع الم فرموده اند
رفتم رسی فرمودند که کشف کرامت باید که وی اگر علانیه باشد و از او ظاهر شود بلکه باید که تا بع شود که
او چیزی را که بهره از آن باشد بکار دیگر چو بنده چنانکه خود از پهلو و چکیده پهلو با او
سلطان خود چکید درین سخن که حضرت اتباع فرموده اند اشارت است بحقیقت مقام جمع و بیان این مقام در ذکر حقایق شاهی
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره السامی آنکه ملاقات اتباع با مولانا شمس الدین محمد مذکور شده ارادت
رشحه میفرمودند که شیخ بهاء الدین قدس سره بوده که از اتباع رسیده بعضی محققان در اوایل حال

واستعداد هم

در مجلس

کعبه از که

گویند که ممکن عین واحد است و ورای آن از بهر نسبت گفته اند بلکه واجب عین ممکن است از جهت
حضرت جمع در جواب آنکس فرمودند که این سخن اول در حال عدم اتفاق گویند و این سخن ثانی در حال
استغراق صاحبان آن در مجلس خطا کرده اند که فرق میان این دو حضرت هیچکس شناختن نکرده و چیزی
نگفته و حضرت اتباع بواسطه آنکه جمعی از اطراف در آمده هیچ نفی نمودند فصل سوم
در بیان حکمت حق سبحانه از هر بار که با حضرت ایشان میگذشت و مخاطبات از آن حضرت نسبت با اهل بدایت و نهایت
در صحت صادر میگشت و آن در ضمن چند بیت نقلی ایراد در ماند رشحه میفرمودند که شیخ بهاء الدین
عمر قدس سره میفرموده اند که مبتدی را سفر با آفاق نخواهد از جوانی اعاظم فرا نموده باید و جواب
ادب مبالغه کرده اند که بگو گفتم در سفر مبتدی را جز پریشانی دل هیچ چیز حاصل نیست حضرت ایشان
فرمودند سفر فرموده بارگاه صفت تمکن حاصل شده باشد اما مبتدی را سفر فایده است
وی را در کوشه ای باید نشست و صفت تمکن حاصل کرد زیرا که بدین طریقه مشغول اند در قید و دولت
خود مقید بودن اولی زیرا که سرزنش و تشنیع و ملامت خویشان و آشنایان و ناموس از مردمان وی را
مانع می آید از آنکه بخلاف شریعت کاری کند و مرتکب فعلی ناخوش شود بعضی از مشایخ برخلاف این رفته اند و گفته
مبتدی را سفر می باید کرد تا بسبب جدا شدن از اوطان و مفارقت خویشان از بعضی عادات ترک و مألوفات طبیعی خلاص
شود و بواسطه ریاضات و مجاهدات که از لوازم سفر است وی را فی الجمله تصفیه و تزکیه حاصل کند اما آنچه
معتقد خانواده خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم در باب سفر و اقامت آنست که مبتدی را چندان سفر می
باید کرد که خود را بصحبت عزیزی از این طایفه رساند بعد از آن باید که ترک سفر کرده و صحبت وی را لازم گیرد
و در کار بجد و تمام و قیام نماید تا نسبت این عزیزان حاصل کند و این نسبت ملکه وی شود و اگر در خدمت

در سفر مبتدی را جز پریشانی دل هیچ چیز حاصل نیست

و اگر در شهر خود ... یا بعد البعث ... سفر ...

احتمال کسی باید الا از صحبت وقت وی هیچ طرف زود و بهره کند موجب تصحیح اوقات وی بود و دیگر
شیخ ابو یزید قدس سره در بدایت حال از بسطام سفر کرد و بعضی کلمات از مشایخ رفت این بزرگ وی [illegible]
باز کرد که اینجا که قدم بر آن آمده مقصود آنکه خواهی [illegible] وی باز گشت و پیر ما در اثبات بجذب و طلب رفتار
وی قیام نمود مقصود و مقصود حضرت شیخ محیی الدین ابن العربی قدس سره این سخن را چنین تاویل کرده اند که
اشارت این بزرگ بدان بوده اینجه مقصود حقیقت تجمع امکنه و امکنه محاذات هیچ از اجازه وی
غایب نیست بایزید را بر این سر اگاه ساخت تا در طلب وی حاجت به قطع مسافت نیست **رشحه ۲** میفرمودند که سالک
باید که راه مذلت و خواری سپرد برای حصول نیستی تا جمال شاهد لا اهوری در اینه نیستی بو بیند **رشحه ۳** میفرمودند
هر طالبی که از خواری و دشنام خوشش نیاید هرگز بوی از معنی فرد انجام جا او نخواهد رسید زیرا که نزد
اهل تحقیق لا فاعل فی الوجود الا الله هر چه رسد از محبوب رسد از دشنام و خواری محبت با جانان را
مرد و موجب حضور خواهد بود **رشحه ۴** میفرمودند که هر کس نسبت حضور کوید از آن تعلقات لازم آید البته
امکنی از ان خوش خواهد آمد و آدمی محجوب است که از نسبت نقصان بوی تا زحمت شود و نا خوشی که دارد که از نسبت که
این نا خوشی را از خود دور کنند و این معنی از جز بجا حقوق حق بی نسبت نیست کند و مراقبه شود سلوک نزد
ارباب حقیقت معتبر است **رشحه ۵** میفرمودند که یاران ما حضرت شیخ قدس سره میکوشند اگر تا کسی است از چیزی که ملائم
طبع نباشد بگویند تا متاثر و متغیر میشود علاج آنکه حضرت شیخ قدس سره گویا این ایشان تا اثر و تغیر را از خود دور میکردند که
بهر چیزی متغیر و متاثر نشوند ایشان از ابتدای معمول **رشحه ۶** میفرمودند که هیچ چیز ضعیف انسانی را چنان
ضعف نمیکند و ضعیف نمی سازد که بلا و محنت بالخاصیه اینها را فع حجاب غلیظ اند و هم صفات اند شده الله
علی الانبیا ثم علی الاولیاء ثم الامثل فالامثل ناظر باین معنی است ما معتقد این طریق ایم و هیچ کسی

باران

یاران که بر این عقیده است **رشحه ۷** میفرمودند که صاحب وجد و حال در راه مرید و در پایان راه
خوف بادی آن کسانی اند که با مانند که ما زانده گذشت چون بگذرد و در خود نگردد آن وجد و حال را
در خود یابند باید دانست که آن مکر است از مکر حق تعالی الا نسبت اولی که با وجود آن مجمل از وجد و حال را وی
باز گشته اند **رشحه ۸** میفرمودند مکر الهی در وقت نسبت عوام دیگر است و نسبت خواص دیگر و نسبت خواص الخواص باقی
حال ما و حقیقت دیگر ادب **رشحه ۹** میفرمودند که دوام شغل طایفه که نسبت خواجگان قدس الله ارواحهم
می رسند بر وجهی باید که اگر کسی از ایشان از مشغول کلمات دل علم ما از انها با شریک جنگ و نزاع نوعی
شود که سرور نمیکند و خبر روی او فرود بجانب ظاهر جنگ و نزاع از وی نمایان بوقت
بحسب باطن هیچ کدورت و کراهتی در دل وی نباشد بلکه از ایذا و جفا آن خوشحال و شاد و ایشان را
معذور دارد و در انچه میکنند و از نسبت خود مهمل و غافل نشود و دل از حضور منقطع نکردانند
رشحه ۱۰ میفرمودند که حق سبحانه و تعالی اجاد متوجه جمیع موجودات بیش با خبر باشد خود که حق شناسند
میکند و از خلوت وغلت حق نامند چه عذر دارند که چنین بحال عظیم از باطل
شما بعنایت جاهلند و اکر از حق میدانند چرا ایشان تمام نمایند و گو کار ارجوع میکنند
طایفه ای ظرف استغراق در انچه جمع متفرقه شده اند که مشاغل کونیه متفرقه ناند بر داخت
رشحه ۱۱ میفرمودند که نسبت خواجگان قدس الله ارواحهم در ملابس صورت تفرقه بیشتر ظاهر شود
و آن آنست که این نسبت محجوب کا محجوب الخلق خواهی در حجاب شود **رشحه ۱۲** میفرمودند که
این نسبت وجود نفس توجه بوی منع ظهور وی چنانچه در مظاهر جمیله این نسبت ظاهر است
چون با این نسبت متوجه شوند محجوب کردند و هم چنین است فرمودند که این نسبت و جهی است

اگر سکر به جهتی ازین نسبت غایت شود رشحه ۱۳ میفرمودند که الاشیاء تتبین باضدادها
شغل تجلی ضد شغل نسبت هیچ جا و چیز ضد را از ضد که اهیت میشود دل منجذب میشود از مکروه محبوب
ازانجهت که اهل این سلسله در بازارها و مواضع ازدحام خلق میروند و می‌نشینند تا بواسطه اضدیت خلق
و کراهت شغل ایشان دل منجذب شود بحق سبحانه رشحه ۱۴ میفرمودند که اهل این نسبت در صحبت ابنای [illegible]
این نسبت را ایشان غالب است قصور عظیم درین نسبت میشود و اگرچه آن صحبت اهل زهد و تقوی باشد و این انکار
زهد و تقوی نیست که آن در غایت صفا و نورانیت است لیکن چون برآن طایفه زهد و تقوی غالب است اهل این
نسبت را در صحبت ایشان [illegible] نسبت حال میشود و از نسبت شریف خود که فوق همه نسبتها است باز میمانند چه حکم غالب راست
بجنید که صحبت بدان و بیکاران را چه تاثیر باشد و ازایشان چه نسبتهای تیره حاصل شود رشحه ۱۵ میفرمودند
با جمعی نشینید که بر شما غالب نباشند تا شما را [illegible] غالب [illegible] نفس و هوا [illegible] باشند
و شما را نخورند بعز وقت شما ضایع و نابود نکنند رشحه ۱۶ میفرمودند که اگر داعیه این طریق را
و در ان اثنا خاطر [illegible] تشویش دهد باید استغفار بسیار کند اگر بان دفع نشود جای دیگر رود
از زنا و دیگر بود اگر بان نیز دفع نشود مدتی صوم و تقلیل طعام مداومت نماید و معالجه کند قوت
شهوت را تسکین حاصل شود و اگر بان نیز دفع نشود گرد کوهستانها [illegible] و از خرده گاه عبرت
گیرد و از ارواح بزرگان استمداد همت کنند اگر بان نیز دفع نشود [illegible] و از بواطن ارباب قلوب
دریوزه کند شاید که بار آن خاطر از وی بردارند و او را در زیر آن بار رضا نگذارند رشحه ۱۷
میفرمودند که کار خدای انبیا حق و اولیا غالب است که با وجود از حضرت حق سبحانه محجوب نمیشوند و عوام
الناس را نیز لایق [illegible] بان تکمیل مرتبه حیوانیت میکنند اما طایفه در میانه اند و ارزوی طلق

ازین جهت اهل این سلسله در بازارها میروند الخ

که اهل این نسبت را صحبت در بدایت بعضی طوایف که این نسبت برایشان غالب است سبب قصور عظیم در این نسبت میشود

کسی را که داعیه این طریقه باشد و در ان اثنا خاطر مائلی [illegible] پیش [illegible]

دارند از شان انجابت نامناسبت یک نفس با حضرت حق سبحانه از درون برایه بهتر از هزار [illegible]
زیرا که دران هزار فایده و نفع ست بی هزار فتنه و ضرر رشحه ۱۸ میفرمودند که اگر بالفرض
عمر [illegible] سال و همه را صرف استغفار کنم هنوز تدارک [illegible] که از من صادر شده
نتوانم کرد و ان گناه [illegible] خدا است رشحه ۱۹ [illegible] سخنان که از حضرت ایشان نقل افتاد گر دغدغه افتد که
که خدای سبحانه پسندیده و در صحت آن آیات قرآنی ظاهر است و احادیث صحیحه پس تقریر کردن
آن روا نبود جواب این دغدغه است که تقریر انجا نه بر سبیل اطلاق است بلکه نسبت بعضی اشخاص لایق بحال
ایشان تجرید ظاهر و باطن [illegible] و مخفی نماند که در هر زمانی بحسب حکمت الهی [illegible] حال [illegible]
[illegible] اهل [illegible] که وارثان علوم خاتم محمدیه صلی الله علیه و سلم [illegible]
مناسب حال مبتدی [illegible] تجرد و فراغت [illegible] حضرت ایشان [illegible]
تجرد اما [illegible] اهل احتیاط فرمودند رشحه ۲۰ حضرت ایشان روزی [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] تعلق و تشویش [illegible] میکردند و میفرمودند که این نسبت را [illegible]
[illegible] بوده [illegible] نیز [illegible] اگر [illegible] حال بوده است
[illegible] شریف [illegible]
لیکن [illegible] افتاده [illegible] احتیاط [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] میفرمودند که نصیحت ناصح [illegible] رشحه ۲۱ میفرمودند که [illegible]
صحبت ارباب جمعیت [illegible] و دل بحضرت حق سبحانه جمع [illegible] احتیاط [illegible]
زیرا که غرض از ذکر [illegible] این نسبت ذکر برای آنست که محبتی که در دل مضمر است ظاهر گردد

یکی نفس را با حضرت حق سبحانه از درون بهتر [illegible] از هزار [illegible]

[illegible] کند خدا است

علی مقصدها الصلوة و السلام

مناسب حال مبتدی [illegible] تجرد است نه تاهل

منع [illegible] تعلق [illegible]

و چون [illegible] در صحبت ارباب جمعیت نشسته [illegible] احتیاط [illegible]

رشحه روزی حضرت ایشان این ابیات خواندند که شعر تا با همه هوا اشارت نکنی با حرف یا عبارت نکنی
بنده چو فنا باید از تو کار جهد کن تا از دست خود غبار تا نکنی ور از دگر بنده شو برباد
هوس یا دگر بعد از ان فرمودند که این ابیات اشارت بآن نسبت که در صحبت حاصل میشود آنرا نتیجه
صحبت نه بتوسط یا وهم رشحه ۲۳ میفرمودند که بعضی از صحبت کسی نسبتی را کسب که طریق نگاه داشت آن انست که
وجهی نباید که شمار از ان گرگها در شود از انجا که گفته اند شیخ باید که خود را در نظر مرید
محبوب تواند ساخت زیرا که منشأ این محبت که سبب ظهور این نسبت شده بود تا گاه گاه از وی کراهت شود که
ضد محبت محبت زایل شود نسبت نماند رشحه ۲۴ میفرمودند که اگر بصحبت این طایفه آید باید که خود را بغایت
مفلس نماید تا ابنا زار رحم آید رشحه ۲۵ میفرمودند که حاصل طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم دوام
اقبال بجناب حضرت حق سبحانه است بر وجهی که در وی هیچ تکلف نباشد رشحه ۲۶ میفرمودند که مقصود کلان آنست که لطیفه مدرکه را از
دوام آگاهی بحق سبحانه واقع شود از تو باید این اقبال واقع باشد تا مقبل گشت رشحه ۲۷ میفرمودند که خواجگان این سلسله
قدس الله تعالی ارواحهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کار ایشان بغایت بلند است خواجه اولیاء کلان
علیه الرحمه از اصحاب حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی اند قدس الله تعالی سره در مسجد بخارا در برابر ان
جماعتی خاطر آورده اند این کار خانه نه باندازه عقل و ادراک است از دایره ادراک بیرون است از اسماع
برسیده اند که خلوت در انجمن کدام است فرموده اند که خلوت در انجمن انست که بازار در آید و آواز های بازار بگوش نرسد
این از غایت مشغول بحق سبحانه تعالی این طریق را آسان نباید شمرد رشحه ۲۸ میفرمودند که طریقه خواجگان قدس الله تعالی
ارواحهم را آسان ساخته اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله سره بر زبان همه که ما لا ضرور حضور معنوی دایم ازیشان
خواجگان همراه بیداد از انکه دایم حدیث مطالعه کنند و همراه دارند تا که برست رشحه ۲۹ میفرمودند که

طریقه خواجگان را آسان ساخته اند یعنی دایم مطالعه رسالها ایشان را حضور رسید

که بازار در آید آواز های بازار بگوش نرسد

میفرمودند اول از صحبت استفاده از مشایخ کبار و صحبت شیخ از صحبت ربع استماع

شیخ باید که خود را در نظر مرید محبوب تواند ساخت

اقبال

بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند

خلوت اندر انجمن

از مصنفات حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

موف

موقوف خواطر بوجه کمال مجهود در طریقه خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله ارواحهم بنا بر کمال احتیاط
اتباع در پاس انفاس رشحه ۳۰ میفرمودند که معتقد ما از سر طریق آنست که دایم دل را بسبیل احتیاط
ذوق و لذت آگاهی حق سبحانه باشد و این معنی را باعمال مناسب کسب میکنند بدایت این و نهایت آنکه کسب را
هیچ مدخلی نماند و این معنی ملکه نفس گردد و ملکه شود رشحه ۳۱ میفرمودند که بعضی مریدان
حاصل کردند که هیچ آبی از ان اثر و هیچ آتشی از ان سوز دوشاخ بعضی حاصل
شده بود جو گندم هیچ چیزی این بعضی با ادل نمی توانند کرد باید بجلا از گندم را در ذهن خود حاضر
میکرد آنست که بسبب اشتغال گوناگون از وی فوت شود رشحه ۳۲ میفرمودند که این بیت اخوی ابیده است که
ب را سلسله ارادت که سر نماید شیخ: که لطف دوست روشن در بچه نکشود بعد از ان فرمودند
باطن ما اگر کسی نسبت ارادت ظهور کرده باید که آنرا از حضرت حق سبحانه نعمت عظیم داند و بحول آن
بهمگی خود بجناب حق سبحانه متوجه شده همت خود را صرف آن جناب کند بنفس محقق شده و وجد آن کسی
بر طلب مقدم است و آن جدا که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند من طلب شیئا وجد وجد من
کرده اند که فرق و جد طلب نه آنکه حق سبحانه در دل بنده ارادت تجلی نکند آن را استعداد ارادت
و طلب حق سبحانه حاصل نشود و نتیجه آن تجلی میل و انجذاب بجناب حق سبحانه است اول دل بنده واجد
ارادت حق سبحانه شده باشد و بعد از ان طالب و مرید وی گشته و این تمثیلست و آن آنکه شخص در بالای
منظر میرود ناگاه صاحب جمالی از بالای منظر بروی جلوه کرد و دل وی را بربود و باطن وی میل
و انجذاب بان صاحب جمال پیدا شد این صورت وجد است بر طلب و ارادت مقدم بعضی سوال
کرده اند که جو صبان مقدمست طلب را چه فایده جواب گفته اند که طلب ازبرای استیفا حظ

پاس انفاس

نهایت این آنکه کسب را هیچ مدخلی نماند و این معنی ملکه نفس گردد

وجد اندر طلب مقدم است

دیگر آنکه وجد از که بر طلب مقدم است جاه جمال افاده در طلب که اجمال تحصیل باید رشحه ۳۳ شود که
نیست مورد نقد [illegible] را که در تحقق این لطایف قدس الله سره اشاره کرده‌ام رشحه ۳۴ میشود که از ذات کمیت
توجه و مراقبه کنند تا که آن که همه کارها را تابع یک مقصود سازند واو که خاص مجموع [illegible] پیدا کنند رشحه ۳۵

دیگر که راه مشی میشود که عمل محبوب باید که در حضور و حضوری و جمعیت از که حضور و جمعیت از مواهب و عزیز الوجود است و در تحت اختیار است
و فقدان آن موجب کسل و فتور است بخلاف که عمل از مکاسبت و در تحت اختیار و مواظبت بر آن موجب جمعیت
و حضور بالذات است چنین واقع که حضور و جمعیت فتور راه میباید این دو بیت خوانند که خالقا [illegible] این در باطن است
راه جاه تو نیست [illegible] یا بحکم شرع در کار کس فکنش یا بکار در ملک سازیش بکن رشحه ۳۶ روزی سخن از فوائد
از روی سماع میفرمودند که کاه شما را در صحبت عالم شیخ محفل باز می‌آید و اگر کلفتی رسد میرود
این سهل باشد اگر مشق [illegible] از ذوق و حال می‌آید این محبت عارضی ذاتی [illegible] بیت
خواندند که در دل چو شراب شوق ما میریزی باید چو حماکر نکر ریزی رشحه ۳۷ روزی در صحبت معارف
دل آویز و لطائف شوق انگیز میگفتند دیگر از جاهای خود را بتمام بال ببخاع در او و شغف همه تمام
گوش هوش بر استماع ان نهاده بود اسماع فرمودند که بیشتر از خود [illegible] خود را مشغول میبود در باید داد
بحکم کیف از گفت و شنید ما کاتبی نشد رشحه ۳۸ میفرمودند که کلام جمالیت را که کس حق سبحانه عنایت کرد و به
گردد از نیجا حق انبیا صلوات الله علیهم اجمعین بکلام و نشانه تجدد وقف رشحه ۳۹ میفرمودند با در آن
دل و دل در آن روح و روح در آن حقیقت انسانی و حقیقت انسانی لفظ بنه بر رفته بسا مقابل
بر سلب رشحه ۴۰ میفرمودند که جمال بحق از کسب متنوع از متنوع با آن حرمت شد و جمال بحق و بود حق را که تکلم
اولیا الیس خواندند که قطعه نشان بود و در از تحت آن ممتنع که چو او بینی دل بدو گراید

کار آن است که همه کار
ما تابع یک مقصود سازند

کسی که به حق و تغییر
خاصی از ابرار و ذوق
و حال ما میر آید و این محبتی
است عارضی است نه
ذاتی

[illegible] حق تعالی [illegible] ازین عنایت [illegible]

دو ابکه در مجالس حق تعالی کنند نبع همه از هستی خود بجلاء قدس با شد سوار بیع و اخص علماء که در هیچ
عضو او در ترکیب نباید رشحه ۴۱ میفرمودند که تبعیت اکابر را ملازمت کنم که دو چیز را که است یکی آنکه هر چه
نویسم جدید بود دیگر قدیم دوم آنکه کم گو کم مقبول بود و دو رشحه ۴۲ و در تربیت آنکه را قم این حروف بر آستان بوی حضرت
ایشان مشرف شد قصیده مشتمل بر ثنا الحضرت نظم کرده و مصدر بنظم در خاص قدس الله سرهما ادا نموده بود بعضی از ابیات قصیده
بابرد آبرده از رخسار [illegible] این تجلی با دو الابصار لمعه‌ای کان طلع او طلوع شارق الاطهار
همه ای اهل اشراق همه در آنجو این انوار بر همه رخصاتش این نور همه پاک بر خوش این نار
لمعه او ست در مکین مکان جلوه او رسین مکین یا بیت بکرارده تجلی او که چه با بیرون زحد شمار
لیک آن از تجدد امثال مینماید بصورت تکرار جلوه ذرات کون آینهات که در آن جلوه میکند هر بار
در هر آینه تا جهتیر مینماید بقا صورت دیدار گاه مستور در پس پرده گاه مشهور سر بازار
گاه در پرده می نوازد ساز گاه بی پرده میدر آند تار پرده گر او ست ما همه پرده پرده گر او ست ما همه او تار
تا شو نقش پرده شان جلیل از تماشا ثالوش آن رخسار ای چه بیند از غیر در پرده خبر بردار پرده پندار
گر ازین بار میخواهی روی او بی نقش جدار آن که تا بارگاه الست وان که تا صد هزار بار
همه در بزم عشق شاه نشان همه در عشق سوار عالم و ران اعلی شاه ابرار خواجه احرار
و در اوان طراوت جوانی مولانا که از اخص خادمان آستان او و محرمان دولتخانه او بود قصیده را در خلوت مبارک الحضرت
رسانیده و زیکه حضرت ایشان در صحبت فقیر التفاط باستماع آن فرمودند که در زمان میرزا شاه رخ که در هرات بودیم و اشعار سید
قاسم قدس سره شهرت یافته بود بعضی از جوانان نو رسیده امثال این اشعار توحید آمیز میگفتند ظاهر آن بود که حقایق
و معارف بالطبع حضرت سید بود که منتشر شده از بوالطفی جوانان طبع اختیار ایشان آمیز داکه در آن

حجب جمال الله بنوده لیکن چون استعداد انسان قبول مظهرست ان حقایق و معارف کرده بحسب اسباب بسیار از
ابنای جنس این انسان تمام داشته‌اند رشحه میبودند از بیرون گسسته و دروازه ملک گلیه پوشیده و خفت
یکدیگر چون شناختم که از آن بوی مرادا اطلاعم می آمد دیگر بسبب بوی رعایت ادب جناب حق که در هیچ جا بازاری قدم
نه قطع و بیش نه بجهت عزت آن دو سخن رشحه میبود که اگر دانم و شنوم درخلال کلمات ایشان اصحاب طریقه بهیجان
بکوید مرید مرا ملازمت وی کم و منت رشحه اول کیکه از حضرت ایشان در کرت اول در وقتی استماع افتاد این
بود که فقیر را نخاسته و نشسته میگفتند که بگو از کلام که عالی علم کتب اصول از یک هفته ضبط تواند کرد مار رو خوی که
چه بود و در نیز در کتب نوشته بودی که بیک هفته توان آموخت و آنچه مقصود است بهیج حال حاصل نمی اید از در شکل
که گفت رشحه در انسان کار بیت آئینه ایست روی ملک رو بحق همگی روی آینه را کردانند
در خلوتها فقیر را میگفتند که حاصل علوم متداول التفسیر و الحدیث و الفقه و غیر آن اما علم التصوف موضوع این بحث
وجود میگویند در جمیع آنست که گویی الاکمل و جوه ظاهر بصور علمیت خود این مبحث نفی بسکل و دقیقی
بنعقل و تخیل در آن خوض کردن محض فضلات و زندقه است چه در عالم سگ و خوک و امثال آن حیوانات
خبیثه و انواع نجاسات و قاذورات ثابت است اطلاق حق برانها کردن در غایت قباحت و شناعت و مستلزم خبث
انهاست و هم قاعده و حلال اصطلاح طلب ایشان بسی اجتناب از او بکمال اکمه بتصفیه مرآت حقیقت خود از نقوش
کونیه مشغول شوند و از شغل با جد دیگر بپردازند تا قرب که بواسطه تزکیه و تصفیه محل برتو انوار وجود
بر لطیفه مدرکه تابد و این معنی خارج جهت روی نماید رشحه در کرت ثانیه در قریه کاسالع که از ولایات
فرشیر تجارا در صحبت خاص فقیر را بخاطب ساخته ابن ابیات خواندند که مثنوی تو مباش اصلا کمال
اینست و بس رو در وی گم شو وصال اینست و بس چون کمانی تیر بارها صید نزدیکست و دور انداخته

ادب استاد

اگر دانیم که خاطر مبارک اینها ان این طالب عمر میگوید ملازمت درین میکنیم

وحدت حقه آشنا علم تصوف

نحن اقرب گفت نحن اقرب الیه من حبل الورید تو فکنده تیر فکرت را بعید بعد از آن التفات کرده سخنان و میفرمودند
بعضی از این اسباب که تو تا آمده بکمال تو نه پرداخته‌ایم اما با این دانی که بسیار چیزها که ترا باید تو
رفته است و بسیار چیزهای دیگر که بیکی ان نشسته لیکی تو ازان خبر نداری و در سلسله ترشیل قدمی تو نیکو
خربزه چو از گل برون آمد و قصد پختگی کرد در آخر یکجایی از وی حرارت و دود
و پختگی بکمال حرارت و وی ازان خبر ندارد و هیچ حس ادراک این معنی نمیتواند کرد و اگر دهقان
و اگر بدید بکشید خامی از تو تلف شد پس پختگی کمال ان نشسته و نیز نخواهد کرد لیکن هیچ مرتبه پختگی
رسد و خود نظر کند خود را از سر تا پای پخته بیند داند که دهقان است میگفته‌اند در اثنای این سخن
بر تقریر این سخن که عظیم غالب شده بود از چشمهای مبارک ایشان آب میدوید و از اشک جهت غالب زکریه
درین وقت مخاطب بود که مطلوب انعکاس از حضرت ایشان ظاهر گشته نور الله علیه رشحه در کرت اول که بشرف
ملازمت الحمد لله که رسیده شد پرسیدند که از کجایی گفتم مولد سبزوار است اما در هرات نشو و نما یافته‌ام تبسم
کردند و بسبیل انبساط فرمودند که سختی سبزوار افتاد و در سایه دیوار نشست بعد از ساعتی سر بالا
کرد رافضی را دید بر سر دیوار نشسته و پا بیاویخته و نام ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
بر انگشتان پای نوشته ساخته با خود و در درکف پای نیز کاردی بکشید و چنان
پای وی زد که از پشت پایش وی زد که از پشت پای وی بر سر زد که رافضی فریاد برآورد که
یاران در یابید خارجی مرا کارد زد و رافضی ازان وجه آنچه گرده نشست را در میان
گرفتند که چرا یار مرا کارد زدی وی دید که ایشان در مقام غوغا و تلف میشوند حیله انگیخت
و گفت مرا بگذارید تا حال خود بگویم من بکرات از جنس شما خواستم که در سایه دیوار زمانی

استراحت تمام دارد که وقت برا سلام حجره نشسته و بالا نگاه کرده دیدم این شخص نام تهانی دیگر
اگر نمی توانم دید آورده بالا مرغ بر آمد اغایت ناخوش آمد ان بود که کارد زده تا وی
ان نام گاه از بالا مرغ دور رو افغان وی ان شخص شنیده دست وی بسته و بروی آفرین کرده و وی
بانی حیله از اصحاب ملا بانگاه حضرت اصحاب تبسم کنان فرمودند که شما از چنین شهر بوده اید بعد از ان فرمودند
یکی از مشایخ بارض فغفور رسیده از غلاة غضب اصحاب بر کنی قافله شیخ آمده زبان بسب ابی بکر
صدیق گشادند و ناسزا گفتند اصحاب شیخ در انتقام شدند که ایشان را زجر و منع کنند شیخ فرموده ایشان را
مرنجانید ایشان ابو بکر ما را دشنام میدهند ابو بکر ما دیگر است و ابو بکر ایشان دیگر ایشان ابو بکر موهوم
خود را که خلافت به استحقاق گرفت و با اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نفاق داشت دشنام میدهند و ما
نیز اینکه میگوئیم ابو بکری را ما نیز دشنام میدهیم و ناسزا میگوئیم روافض که این سخن از شیخ شنیدند
متأثر و متنبه گشته از طریق باطل خود برگشتند و بر دست شیخ توبه کردند بعد از این سخن حضرت از فقر اسان

بر رسیدند که به توجه کاره وجه نام دارد گفتم واعظ مولانا حسین نام دارد فرمودند که من صفت وی بسیار شنیده ام
میگویند به فضایل و کمالات دارد و موعظه وی مقبول خواص و عوام است فرمودند مولانا شهاب الدین سرائی
علیه الرحمة استاد شیخ زین الدین خوافی و مولانا یعقوب چرخی در درس ایشان بوده اند بسمرقند آمده و خواستند که در مسجد جامع وعظ
گویند حضرت مولانا محمد عطا سمرقندی که از کبار طلبه خواجه بهاء الدین بوده اند و بکمال علم و تقوی و زهد و ورع آراسته
بوده و نسبت قوی و التفات تمام داشته اند در آن مجلس حاضر بوده اند حضرت مولانا شهاب الدین چون بر آمدند بمنبر پایه
منبر را بوسه داده اند و بمنبر بالا رفته حضرت مولانا محمد عطا چون این صورت مشاهده کرده اند فی الحال از مجلس برخواسته اند
مولانا سخن ناگفته از منبر فرود آمده اند و در عقب ایشان رفته و استفسار نموده که از چه سبب بر در

رضی الله تعالی عنه

شهاب الدین

وجود

وجود آمد که شما بیرون آمدید و در مجلس ننشستید ایشان فرمودند که ما علما الدوالفاظ مشغول
نبوده ایم و علما ما را اهتمام در نمازها که هیچ نوع بدعتی در میان نباید و شما این عمل را از کجا آورده اید که
در حین بر آمدن بمنبر پایه منبر را بوسه میکنید این در کدام کتاب و سنت و کدام از ائمه سلف این را کرده از ایشان
نقل کرده دانشمند این امر واقع شده بود در آن مجلس صحبت حضرت ایشان فرمودند مولانا محمد عطا در وقت
در این سخن و دفع بدعت بجد و کمال داشته بوده و فرزند ایشان مولانا حسن ملاحظه خوب دردمند و ملت
نقل و الدو خود بسیار بوده چنین را تمام این وقت از ملاحظه حضرت ایشان بخاری ام آمده بمجلس وعظ حضرت والد
دیده و وقت بر آمدن بمنبر پایه منبر را بوسه دیده ابو سعید چرخی که نبیره ایشان بوده اند این مولانا شهاب الدین و مولانا محمد عطار حکایت را از
الحضرت شنیده بودم بو الوعظ کرد و در گریستند و گفتند که این صحبت که حضرت ایشان بر زبان مبارک میگذرانید و شادی
دیگر در امثال این نوع ملاحظه و احتیاط بلیغ لازم گرفتند و از وی کلمات فضول بر سر منبر و در باز داشتن باز ایستادند
حضرت ایشان گاه گاه بتقریب وعظ و واعظ و الدعا الحمد در اعاجیل التقی این نقیر از اکابر واعظان دیده
بوده اند نقلها میفرمودند بعض از آن ذکر کرده میشود شیخ احمد سمرقندی از اوداد وی بعضی این که بعضی گرید میفرمودند
میفرمودند که وعظ ده کس در سمرقند بسیار خوش آمده یکی وعظ حضرت سید عاشق و دیگر وعظ مولانا
ابو سعید شکری و فرمودند که حضرت سید عاشق حرد حرم ناپیدا بوده اند از کرسنگی و خشکی لب حضرت ظاهر بوده حضرت ایشان بسیار
دعا میکنند در مجلس ایشان بسیار برای حرمت ایستادم زیاده و کمی از ایشان نیک ظاهر بوده و انوار ذکر و عبادت
از بشره ایشان لایح و ظاهر میشد فرمودند که روزی عزیزی آمده به بوجمی کثیر ایستاده و میگویند موسی کلیم الله حرابندان
عزیز که سخن رفتم و گفتم هم نیز ایشان را ببینم چون آمدند عاشق بود حضرت ایشان فرمودند که حضرت سید عاشق با بود
ایشان را چنین میشنید حکایت میفرمودند که اول بار که به هری رفتیم بر بازار زیارت رفته بودم و سه روز در

باشیدم بعد از نماز جمعه شیخ شاه فیروز رحمه الله تعالی در مسجد وی وقت نماز شام پانصد کس گرد شدند
بار دیگر روز دیگر علی الصباح وعظ فرمودند و از آنجا بسیار خوش آمد و دو کس از مردم تاشکند همراه
من بودند خواستم که از ایشان سبب آنکه توقف کنند بشهر آمدم و بعد از دو روز رفتیم و یک جمعه باش شدیم
در آن مسجد اکثر اوقات از مجلس ایشان جمعی بودند روزی حضرت مولانا شمس الدین محمد وعظ میکردند
و در آن وعظ بسیار گریستند گوش داشتم که سبب آن چیست فرمودند که میرزا شاهرخ را پادشاهان
میگویند شنیدم که دیوان که شاه در انجمن کرده اند و فرمودند تا وی را از مناره انداخته اند خلاف آن
بکلی موجب شریعت ثابت شده یا از ثابت شده دره میباید زدن یا رجم کردن و اگر ثابت نشده مسلمانان را
نوع چرا میکشند بعد از آن از مناره انداختن شروع کردند بسبب آن حکم از میرزا شاهرخ خون ناحق صادر
شده بعد حضرت مولانا بسیار متالم شده بودند و بر احباب میگریستند حال بزرگان دین چنین بوده و ملت
از غم ایشان زیاده بوده **رشحه ۵۱** میفرمودند که شیخ ابوعثمان حیری از شیخ خود ابوحفص حداد قدس الله
روحهما اجازه خواست که خلق را وعظ گوید و نصیحت کند شیخ فرمودند که باعث بر این داعیه چیست گفت شفقت بر خلق
شفقت تا چه حد است گفت اگر عوض عصات امت محمد صلی الله علیه وسلم مرا بدوزخ برند راضیم که ایشان خلاص شوند شیخ فرمودند
اگر اینست بر نصیحت خلق کن [illegible] داده اند و در پای منبر وی نشستند و وی آغاز مجلس کرد در آن اثنا سایلی برخاست و جامه
خواست شیخ ابوعثمان فی الحال از بر کشیده بوی داد شیخ ابوحفص بانگ بر وی زدند که از منبر فرود آی شیخ ابوعثمان تمام ناکرده
از منبر فرود آمد و نزد شیخ رفت و گفت از من چه کذب صادر شد فرمودند تو گفتی که باعث من بر نصیحت و موعظه شفقت
بر خلق است اگر راست بودی بر موافق شفقت بودی بیشتر توقف میکردی تا فضیلت ایثار و ثواب آن کسی دیگر را زیاده بودی
آن بودی که آن ایثار از کسی دیگر واقع شدی و آن سایل محروم نماندی بعد از آن تو بر آن اقدام کردی **رشحه ۵۲**

روزی

روزی فقیر را قصه ایشان وقتی بخاطر رسید که وقتی از اوقات وعظ خواهم گفت زبان بتکلف بگشاید در آن
سخنی کند و بیان بر مجلس الحضرت در اثنای آن بعد لحظه فرمودند شخصی بکی از بزرگان دین رفت و گفت میخواهم که
قوم را نصیحت کنم که آن بزرگ وی را عجب جوابی گفته است که در نصیحت این قوم تعجیل مکن زیرا که پیش از وقت
سخن گفتن و نصیحت کردن معصیت است بعد از آن فرمودند که سخن معلوم میشود که در وقتی سخن بسیار عالی بعد از آن فرمودند اکنون نقل
کلام ایشان باید وقت سخن گفتن که بسبب آن کار طریق قدس الله تعالی ارواحهم در باب وقت موعظه و تذکیر سخن
بفرمودند وقتی سخن گفتن است که متکلم بدان سر رسیده زبان نایب دل گشته باشد و دل نایب حق **رشحه ۵۳** میفرمودند
چیزی که نقش نکو و خوش نما از آن نیک قوت ندوده که شعور بجای ذات او وجود ذات هیچ نیست **رشحه ۵۴** میفرمودند که عمل از کامل مکمل فرا
گیرد و مداوا و معابران سبب وصول و طلب بمقامات عالیه **رشحه ۵۵** میفرمودند که بجای اطفال در بند مشغول نکالیف ظاهری
اعمال باطنی را خوبی باید گرفت با مستقیم اطوار گوید یکی از اوصاف ظاهر شود و چرا او را از همه خطا گرداند **رشحه ۵۶** میفرمودند که یاران
باید ترک از ماده و او و اخبار [illegible] که چیزی از وی ملاحظه نماید و نیز از شغل وقت و در جمیع مشغولیها خود را حاضر
طریقه خواجگان خانواده حضرت خواجگان قدس الله ارواحهم یا خود را در افکنند از شدن تا شدن ابتدا کنند که
بلیغ نمایند صحبت که با خود را در باب دیگر گم گشته بسعادت عظمی فنا فی الله مشرف شوند ملازمت اینها خوانده که
تو در افکن خویش فی نور دل وی خوره تمام باش که خواجه و هر باش **رشحه ۵۷** میفرمودند که حال الغیب در هر زمانی
صحبت که میکنند از صلحا عمل بعزیمت میکنند و از رخصت احتیاط میفرمایند این طایفه از آن که رخصت بر
عمل کنند کار رخصت ضعفا طریق خواجگان قدس الله ارواحهم نیست **رشحه ۵۸** میفرمودند که نظر بطریق عزیمت و احتیاط میکردند
ذوق لقمه و طعام احباب فرمودند که لوازم بزنده طعام بایدکه ناطر آن کامل مشغول واکاهی و از وی شعور
هیچ مرد دیگر نبود و آتش کنند و در هر طبخ که بر سر آن غضب رفته بودی یا سخنان پریشان

مولانا شمس الدین محمد سنوکی روی ... روی از علما متقی بود و از ... بود

ای [illegible] چیزی که سایل سر [illegible] نصیحت خلق کند

پیش از وقت سخن گفتن و نصیحت کردن معصیت

و وقتی سخن گفتن روا است

چهار الغیب و در هر زمانی ملازمت صلحا میکنند که عمل بعزیمت میکنند

طعام که بر سر آن پریشان و در طبخ غضب رفته بود و یا سخنان پریشان گفته شده بود در حضرت بهاء الدین از آن طعام نمیخورده اند

گذشته بودی حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره از آن طعام نخورده اند و میگفته اند که این طعام را طلب کرده

ما را خوردن آن از ... در زمستان بغایت سرد گرفت عظیم افتاده بود در دیهی کلان گرد و

فرسنگ به سمرقند است سحر ... و از دو طبخ میکردند در آن محل دو غلام طباخ دیگهای

بر آب کرده آتش افروخته بوده اند و آب گرم میکردند از برای طهارت اصحاب و در اثنای آن بایکدیگر سخن

میگفتند حضرت ایشان غلامان را پیش طلبیده قهر کردند و چون طلب تدارک کنند و در آن وقت فرمودند قدر

ندانسته اند که در وقت آب گرم کردن و طعام پختن به ذکر حق باید بود و زبان را از کلام نگاه می باید داشت

تا آب وضو و از آن خوردن حضور و آگاهی در دل پیدا شود و آنچه بغفلت کنند و طعام که

بغفلت پخته اند از آن آب وضو و از آن طعام خوردن ظلمت و غفلت در باطن پیدا شود حضرت مولانا لطف الله

از مقربان اصحاب و از مقبولان بودند که آن غلامان را آزاد در خواست کردند و حضرت ایشان عفو کرده بطهارت خانه رفتند

رشحه میفرمودند که اختیار بعضی از صوفیه قدس الله ارواحهم از این رای که بزرگواران نظر با صل مقصود

داشته اند و بصفای وقت در باخته اند که مقصود اصلی از صحبت این بزرگواران با صل مقصود رسانیده اند حقیقتا

انسان را از قیود بشریت رهایی حاصل شود و در اثنا و از تراشیدن این بعضی حال مینماید بنا بر آن اختیار کرده اند

و حکمت در آنکه بعضی ائمه جایز ندانسته اند تواند بود که چون مرا ارباب هوا و بدعت اظهار کرده اند و شنیده اند اشعار

و دو تا خود ساخته اند این بزرگواران از تشبه شارکان ایشان ترک شنیدن آن کرده اند و از مقصود خود در گذشته

تمسک در تحصیل جمعیت بباب دیگر کرده اند رشحه روزی در مجلس شریف ایشان شخصی خود را بتکلف و تعمل

در نسبت بیخودی و کیفیت استغراق مینمود حضرت ایشان متوجه وی این بیت خواندند شده بیت گر مرد میانه جستی در طریق ما را

نشانها از آن نشان بس رشحه میفرمودند که تا آن زمان که نسبت جمعیت قوت نگرفته است و در آن تمکن

در طعام پختن حاضر می باید بود و زبان را از ما لا یعنی نگاه می باید داشت تا از آن طعام خوردن حضور در دل پیدا شود

سر بعضی از صوفیه و از ... را آن است

آن زمان که نسبت جمعیت قوت نگرفته مواخذه نمی نمایند

نشده باشد مدارا و مواسا میکنند و بجانب او میروند و مواخذه نمی نمایند چون از وی امری از افعال

و اخلاق نا ملایم تحمل میکنند اما چون نسبت وی قوت گرفت و او را یقین باطن حاصل شد آنگاه با وی اتفاق باید که در

هر نفس مراعات احوال خود نماید تا چیزی از وی صادر نشود که سبب گرانی و کراهت خاطر گردد و اگر از وی امری

در وجود آید مواخذه میکنند و سیاست مینمایند رشحه میفرمودند که بعضی گفته اند شیخ باید که مرید را تواند خورد

شیخ چنین بود وی را نخورد سر مرید دیدن معنی آنست که شیخ باید چنان باشد که در باطن مرید تصرف تواند

کرد و اخلاق ذمیمه وی بتواند خورد یعنی نابود تواند گردانید و اخلاق حمیده بجای آن اثبات تواند کرد

و او را بدوام حضور و آگاهی رسانیده تواند رشحه روزی حضرت ایشان از اصحاب استفسار فرمودند که امید شما که نسبت

بشما برسد روز زیاده تصرف واقع نشده ... بیرون رفتند و ضایع کردید کرا که آنکه را از پیش کار

کرامت کرده اند باید که بآن نعمت در مصالح خود ساعی باشید و بآن نظر خود را بیند و خود را از میان بر دارد

رشحه میفرمودند چند روز که در حیات هستید سعی نمایید و فرصت را غنیمت شمارید که بعد از ما این نعمت را خواهید

و فرصت را غنیمت شمارید پیش شما خواهید بود و پیش شما نخواهد بود رشحه میفرمودند که وقتی که حضرت ایشان

مقصود طریق رابطه اشارت فرموده اند این بیت خواندند شعر جان که در اندرونها کرد دوری

غیر اندیشی بی فروغ بعد و دوری و ادراک غیر اندیشه را که در دل جو کنی نفی باید که خود متوجه

آن باشی که خود را در دل جو کنی ... عبارت از مشایخ طریقت ... حالت جناب طریقه خواجکان

قدس الله تعالی ارواحهم که تحقیق در هر نفس باید کرد تا چیزی واقع نشود که سبب کراهت خاطر گردد تا بجای

رسد که هر چه او ... شود و ... تا این معانی بسعادت حاصل شود که فوق آن متصور نیست

فنای ... رشحه ... در مجلس شریف ... صحبت ... روزی ... [illegible]

و چون نسبت قوت گرفت بر اخلاق نا ملایم مواخذه میکنند

فرمودند که شخصی در حضور مبارک حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره بیتی میگفت حضرت خواجه فرموده اند که بسیار در روی
نظر مکن که دل یابند هر که حضرت ایشان این مصراع خوانده اند ع دیوانه شود هر که بو جنید رخ تا بعد ازان وی فرمودند
توجه میباید کرد که در دعا روی به پیر باید برد در جمیع اوقات و احوال مطلع و حاضر خود دانست باید
و عظمت پیر در دل وی کرده هر صفتی که مطلوب وی از باطن پیر درخواست کند و از غایت بی تکلفی
رسد چنانچه از پیر دو مرید شوند و جمیع مرادات و مقاصد بر که احوال و توحید معاین مرید
گردد ع این دولت کنون تا کرا رسد رشحه ۶۷ میفرمودند که طریق ما طریقی از گفتار و کردار و عطایای
طبیعی بیکباره چیزی تواند بود الا عملی از اعمال خیر بر خود کرده از جمله طایفه مقرر کرده و طریق
ریاضت اختیار کنند و هیچ حول و قوت خود را از میان بردارد و بداند که او از جمله ضعیف که خود را
ازین بلیه خلاص تواند کرد و سبیل نیاز و افتقار پیش آورد و تضرع و انکسار بجناب حضرت عزت نماید
باشد حضرت ... از درشتی او در افعال ازین بلیه کرامت فرماید بسبب آنکه استمداد از باطن همت پیر بود و وی را قبله
توجه خود سازد بعد ازین تقریر از حاضران سؤال کردند که ازین طریق کدام اقرب است خود فرمودند که
از همت پیر و توجه بوی بهتر است زیرا که طالب خود را از توجه حق عاجز دانسته پیر را وسیله
این توجه و وصول الحاح حق گردانیده این معنی بحصول نتیجه اقرب الی المقصود است طالب را زود تر بمقصود رساند
استمداد از همت پیر رشحه ۶۸ میفرمودند که بایکی ازین طایفه خبر نشسته بود که جهدی کنید تا از
وی حقیقت جز از نمود بعد ازان این بیت خواجه فرمودند مثنوی من بهر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوشحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
رشحه ۶۹ روزی در تعلیم اهل صحبت میفرمودند که کس سنگی پر و بیداری بر دماغ استیحراف و ضایع میکرداند

ازادراک

پیر از جمیع اوقات و احوال مطلع و حاضر خود داند

برای نفی خواطر استمداد از باطن و همت پیر نهایت مفید است

کس سنگی پر و بیداری پر دماغ استیحراف و ضایع میکرد دارند

وازادراک حقایق و دقایق باز میدارد و از نتیجه در کشف بعضی از اهل باطن غلطها واقع شده
تا لیبداری بسیار خیر نمیکنند در آن بیداری سروری و ذوقی دارد و آن سرور و فرح کار
خواب میکند و دیگر از بیو نهایه میدارد پس فرمودند که خواجه علاء الدین عطار از بیکفتند روزی حضرت خواجه بزرگ
خواجه بهاء الدین قدس سره بطوس آمده اند ما با جمعی از اصحاب در غجدوان بودیم ما را طلبیده آمدیم حضرت خواجه نزدیک
شیخ محمد در زمان طلب بی کسی از جمله مخلصان و خادمان بودند و گفتند ما را زیارت کند و خدمت
کنید ما بمنزل شیخ محمد فرستم چون بخانه ایشان رسیدیم حضرت خواجه اینجا آمدند و بر صفه نشستند و پای مبارک فرو
او گشتند شیخ محمد طلبیده و بعد آن را برای یاران چه میفرمائید گفت هر چه علم و لطف گردد در خاطر ما
فرود آورد غذا آرید شیخ فرزند الاعز شیخ محمد مرغی آورد و حضرت خواجه یک
بدست مبارک گرفتند و ملاحظه کردند و فرمودند که فرزند مجد الدین ازان
اصحاب را گفتند طعام خورید و شب خواب کنید و چون صبح شود پیش ما آیید و برخاستند
و رفتند و ما شب آنجا باشیدیم و طعام خوردیم و خواب کردیم و صبح باتفاق یاران ایشان
رشحه ۷۰ میفرمودند که بشارت بتیسیر که بآن خاطر را از راه دل میتوان رشحه ۷۱ میفرمودند که کار آنست که
استغراق در ذکر بمرتبه ای برسد که اورا ذوق باشد و نه خوف ماند و در خواب و بیداری وی یکسان
نشود شیطان را خود چه زهره که گرد این کار گردد رشحه ۷۲ میفرمودند که اگر سکوت در صحبت برای حفظ
این حجت تمام باشد و ملاحظه آنکه گفتگوی بزرگ گفته شود و آن صحبت بهشت در که لا یسمعون فیها لغوا اشارت
تحقیق صحبت واقع آن است که دل گرفتار محبوب حقیقی نشده در همه حال ایشان باشد در مقام محاکات
و مناجات رشحه ۷۳ میفرمودند که نزد محققان صحیح آنست که هیچ وجه مدرک و مفهوم نشود و طریق

اگر سکوت در صحبت برای حفظ الخاطر بحق سبحانه باشد و ملاحظه انکم لغوی لغته لتشعران الحجت بهشت

عقل کامل آنکه بهیچ وجه از طلب ادراک وی بیازار آمد

ادراک وی مسدود باشد و عقل کامل آنکه بهیچ وجه از طلب ادراک وی بیازار آمد بس برین تقدیر بکون و ادراک
از مقتضای عقل نباشد و دو دارد و این اشتغال کوشش بیهوده از عقلی رشحه ۷۴ میفرمودند که ارواح
انسان در جوار قدس در مشاهده بودند چون بدین عالم آمدند و در دفتر محبوس قفس ناسوت بواسطه تعلق بابدن مشغول

و بعضی ... اصلی ... غافل ... مستلذات الخ

بحجاب الیه ابتلا شدند از مسکن و ملبس و مطعم و غیر آن بعضی را باد وجود شغل اضطرار آدمیت رسیدن بمقر اصلی
خود غافل آمده و بتمتع بهیمی و مستلذات طبیعی توجه نمودند و بعضی ... بمقر اصلی اذکی معلوم گردانیدند که مقصود از وجود انسانی
این اضطرارات حصول ... اگر مقصود در او دو نوع دیگر یافته اند رشحه ۷۵ میفرمودند که عبادت عبارت از ادای اوامر

از آنست که ... عمل ... عبارت ...

و اقبال حق ... فرموده ... بعضی ... موافق ... عبادت و عبودیت ... کرده عبادت ادای وظایف
بنده گی ... تشریف و عبودیت حضور دوام ... رشحه ۷۶ میفرمودند که مقصود از خلق انسانی

وجه فرق ... میان عبادت و عبودیت

تعبد ... تعبد ... احوال ... تضرع و خضوع رشحه ۷۷ میفرمودند که شریعت و طریقت
و حقیقت ... ظاهر و طریقت ... باطن و حقیقت ... رشحه ۷۸

بیان شریعت و طریقت و حقیقت

میفرمودند که معراج دو نوع است معراج صوری و معراج معنوی ... اول انتقال کردن از صفات
... دوم انتقال ... رشحه ۷۹ میفرمودند که سیر دو نوع است سیر مستطیل و سیر مستدیر
سیر مستطیل بعد در بعد است و سیر مستدیر قرب در قرب ... مقصود را از خارج دایره خود طلبیدن است
و سیر مستدیر گرد دل خود گشتن است و مقصود را از خود جستن رشحه ۸۰ میفرمودند که علم دو قسم است

سیر ... است

علم وراثت و علم لدنی علم وراثت آنست که ... بتعلیم ... جناب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده اند
من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم و علم لدنی آنست که ... بی تعلیم ...
بمحض عنایت ... از نزد خود بنده را مشرف گردانند کما قال الله تعالی و آتیناه من لدنا علما

علم وراثت و علم لدنی

وفرمودند

وفرمودند اجر دو است اجر ممنون و اجر غیر ممنون اجر ممنون آنکه در مقابله هیچ عملی نباشد
بلکه محض موهبت بود و اجر غیر ممنون آنکه در مقابله عملی باشد رشحه ۸۱ میفرمودند که فرق میان

فرق میان عالم و عارف

عالم و عارف مثلا کسی علم مسائل نحوی دارد که عبارت از قواعد کلیه است که فاعل مرفوع است و مفعول منصوب
وی را عالم بعلم نحو گویند نه عارف اما عارف بعلم نحو آن زمان گویند که هر گاه ازان مسائل جزئیه را بی تکلف
و توقف در محل خود اعمال کند همچنین عالم بعلم توحید گویند کسی را که توحید ...
بود اعتقاد کرده و وحدت افعال و صفات و ذات را در دل خود قرار داده که لا فاعل فی الوجود
الا الله کسی را عالم بعلم توحید گویند و اگر در حین ظهور هر یک از افعال و اوصاف در مظهر خود و غیر
خود بی تامل و تکلف و توقف مبدا آنرا فاعل حقیقی بشناسد او را عارف گویند و اگر این معنی را مستمر دارند
بمرتبه بقوت ایمان وی را مشرف گویند رشحه ۸۲ روزی ... میفرمودند که جمعی ... اجتماع
کرده بودند تا خود را بسیمرغ رسانند هر یکی در میان راه بعذری باز ماندند اما هر کدام را که از سیمرغ

هر کدام را که از سیمرغ خبری بود بسیمرغ رسیدند

خبری بود بسیمرغ رسیدند رشحه ۸۳ میفرمودند که اصل ... پیوند ... تصور کرده اند که
کمال در آنست که کمال در آنست که آثار ازو بیش بر آید و هر که زیاده ... نکنند رشحه ۸۴ میفرمودند که
اصل کار بی پیوندیست فرمودند که بیش ازین هیچ شعری بهتر ازین رباعی که پهلوان محمود پوریار گفته است

رباعی
جانا بقمار خانه رندی چند ... با درد دلم ... رندی چند ...
بر نقد ... عالم خندند ... بعد ازان فرمودند که اگر کسی حقیقت لا اله الا الله ... ازین جمع
داند که حقیقت پهلوان محمود گفته هیچ قید نبوده و تجلی ذاتی مشرف بوده رشحه ۸۵ روزی بعد از
نماز ... اصحاب مخاطب ساخته میفرمودند ... در اثنای گفتن حال آنکه کسی ... تا دل را

توجه دایمی بحق سبحانه حاصل شود بعد از آن تواند بود که وی را آگاه سازند باین معنی که این توجه
از وست بذات او و آن توجه را در آن میان هیچ مدخل نبوده است رشحه ۸۶ میفرمودند که
فنای مطلق را معنی آنست که صاحب فنا باوصاف و افعال خود شعور نداشته باشد بلکه معنی و اثر آنکه نفی اسناد
اوصاف و افعال کند از خود بطریق ذوق و اثبات آن کند مر فاعل حقیقی را جل ذکره معنی آنکه صوفیه قدس الله
ارواحهم گویند نفی با اثبات جنگ ندارد باین معنی است و فرمودند مثلا این جامه که من پوشیده‌ام
عاریت است و از این سبب که من آنرا از آن خود میدانم باین تعلق دارم ناگاه مرا اعلام کنند که این جامه عاریت است
فی الحال تعلق من از آن منقطع شود و حال آنکه تلبس بآن جامه بالفعل باقیست همچنین صفات را برین
قیاس می باید کرد که همه را عاریت بیند تا دل از همه اوصاف و حجب منقطع شود و پاک و مطهر گردد رشحه ۸۷
میفرمودند که وصل پیش ما آنست که دل را باین جناب حق سبحانه آگاهی حاصل شود بر سبیل ذوق و از عزوی
ذهول دست دهد و چون این نسبت متصل گردد بدوام وصل مشرف گشته است آنچه از خودی باز معتقد
مانده است رشحه ۸۸ میفرمودند وصل پیش ما بحقیقت آنست که دل بحق سبحانه جمع شود بر سبیل ذوق
چون این معنی دایم شود از او دوام وصل گویند نهایت اینست و آنکه حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که
ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مراد همین است و آنکه فرموده اند ما واسطه وصول پیش نیستیم از ما منقطع
شوند مریدند و بمقصود بسوی همین وصل است و فرمودند اگر نسبت را از دست شما قدری بود ما با نسبت کو ستاکها را
بر سر خود بر داشتی و فرمودند هرگاه شما در صحبت منحو شد اشتر ما از آن چه و حق سبحانه را
از آن چه و فرمودند که رب تیسیر ما در غم خلق و خلق بواسطه ما در شادی اگر حق سبحانه را اثری گرگی
خود را چنین کلان سازد که اگر وی خواب شود عالم خراب شود لیکن ما چه کنیم کل یوم هو فی شان

فنای مطلق را معنی آنست

نفی با اثبات جنگ ندارند

دوام وصل بجناب حضرت حق

مارا

مارا با ما چنین کلان ساخته اند رشحه ۸۹ میفرمودند که اگر ذکر بر وجهی ملکه شود که دل همیشه
حاضر بود و ذاکر در این حضور مستلذ باشد از ابرار است و وی را حاضر مع الله تعالی توان گفت اما واصل
مع الله نتوان گفت واصل آنکه استحضار حضور از وی منتفی شود و حاضر حق سبحانه را بذات خود
رشحه ۹۰ میفرمودند که نهایت کار اولیا بدان میرسد آنست که مشاهده از استغراق غایب شود با آنکه مشاهده
از استغراق غایب شود از غایت استغراق در شاهد حقیقی رشحه ۹۱ میفرمودند که تجلی کشف است و ظهور
بر دو گونه تواند بود یکی کشف عیانی و آن مشاهده جمال مقصود است بچشم سر از دار الجزاء و دوم
آنکه بتوسط کثرت یا غلبه محبت آنچه غایب است کالمحسوس شود زیرا که از خواص محبت که غایب را
کالمحسوس گرداند و این نهایت اقدام ارباب کمال در دنیا رشحه ۹۲ میفرمودند که آیا نهایت
این کار حضور و مشاهده است یا فنا و نیستی آنچه فهم میشود از کلام بعضی اکابر اینست که نهایت حضور
و مشاهده است لیکن در واقع فنا و نیستی حق مینماید زیرا که بی فنا حضور و مشاهده میسر نگردد فنا [illegible]
رشحه ۹۳ میفرمودند که شهود را دو معنیست یکی شهود ذات مقدس مع الاعراض از ظهور در لباس
مظاهر و شهود دیگر آنکه آن ذات مقدس را از پرده مظاهر مشاهده کنند بی وصف حکم بلکه بنعت
یکی و یگانگی این شهود با حضور قدس الله تعالی ارواحهم شهود واحدیت در کثرت حضرت [illegible] و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت در شهود یکی بوده اند رشحه ۹۴ میفرمودند عجب دارم از آنکه گویند که [illegible] منکر که
میگوید منکر که چه میگوید بایستی که چنین گوید که منکر که چه میگوید منکر که هرچه گوید بعضی قایل و
متکلم از پرده مظاهر حق سبحانه است رشحه ۹۵ میفرمودند حق سبحانه عنایت فرموده چیزی چند از
صفات خاص بخود به بنده نسبت کرده و او را بآن منسوب ساخته و وعده و وعید را بآن متفرع

واصل آن است

نهایت سیر اولیا بدان [illegible] میرسند

کشف بر دو گونه تواند بود یکی کشف عیانی و آن مشاهده مقصود است

شهود را دو معنیست [illegible]

که اینده و کمال بنده چو دوران غزلیات سعدی کار آورد و همگی و تمامی خود را در سلوک طریقه
مستقیم صرف کرده خود را بجایی رسانده که واقف کار او را هیچ کس از منسوبان ایشان ازان او
درویش همین است لیکن در اوراد و ورد از ما ختم خواجگان رشحه ۹۶ روزی یکی از اعزه در مجلس حضرت
ایشان رسید اکابر صوفیه قدس الله تعالی ارواحهم گفته اند که وجودی غیر وجود حق سبحانه و تعالی موجود
و ظاهر از پرده مظاهر گشته است بنابرین تحقیق مخالفت و منازعت اهل اسلام با اهل کفر از برای چیست
حضرت ایشان در جواب این بیت مثنوی خواندند که مثنوی چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی رشحه ۹۷ میفرمودند که واقفان قدر
هستی بخشند بعضی بعد از علم بانکه مجموع معدوم و مظاهر بصور مجموع او است بیان میکنند همچنانکه
در ان انها وجد او است بعضی بعد از انکه دانسته اند از انبساطها بحر محیط او است الفتی ذوقی
برسیده باصل خود که محیطات حاصل شود و در رد انقیاد شعر چون بدانستی که ظل کیستی فارغی گر مرده گر
گر زیستی پوشیده نماند که غیر ازین کلمات قدسیه و انفاس نفیسه که مذکور شد بسی حقایق و معارف بلند
و دقایق و لطایف ارجمند از حضرت ایشان در خلال احوال استماع افتاده و بواسطه فتور قوت حافظه
و ظهور امور ناموزون و ضبط عبارات و استعارات آن حضرت در نظر اعتبار اعتبارات و اشتغال در اثنای
معارف و لطایف اشعار بر زبان مبارک ایشان میگذشت بر لوح ضمیر مرتسم و در آیینه خاطر منتقش
وان رشحه ۹۸ وقتی که حضرت خواجه محمد پارسا علیه الرحمه بعلو همت اجر فرموده اند این مصراع
قوت همت خواندند ع چون بلبلکان سوی بالا فرکن رشحه ۹۹ وقتی که بر کعبه هستی و وجود بربستی
میفرمودند میخواندند که ع یک قدم بر فرق خود نه وان دگر در کوی دوست رشحه ۱۰۰ در بیان

این معنی

این معنی که عشق و محبت موجب ظهور حقایق و معارف است این بیت میخواندند بیت که عشق نبودی و غم عشق نبودی
چندین سخن که گفتی که شنیدی و در باد نبودی سر زلفش که ربودی رخساره معشوق بعاشق که نمودی
رشحه ۱۰۱ وقتی که در بیان مرحمت میکردند و از ذکر جهر منع میفرمودند میخواندند که ع نوبه گشتن که
زد و بگریبان رشحه ۱۰۲ وقتی که در بیان نفاق و اقبال میکردند میخواندند که ع بقدر روزنه افتد بخانه
نور قمر رشحه ۱۰۳ در بیان این معنی که دوام آگاهی بترک مالوفات و مانوسات باز بسته است میفرمودند که
در یکی از رسایل شیخ فاوند طهور این بیت که شعر ما را خواهی عیش صحبت ما طلبی خوبا ما کن زغیر ما خو واکن
رشحه ۱۰۴ وقتی که بطریق توجه بوجه خاص اشارت میکردند این بیت خواندند که شعر آن دلبری که
آنرا هیچ جهت از اطلب گنبید چون بنی کران کجاست رشحه ۱۰۵ در بیان این معنی که بعد صوری مراحل رابطه را
مانع قرب معنوی نیست میخواندند شعر کما خبر برفتیم مهر از دل رفت کجا که پای عزیزت که بهمچا باقیست
رشحه ۱۰۶ در بیان غنای ذاتی حق و عجز خلق از ادراک حقیقت او میخواندند که شعر دلال عشق زغیبت
جانبازا دید زده نوبه فرماد که صد جا بجوی رشحه ۱۰۷ در بیان این معنی که اهل ظاهر از حقیقت عشق بیخبر
میخواندند شعر عشق را بو حنیفه درس نگفت شافعی را در ان روایت نیست رشحه ۱۰۸ در بیان ضعف ارادت
طالبان میخواندند شعر بکو ارباب دل رفتند شهر عشق خالی شد جهان پر شمس تبریز است کو مردی چو مولانا
رشحه ۱۰۹ در بیان این معنی که بسیار از ارباب التفات این طایفه ذوقی حاصل شده بود و باندک ترک
ادب آن ذوق نماند میخواندند که شعر برده بودی داوت آمده نوبه چیز نو کار باختر
گر چه کند رشحه ۱۱۰ در ترغیب بصحبت و منع از عزلت میخواندند شعر شکر تنها مخور با گل
برآمیز که در ترکیب باشد نفع بسیار رشحه ۱۱۱ در بیان این معنی که صفات بشری مقتضای طبیعت از ارباب

بعد صوری مراحل رابطه را مانع قرب معنوی نیست

بسی کس را بواسطه التفات این طایفه ذوقی حاصل شده و باندک ترک ادب آن ذوق نماند

صفات بشری از ارباب نفوس ... برستار از ...

واصحاب نفوس قدسیه از شهود آنچه مقصود است بالغ و حزاجهم بشوند این قطعه خواندند که شعر
بوی اندر دو رختانش چو بید سبز تر می شدان درختان از شهود جوش و حق صاحبدلان الحبیبی
المکار رشحه ۱۱۳ در بیان آنکه از قید بشریت بیخود شوند و حضرت شیخ ابوبکر قفال شاشی علیه الرحمه
دیدم قطعه دانی چه یک کف فرزند از بد رشتن بنداد ادعیه ده ذنب عطا بجز دو جهان که
بجل حوادث در عالم وجود تو آورده رشحه ۱۱۴ در ذکر آنکه طریقه رابطه میکردند این ابیات بیان قدر رابطه
از مثنوی خواندند مثنوی آن یکی را روی او شد سوی دوست وان یکی را روی او خود روی اوست روی
هر یکی بنگر مدار یار کو بو که گردی تو ز خدمت روشناس در بیان آنکه تا کسی در فلک فانی
کند بدو میسر رشحه ۱۱۴ در بیان این معنی که همگی غادارد میخواندند شعر ای برادر تو همان اندیشه
ما بقی تو استخوان و ریشه گر گلست اندیشه تو گلشنی ور بود خاری تو هیمه گلخنی رشحه ۱۱۵ در تنبیه
بر حفظ نظر و نکته فوات میخواندند شعر آدمی دیدست باقی پوست است دید آن باشد که دید دوست است رشحه ۱۱۶
وقتی که بیان معیت میکردند میخواندند نظم بیننا مع حجری دست با تو در زیر گلیم الخ
یار تو فوجین کیات ور تو راینی بجو جز رایت [illegible] ذات تست و بین
همه ایات رشحه ۱۱۷ هم در بیان معیت و منع از ذکر جهد میخواندند شعر کار نادانی کوته اندیش است
یاد کردن کسی که در پیش است رشحه ۱۱۸ در بیان کسب و لوله و شوق و اضطراب آمیخوانند شعر آب کم جو تشنگی آور بدست
تا بجوشد آبت از بالا و پست هم درین معنی میخواندند که شعر تشنه تحقیقید مگر اندکی تشنه
خواهان کی چنین بخفتید بخواب آب بیند یا لب جوی یا کوزه سقا رشحه ۱۱۹ در بیان غلبات
شوق و محبت این بیت میخواندند شعر از عطش که در قدح آب بخورند در درون جگر آب نمانده رشحه ۱۲۰

بعد از بیان

بعد از بیان این معنی که یک صفت ظاهر است در لباس مظاهر این ابیات از مثنوی خواندند مثنوی که تمام
بحث این راهم نشان تا سوال آن جواب آید دراز ذوق نکته عشق از من میرود نقش خدمت نقش
دیگر میشود بس کنم خود زیرکان را این بس است بانگ دو کردم اگر در ده کس است مقصد سیوم در ذکر
بعضی از تصرفات و امور غریبه که بطریق خرق عادات از بعضی ازیشان ظاهر شده و نقل
ثقات و عدول در آن به صحت پیوسته مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذکر تصرفاتی که
حضرت ایشان بتسلیط قوت قاهره نسبت بسلاطین و حکام و غیر ایشان از اهل زمان بتقدیم رسیده اند فصل دوم
در ذکر خوارق عادات که بعضی از عزیزان و اهالی زمان غیر اولاد و کمل اصحاب حضرت ایشان نقل کرده اند
فصل سیوم در ذکر کرامات و مقامات که اولاد و کمل اصحاب از آنحضرت مشاهده نموده اند و نقل فرموده و در ایراد
هر نقلی شمه از احوال آن قابل برسبیل اجمال مذکور خواهد شد فصل اول در ذکر تصرفاتی که حضرت ایشان بتسلیط قوت
قاهره نسبت بسلاطین و حکام و غیر ایشان از اهل زمان بتقدیم رسانیده اند رشحه حضرت ایشان میفرمودند که همت عبارت
از جمع خاطرست در امر واحد بر وجهی که خلاف آن بخاطر نگذرد از چنین همت مراد تخلف نشود اصحاب تجرید
می باید که کار اینچنین همت بکنند و معلوم فرمایند که ایشان را مناسبت بکدام اسامی بچه مرتبه
رسیده و همت ایشان را چگونه تاثیر است میفرمودند که در اوایل حال که با حضرت مولانا سعدالدین کاشغری در هری بودیم
و با یکدیگر سیر میکردیم گاهی بکشتی گاه که گشتی گیران میرسیدیم قوت و توجه خود را امتحان میکردیم و همت
بر یکی ازیشان میگماشتیم تا غالب شد باز خاطر بر آن دیگر که مغلوب شده بود میگماشتیم تا آن دیگری غالب میشد همچنین
چند بار اتفاق می افتاد مقصود آن بود که معلوم شود که تاثیر همت بچه مرتبه رسیده و بر آن صفت اعتماد
شود حضرت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعدالدین کاشغری قدس سره از حضرت ایشان نقل کردند که

فرمودند که با حضرت والد شما مولانا سعد الدین ایشان سیر میکردیم و گرد موکب‌ها میگشتیم و تفرج
در بازار ملک و مواضع کثرت ازدحام خلق میرفتیم بطریق تشبیک دست یکدیگر گرفته و تفرج
و نظاره میکردیم که کسی از ما غافل نشود روزی بجوی که کشتی گیران رسیدیم دو تن کشتی میگرفتند یکی
بغایت جسیم و عظیم هیکل بود و دیگری نحیف و ضعیف جثه و آن جسیم بر آن نحیف حیف میکرد ما را
بروی رحم آمد گفتیم مولانا سعد الدین را گفتیم همتی داریم خاطر بر آن گماریم که آن ضعیف بر آن قوی غالب
آید گفتند شما مشغول شوید ما نیز مدد شما باشیم خاطر بجانب آن ضعیف مشغول شد بعد از لحظه که گفتیم آن عظیم
در آن حال ضعیف شد دست دراز کرد و آن مرد عظیم هیکل را از روی زمین بیک دستی در ربود و بر زبر سر
برآورد و بر خاک میدان انداخت غریو از خلق برخواست و مردم از آن صورت متحیر
و متعجب شدند و هیچکس بر آن اطلاع نیافت و در وقت مولانا سعد الدین چشم پوشیده بودند من استعین
این اثر را کشیدم و گفتم خاطر باز گیرید که کار کفایت شد **رشحه** حضرت ایشان میفرمودند که
اکابر گفته‌اند همچنانکه معاشرت و صحبت با کسی معارضه با همت عارف خلاف مرادات از وی
متخلف نیست که با چنین کس معارضه کند البته مغلوب خواهد بود اگر گویند اگر کافری همیشه خاطر خود بر
او دارد و همت بر چیزی گمارد البته میسر گردد ایمان و عمل صالح در آن شرط است همچنانکه قلوب صافیه را
تاثیرات نفوس شریره را نیز تاثیر هست مولانا ناصر الدین اتراری که برادر مولانا زاده اتراری است
ایشان در فصل سیوم از این مقصد خواهد آمد نقل کرده که حضرت ایشان در واقعه دیده بوده‌اند که قرب خواهد
که بخاطر مبارک ایشان آمد این معنی که اعانت سلاطین میسر نخواهد شد تا بایشان ملاقات نکنند بطرف سمرقند آمده‌اند
تا بسلطان وقت ملاقات کنند و در آن وقت میرزا عبد الله بن میرزا ابراهیم بن میرزا شاهرخ

معارضه با همت
نیز ممکن نیست

شریره را

وال

والی ولایت سمرقند بود و من در آن سفر در ملازمت حضرت ایشان بودم بعد از وصول بسمرقند
یکی از امرای میرزا عبد الله بملازمت حضرت ایشان آمد وی را گفتند غرض ما از آمدن باین
ولایت ملاقات میرزای شماست اگر شما این مهم را متعهد شوید بغایت خوب است آن امیر بی ادبانه گفت میرزای
جوان بی باک است و دیدن وی مشکل است و درویشان خود با مثال این داعیه کار ندارند حضرت ایشان
تند شده فرمودند که ما را باختلاط سلاطین امر کرده‌اند ما بخود نیامده ایم اگر میرزای شما پروا نکند
دیگری را نشانده پروا کنند چون آن امیر بیرون رفت حضرت ایشان نام وی را بر دیوار نوشتند
و بآب دهان مبارک محو کردند و فرمودند که مهم ما از این پادشاه و امرای وی کفایت نمیشود
و همان روز متوجه تاشکند شدند و بعد از یک هفته آن امیر بمرد و بعد از یک ماه سلطان
ابوسعید میرزا از ترکستان ظهور کرد و بر میرزا عبد الله آمد و او را بقتل رسانید
و غالب شد **قصه** آن میرزا سلطان ابوسعید بر میرزا عبد الله باتفاق حضرت ایشان بعضی از اصحاب
نقل کرده‌اند که در مبادی حال در ملازمت حضرت ایشان در فرکت بودیم روزی در وقت قیلوله طلبیدند و نامه
در هر کاغذی نوشتند و در پیش آن نوشتند سلطان ابوسعید و آنرا در دستار مبارک خود نهادند
و در آن زمان نام و نشان سلطان ابوسعید میرزا هیچ جا نبود و بعضی از محرمان پرسیدند که حکمت
در آنکه چند نام نوشته شده اما این را تعظیم فرمودید و در دستار مبارک خود نهادید
فرمودند این نام کسی است که ما و شما و اهل تاشکند و سمرقند و خراسان رعیت وی خواهیم بود بعد از چند
روز آوازه سلطان ابوسعید میرزا از جانب ترکستان برآمد و وی خواب دیده بوده است که
حضرت ایشان و حضرت خواجه احمد یسوی قدس سره برای وی فاتحه خوانده‌اند و وی در

از خواجه احمد لیسوری نام حضرت ایشان رسیده و یاد گرفته و صورت ایشان را در خاطر نگاه داشته
چون بیدار شده از وی درخواست رسیده که هیچ عزیزی با این نام و نشان درین ولایت هست میدانید
وی گفته شنیده بعضی که بعد از چند گاه شناخته اند که اندازی ایشان عزیزی که می فرمایید در ولایت
تاشکند هست چون این را شنیده میرزا فی الحال سوار شده و روی به تاشکند کرده چون حضرت ایشان شنیده اند که وی می آید
به جانب فرکت رفته اند و چون وی به تاشکند آمده حضرت ایشان را نیافته بعد از تفحص گفته اند که ایشان به فرکت
رفته اند از آنجا عزیمت فرکت کرده چون نزدیک رسیده حضرت ایشان استقبال وی کرده اند نظر وی که
به حضرت ایشان افتاده مضطرب شده و گفته والله همان اند آن عزیز که در واقعه دیده‌ام پس دامن ایشان
گرفته و نیازمندی بسیار کرده و حضرت ایشان با وی بسیار کرم داشته اند و خاطر او را به خود منجذب
گردانیده و میرزا در آخر آن صحبت از حضرت ایشان التماس فاتحه کرده فرموده اند که فاتحه بیکار نمی شود
بعد از آن که لشکر بسیار پیرامون وی جمع آمده وی را داعیه گرفتن سمرقند شده پیش حضرت ایشان
آمده که میخواهم به سمرقند روم با التفات خاطر ملازمان امیدوارم حضرت ایشان فرموده اند که به نیت
می باید اگر نیت تقویت شریعت داری و شفقت بر رعیت مبارک است رفتن و فتح در جانب شماست وی قبول
کرده که در تقویت شریعت کوشش نمایم و در شفقت رعیت سعی بلیغ نمایم فرموده اند حضرت
ایشان فرموده اند الله اکبر در بنای شریعت رسید که مرا در حاصل است بعضی اصحاب نقل کرده اند که حضرت ایشان سلطان
سلطان ابوسعید میرزا را گفتند که چون با دشمن مقابل شوید تا از عقب شما جوقی زاغان نیایند
شما بر دشمن حمله مکنید چون لشکر ایشان در برابر لشکر میرزا عبدالله آمده است لشکر میرزا عبدالله
اسب انداخته اند و حمله آورده و میمنه لشکر میرزا سلطان ابوسعید را بر داشته میخواسته اند که

بر میرزا حمله آرند که ناگاه جوق زاغان از عقب لشکر میرزا سلطان ابوسعید پیدا شده اند
ایشان که آن نشانه را دیده اند دل ایشان قوت گرفته بیکبار بر لشکر میرزا عبدالله حمله آورده اند
و در حمله اول سپاه میرزا عبدالله مغلوب شده و اسپ میرزا عبدالله در گل فرو رفته فی الحال وی را
گرفته اند و سر از تن برداشته حسن بهادر که از اعیان امرای میرزا و از اهل
سپاهیگری بوده و اهل بزرگ و مشهور و معتبر بوده در زمان حضرت ایشان نقل کرده که در آن لشکر که میرزا سلطان
ابوسعید از تاشکند به جانب سمرقند برد من همراه بودم در آب بولور نغور میرزا عبدالله
مقابل شدند و صفها کشیدند من نزدیک سلطان ابوسعید میرزا بودم و مجموع لشکر ما تقریبا هفت
هزار کس بوده باشند و میرزا عبدالله به غایت لشکری مسلح و مکمل داشت در بین از لشکر ما
مقدار سه برابر میرزا عبدالله در آمد میرزا سلطان ابوسعید به غایت مضطرب شد و خوف بر وی غالب
در این محل میرزا به سبیل تعجب گفت ای حسن چه می بینی گفتم سلطانم حضرت خواجه را می بینم که در پیش ما
می روند میرزا گفت والله که من نیز شبح ایشان را می بینم گفتم میرزا اکنون دل قوی دارید
بر دشمن ظفر خواهید یافت در بین این سخن بودیم که ناگاه زاغ قاقچین کنان از عقب لشکر
بیکبار این رخصت غنیمت شمرده حمله کردیم و در همان ساعت لشکر میرزا عبدالله شکست و وی به دست افتاد و گرفته شد
و همان روز فتح سمرقند میسر گشت حضرت ایشان میفرموده اند که در آن زمان که میرزا عبدالله گرفته شده بود من در
تاشکند متوجه بودم دیدم که قوی سفیدی از جو هوا بر زمین افتاد و وی را گرفتند
و گشتند دانستم که میرزا عبدالله شکست در همان لحظه کار وی کفایت شد بعد از آن میرزا سلطان ابوسعید
التماس کرد که حضرت خواجه را کوچانیده از تاشکند به سمرقند آورد قصه آمدن میرزا

رجع

بابر بمحاصره سمرقند و مایوس برگشتن میرزا بابر بن میرزا بایسنغر ابن میرزا شاهرخ

با صد هزار مرد کارزاری از خراسان متوجه سمرقند بوده میرزا سلطان ابو سعید

پیش حضرت ایشان آمده و گفته مارا طاقت مقاومت او نیست چه تدبیر کنیم حضرت ایشان او را تسکین داده اند چون

میرزا بابر از آب آمویه گذشته جمعی از امرای میرزا سلطان ابو سعید اتفاق نموده اند

و مبالغه کرده که میرزا را بترکستان برند و آنجا متحصن شوند شترها بار کرده بوده اند که این حضرت

واقف شده آمده اند و شترها را فرو کرده اند و فرموده اند تا بارها فرود آورده اند و پیش میرزا

در آمده و فرموده اند که بی [illegible] رفتن هیچ حاجت نیست که اینجا کفایت میشود و من شما را خود

گرفته ام اندیشه مکنید و خاطر جمع دارید شکستن بابر بر من است امرا اضطراب کرده اند تا غایتی که

بعضی از اتباع دستارها بر زمین زده اند و گفته اند که حضرت خواجه همه را بکشتن دادند چون میرزا را اعتقاد

صافی بوده بسخن هیچکس گوش نکرده توقف نموده و بعضی امرای بابری ابن کبیر میرزا سلطان

ابو سعید را فرمودند که ما ولایت را خواهد گذاشت و بیرون خواهد رفت سلطان ابو سعید از قلعه داری

و فراغت کرده چون میرزا بابر بگرد حصار سمرقند رسیده مقدمه لشکر وی خلیل هندو

بوده که بر در عیدگاه سمرقند رسیده اند که مردم از شهر بیرون آمده جنگ آورده اند خلیل گرفتار شده

از وی بی [illegible] در میان لشکر میرزا بابر کم گردیده میرزا بابر در حصار قدیم سمرقند فرود آمده

مردم وی بهر طرف جهت معاش میرفته اند اهل سمرقند ایشان را میگرفته اند و گوشها و بینی میبریده

بسیاری از لشکر میرزا بابر گوش و بینی بباد داده لشکر میرزا بابر بغایت بتنگ آمده بعد از چند روز

وبای عظیم در میان اسبان افتاده اسب بسیار ضایع شده چنانچه از بوی مردار لشکر وی

بحال

بحال آمده اند و الا میرزا بابر مولانا محمد معمایی را پیش حضرت ایشان فرستاده و صلح

طلبیده است و در آشتی زده مولانا محمد بملازمت حضرت ایشان آمده از جانب [illegible]

در آن اثنا گفته که میرزای ما بغایت پادشاه غیور است و عالیهمت متوجه هر چیز شوند تا نگرفته

برنمیگردند حضرت ایشان در جواب وی فرموده اند اگر نه حقوق پدر کلان وی میرزا شاهرخ بودی که

در ذمه ماست فراغتها و جمعیتها [illegible] معلوم میشد که میرزا بابر یکی خواهد رسید [illegible] صلح

در آمده اند میرزا بابر [illegible] حضرت خواجه بیرون آیند و ما را صلح دهند چون میرزا سلطان ابو سعید

[illegible] مولانا قاسم را [illegible] که از کبار اصحاب حضرت ایشان بوده اند

بجهت صلح بیرون آورده حضرت ایشان [illegible] بعد از آن میرزا سلطان ابو سعید استغفار کرده

بجهت صلح اجازت نداده اند که برای صلح میرزا بابر از شهر بیرون [illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون میرزا بابر با جمعی از ملاحده مثل شیخ زاده [illegible] بعد از شهر سمرقند آمده بودند

مردم سمرقند [illegible] آمده [illegible]

در میان [illegible]

میشود [illegible]

[illegible]

تصرف در مجلس [illegible] شیخ [illegible] زاده [illegible] در ملازمت میرزا می بوده

نفیر در هرات [illegible]

و میرزا بابر بن ... علیه ... بعد از ... پشت حصار قدیم سمرقند بر بالا افتاده باز
بلند مکرر گفته که ... عارف ... اگرچه ما سمرقند را نگرفتیم اما این قدر معلوم شد که
خوارق عادات بوده اند که ما را ... فوات ... رشحه حضرت ایشان میفرمودند که میرزا ... را از آن بوده
زیرا که غالب ... شده که وی و جمله ... وی بعد از ... وی رفته که از وی نه نام مانده است و نه نشان
اثر از وی ... منسوب است آیه ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و ما قتلتموهم ولکن الله قتلهم
مبنی از ... اگر ... نسبت با انبیا ... شده که علما را بتسلیط قوت قاهره بر هم زدند مثل
نوح علیه السلام که ... خود را ... ملک ... رشحه میفرمودند که الحق شیخ محیی الدین بن العربی
در فتوحات فرموده اند که عارف ... آنکه ... نظر ... هیچ ندارد الا از اوصاف
کمال ... مثل علم و قدرت و قوت و ارادت ... واجب ... عارف ... خود را
در ... حقیقی ... چنانکه معتقد ... و ... عارف ... ظاهر شود ولکن ...
از هوا و حرص و وساوس نفسانی و شیطانی ... عنایت محض ... باز رسته اند باید که باطن
خود را تابع ارادت و مشیت ... کرده اند ... بتسلیط ... هلاک
قصه آمدن
طالبین ... و تخلیص سالکین از اشرار باید که همت مصروف دارند ... بر دفع و رفع اعدا ... زنند
میرزا سلطان محمود
... سمرقند ... چون ... سلطان محمود میرزا بمحاربه برادر
خود میرزا سلطان احمد قصد ... سمرقند ... رسید آن ... سلطان محمود ... که
رقعه
بعد از ... این فقیر ... مخدوم زاده ... سمرقند ...
اکابر ... نوشت ... مقصد سمرقند ... نماید ... باین ... مسعود
... الله علیه ...

... بر وی برادر خود ... از ... این فقیر از غایت ... خواهی
... ملاحظه ... برده در خواست کرد ... در جواب قبول ...
... کردن ... این فقیر را قبول کرد و عجب ... میکنم و ... هوای خود
می ... در سمرقند ... عزیز و صلح ... و ساکنان ... آن ... ورود ...
دارد ... تا دل ... کند صلح و موافقت ... باید ... فقیر ...
... قبول ... بیکدیگر ... بجهت ... کار ... در
نقض ... کردانید ... که ... عنایت ... دارد قصد محاربه را
قصد محاربه و جفا با خود کرده است در ... این ... شده شعر ... خوف ...
... که ... و ... در باب حضرت ایشان میفرمودند که ... اعظم امرای سلطان
ابو سعید ... بعد از ... عراق ... سلطان محمود آمده ... از طریق ...
... غایت ... که ... با ... خواجه عبد الخالق ... معارضه کرد
... معارضه ... خواجه ... شریف ... میخواهد ...
... تابع ... سلطان محمود ... متوجه ...
... عزیز ... حضرت ایشان ... و در آن مجلس ... حاضر بوده
... میرزا سلطان محمود ... میرزا سلطان احمد متوجه سمرقند ... لشکر ...
آمده ... لشکر ... همراه ... سلطان احمد ... بود ...
... حضرت ایشان ... آمده که اجازت خواهد ... در ... بود ...

اگر شما میگریزید همه اهل سمرقند بایکبار می افتند یا شبید و دل قوی دارید که من متکفل امر
شمایم اگر دشمن مغلوب نشود شما را تواضع نمایید پس میرزا سلطان احمد را بیکی از حجرهای
مدرسه یک در دار آوردند و خود در آستان حجره نشستند و فرمودند که جنازه تیر و
جعبه بسته و زاد چند روزه برای نهاده آوردند و در پیش آن حجره بروی میرزا سلطان احمد نهادند
و فرمودند که اگر میرزا سلطان محمود سمرقند را بگیرد و از آن دروازه که جنگ میکنند در آید شما باین جنازه نشسته
بجای خود از در دروازه دیگر برآیید و فرار نمایید باین تقریر میرزا را تسکین دادند حضرت مولانا سید
حسن و مولانا قاسم و میر عبد الاول و مولانا جعفر را که از اعاظم اصحاب بودند و ذکر اصحاب در فصل سیوم
خواهد آمد طلبیدند و فرمودند که زود روید و بام آن دروازه که میرزا سلطان محمود میخواهد برآید
و تا لشکر وی منهزم نشوند و فرار نکنند شما از دم من نیاید اگر فرضا ایشان شکسته نشوند هرگز دست شما
نزد من راه ندارد این چهار عزیز بامر حضرت ایشان متوجه شده ببالای بام آن دروازه بر آمدند و نشستند
و بمراقبه مشغول شدند حضرت مولانا قاسم علیه الرحمه فرموده اند که همین که ما بر بالای آن برج
دیگر خود در آمدیم دیدیم که ما نیستیم همه حضرت ایشانند و در آن شهر چنان مشاهده افتاد که همه عالم از وجود
حضرت ایشان پر است عزیزی که ناقل این حکایت است میگوید که ما جمعی سپاهیان بر روی پل روان با لشکر
سلطان محمود میرزا بجانب به مقاتله مشغول بودیم و غلبه در جانب اصحاب بود و منتظر زمان زمان از اعزه بالای
بام دروازه که قبه کرده بودند خبر میگرفتیم دیدیم که سرها پیش افکنده اند و منتظر آن بجا جانب ربه تا
بلند برداشت و نزدیک بود که مغلوب شوند و همه در شهر دست و پا گم کرده بودند ناگاه از جانب وی قوی
عاصف عنیف بر خواست و در لشکر وی گاه میرزا سلطان محمود پدید کرد و غبار بسیار بر

ایچکس

ایچکس را مجال چشم کشودن نماند و مرد و مرکب را می انداخت و پیاده و سواره را در زمین میکشید
و خیمه و سراپرده و خرگاه و شامیانه را از جا میکند و بهوا بالا میبرد و بر زمین می افکند طوفانی
عظیم بر خواست و قیامتی شد و بدیدم قایم شد در این حال سلطان میرزا با جمعی کثیر از امرا و ترا که در زیر نکی جوی
واب کندی بزرگ ایستاده بوده اند ناگاه فلقی عظیم زمین شکافته از کنار آن جوی بشکست و صدای عجیب کرد
بغایت هولناک که قریب بهمه هلاک کند و هر مرکب که در آن پایه دیوار ایستاده بودند فرو گرفت و هلاک
ساخت و از صعوبت آن صدا اسبان را تمام رمیدند و سر در کشیدند هر چند سواران قوت بازوی بدست
خواستند عنان اسبان را باز کشند دست ندادن لشکر آنجا یکبار در هم افتادند و جوق جوق
بهزیمت نهادند و خوف و رعب تمام در دل سلطان محمود میرزا و لشکریان وی افتاده با سایر امرای خود
خایب و خاسر مرکبها برانگیختند و از در نهر برهم تمامی گروه لشکر سلطان احمد میرزا با تمامی اوباش
و عوام شهر در پی ایشان شدند و مرد و مرکب که می افتند میگرفتند و می بستند قریب پنج فرسنگ در عقب
رفتند و براغ و جهاد بسیار گرفتند بعد از آن دیدیم که آن عزیزان از بالای برج دروازه
فرود آمدند و جملات حضرت ایشان رفتند و الحضرت میرزا سلطان احمد از حجره برآورده بر تخت
سلطنت فرستادند و بجانب خواجه کفشیر تشریف فرمودند

قصهٔ صلح دادن حضرت ایشان

پادشاهان را الف دیگر معرکه آثار تسخیر نفوس سلاطین حضرت ایشان ظاهر بود وقتی که از تمرقاخود
حکایت میکردند میفرمودند که ما اگر شیخی میکردیم در این روزگار هیچ شیخی مرید نمی یافت کار دیگر
فرموده اند که مسلمانان را از شر ظلمه نگاه داریم بواسطه این بپادشاهان بایست اختلاط
و نفوس ایشان را مسخر کرد اند و بتوسط این عمل مقصود مسلمانان را بار آوردند میفرمودند که

حق سبحانه و تعالی محض عنایت فرموده کرامت کرده است که اگر خواهیم به یک توجه پادشاه ختای را که دعوی الوهیت میکند
چنان سازیم که ترک سلطنت کرده پای برهنه در خار و خاشاک دویده خود را به آستانهٔ ما رساند
اما با این قوت منتظر فرمان خداوندیم هر وقت که حکم او در رسد به وجود خواهد آمد این علامت ادب
لازمست و ادب آنست که خود را تابع ارادت حق سبحانه سازند و اراده خود را تابع اراده حق سازند مشاهده افتاد که روزی در قریهٔ ماتريد
میرزا سلطان احمد به ملازمت حضرت ایشان آمده و پیش ایشان از دور به دو زانوی ادب نشستند و آنحضرت یک زانوی
مبارک را برآورده و سخنان میفرمودند و بوی التفات می‌نمودند و از هیبت و دهشت مجلس ایشان گوشت شانهٔ
وی می‌لرزید و قطرات عرق از جبین وی میچکید و آثار تسخیر از آن تأثیر به غایت بود و مصداق این مقال
و مصداق این قول قصهٔ آشتی دادن حضرت ایشان است میرزا سلطان احمد و میرزا عمر شیخ و میرزا سلطان
محمود خان را که چنانکه موقوف بود با یکدیگر در یک معرکه و صورت این واقعه به سبیل اجمال آنکه قدوهٔ مولانا
محمد قاضی که ذکر ایشان در فصل سوم خواهد آمد در رسالهٔ سلسلة العارفین نوشته که خبر رسید که میرزا عمر شیخ سلطان
محمود خان را که خان اوزبک بوده از تاشکند برای جنگ برادر خود به مدد آورده است و در شاهرخیه
با یکدیگر مجتمع شدند میرزا سلطان احمد نیز تهیهٔ اسباب محاربه کرده با لشکری عظیم متوجه جانب شاهرخیه شد
حضرت ایشان را استدعا کرد که با خود همراه برد بجهت آن که میرزا حضرت ایشان را التماس کرده صلح
می‌بردند حضرت ایشان مدت چهل روز در لشکر میرزا سلطان احمد بودند در آق قورغان که از مضافات
شاهرخیه است لشکر میرزا سلطان احمد فرود آمدند و ذات میمنت آیات حضرت ایشان را در لشکرگاه
نزدیک خود فرود می‌آوردند که جمعی به غایت بزرگ ناگاه بی ادبی نسبت بخادمان و ملازمان آنحضرت
با دزدی کنند حضرت ایشان یک روز تند شدند و به میرزا سلطان احمد گفتند که چرا ما را آورده اید

میرزا خود

و ادب آنست که خود را تابع ارادهٔ حق سازد

واضح و لائح

میرزا خود مرد جنگ نیستم اگر جنگ میکنید مرا چرا آورده اید اگر صلح میکنید بسبب نافهمی حضرت دیگر حال
این مانده که در میان لشکر شما باشم میرزا سلطان احمد فرمودند که ما را اختیار نیست مجموع امور مفوض
برای شما ملازمان شماست هر چه صواب دید ملازمان ماست ما را از امتثال آن چاره نیست حضرت ایشان سوار شدند
و به موجب اشارت ایشان همراه رفتند و فقیر نیز در ملازمت بودم و دیگر مولانا داراد و حاضر بودند و آنحضرت متوجه
میرزا عمر شیخ و سلطان محمود خان شدند ایشان نیز خبر یافتند که حضرت ایشان متوجه اند تا نیم راه باستقبال آمدند
پس بهم ملحق شده به شاهرخیه رفتند در آن ملاقات حضرت ایشان التفات از حد متجاوز به سلطان محمود خان
کردند و در اکثر اوقات در مخاطبات متوجه او بودند پس امر صلح را مقرر فرمودند و کیفیت آن برین وجه
قرار دادند که هر دو لشکر در مقابلهٔ یکدیگر صف کشیده بایستند و شاهزادگان در میان آن دو صف بیایند
گشته و از هر دو طرف هم شمرده برابر بیایند و سلاطین در میان شاهزادگان نشینند و آنحضرت ایشان را
باهم صلح دهند و عهد و میثاق گیرند آخر روز حضرت ایشان مراجعت نمودند و آثار تحرف سلطان
محمود خان ظاهر میشد علی الصباح لشکر سلطان احمد میرزا بتمام سوار شدند مقرر آنکه جنیبه نو شنید
دیگر مجموع صلح برد اورد بر موضع تل قحقه سبیلها راست کردند حضرت ایشان از شاهرخیه آمدند
تا سلطان محمود خان و میرزا عمر شیخ را با همراهی خود بیاید سلطان محمود زود بر آمد لیکن میرزا عمر شیخ
بیتابانی دیر در آمد حضرت ایشان فقیر را برای میرزا سلطان احمد فرستادند که بغرض میرزا عمر
شیخ بیتابانی دیر بر آید شما نیز مستعد باشید اعتماد کرده چنانچه باشید احتیاط نکرده باشید
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده اند اعقل و توکل با توکل زانوی اشتر را ببند فقیر پیش میرزا
رفتم و عرض کردم ایشان نیز بضبط لشکر خود پرداختند حضرت ایشان بعد از نماز دیگر لشکرها

نسبت قطب شاه کمالات و درویشی گیاه برگزیده ... ۱۱ ...

بجائی در مقابله یکدیگر صفها کشیدند غیر جیبه محمود سلاح جهاد بر خود درست کرده بودند حضرت ایشان با جمعی
و خویشان خود در میان آن دو لشکر بودند و در نصف روز شامیانه کشیده بودند واقع شده هر فریقی
میگفتند باطن فرزند بکت این نزاع بتطویل انجامید تا که حضرت ایشان دفع نمودن مشغول بودند در میان
آن دو لشکر ما بعد از آن بفقیر گفتند پیش سلطان احمد میرزا رفته بگو که من کفیل کسیم ضمیمه
و میرزا بشنود که این محمود الات چون شما را بر پشت خود برد آوردم که شما را در بیم افکنید
نها قوت همین با دیگر قوت نماند اگر بجا عنق دارید گذارید تا شما را هر جا که خواهند
بزنند چون سخنان حضرت ایشان را رسانیدم میرزا سلطان احمد فرمود که گذارید هر جا که خواهند
شما را بزنند که ما عنق بر حضرت ایشان داریم شما را در ما حضرت نشیند میرزا سلطان احمد
با جمعی از خواص معتمد ایشان پیش آمدند و نزدیک آن شامیانه نشستند بعد از آن حضرت ایشان رفتند
سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا را آوردند ایشان نیز با جمعی معتمدان همراه پیش میرزا سلطان احمد بردند
چون نزدیک شامیانه رسیدند فرود آمدند میرزا سلطان احمد نزدیک شامیانه با جمعی خواص
باستقبال پیش آمد حضرت ایشان اول میرزا سلطان محمود خان را پیش آوردند
و با میرزا سلطان احمد معانقه فرمودند و با یکدیگر احوال گفتند بعد از آن عمر شیخ میرزا را پیش آوردند
میرزا عمر شیخ دست برادر را گرفت در روی حال بلند میگریست و میرزا سلطان احمد برادر کلان بود گردن
وی را میبوسید و هر دو میگریستند و از مشاهده این حال گریه عظیم بر جمع مستولی شد و بود در میان
آن جمع شور و شغبی عجب برخواسته بعد از آن در یک شامیانه نشستند و صحبت مجلس با هیبت بود که
فقیر از غایت دهشت و ... گوی انداختم و آن دو لشکر سواره بالای زین منتظر

ایستاده بودند که اگر صورتی واقع شود بر هم ریزند و در هم آویزند ما حضر آوردیم چون از طعام
خوردن فارغ شدند عهد کردند و صلح در میان واقع شد حضرت ایشان نان شکستند و اجهت سلطان
محمود خان ستاندند و عهدنامه را فقیر نوشتم فاتحه خواندند و برخواستند و اتفاق چنین افتاد که بعضی از خادمان
در آن زمان که حضرت ایشان با شاهزادها در یک شامیانه بودند یکی از اصحاب آنحضرت در آن موکب حاضر خود
غایب گشته در آن غیبت بروی چنین منکشف شده که میدانی وسیع و در میان آن میدان اشتری چند هستند که
با زخم زده قصد یکدیگر کرده اند و میخواهند که بزخم دندان یکدیگر را از هم بکنند حضرت ایشان در آن میدان
ایستاده اند و مهار آن شتران را محکم گرفته اند و بر دست ... و نمیگذارند که با یکدیگر بر آویزند
صدق مولانا محمد قاضی نوشته اند که در آن روز همه خلق عالم از خواص و عوام از تصرف حضرت ایشان متحیر و مدهوش
بودند یکدیگر را و یک رنگی میگفتند کمال تصرف و قوت ... که از حضرت ایشان بظهور آمد که صد هزار
جنگی بر آن وجه بودند که اگر هر یکی بدست دیگری افتادندی هلاک میکردند بیمن قدم شریف و نفس مبارک
ایشان در یک ساعت نزاع و خصومت و کدورت بتمامی از دلها بیرون رفته بر وجهی شد که در هیچ دل از آن
صفت نشانی نماند و این امر عظیم سبب ... شد ... و بعد از آنکه این مصالحه واقع شد حضرت ایشان
محمود خان را مقرر کرده تا شکند ... دیگر خواهیم آمد ... از میان لشکر با جمعی و خدام
بترتیب ... شدند در اثنای راه کار ... بفقیر کردند و فرمودند که این کار ... واقعه را
خود می نوشتند نقل مولانا نجم الدین علیه الرحمه عزیز ... از خادمان و گاه گاه حضرت ایشان
و اکثر او قات بامر تجارت ... مینمود ... که با جمعی کثیر متوجه
طرفی بودم که شهر ... سرحد ختا ... بر طایفه ... دلاوران

ایشان قریب صد مرد جرار همه جیبه پوش و سلاح بسته بر سر راه ما تنگ گرفتند و مردم کاروان که آن گروه
انبوه را دیدند دست و پای گم کرده تن بزبونی در دادند و دل بر کشتن و اسیر شدن نهادند در این محل که اخیر
افتاده ام از محاربه باز داشتن و حمایت حضرت ایشان را بعطا طریق گذاشتن از شیوه اهل ولادت و طریق مردانگی
و فتوت نیست و دست رنج ایشان را بر سر مال التجارت گذاشتن شود سبب خرابی دنیا و آخرت بعد از این اندیشه
توجه تمام بحضرت ایشان کردم و تیغ از نیام برآوردم و دیگر خود را ندیدم که حضرت ایشان اند این قدر می دانم که در من
کیفیتی غریب و قوتی عظیم حاصل شده بود که برین طایفه تاختم و تیغ راندم و تیر در دست می انداختم کار بجائی رسید که
آن گروه ترک این کاروان کرده تمام روی در گریز نهادند و مردم کاروان از جرأت و شجاعت من متحیر و متعجب
شدند و تحیر و تعجب من از ایشان زیاده بود که هرگز مرا مثل این صورت دست نداده بود و هیچ بار جرأت نکرده بودم
و چون که بعد یقین دانستم که آن تصرف حضرت ایشان بود که بحول و قوت من از من ظاهر شد از آن سفر مراجعت
کردم حضرت ایشان را ملازمت رسیدم اول سخنی که فرمودند این بود که هر ضعیفی را که با دشمن قوی کار افتد چون بصدق و یقین تمام
از حول و قوت خود بیرون آید به حول و قوت الهی مؤید شود که با آن حول و قوت برای اعلای دین
و ملت ... کرد خواجه مصطفی روی تاجری بود از کاروان حضرت ایشان روزی از اینجا بطرف شهر
سبز متوجه بود و از راه سبز رفته آنجا میرحسن که دیوان میرزا سلطان احمد بود ملاقات کرده میرحسن گفته که
خواجه مصطفی توجه کرده ساده لوحی بی تکلف سخنی ادا می توانی بعرض حضرت خواجه رسانی و گوئی
یکی از اعزه اصحاب نقل کرد که من در مجلس حضرت ایشان حاضر بودم که خواجه مصطفی روی از جانب شهر
سبز آمده بحضرت ایشان عرض کرد که میرحسن دیوان سخنی گفت و مبالغه کرد که این سخن بحضرت ایشان رسانی و عرض کن
بگو میرحسن می گوید که میرزا سلطان احمد را اندک مانده است حضرت خواجه عنایت فرمایند

و از آن نیز گیرنده را باز اخلاص کرده اند بمجرد شنیدن این سخن در حضرت ایشان تغیر عظیم پیدا شد
و غضب مستولی گشت چنانچه موی محاسن شریف حضرت ایشان راست ایستاده بود بیرون گشتند و موی
این که مراد سلاح میفرمودند و از غایت تغیر و غضب فی الحال بر خواستند و بحجره در آمدند و دیگر حاضر
بودند خواجه مصطفی را باز گردانیدند و این سخن ملاحظه کردند بعد از چهار روز میرحسن را واقعه
روی نمود که میرزا سلطان احمد بر وی غضب کرده بفرمود تا وی را زنده پوست کندند بکیفیت حضرت ایشان القصه میرعلی قرا
احمد نام که شتران حضرت ایشان بوی مربوط بود در راه رسید و تظلم بسیار نمود و گریه کرد که سید احمد او را
داروغه غرب کوه را انداز و حمیت بسیار نمود تا حضرت ایشان از درد دل او بسیار متاثر و متغیر شدند اما
هیچ نگفتند و متوجه بجانب سمرقند متوجه در کوچه ملک سید احمد سار و باغی دیگر از متعلقان آن عامل
حضرت ایشان را آمدند بعد از ملاقات بجانب شهر مشغول شدند گویا تشنه شدند و متوجه سید احمد گشته فرمودند تو کی
را که ابتدا می ساختی بار بی یقین دانیکه من نیز طریق کردن بسیار خوب می دانم از آن بترس که روزی مناسبت تو
با من طوری شود که ایشان مطلع شدند ایشان از آنجا دادند وقت نماز دیگر شده بود نماز گذاردند و تا بیگاه هیچ
نگفتند و هیچکس را مجال نبود که با ایشان سخنی گوید در همان هفته سید احمد را بیمار شده و مرض وی اشتداد
یافت کس پیش سلطان احمد میرزا فرستاد و ضرر حضرت ایشان را از خود مراد غضب کرده الله بواسطه برادر که از من
بعضی خادمان ایشان صادر شده عفو میرزا اکرم نمایند و مرا از حضرت ایشان در خواست کنند چند نوبت درویشی
که امین الدین بود میرزا و از مخلصان حضرت ایشان بود از پیش میرزا شاه رخ و سید علی التعاقب نزد حضرت ایشان
تعاقب فرمودند و اصلا التفات نفرمودند میرزا ابراهیم الحاح از حد گذرانیده و گفت که سید احمد کار آخر شده عنایت
فرموده اند چه بوی گذرند و عفو نمایند چون مبالغه از حد گذشت حضرت ایشان فرمودند عجب کار است که میرزا

بنسبت سید احمد کرده و اقبال و استغفار نمود

سلطان احمد سید احمد جرده را از من درخواست میکنند من عمر محمود نبشتم که جرده را زنده نتوانم
کرد بعد از آن فرمودند که چون فاطمه میرزا اینجا بود ما او را عیادت کنیم و سوار شدند چون بدر ارک رسیدند
تابوت سید احمد میرزا آمد از آنجا برگشتند بعضی از یاران نقل کردند که میرزا سلطان احمد التماس حضرت ایشان
تمغا سمرقند را بخشیده بود بعد از مدتی باز جمعی تمغاچیان که در ایام سابق از آن ممر فایده گرفته بودند انفاق
کرده مقام رفع تمغا شده اند و ایشان دوازده تن بوده که بتحصیل آن مذکور میرزا را باز جاری ساخته اند و اصرار نموده‌ها
وعده برادر ده تجدید آن بد کنند این خبر بحضرت ایشان رسید و تند شده فرمودند که خواجه بهاء الدین عمر قدس سره
مدتی ملازمت میکرده اند ما هم از شاگردان ایشانیم ببینیم تا کرا ظفر میکنند بعضی محرمان حاضر آن مجلس حضرت ایشان
برآمده این سخن را بسمع میرزا سلطان احمد رسانیده اند و سخت ترسیده و آن داعیه را از خاطر دور کرده و در همان روز
خبر یکی از دوازده تن تمغاچی رسیده مردی بزرگ بوده که فی الحال از آن نیت برگشته و از آن عمل توبه کرده
و کسی را بجای خود نموده و در آن شب یازده تن دیگر مرده اند و صباح یازده تابوت تمغاچیان بیرون برده اند شیخ ابو سعید
... که ذکر وی در فصل اول از مقصد اول گذشت نقل فرمود که بجناب حضرت ایشان در مبادی حال و عنفوان شباب تردد بسیار میکرده‌ام و ما باهم نزدیک بوده اند
و ما باهم بوده ایم و متعلقان جهت ایشان مشغول بوده ایم از فقرا ایشان انا و مدتها با جوان شرف صحبت بوده ایم
و ملازمان آن احوال بوده چون از وسط بادیه عقبه ملی اتفاقا روزی در کلاس کرده از دور در آمده که
جوی بان ابتدای سیاه کردند و جواز جهد کرده اند دین اثنا والده ما با ضبط آن تمام و تضرع و ابتهال
بجهت حضرت ایشان درخواست کرده که بجهت فرزندم خاطر مشغول کرده اند این شخص مرد بی‌باک فاسق ظالم و بی‌نقران
از وی چنانکه معلوم حضرت ایشان است از اضطراب و اضطراب والده ما متاثر شده اند و وقت تمام دیگر نبوده چون اعتقاد برجوع شدند
وجهی ادا کرده فرمودند که این بنای مادر آمد کار او کفایت کردیم بعد از آن اندک فرصتی آن شخص بیاکی نزاع

کرده بود و بقتل رسانیدند چون این خبر بفقیران ابا عن جد از مریدان مخلصان حضرت ایشان و ابای کرام آنحضرت بوده ایم
بجز آن نمی آمدند با دیگر کس ترتیب آوردند و والده ما بوفور محبت ایشان رسانیده بودند هیچ عنایت تمام نمودند
ادب بسیار بافت حضرت ایشان فرمودند الحمد لله که ما گفتیم کار او کفایت کردیم نه اینکه آن هنوز در پیش بود بعد از چند روز بحکم
پنهانی وقت او را بر باب شهر هلاک ساخته اند بعد از آن چند پاره پاره او را جمع کرده سوختند عزیزی از جمله مخلصان
آنحضرت نقل کرد که روزی یکی از ارباب ثروت که پیش ما او را هم صحبتی بود حضرت ایشان را بخانه خود برد و در راه بغیبت
مشغول شد و در آن مجلس نوعی تعظیم تمام بجا آورده و متاثر شده و مجال برگشتن نبود که او را ایشان تمام کشیده بود
چون در آن مجلس نشستیم طعام آورده بکراهت دست دراز کرده و وقتی طعام خوان آن خورده گویی چنان ملول گشته که گوئی ....
گزیده بوده و هر لحظه مرا بانیدگاه او بجا رسید که مطلقا چیزی بگلوی او فرو نرفت و در همان مجلس فرصتی خفقه بوده است

شیخ زاده الیاس عشقی در ابتدای ظهور حضرت ایشان در ولایت سمرقند شیخ و مقتدای جمعی
بوده و در کوه بنه که در نواحی سمرقند است لنگری ساخته بود ذکر جهر میگفته و دیگر بزرگ صدای قلب
و وی نسبت شیخ ابو الحسن عشقی که در زمان خواجه بهاء الدین قدس سره شیخ و در حلقه سلسله طلوبه بوده روزی حضرت ایشان
در صحرا میگذشته اند دیده اند که جمعی در آن غار فرمرا حلقه زده اند و آواز بلند برآورده اند
این حرکت گفتند از آن شیخ زاده الیاس حضرت ایشان از آن بر آمده اند و یکی گفته قدری از آواز
جدا کرده اند بعد از آن از شهر رفته اند این خبر بشیخ زاده رسیده بغایت متغیر و متاثر شده گوید که حالا جهد
ما را بباد داده اند و در اثنای آن بزمانی که ادراکی صادر شده و سلسله ذکر ایشان گسسته مولانا محمد قاضی علیه الرحمه
نوشته اند که مولانا شیخ محمد که نبیره شیخ زاده الیاس بوده حکایت کرده که شیخ زاده ذکر جهر میگفته و ...
سخن دور و دراز کشیده جمعی از بزرگان لا الحرمین که مرید شیخ زاده بوده اند مولانا شیخ محمد در مقام حضور

شده اند و چنان بود که مولانا شیخ محمد را ضایع سازند حضرت ایشان بجهت آنکه ضرری از آن ترکان
بمولانا شیخ محمد نرسد فرمودند که مولانا شیخ محمد از ما مسایل فرموده اند غرض چون این بوده که ضرر ایشان بمولانا
شیخ محمد نرسد چون این معنی را آن شیخ زاده عن دیگر نموده اند و چنان فهم کرده بود که مگر حضرت ایشان از آن شیخ زاده انکار
خاطر است شیخ زاده بی تامل برای امیر درویش محمد ترخان کتابتی نوشته و توضیحات حضرت ایشان کرده و گفته که
دین و ملت را هستی آمیز که شیخی که وی شیخ زاده او و اعتقاد [illegible] برقانون شریعت در ملازمت شما بایان اورا
این همه وقع باد و سخن او را در شما با این نفاق بجز آنجا که عقیده امیر درویش محمد ترخان بملازمان حضرت ایشان
نبوده است که این کتابت را پنهان کنند پیش حضرت ایشان آورده بودند این فقیر در ملازمت آنحضرت بوده ام فرمودند که شیخ الیاس را
ویدید که چه نوشته است بسبب ما و آنچه نوشته بود گفتند و در اثنای گفتن تند شدند و فرمودند که ای شیخ زاده
فقیر از آن روز که من ظاهر شده ام چندان شیخ و مولانا در زیر پای من حیران [illegible] بوده اند که حساب آنرا
خدای داند این شیخ زاده فقیر چه میگوید و سر بر خط نهاده اند و ما میدانسته ایم باندک فرصتی دل آن شیخ
زاده و فرزندان وی [illegible] بیش [illegible] از عقب همه [illegible] از قاضی ابو منصور تا شکند
منقول است که [illegible] در میان [illegible] حضرت ایشان [illegible] تاشکند [illegible] بر ایشان نمودند و بتدریج همه
و [illegible] بواسطه [illegible] نسبت حضرت ایشان [illegible] و فرزندان [illegible] تاشکند آمدند و آغاز
تصرف کردند و در تاشکند [illegible] مقتدای آن دیار [illegible] عالم [illegible] علوم ظاهری [illegible] چنانچه
بنجان را از آنجا خود [illegible] حضرت ایشان [illegible] مشغول شدند [illegible] تحمل حضرت
ایشان [illegible] نمایند حضرت ایشان [illegible] و حضرت ایشان
و [illegible] بار دیگر حضرت ایشان حواله کنند و آنحضرت [illegible] مشغول شدند و بعد از آن [illegible] مبارک

برآوردند

برآوردند و دست از آستین بیرون کردند و منشوری پیش ایشان نهاده بود برداشتند و بر روی
وی زدند و گفتند هر صحبت دارم باید بود که سلوب العقل گردد و اصلاح [illegible] در خاطر نماند بس جواب دادند
شیخ حضرت ایشان عمل کردند و آن سخن گفتند و بر جواب شیخ نموده زد و بیهوش غلطید بود زمانی با خود
آمد و بر جواب آواز منزل ایشان بیرون رفت و درد ماوی [illegible] بیدا شد و روز دیگر [illegible]
تمام از وی [illegible] چنان ضایع اثر شد که غبار در بازارها و شد بر حفظ بد خود هستند [illegible]

واقعه حضرت ایشان با خواجه مولانا

ایشان از آن بدی چند کوچه عقوبت دید و هر بالنقد فایض گشت

خواجه مولانا ولد خواجه عصام الدین که شیخ الاسلام سمرقند بود بغایت [illegible] حضرت ایشان میکرده و همیشه در مقام اهانت
و [illegible] بوده و در [illegible] خواجه [illegible] حضرت ایشان میگفته که حضرت ایشان اگر خواجه [illegible] صاحب
دولت [illegible] خواجه مولانا [illegible] نفس میکرد
بمقتضای [illegible] و درین محل مولانا محمد قاضی علیه الرحمة نوشته اند که حضرت ایشان میفرمودند که
بعد از آنکه [illegible] سلطان ابو سعید در [illegible] خواجه مولانا [illegible] آمد و روی [illegible] نکرده [illegible] خواجه [illegible]
و مطلق نکرد و [illegible] حال [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] کرده ایم امروز [illegible] در فکر کار [illegible] چند روز [illegible] خواجه مولانا با امرا
کرده و [illegible] نکیرند و [illegible] خواجه را
[illegible] بعد از آن [illegible] عبید العزیز خان حاضر بوده و در آن مجلس [illegible] امیر درویش محمد ترخان [illegible]
ما [illegible] شما [illegible] عبید العزیز [illegible] مجموع [illegible] تابع [illegible] برادر کلان
شما باید [illegible] برسیده که شما [illegible] امیر درویش محمد [illegible] خواجه مولانا

و اتفاقا خواجه ابو شیخ کرده امیر عبدالعلی سر در پیش انداخته تأمل کرده بعد از زمانی سر برآورده گفت که
شما در این امر غلط کرده اید زیرا که این عزیز باعتبار ما و شما معتبر نشده بلکه باعتبار حق تعالی معتبر گشته حقیقت که هیچ
معتبر گشته ایشان را ... سلسلهٔ او هم رسد خواهیم شد و غیر شرمنده گردیم چنانکه چیزی نخواهد بود از ما شد که
من در این امر با شما متفق نیستم و از این مخالفت هر یکی مکدر و منجی شدند از جهت خدمت مولانا علی عمران
بعد از انتقال خواجه مولانا بالا او بدیدن وی رفتیم گفت که آیا بدیدن شیخ روشنائی و ... ببینید مرا روز
جمعه خواهیم آمد مولانا علی فرمودند که ... ایشان عقیدهٔ عظیم بوده است و بحکم وی ... متأثر شدم و هر کسی که دعوای اجازت
دهد گفت در حضور شما آنچه در دین خواهیم کرد از ملاحظهٔ این معنی زد یکی نیکو از حقوق ... امانت نگاه داری
بود و در آن روز حضرت خواجه در مزید بوده ... توجه بوده ... و من بخدمت ... راه شدم از حضرت خواجه ... بهنگام
تمام در مراسم این ... صحبت ایشان در خاطر دارد نه بینم و نه شنوم چیزی تا ... دیدیم حضرت خواجه در
کنند ... استقبال کردند چون نشستیم حضرت خواجه خود بحکمت حافظ یکجا رفتند و ما حاضر بودیم آورده است
جا خود بنشی خواجه مولانا نهادند چون ... شنوی از ... نخواست که ... بسبب حضور ایشان ... و دو ... کرده بود که
ناگاه بتعجیل ... میرزا الوالغ ... آیند و حال آنکه خود با ... عهد کرده بود و قرار داده که دیگر بجای حضرت ایشان
ایشان چه اند ... گاه ... آمده ... صورت ... حضرت ایشان میرزا ... و امرا
آمدند خواجه مولانا ... از ... خود ... دو ... میرزا و امرا را
نه بینند و در ... گفتم ... آورده در
دیوان ... ایشان ما را از اطراف آورده ... غایب ... و من نیز ... و هر یک ... نمودن
میرزا ... سابق ... ایشان ... گرفتند و رای صاحب عبدالعلی ... رجع

شد حضرت ایشان روزی در مجلس خواجه مولانا ذکر حضرت ایشان میکردند خواجه مولانا ... گفتند که ...
این ... که ... وزیر ... دنیا جمع کنند این سخن را بعض حضرت ایشان از آنحضرت ... العجم ... وفود ... مجلس
میرزا و مولانا موصوف پیر خواجه محمد حاجی گفت ... خواجه مولانا ... آمده ... دیگر در ...
باشد اگر ... که ... آمدند ... دیگر کسی ... آمد ...
در ... چاق ... شد ... شیخ جمل ...
... گفت که ای خواجه شما ... حاکم ... خط ... مرجع ... خلق
دیگر ... ماوراء النهر ... خادم ... عمر علی ... علی فاضل ... های
... اگر ... خاطر ... بزرگ چه توانند بعد
بالاخره او را مرض عارض شده و در آن مرض اختیار مسهل کرد و ... در آن مرض ... رفتم
روزی بر روی ... دیدم که در میان نجاست نشسته ... در نجاست ... و ... از بوی آن
خوش ... آید و میگوید ای مولانا ... مسهل چه چیز خوب بوده که ... از نجاست ...
... و ... در آن مرض از روائح طیبه عطرها ... و ... متنفر ...
... حضرت ایشان ... آمد که ... بود که ... مراد ... شد ... اخلاص ...
... آمده و در نجاست ... شیخ ... مولانا ... علیه الرحمه ... اند که
در آن روز که خواجه مولانا وفات یافت مولانا محمد ... آمده ... کرده که ... مولانا محمد ...
التماس کرد ... روزی ... خواجه ... تقصیر ... نفس ...
و اکنون از همه برگشته ... محض ... عفو نمایند ... و ...

فقیر این سخن را مجمل شنیده بحضرت ایشان رسانیده متأثر شدند و جمعی از جوانان که از جمله [illegible] در کار شدند و عفو کردند

فصل دوم در ذکر خوارق عادات که بعضی از عزیزان و اهالی زمان

و غیر ایشان از اصحاب حضرت ایشان نقل کرده‌اند از بعضی مخادیم چنین استماع افتاد که روزی حضرت مولانا سعد الدین
کاشغری قدس سره در مبادی احوال که بصحبت حضرت ایشان مشرف شده بودند روزی بمسجد آمدند حضرت ایشان الطاف [illegible] و تعجب
میکرده‌اند که در این سن [illegible] دور از صحبت قطب [illegible] و کبار اولیا این [illegible] میکنند و سعی باید نمود و خود را بصحبت
[illegible] می باید رسانید با همین صحبت و برکت ملازمت ایشان حضور و جمعیت باطنی پیدا شود و از شر اعدای دین و نفس
توان آسود و نجات یافت [illegible] و طلب ایشان دور دراز کرده‌اند و مجاهدات بسیار نموده و حضرت ایشان از ابو فوات
آن متعلق بوده است حضرت مولانا سعد الدین در شب گذشته با خود چنین اندیشیده‌اند که مرا بهیچ کس احتیاج
و طلب و سعی در کار نمی باید و خود را تشویش نمی باید داد و بملازمت هر روز نمی باید رفت دیگر روز در جامع حضرت
مولانا گفته‌اند که شما شب میگفتید که مرا بهیچ کس احتیاج نیست خود را تشویش نمی باید داد این سخن که حالا
میگویید باز تعبیر آن اندیشه است که شب میگفتید حضرت مولانا سعد الدین را از این اشراف حال دیگر
شده است و تحقیق نموده‌اند که حضرت ایشان از اشراف و اطلاع تمام بوده است دیگر از اکثر اوقات حضرت ایشان شکفته‌اند که
شما می‌توانید که با چنین صحبت داران لقا کنید که خاطر خود را جمع با ایشان چرا [illegible] و توقف نمایید حضرت ایشان
میفرمودند که در خدمت مولانا سعد الدین [illegible] اختلاط میکردم که اکثر مردم با خاطر این بود که مکرر [illegible] ایشان
لیکن بحسب باطن بهیچ وجه ایشان از من مستمد بوده‌اند و بهانه سخن میگفته‌اند و حاضر کرده حضرت ایشان شکسته
و دو [illegible] آن داشته که مدتها سر فراز کرده [illegible] میگویند و حضرت ایشان مطلقا التفات نمیکرده‌اند و خود را بآن منزل
فرا آورده‌اند و از این جهت مناسبت تامی در میان ایشان بوده از بعضی مخلصان در محضر خاص حضرت ایشان

بوده اند آنحضرت بسط تمام داشته‌اند و گفته‌اند که قافله اندیجان بر فتنه که چشمهای ایشان درد میکرد ملاقات ایشان بنظر
عقل آمد [illegible] بتعلیم طریق تشرف ساختند حضرت ایشان فرموده‌اند در باطن که طلب با شوق و جامع تفرقه [illegible]
و اکثر این که [illegible] ده سال دیگر از آن ظاهر شود خویش نمی‌باید که باز از طریق شیخ الحکام قدس الله تعالی سره امر ایشان را بمحنتی که حکم
نصیحت بجای آورده بودند که تاریخ این سخن حضرت ایشان را گذشته بوده است که مدت ده سال از این تاریخ گذشته بود و حضرت ایشان
از دنیا رحلت کرده بودند قافله در روزگار آنجا جمع و زیش شده و مدار علیه و جمعی از کبار ایشان
بکن از طریق خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بود انتقال علم بخشیدند خود را از طبقه سالکان میدانستند و از پیران
حضرت ایشان گشته‌اند و لقاها آنحضرت ظاهر و مشرف شده و جناب شیخ را میگفتند که سالک بوده‌اند
ایشان میگویند در بیان حاجی الکبیر که اعتنایی کنند طریقه گوینده حضرت ایشان هیچ حکم نکرده این معنی مقرر شده
که [illegible] از نوم کار در حضرت ایشان زنم با خود الکی که دیگر کمال عقل و فوت دست و حرمت انقطاع
ایشان ملتفت شوند و بعد از آن تاریخ بفقیر که این سخن گفت تا اخراج حضرت ایشان بهم کرد آنحضرت سه سال از آن از بیک
گذشته بود که آن مولوی [illegible] علیه ایشان زمان جامی پیدا شد و از بعضی مردم جناب ایشان افتاده کرده و فضل
خواجه محمد یحیی و اولاد بزرگوار ایشان سعی بلیغ نموده بعد از وقوع آن حادثه عظیم اصحاب معلوم شد که بحکم اتفاق
از انحراف باطن آنحضرت بوده است بعد از آن بچهار سال بر حضرت ایشان ظاهر شده یحیی از مخلصان نقل کرده
از من هفوه واقع شد و در نظر ایشان محجوب ماندم و چند روز بملازمت حضرت ایشان نتوانستم رسید چون این
معنی دور و دراز کشید با خود گفتم که بخدام ایشان باید رفت و محجوب شدن از صحبت اولیا کردن غایت خسران
و زیانست هر چه شود می باید رفت چون متوجه شدم بغایت حجالت و انفعال از برای ترویح روح پر فتوح
شریف حضرت خواجه بها الدین قدس سره فاتحه و اخلاص خواندم و ایشان را شفیع آوردم که از من تجاوز نمایند

سخن و متحمل کار گشتند و اصحاب این بعضی متحیر بودند
تا وقتی که حضرت ایشان او عبد الرحیم صدر
زیر پا نقل کرده و بعد از وفات ایشان

و عفو فرمایند چون بملازمت حضرت ایشان رسیدم در من نظر کردند و فرمودند که دوام الاوقات
بفاتحه و اخلاص خواندن و در روح خواجه ایشان آوردن میسر شود بسیار خوبست اما در واقع با اینها می‌خود
می باید که دوام الاوقات مراقب حال خود باشی تا امر خطر از وی در وجود نیاید از کمال اشراف ایشان
بحال من بگذشت و دیگر بود آن التفات الحضرت با شمایل این ضعیف مشغول **در زمانی** مراتب ایشان بشرح که حضرت
ایشان در رمضان بوده اند مولانا شیخ ابوسعید مجلد که پسر عزیزی بود وی حکایت میکرده که وی در وقت جوانی
صاحب جمال و پاکیزه و مشهور بوده و حضرت ایشان بوی التفات و کوشش خاطر مینموده اند وی حکایت میکرده که در ایام جوانی
و اوان التفات الحضرت چنانکه مقتضای سن شباب است جرأت یکبار زنی را بجمیله اتفاق ملاقات افتاد و وی بمنزل
آمد و خواستم که در خلوت با وی صحبت دارم ناگاه در اثنای آن از حضرت ایشان شنیدم که فرمودند که سعید چکار
میکنی حال بگشت هیبت عظیم و خوف و عبرت در من غالب شد چنانچه رعشه بر اعضای من افتاد از کار
برجستم و فی الحال آن زن را از منزل بیرون کردم و بعد از زمانی بحضرت ایشان رسیدم نظر الحضرت که بر من افتاد
ذوق و تمدا کرده توفیق حکایت تو بار رسیدی تبسم شیطان داده و از نیامدی تو برخی آورد **و هم وی حکایت کرده که**
یکبار هوا و هوس شراب در سر افتاد و هر چند گشتم چیزی یافتی شب بگذرد کوزه شراب برای من پیدا کردند و درآن
شب کوزه پر شراب آورده در بالای بام فوطه فرو گذاشتم تا آن کوزه را بر سر آن فوطه کرده
زدم و از بالا میکشیدم کوزه بدیوار خورد چنانچه نزدیک بلب بام رسید کره گشته شد و کوزه بیفتاد
و چکیدن خاک از آن صورت ملول گشتم و خوابم آمد و بیکار بخواستم و سفالهای شکسته را از پای آن دیوار
دور انداختم و آب آوردم و زمین را پاک ساختم تا بوی شراب نیاید چون صبح شد و حضرت ایشان
آمدند اول سخنی که فرمودند این بود که اوا کوزه که بالا میکشیدی و در دل شب بکوزه رسید اگر آن کوزه

نشکستی

نشکسته دل ما می‌شکست و ملاقات ما با تو دیگر صورت نمی‌بست خجل و منفعل شدم و دل بازگشت کردم و
ورد دل بتمام در حضرت ایشان آوردم **عزیزی** از مخلصان نقل کرد که چون حضرت ایشان از حصار
زیارت ملا مولانا یعقوب چرخی قدس سره برگشته با دو سه همراه آمده از گرد راه بمنزل یکی از مخلصان که بیرون
دروازه ملک بوده بگرمه بطلال شغل می‌نموده و بخانه آن خواجه که خصوص صاحب حضرت ایشان اعتقاد عظیم داشته
درآمده و التفات داران جمعی از دوستان مهمان او بوده و بالتماس جوانی نیاز صاحب جمال با پدر خود
جابوده که بمجلس خدمت میکرده در شهر مشهور و بر السنه مذکور بوده و طعام خورده بوده اند و سفره بر گرفته و داعیه
خیال داشته اند چون بمجلس حضرت ایشان را دیده در دست و پای الحضرت غلطیده و نیازمندی عظیم ظاهر کرده و تواضع
فوق الحد بیش بجا آورده چنانچه مهمانان متحیر و متعجب شده اند چه حضرت ایشان را نمی‌شناخته اند و بموافقت اهل مجلس ایشان
نیز بعد توجه کرده اند آن جوان مغرور بحسن اصلا از جا برنخواسته و بحضرت ایشان هیچ التفات نکرده اهل مجلس
حکایت که چون حضرت ایشان نشستند بعد از زمانی آن جوان نیز گفتم یاران چاشت طعام خورده اند و دیگران
از طعام که مرغوب بطلبند آن قدح نام بیش از آنکه حضرت ایشان بلا و تنعم کشیدند آن جوان هوای
و تماشا داد و بخواهند با خود همراه برده بود باز گفت ما حاضر بودیم این مرد غریب آمد چاشت طعام
از هم کند آن جمال چیزی بخش حضرت ایشان که بخدمت بگیرد از وی دید و بعد از آن این سخن از آن
شنیده آه گفتند چنانچه همه شنیدند که ای جوان خوب روی که بمجلس معزز کرده‌ای بارها در این
شبانگهی کنار من نشسته با بس بلند گفتند که از راه دور رسیده‌ایم و گرسنه‌ایم و بشور باز گرم
فی الحال برخاستم و قدری گوشت و برنج و نخود و باقی مصالح در جوال جا کرده در آن
حضرت ایشان لحظه سکوت کردند و دل آن جوان را بجانب خود منجذب کرده اند آنگاه دیدم که جوان

از روی اضطراب و سطافت تمام برجست و پیش حضرت ایشان آمده و گفت حضرت فرمایید این چه بی‌آرامی است فرمودند چه
مانع است ببینند که پیش دیگران آمده و آستین میمالید و دامن برزد و هر از پیش دیگران غلیظ جواب
میخورد و بنشست و با آتش کردن مشغول شد از حرارت آتش روی او افروخته بود و عرق کرده و دستهای او از هیزم بهم سوخته
سیاه شده بعد چند بار آن دست عرق از جبین و روی دور کرد بعد و هم روی رخساره و پیشانی او سیاه شد و یاران
اورا باین حالت دیدند حاضران گفتند روی خود را از سیاهی بشوی او بر سبیل ظرافت گفت النور فی السواد و بو کند
باد کرده که این ساعت [illegible] بکنم اللابعد از آنکه طعام پخت پیش حضرت ایشان آورد و بعد از طعام پیش حضرت ایشان نماز و بعد روی بشست
و بعد از وضو کامل آمده و با ادب تمام پیش حضرت ایشان نشست و در طعام خوردن اتفاق کرد و او در آن صحبت ایشان علاقه پیدا
شد و پیدا آورد با حضرت ایشان در هر جا بودند [illegible] ملازمت مینمود و حضرت ایشان نیز بوی نظر عنایت میفرمودند عزیزی از مخلصان حضرت ایشان
نقل کردند که سبب [illegible] این بود که بر دختری عاشق بودم و به مبلغ نقد رسید بفرار شده و آن دختر را
بمن نمیداد چون از حصول مراد عاجز شدم بخود فکر کردم و حیله انگیختم و گواهان دروغ بر نکاح را
کرده متوجه [illegible] شدم که [illegible] دعوی کنم و گواهان خود را بکنند اتفاقا آن قاضی بملازمت حضرت ایشان
رفته بود من نیز بملازمت حضرت ایشان رفتم و قاضی در مجلس حضرت ایشان بود قصه خود را عرض [illegible] حضرت ایشان اشارت فرمودند
مادر جواب [illegible] از سر این قصه بگذر که از نفس [illegible] صدق نمی‌آید از سخن آنحضرت چیزی بدل [illegible]
و هر اسم [illegible] از سر آن مهم گذشتم و قطع حصول آن [illegible] حضرت ایشان [illegible] تاشکند سوار شدند
و در وقت سواری نظر [illegible] انداختند [illegible] هر چند خواستم [illegible] نتوانستم [illegible] اختیار از دست
بر آمد قصه تعلق پیشین را فراموش کرد و تعلق [illegible] واقع شد [illegible] غایت حرارت
محبت [illegible] خود [illegible] شدم تا به تاشکند رسیده حضرت ایشان

درحج

درحجره خود نشسته بودند که من رسیدم آتش کرده بودند اشارت فرمودند که [illegible] و خود [illegible] رفتند [illegible] تاریخ
در ملازمت حضرت ایشان [illegible] و هر که تعلق [illegible] دیگر در خاطر نگذشت و بالکلیه خلاص شدم عزیزی از محبان و
مخلصان نقل کردند پیش از آنکه بشرف ملازمت و ارادت حضرت ایشان مشرف شوم دل گرفتار حسن صورتی بود و جوانی صاحب جمال
تعلق و محبت موکد بود چون بصحبت حضرت ایشان رسیدم به سبب تأثیر آن صحبت تعلق خاطر تمام از ساحت سینه محو گشت و بکلی آن دل
گرفت حضرت ایشان شد یکبار در تاشکند پیش [illegible] ایشان نشسته بود صورت آن جوان را بخاطر گذرانیدم ناگاه متوجه شده
نام آن جوان را گفتند و فرمودند که ما او را برهم زده‌ایم و علاقه قطع کرده‌ایم او را چه میکنی و حال آنکه در پیش صورت
هیچ آفریده اطلاع نداشت [illegible] این معنی سبب یقین شد بحضرت ایشان عزیزی از جمله ایشان حکایت کرده که روز جمعه بمسجد
جامع رفته بودیم در وقت بیرون آمدن جمعی از فضلاء حضرت ایشان [illegible] ملحق شدند [illegible] یار از اطفال بازار استعداد
[illegible] براه [illegible] اتفاق از جهت [illegible] پادشاه جمعی در کار بودند و بغایت صاحب جمال بودند و شمائل عجیب
و غریب داشتند [illegible] گفتیم [illegible] بدیدار ان گفتند این [illegible] نامشروع [illegible]
میکنی گفتیم اگر نظر شهوت بود نامشروع اما اگر از شهوت پاک [illegible] نظر [illegible] واقع [illegible] مجلس
ایشان رسیدیم فرمودند از کجا می‌آیید گفتیم از مسجد جامع فرمودند [illegible]
و [illegible] از حضرت ایشان [illegible] و فرمودند [illegible] در حال آیید و بجوانان جمال نظر میکنید بعضی اگر
نظر شهوت بود چه باک [illegible] شدند و فرمودند [illegible] نظر بی شهوت نمیتوانم کرد [illegible] کجا
پیدا شد [illegible] نظر بی شهوت [illegible] حضرت ایشان میفرمودند [illegible]
تا بسلام از [illegible] میگذرم بعضی از اعزه اصحاب نقل کردند که روزی حضرت ایشان
در تاشکند [illegible] نشسته بودند و جمعی از مخلصان و محبان در آن مجلس [illegible] ناگاه

قصه [illegible] حضرت ایشان

حضرت ایشان سر براوردند و آثار تغیر و ترحم از بشرهٔ مبارک حضرت ایشان ظاهر بود فرمودند حالا جناب خواجه کلان
ماده بکر زرد رنگ با سینها بر شیر پیدا شده آمد سگ بچه همراه و در مجلس وی درمی آمدند حضرت ایشان سر براوردند
در این سخن بودند که از دور دو کس پیدا شدند و آن مولانا علی قورچی بود با شاگرد که به دیدن حضرت ایشان می آمد جمعی
بصحبت حضرت ایشان نشسته بودند ایشان را طعام آوردن استدعا نمودند برخاستند و بحجره درون رفتند و برای ایشان طعام بیرون آوردند جماعت چون
رفتند حضرت ایشان بیرون آمدند **روزی** بعضی از خواص اصحاب ایشان قطب الاولیاء سید رضوان میگفته‌اند که بمجلس شریف حضرت
ایشان درآمده و وی فاسق بوده معتقد و بر شرب خمر و هر گونه عقاید فاسد داشته است و هرگز به نظر حضرت ایشان
نرسیده بوده چون نشسته است آن حضرت وی را از جوانب این مجلس رانده‌اند مدتی میر عبدالاول در آن مجلس حاضر
بوده‌اند بخاطر آورده‌اند که چه جرمی از روی غضب از روی اخلاص و نیازمندی ملاحظه نموده‌اند اگر وی را باین خشونت رانده شود
حضرت ایشان را بر خاطر ایشان افروخته شده متوجه ایشان گشته‌اند و فرموده‌اند که این سخن را ایشان بوده که وی را در
نظر صورت سگی بچه نیکو و مبارک بچه‌ای بی معامله نتوانم کرد میر عبدالاول بعد از آن حقیقت حال وی
معلوم کرده‌اند که وی بر فسق و فجور و ادمان خمر و ارتکاب قبایح عقاید وی مطلع شده‌اند و دانسته‌اند که
سبب راندن حضرت ایشان وی را آن بوده که او را بصورت سگی دیده بوده‌اند **رشحه** حضرت ایشان میفرمودند که
از این امت مسخ صورت مرتفع است لیکن مسخ باطن واقع است و علامت باطن آن که صاحب کبر را از تکالیف باطنی ... مسخ باطن واقع است
و متأثر شود و از غایت اصرار بر فسق و معاصی بمرتبه رسیده باشد که چون کسی را از وی شکایتی بود در عوض آن
در باطن وی ندامتی و ملالتی پیدا نشود و اگر او را بآن بخایند قساوت وی بمثابه بود که متنبه و متأثر
نگردد **منقبت میر عبدالباسط** ولد بزرگوار حضرت نقابت منقبت سید تقی الدین محمد که والد علیه الرحمه نقل کرده‌اند که
در آن فرصت که حضرات ایشان النقاوه مرحوم اخلاص بخدمت خود را با جناب عم بزرگوار میر عبدالله

دراوردند

دراورده‌اند و والده میر عبدالله در آن وصلت مضایقه گونه داشته‌اند حضرت سید فرموده‌اند بجهت مضایقه در این
دقت را غنیمت دانید والده حضرت اند که از برای اطمینان دل خود حضرت ایشان را استخاره کنند ده خان برنج
سفید و شیر حلال و روغن باده و قند و زرد رنگ پر از حلوای زعفران در میان ایشان ده خان مصری همه یک رنگ و یک نقش
بجهت پیش حضرت فرستاده‌اند و از خانها یکی را و از آن قندها یکی را از جهت ایشان نشانه کرده‌اند ده خان دیگر
حضرت ایشان باید که این خانها پیش خود خوانند و از آن یکی را شکنند و قدری تناول فرمایند قندی را طلب کنند
و قدری از حلوای آن میل فرمایند پس خان و آن قند و حلوا را علیحده برای ما فرستند و باقی نان و
حلوا را بر حاضران قسمت نمایند چون خادم خانها را در مجلس حضرت ایشان نهاده‌اند اتفاقاً آن روز حضرت ایشان بسر
حاضر بوده‌اند و مردم بکمال اشتغال داشته‌اند چون نظر مبارک حضرت ایشان بر آن خانها افتاده دو خان را
از آن پیش خود نهاده‌اند و هر دو را گشاده‌اند و از آن خان نشانه کرده یک نان شکسته‌اند و لقمه خورده‌اند
و از آن خان دیگر آن قند نشانه کرده برداشته‌اند و سر گشاده قدری حلوا تناول کرده بالای آن خان
نهاده و اشارت فرموده‌اند تا هر دو خان را در رومال پیچیده و بدست خادم که همراه آن جرم بوده براه والده
میر عبدالله فرستاده‌اند باقی نانها و حلواها را در حضور خادم ایشان بر حاضران قسمت فرموده‌اند بجهت والده میر عبدالله
این کرامت مشاهده کرده‌اند با خاطر آرام و قرار نسبت اجتماع نموده‌اند در محاوره از آن صورت را تمام فرموده و کتخدائی نموده‌اند
حضرت امیر نظام الدین عبدالله را از صلبیه حضرت ایشان به بر دو صلبیه بوده برادر اول خواجه عبدالکریم میرزا خاوند مشهور
بوده‌اند و در زمان میرزا سلطان حسین انارالله برهانه در هرات شهید شدند و بر تخت مزار حضرت مولانا سعدالدین کاشغری
قدس سره مدفون شدند دوم خواجه عبدالبدیع که بست و خاوند معروف بوده‌اند سیوم امیر عبدالهادی الوالی که بخواجه شاه مشهوراند
چهارم امیر ظهیر پنجم امیر طاهر الدین محمد **مولانا** برهان الدین محمد والد که کلان زیارتگاه علیه الرحمه نقل کرده که

مولانا

حضرت ایشان بدیدن شیخ شاه بزیارتگاه آمدند و چون از خانه شیخ بدر آمدند مولانا عبد الرحمن
و مولانا ابو المکارم برادران بزرگتر من پیش آمدند هر یک از حضرت ایشان التماس کردند که
آنحضرت بمنزل ایشان روند حضرت ایشان مرا گفتند تو چرا هیچ نمیگوئی و [illegible] تکلیف خانه نمیکنی
من گفتم این آرزو در دل من بغایت قویست لیکن برادران بزرگند گستاخی نمیکنم فرمودند
دو من آرد را امتزاج پزید و زیاده آرد مکنید خانه برای امتثال فرمان همچنان کردیم
علما و صلحا و فقرای ده دانستند که حضرت ایشان بمنزل الفقیر تشریف آورده اند بیکبار آمدن
گرفتند و صفه بزرگ از عزیزان پر شد فرشها در تمامی سرا انداختیم تا همه نشستند و آنچه در
سرا گنجیده نبود کالجهای دالان و بیرون سرا گرفتند و درین محل بخاطرم گذشت که این همه
مردم حاضرند و حضرت ایشان دو من آرد را طلب فرمودند و تاکید نمودند که زیاده نکنم
اکنون چه چاره کنم خلاف امر آنحضرت نمیتوانم کرد و جرات آن ندارم که طعامی معتبر کنم و در خدمت چون که
دیگر آرد خمیر کنم و طعام بسیار سازم که کثرت عظیم شده و اتفاق تمام بخیر راه مرا بود در
اندوه و تردد خاطر بودم که حضرت ایشان مرا طلب کردند و فرمودند که سخن ما را نگاه کرده ایم بهمان سازند
و اندیشه زیاده مکنید من رفتم و آنچه پخته بودم در طغاره بزرگ ریختم و کاسه و طبق طبق از آن طعام
پر میکردم و پیش سفره میداشتم تا تمام مردم صفه و صحن سرا کاسه‌ها و طبقها تمام شد و از
خانه‌های همسایگان و سراهای اهل محله کاسه‌ها و طبقهای خالی عاریت آوردند و جمیع حاضران درون
و بیرون سیر طعام خوردند و بخانه‌های صاحبان کاسه‌ها و طبقهای خالی نیز طعام رفت و این
کرامتی بود عام که اکثر حاضران مطلع شدند و همه را حسن اعتقاد بآنحضرت زیادت شد و بعضی حضرت ایشان متوجه

تاشکند

تاشکند بوده اند و اول فصل بهار بوده بیکبار روز بلب آب ترک رسیده اند و چون بکنار شب
در منزل مخلص که نزدیک بلب آب بوده است نزول فرموده اند مخلص حکایت کرده که چون بیگاه شد
وقت خواب رسید حضرت ایشان مرا گفتند ما درین خانه خواب کنیم و خیمه در آن طرف زده و در زیر جایی
حضرت ایشان اختیار کردیم و حضرت ایشان بخواب رفتند نیم شب بمن گفتند فلان برخیز و جماعت را بیدار
کن من بیدار شدم فرمودند زود باش و هر متاعی که درین خانه هست بیرون آور و خود هم بیرون
رفتند و هر که در آن خانه بود او را بیدار کرده بمبالغه تمام گفتند زود رخت و چراغ و اسباب
خود را از عقب من بیارید و خود بتعجیل بر پا شده از آن منزل دور شدند و بر بلندی قرار گرفتند و فقیر با سایر
اصحاب و فقرا بنابر حسن ظن که بحضرت ایشان داشتیم خود را بتعجیل هر چه تمامتر با اسباب و امتعه بحضرت ایشان رسانیدیم
و بعضی مردم که تردد خاطر داشتند متحیر و متعجب بودند که چه قضیه است که حضرت ایشان درین دل شب خواب
ایشان را بر هم زدند و چه موجب بود درین جستن و تعجیل و تکاسل و در زیر بلندی بیکبار دیدند که سیلی عظیم در
دران مدت که از اهل آن دیار بان عظمت سیل ندیده بود و نشنیده و آن خانه که حضرت ایشان در آنجا خواب
کرده بودند غرق آب شد و هر متاعی و هر کسی که بسبب اهمال و کسالت در آن خانه مانده بود محو و مستغرق لای و آب
و بر جریده آب رفته بود محکب بسیار از مردم و غیر آن هلاک شدند و در آن سرزمین اصل و برای
عظیم کرد و وقت هجوم این صورت موجب یقین عام گشت آنحضرت ایشان سیح عالی ولد شیخ بیابان از طریقه قطبیان
کازرونی بوده و لیکن علم شیخ علاء از عراق بخدمت ایشان آمده بود و چندگاه در هرات اقامت نموده بعد از آن بسمرقند آمده و مدت
چند ماه بشرف ملازمت ایشان بوده حضرت ایشان فرمودند که سلوک در این طریقه ... حضرت ایشان تاشکند فرمودند و رخصت دادند که
در ملازمت رفتم چون بکنار آب ترک رسید محل طغیان آب بود و اصحاب سیلها می‌بستند و بر آن نشسته یکیک میگذشتند

حضرت ایشان نیز یکی سبیل اختیار کردند و بر آن سوار شدند و جوانی نیز در آن سبیل با خود نشانیدند

و روان شدند چون بمیان رود رسیدند از آب سیلی بهم تا بندهای سبیل از یکدیگر گسسته شده و جدا شده

دیدیم که بندها را آب برده و آن نی‌ها که بهم بسته بودند باز شدند و گرفت و بیم عظیم از ترس

غرق شدن بر من مستولی شد مضطرب و مضطرب گشتم چه شناوری نمی‌دانستم و آب عظیم تند می‌رفت

و تا کنار آب بسیار راه بود و حضرت ایشان فارغ البال بودند و هیچ ترددی نمی‌نمودند چون اضطراب و اضطرار

دیدند یکبار کلمه مبارک الله الصمد را بلند بسبب مبارک بر زبان راندند چنانچه من از خوف از بیم نعره

حال دیدم که آن سبیل تمام فراهم آمد و جمع گشت و محکم شد بهتر از آنکه در اول بود بکنار

آب رسیدیم حضرت ایشان گفتند برخیز و برای من جستجو کن و خود را بر کنار گرفتم و نظاره میکردم که حضرت

ایشان بهمکینی تمام بالای آن سبیل راست ایستاده‌اند قدم بر کنار آب نهاده پای بر داشتن حضرت ایشان از سبیل

بود و جدا شدن نی‌ها از یکدیگر همان عزیزی از علمای متقی مولانا سیف الدین نام که نسبت قرابت

بمولانا نظام الدین شهید داشتند و در اواخر حروف هرات که ایشان بوده‌اند از ایشان استفاضه علوم منقول و معقول نموده یکبار در ماه

رمضان ایشان بیمار شده و ضعف عظیم یافته بشانه که ایشان را از بستر بپهلو گردانیدن و دیگر کار نمی‌توانستند

و اولاد و اصحاب و تلامذه از حیات ایشان قطع طمع کرده بوده‌اند و در مقام تهیه کفن و تابوت شده‌اند و زر

ضعف ایشان بنهایت رسیده بوده است و صعوبت مرض ایشان بنهایت انجامیده و اتفاقاً آن روز جمعه بوده است و بعضی اصحاب

بنماز جمعه رفته بوده‌اند و بعضی بمهمات تکفین و تجهیز قیام نموده و هر یک از متعلقان در شغلی بوده تا وقت

استوا شده ناگاه دیدند که در سرای کوفتند چون مردی حاضر شد گفتند که از خادمان در بیرون آمده

جوانی دیدند سرخ روی سرخ موی بلند بالا بر صورت سپاهیان نیکو از اسب فرود آمده بوده است

باسر و در

باسر و روی گرد آلود گفت که اسب مرا نگاه دارید و در زیارت حضرت مولانا آمده‌ام کنیزک وی را در اوده با شارت

و چون این سخن بوی رسانیده مولانا چشم باز کرده‌اند جوان را دیده که آثار سفر از وی ظاهر بوده است

پرسیده‌اند که چه کسی و از کجا می‌آیی گفته که از ملازمان خواجه عبیدالله ام حضرت ایشان را وقت خوش بوده است فرموده‌اند

و بشارت صحت داده و من نماز بامداد را در سمرقند با حضرت ایشان گذارده‌ام و عزم چنان که نماز شام اینجا

گذارم و در ملازمت حضرت ایشان افطار کنم حضرت مولوی گفته‌اند از این سخن شنیده‌اند و در حال خود قوتی

احساس کرده‌اند و به مدد کاری بر فراش خود بتکیه نشسته‌اند و آن جوان فراز کرده و مقداری

بلال طعام آورده و یک پیاله شربت ساخته و بخوردن ایشان داده بعد از آن وداع کرده بیرون رفته

و از خدمت ایشان مرخص شده بیرون رفته‌اند و بعضی از اصحاب و در وقت ملاقات و معانقه آن جوان سپاهی بحضرت مولوی

والله و فرزندان در خانه که باین خانه متصل بوده آن کیفیت را می‌شنیده چون آن جوان

رفته حضرت ایشان در آمده ایشان را صحیح و قوت تمام بر فراش نشسته یافته‌اند و پیاله و ظرف

پیش ایشان بر زمین نهاده دیده متحیر و متعجب گشته و صورت حال پرسیده ایشان قصه را ذکر کرده‌اند و نماز دیگر

آن روز را بر پا گذارده‌اند و بعد از دو روز بصحت کامل رجوع آورده و بتدریس و افاده مشغول گشتند عزیزی

از اصحاب حضرت ایشان که همراه آمی بوده این قصه را از فقیر شنوده و موجب تحسین ایشان گشته که مولوی میگویند

در میان سرکارداران حضرت ایشان دیده‌ام لیکن در هیچ یک صفات جمال دنیوی الحضرت می‌باشند

و هیچکس را کمال این حالت نداده و در کرت اولی که این فقیر بموافقت خواجه کلان ولد بزرگوار

مولانا سعد الدین قدس سره در ملازمت و شرف بوسی آن حضرت مشرف شده ملازمت خدمت آن حضرت

مستسعد بوده اجتماع در ظلال مجالس فقیر خطاب میکردند که چرا اینجا ایشان نمی روید و مادر تو

وانشویش حرج هنود و مخاطب خطاب درجی والانفعالی بوده ام تا وقتی که قدوة خواجه کلان را اجازت
واجب بخدمت ایشان داده اند فقیر نیز با جمعی وملازمان اعلی ایشان امر کرده اند و فرموده اند که رو در خراسان
رو که مادر و پدر تو را تشویش میدهند و این سخن را مکرر فرموده بنا بر آن بخدمت ایشان خواجه
از سمرقند متوجه بخارا شدیم و ایشان چند روزی آنجا مکث کردند و فقیر بحسب امتثال فرمان رود
متوجه ایشان شدم حضرت مخدومی الدین سید محمد بحضرت ایشان بعد از آن وداع فرموده بودند که فلان ایشان
رو که پدر و مادر تو مرا تشویش میدهند عرض کرده که راه بسته اند و گفتند نشانی را است
در تنها فرصتی بخدمت ایشان متوجه شدیم و بکریه و زاری تمام از حضرت ایشان طلبیدیم و میگفتیم تا حضرت خواجه
فرزندان ما را باز فرستاد کرت دوم که اجازت آن حرم ما را کرام بسته بکریه و زاری او را طلبی
التماس کردیم که دیگر از حضرت ایشان مطلبیم و با آنحضرت باز کذارید چون باز بشرف ایشان مشرف شده و از آن
ملازمت هر که در دیگران عادت بزرگان ما را دیگر نباید ورد و بر نفس حضرت ایشان اشارت نکردند عزیزی از مخلصان
و مجبان حضرت ایشان نقل کرد که چند مدتی که ما در سمرقند غلام از فرط غایت شده واقع نیاز به نمای علاج
داشتم در حوالی و نواحی سمرقند جایی نماند که نکرات و مکرات آنجا رفتم و جستجوی بکردم چند
نمود و بکوه و صحرا می بجوم از روی صحیح اثر و خبر نیافتم بغایت متحیر و پریشان شده دست از آن علاج بجو
و بوی احتیاج داشتم سراسیمه او میکشتم تا ناگاه در صحرای حضرت ایشان سواره بر آنجا پیش آمدند و جمعی از اصحاب و موالی
در ملازمت حضرت ایشان بودند چون از غایت اضطراب آواضطراب پیش رفتم و عنان اسب آنحضرت گرفته بنیاز مندی
تمام هر چه مرا واقعه بود در کسی خود را عرض کردم و گفتم که راه بسته مرا شما خواهید گشود فرموده اند که ما هر چه
دهقان نیم ما را بنهار ... انتم هر چه بدی طلبیده تا یافت شود در همین ابرام و الحاح میکردم و تضرع

وزاری میکردم واز غایت سلطانی غلام خود را از حضرت ایشان می طلبیدم ناگاه سلطان ایشان شنیده بوده که اولیا را
مثل این تصرف آخر ما را از غایت ضجر و بند بکه اختفا غایب میکنند چند حضرت ایشان غلام را از خود دور
انداخته عنان اسب را از دست من کشیدم چون حضرت ایشان را سبحد ملی سوار بوده چاره ندیدند لحظه سکوت کردند
بعد از آن فرمودند که در همین ده که حالا بدیه طلبیده بار بار رفتم و طلب کرده و مجوی برگشتم فرمودند باز طلب کن
خواهی یافت و آنحضرت خود را اسپ دراندند و من روی بآن ده نهاده چون یکبار در ده رسیدم غلام را دیدم که اسپ بر
پشت بر کرده پیش خود نهاده و متحیر و متفکر بر جا خشک ایستاده چون چشم من بروی افتاد او بر فت و نشسته
کرده گفتم ای علاء در این ده کجا بودی گفت من از این خانه شما که بیرون آمدم مجری را ابد را ماهی و بجوار رفع
دیگر در وقت و سخت در رعد و وقت نما نوبه هست ناگاه دو کس بهمان رسیده و بیکدست سوی بر اسپ کن که
طعام بسیار هم من سبو بر داشتم و بآب رسیدیم در لب چوی از آب آب او در خود را بنی حاضر گشتیم
واز غایت شرم و دهشت کم گشته فرو مانده ام نمیدانم که این صورت به بیداری دیدم یا بخواب
من دانستم که این تصرف از حضرت ایشان بظهور آمده است از مشاهده این حال و فتح کشف علاء رافی
الرجع الفور آزاد کردم و روی بحضرت ایشان آوردم و این صحبت ما اعتقادم نسبت بحضرت ایشان
حضرت ایشان با بعضی زمانه شد سلاطین و فقرا و ارباب دین ایشان غرض بجای ممنوع بوده و بحسب ظاهر بحضرت بعضی
زاده ها شرفا و کرامه نرسیده بودند لیکن حضرت امیر عبد الوهاب شیخ الاسلام و اقوی بکرات و مرات از نقل میکردند
مشاهده میکنند که از حضرت شیخ عبد المعطی که بعد از حضرت شیخ قطب العارفین شیخ عبد الکبیر قدس سره بغدادی اهل
بوده و مرجع طالبان علماء نیست طریقت در سبع روز تقریبا از مناقب و شمائل حضرت ایشان شیخ عبد المعطی
در میان آورده فرموده اند که جناب خواجه در تصنیف من و اینی با حضرت ایشان صحبت داشته ام و ملازمت

بخارا

برگذرگاه و در ایستادند و چندان از شمایل و فضایل حضرت ایشان بیان کردند که بیان حال آنکس که سالها
با آن حضرت مصاحبت کرده اند بعضی عدول ثقات از حضرت مولانا زاده فرکتی که مرید حضرت مولانا نظام الدین
علیه الرحمه بوده اند و بعد از وفات مولانا بملازمت حضرت ایشان بسیار میکرده اند نقل کردند که وی فرمود که روزی
در ملازمت حضرت ایشان از دهی بدهی میرفتیم و اتفاقا فصل زمستان بود و آفتاب روی بزردی آورده و تا منزل
هنوز دو میل شرعی راه مانده بود و آن صحرا هیچ پناهی نداشت که بآن ملتجی توان شد و در آن نواحی
بیگاه و راه مخوف بود و دزد بسیار و من در آن حال حیرت میبودم و حضرت ایشان بسیار مستعجل میرفتند
این خاطر بسیار غلبه کرد روی باز پس کرده فرمودند که مترس و تردد بخاطر راه مده چون بدر
منزل رسیم هنوز آفتاب غروب نکرده باشد بمقصد رسیم آنچه فرمودند قریب زمانه برانی دندند
گرفتند و ما نیز در عقب حضرت ایشان میراندیم و هر زمان در جرم خورشید نگریسته میدیدم که
همچنان بر کنار افق ایستاده و هیچ تغییر و افول ندارد و بر منوال است که بر روی افق بود
کرده تا وقتی که بدیه رسیدیم در وقت آفتاب بیکبار چنان غایب شد که هیچ اثر از وی
نماند و عالم یکبارگی تاریک شد بمثابه که رؤیت الوالی ما را محال
بود حیرت غالب گشت و دانستم که این همه از تصرف حضرت ایشان بوده است و چون از اسب فرود آمدیم و نزدیک
ایشان رفتم گفتم خواجه چه بود ... فرمودند که این سر را با کسی مگو که این همه از آن
طریقت است

وهیبت

فصل سیوم در ذکر کرامات و مقامات اولاد و اصحاب آن حضرت که مشاهده نموده اند و نقل فرموده
و در اثنای نقل شمه از احوال هر یک از ایشان بعضی خوارق کرامات که مشهور است ذکر نموده خواهد شد حضرت خواجه محمد عبدالله که بخواجه کلان خواجه
و بخواجگی خواجه رحمهم الله مشهور اند فرزند کلان حضرت ایشان بوده اند و آراسته بانواع علوم و مقامات

ظاهر

ظاهر و باطن و دانشمند متبحر بوده اند و در علوم عقلی و نقلی در رتبه کمال داشتند و در حقایق علوم سنت
بر وجهی دقیق النظر و حدید البصر بوده اند که هیچ دقیقه از نظر حقیقت بین ایشان پوشیده نمی گشت و با
وجود تبحر در علوم ظاهری از نسبت باطنی حضرت ایشان بغایت بهره مند بوده اند از تصرفات و خوارق عادات ایشان
حکایات بسیار میکنند و حضرت ایشان خدمت خواجه کلان را تعظیم و توقیر بسیار میکردند زیاده از آنکه نسبت بفرزندان
بجا آرند روزی جمعی از فقرا مشاهده افتاد که حضرت ایشان در محوطه ملاباد در حجره بودند و فرزندان دیگر
بسته و بی تکلف نشسته و بعضی از خواص اصحاب و خدام در آن طراز بودند ناگاه کسی خبر آورد که حضرت خواجه کلان
می آیند و حضرت ایشان در آن وقت در و سینی حجره بودند و فی الحال بر پای شدند و برخاستند و چند قدم
باستقبال حضرت خواجه کلان خواجه علیه الرحمه پیش رفتند پس خواجه را آنچه در اوده نزدیک خود برهم
اصحاب مقدم نشاندند و جمعی از علما و موالی سمرقند نیز همراه خواجه کلان خواجه علیه الرحمه در آمده بودند و از زمانی
سکوت کردند حضرت ایشان خواجه کلان را گفتند سخنی گویید و فایده فرمایید خواجه کلان تواضع کردند و حضرت
ایشان تعظیم فرمودند و بسخن در آمدند و در آن اثنا تکلف و گویایی کردند و خواجه کلان در اثنای سخن اقوال
و با تحقیق چنانچه همه دانشمندان حاضر را استحسان و تعجب آمد ایشان متعجب شدند بعد از آن از زبان و شریعت او
چون فارغ شدند بعد از لحظه خواجگی خواجه برخواستند و حضرت ایشان خدام را بشانه پیش نهادند بعد از آن
دریوزه کنند و فوطه بستند روزی حضرت ایشان از جمله خواجگان بعضی عزیزان پیش خواجه کلان رفته بودند
و متوجه جانب ورسین شدند و فقیر ساده و تنها از عقب روان شدم و راه گم کرده سرگردان شدم و آن شب
در راه ماندم چون روز دیگر بورسین رسیدم حضرت ایشان بعد دیگر تشریف برده بودند لیکن الحال الحمد لله بملازمت خواجه
کلان رسیده شد و ایشان پیش از آنکه فقیر شنیده بود و مصنف والد علیه الرحمه را دیده چون فقیر را

وحقائق

[illegible]

شناختند التفات بسیار کرده از احوال والد حضرت ما پرسیدند و فرمودند شنیده ام که نفس او را تاثیر
تمام است در نفوس خواص و عوام و در معانی تفسیر و حقایق تاویل بی نظیر و عدیل است بعد از ان سخنان در میان آمد و بعضی
در آیت یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم شروع کردند و اقوال علمای ظاهر و باطن را گفتند و تاویل
حکما که میگویند مراد از نار آتش غضب نمرود بود و برد آن اطفاء نایره غضب او را رد کردند و بمقدمات
معقول ایشان اثبات کردند که برودت عارض ماهیت او شده و در اثبات این معنی چندان ابحاث دقیق و اقوال
اهل تحقیق بیان کردند که اگر کسی آنرا قید کردی در آن رساله توانستی نوشتن بعد از ان فقیر را بشارت
نگاه داشتن و توجه بوقت خلوات نهانه کرده اند و در ان ایام ولیکن بحسب ظاهر در باطن التفات می نمودند و عنایات
میفرمودند و در خلوت شرایط ملازمت و آداب صحبت حضرت ایشان اشارت میکردند و از دقایق این طایفه علیه نکات
بر زبان می آوردند و بعد از سه روز فقیر را رخصت دادند و سواره بمحله خواجه کفشیر باز فرستادند و ان ظهور
شاه بخان و استیلا او بجانب سمرقند بجایی آمده که فرار نموده رسیده و انجا رحلت [illegible] الوالد
بعد فوت خواجه کلان ارتباط شکند آورده اند و در جوار مزار فایض الانوار شیخ ابو بکر قفال شاشی در زیر پای والده
خود مدفون شدند حضرت خواجه کلان میفرمودند که در مبادی حال که حضرت ایشان در تاشکند می بودند و فقیر از اوقات عمه فقیر
خواسته اند که ضعیفه را از اقربا که در همسایگی ایشان بیمار بوده عیادت کنند حضرت ایشان فرموده اند که عیادت
حاجت نیست و مانع شده اند بعد از ان بجای دیگر رفته اند عمه فقیر بعد از رفتن حضرت ایشان [illegible] قصد عیادت
آن عزیزه کرده اند و با خود گفته حضرت ایشان بکوک رفته اند لحظه روم و بیمار پرسی کنم و صله رحم بجای آرم
چون قدم از خانه بیرون نهاده اند حضرت ایشان را دیده سواره پیدا شده اند که فرموده اند که بعیادت میروید بر گردید نمی
ترسید که شما نیز بیمار شوید شما را عیادت باید کرد و ایشان بر گشته اند و حمی بایشان در خانه نهاده اند

بیمار

بیمار شده اند و بسبب تحرق بر بستر افتاده اند و بعد از چند روز که حضرت ایشان از دکوک مراجعت کرده اند و بعیادت
عمه فقیر آمده اند و گفته اند که چرا باید بیمار رسید و بیمار شد [illegible] کلام فرموده اند که عمه من از ان ساعت
بوده و بواسطه التفات حضرت ایشان بدرجات عالیات رسیده بودند تا آنگاه که از حضرت ایشان نقلها میکردند میگفتند حضرت
ایشان در جوانیها در تاشکند می بودند که هر گاه ایشان را قبض عارض شدی مگر از نقابها بیرون در حجره آمدندی و باز در علاج
و هر بار که در خانه در حجره آمدندی بطریق خلع و لبس در صورت دیگر ظاهر شدندی اگر فرضا ده بار در آمدندی
هر بار بصورتی دیگر در آمدندی چنانچه ضعفا که در حرم بودندی از شکل ایشان در غلط افتاده فریاد میکردندی
حضرت ایشان خلع آن صورت کرده بصورت منتقل میشدند و آن قبض نفع میشد و این صفت خلع و لبس از حضرت ایشان
اکثر در حالت قبض مشاهده افتاده و احوال این خلع و لبس حضرت الخضرت مخدومی مولانا نور
الدین عبد الرحمن جامی قدس سره در نفحات الانس نوشته اند جناب ارشادمآبی خواجه عبید الله ادام الله تعالی
ظلال ارشاده علی مفارق الطالبین فرمودند که چون بصحبت حضرت مولانا یعقوب چرخی علیه الرحمه
رسیدم بر روی مبارک ایشان اندک بیاضی بود شبیه الکه موجب نفرت طبیعت میباشد و بابس
لباسهای درشت میکردند که نزدیک بود باطن من از ایشان منقطع شود و ایشان تمام جهد کردند تا بسیار
مخفی گشتم بار دیگر که بمجلس شریف ایشان رسیدم در بعضی صور مجبوب ظاهر شدند که هر گز هیچ کس چنان محبوب
ندیده بودم و با من لطف بسیار نمودند و در وقتی که حضرت خواجه این سخن میفرمودند در خاطر این
فقیر بصورت عزیزی بر آمدند که چرا رابطه ارادت و محبت تمام بنسبت وی بجوش نیاید بود که از دنیا
رفته بودند فی الحال خلع آن صورت کردند چرا نصوان [illegible] که شاید ان صورت همین در خیال من بوده
باشد بعد از ان از بعضی همراهان شنیدم که وی نیز مشاهده کرده بود عقیده این فقیر

ان خلع و لبس بشعور و اختیار ایشان بود اثبات این معنی را که از حضرت مولانا یعقوب نقل کرده‌اند راقم
این حروف از حضرت مولانا جامی مزار حافظ اسماعیل روجی که هر دو از اصحاب حضرت مولانا
سعد الدین کاشغری قدس سره بودند شنیده که گفتند ما روزی همراه حضرت مخدومی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بودیم
و آن خلع و لبس را مشاهده نمودیم به تصور کرامت مولانا سعد الدین قدس سره آمده بودند و این صورت در هرات واقع شده بوده سبب
بر لب جوی انجیل در منزل [illegible] در زمان سلطان ابو سعید بن [illegible] حضرت خواجه کلان علیه الرحمه مسموع شده
در تاریخ حضرت ایشان هنوز با تمامه سلطان ابو سعید را شکسته بکوچ لب قند بیامدند نوبتی بکار افتادم
حضرت ایشان بسمرقند و برا گفتند که از آن جهت ما صدقه قوت عسل صرف بیاورید قوتیار را شده
بر عسل کرده سبب و سر ما را از استحیای که فهمید کرده برده آن روان شده اتفاقا در بازار بر دکان
بر در دکان بزازی نشسته و قوتیار را پیش خود نهاده ناگاه زنی جمیله که آشنای آن بزاز بوده
آنجا پیدا شده و بر کنار آن دکان نشسته و با آن بزاز گفت و گوی کرده و آن قوتیار در وی نظر
ناشایست بجای وی انداخته بعد از آن حرف نظر کرده و قوتیار را از پیش او برده آوند اشکنداور در
بمنزل حضرت ایشان رسیده آنحضرت بصحرا رفته بوده‌اند آن قوتیار را محبوس کرده خواسته که از عقب رود ناگاه حضرت
ایشان رسیده‌اند وی آن قوتیار را پیش آورده چون نظر مبارک حضرت ایشان بر وی افتاد در غضب شده‌اند و فرموده‌اند که
این قوتیار بوی شراب می‌آید و نسبت لوی [illegible] شده فرموده‌اند که ای [illegible] من از تو عسل طلبیده‌ام تو از برای
من شراب می‌آری وی گفت که من عسل آورده‌ام سر به مهر قوتیار را گشاده شراب بوده پوشیده نماند که
حضرت خواجه کلان را اما حضرت سید تقی الدین محمد کرمانی بوده‌اند و ایشان را از صلبیه حضرت سید [illegible] دو صلبیه
بود پسران خواجه نظام الدین عبد الهادی و خواجه [illegible] و خواجه محمود و خواجه عبد الحق دام ظلال فضائلهم

وحضرت

وحضرت خواجه کلان بعد از وفات صلبیه حضرت سید حسنی دیگر کرده خواجه محمد پسر خواجه نظام الدین را در خود
خواجه عضد الدین از اولاد صاحب هدایه بوده‌اند واقع شده بود و از صلبیه دو پسر و دو صلبیه
داشتند پسران خواجه عبد العلیم و خواجه عبد الحمید و خواجه ابو الفیض و نیز حضرت خواجه را از کریمه حاصل
یک پسر دیگر بوده خواجه محمد یوسف نام خواجه محمد یحیی رحمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان
بوده‌اند بغایت جمعیت و مقبول الحضرت خدا که در آخر حیات حضرت ایشان خواجه را قائم مقام خود ساختند
و تولیت مزار فایض الانوار خود را با ایشان تفویض فرموده‌اند که حضرت خواجه بمجلس حضرت ایشان در آمدندی
و معارف و حقایق گفتندی و در ایام حیات حضرت ایشان خواص بودندی الحق که ایشان از علمای ایشان و عرفا
بوده‌اند حضرت مخدومی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره حضرت خواجه محمد یحیی را بغایت معتقد
بوده‌اند و توقیر می‌فرمودند روزی می‌گفتند که خواجه محمد یحیی بطریقه خواجگان قدس الله ارواحهم
مناسبت تمام دارد نسبت علمیه بخواجه کلان و خواجه عبد الرحمن غالب و نسبت جذبه بر خواجه محمد یحیی در ایامی که
حضرت خواجه محمد یحیی بهرات تشریف آورده بودند روزی فرمودند که پدر مولانا محمد [illegible]
تو نیز همراه ما باشی در ملازمت ایشان رفتیم و حضرت مولانا بادب و تعظیم هر چه تمامتر از منزل که متصل
مسجد جامع داشتند بیرون آمدند و حضرت خواجه را دریافتند و بمنزل در آوردند و صحبت کرم داشتند
و از اول تا آخر آن مجلس بسکوت گذشت روز دیگر بخدمت مولانا رفتم فرمودند فلانی این لطف و حسن
استعداد که حضرت خواجه دارند دی روز که بصحبت نشستند چنان شیفته لطف و نسبت ایشان شدم که
نزدیک بود که فرو دادم [illegible] باید این صحبت را از آن حضرت خواجه عرض کنی خوشدل شدند و فرمودند که
من دی روز در صحبت مولانا نفی خود و اثبات ایشان کرده هر چه از خود دیده‌اند از خود دیده حضرت خواجه

بعد از وفات حضرت ایشان بر بزرگ از افاضل الانوار الحضرة الطیبة خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم خواجه علیم داشتند
و خاطر شریف به نسبت جمعیت ایشان عزیزان حرکت می نشستند و چند سال ملتزم ایشان بوده چون نماز خفتن بجماعت
میگذاردند فوطه کلاهی باطنی بشش زرعی بر کمر محکم می پیچیدند و در مقابله قبر مبارک حضرت ایشان دو زانو بر افشانده می نشستند
و بر وفق حوالج ایشان از وقت گاه فضای الحجر طلوع صبح بودند و همه آن بجهد و بمنحو ایستادند لا و هم همچنان از آثار انفاس ایشان در حضور
و جمعیت حضرت ایشان باهمی یافتند و تغافل شان از حضرت نزدیکی ایشان آن ایشان فوائد ایشان بخاندان خواجگان قدس الله تعالی
ارواحهم از اذن و اخلاص تمام داشتند بعد از وفات حضرت ایشان بجمع رفته بودند و بمنحو حجله خواجه کفشیر بر سر مزار
ملازمت حضرت خواجه محمد یحیی ایشان رسیدم و در صحبت ایشان حضور تمام می یافتم بار روزی بمدرسه ایشان رفتم و ایشان در
بودند در روز الابد کالخجره نشستم و انتظار ایشان می بردم در اثنای آن بخاطرم افتاد که حضرت ایشان در این صفه کاه در
باطن مستعد این صفه تصرف می کرده اند و آثار ابعاض خود و شعور مهمی رسانیده ایا قدس خواجه وقت
تصرف دارند یا قابلیت غیب که خاطر جمعیت وی کار بند درین اندیشه افتاده این خاطرم غلبه کرده ناگاه
خواجه بیرون آمدند و نزدیک نشستند و زمانی سکوت کردند بعد از آن فرمودند که
ارباب تصرف بر انواع اند بعضی ماذون و مختار اند که باذن حق سبحانه و باختیار خود هر گاه خواهند و در باطن هر که
خواهند تصرف کنند و او را بمقام فنا و بیخودی رسانند و بعضی دیگر از آن قبیل اند که با وجود قوت تصرف جز بامر
غیب تصرف نکنند تا از پیش ماموره نشوند بکسی توجه نکنند و بعضی دیگر آنچنانند که گاه گاه صفتی و حالی بر ایشان
غلبه کند که در غلبه آن حال وقتی که مغلوب باشند در باطن مریدان تصرف کنند و از حال خود اختیار
متاثر سازند ایشان گه نه مختار بوده اند ماذون و نه مامور نه مغلوب از وجه بهم تصرف ناشایست بداند و درین نفس
التفات کردند که جرا کیفیتی دست داد که بیخود شدم و بر شعور افتادم و از خود و غیر خود ذاهل شدم

و این بیخودی خیلی در اثر بود از آنکه بشعور آمدم چشم گشاده دیدم که ایشان در گاه بحجره برگشته باطل بوده ام
و قدس خواجه چشم پوشیده مرا انتسبه ام در احوال بار نشستم و حق الیقین حاصل شد که قدس خواجه از
ارباب تصرف قدس خواجه بقا شعور و تنند خوی بوده اند و از غایت محبت حضرت ایشان غیرت عظیم داشتند
که هر کس بمجلس الحضرت می آمدند و آنجا الذین ایشان صحبت را ناز عرکند داشتند زیرا که بعض از خواجه تنها خورده بودند
و خواجه که در اثر غیرت اصحاب ترک صحبت ملازمت حضرت ایشان کرده مجلس را باز گذاشته متوجه نمی گشتند
غیره و کثرت اولی بیخواب رفته اند و کثرت تابعه بار همراه و کثرت لشکر نا برد و لیکن هر بار که خواجه سفر
اختیار کرده اند حضرت ایشان بقوت جاذبه و توجه باطن صاحبهم خواجه را از راه بر گردانیده اند روزی در مرشی
بعد از نماز پیشین حجره ایشان خلوت ساخته و عرض احوال باطن خود می نموده و الحضرت التفات بایشان می
فرموده اند و صحبت بیفایت گرم میگذشته و اتحاد در میان بوده اند تا وقت عصر در آنند متوجه ذکر ایشان
مخلوق و صحبت حضرت خواجه اند در اول وقت بانک نماز داده حضرت ایشان بطریقت رخوا و بعضی صحبت یاران با تمام
رسیده بیم کار ماند و خواجه گمان برده که مگر اصحاب غیرت کرده و در شک افتاده و خواجه را
عرفصد... بیرون آمده در آن وقت که برخاستند و در باب تکرار گویند صحبت را بهم زنند بغضب چه تمام تر بیرون آمده اند
و اصحاب گفته اینک رفتیم و حضرت ایشان را بشما گذاشتیم تا بدو و آنجمعی خواجه بنواحی صحبت دارند و هم الخطر است که
از حضرت ایشان رخصت خواستند بر عزیمت سفر حجاز روی بجانب ایشان نهاده چنانچه بعد از فرصت فاد ایشان و متعلقان
ایشان و واسته قطع قفل رهتان و شتران و اسباب سفر ترتیب داده بمحل تمام از عقب رفته اند
و در باب اموری بحدت خواجه ملحق شده اند و جمعی خواجه از وی شرد در راه بیکار بعد از روان شده اند
در بیابان اقصی شور و غوغا در افتاده و آن قصه را بحضرت ایشان عرض کرده اند و الحضرت از رفتن خواجه متاثر

نموده‌اند و قاصدی را بر سبیل تعجیل بخراسان فرستاده‌اند پیش حضرت مخدومی مولانا نور الدین عبد الرحمن
جامی قدس سره که اگر توانند خواجه را برگردانند و چون خواجه بهرات آمده‌اند بر مزار فایض الانوار حضرت
مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره در منزل خلیفه ابو الکه نزول کرده‌اند حضرت مخدومی مقدمات بازگشتن را بمحاسن عبارت
و لطف استعارت در میان آورده‌اند خواجه از روی ادب و تواضع گفته‌اند که علمای این عزیزان در ظاهر تنصیص بسبب
بر دفع آن فتاوی نوشتم و دیگر حضرت مخدومی هیچ نگفتند و قاصد حضرت ایشان مایوس برگشت و خواجه بعد از هفته
بجانب یزد متوجه شدند و چون به یزد رسیده‌اند هر بار که از آنجا قصد کوچ کردن می‌کرده‌اند ایشان را تبی محرقه روی
می‌داده و چون فسخ عزیمت می‌کرده‌اند فی الفور مفارقت می‌کرده آورده‌اند که حضرت ایشان نمی‌گذارند تا آنکه در آن ایام در یزد
ما بوده‌اند شبی خواب دیده‌اند چون بیدار شده‌اند هم در اول شب با ضطراب تمام بیخود و از لوازم
برخاسته‌اند و پای برهنه بر سر طویله رفته‌اند و اسب خاصه را بی زین برهنه سوار شده بجانب هرات روان شده‌اند
و این کردن بنده املای زاد و خادمان بر جستجوی ایشان رفته‌اند و خواجه فرموده‌اند که خواب دیدم که از فقر
می‌آید که حضرت ایشان و اطلبیه الله بجانب کشش نمی‌رسد پس از آن اسب برهنه زده و بتعجیل بر تمامی متوجه
خراسان شده و ملازمان و متعلقان بر عقب استعجال احمال و اثقال را در منزل دیگر بخواجه رسانیده‌اند چون
بهرات رسیده‌اند بجای عزیمت را قوی بود و نیز در ملازمت حضرت ایشان متوجه سمرقند شده‌اند و در آن سفر
در اوایل ربیع الاول سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه بود با آنکه این فقیر اسب استر راه وار نداشت
همراهی نتوانست کرد از جهت آنکه خواجه بغایت عجز داشتند و اسب بسیار از ایشان در راه مانده بود بخاطر
گذشت که بخدمت خواجه عرض کنم که این عزیمت تصمیم حجاز بود و این جمعیت حضرت ایشان با ادب نگاه
داشتم تا خود اظهار کنند پس چون بچهل دختران رسیدند فرمودند که فلان غایت شدید برم تو از همراهی

جمل دختران از هرات دو منزل است ۱۳

بتشویش

بتشویش می‌آید باید که با متعلقان کمین غم‌خوار انتد بفراغت آیین باد و در سمرقند با ما باشند که بخاطر
رسیدگان عزیمت تصمیم حجاز چه بود و این جمعیت حضرت ایشان کیفیت حال این که شیخ در یزد عزم سفر حجاز
کرده‌ام بجواب داده‌اند که چون بسلامت آمده‌اند و کفش‌ها بجانب قندهار کشیدند و چون بیدار شده‌ام
قلق و اضطراب و شوق و انجذاب بجانب حضرت ایشان از باطن خود یافتم که چرا بی تحاشی و بی آرام ساخت
و مجال توقف نماند هم در اول شب از جای جستم و پای برهنه بر سر طویله رفتم و اسب برهنه
سوار شدم و تا زمان آن همچنین که مشاهده می‌کنی روان شدم و التفات حضرت ایشان ضمیر در کردن حال اگر کسی حال
جا خود میده اند و یقین میدانم که بلاقات حضرت ایشان رسیدم این قلق و اضطراب آن تسکین نخواهد یافت این
گفتند و تا زیانه بر اسب زدند و تند رانده‌اند و فقیر همراه جمعی از ملازمان و خدم از بعد از یکی دو روز
بملازمت و اصل شدم خواجه تقریر فرمودند که بعد از مراجعت از یزد بیکبار داعیه سفر حجاز
خاطر افتاد و قوت گرفت بخدمت مولانا سعید حسن توسل جستم برای رخصت حال کنند و مولانا
بوقت فرصت عرض حال کردند حضرت ایشان رسید که غرض ازین سفر چیست مولانا از فقیر پرسیدند که این
حدیث را امام عزیمت ... کرده‌اند که حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده که من زار قبری فکانما زارنی حیا حضرت ایشان
فرمودند که مارا در جواب اول روز جهلت دادند ما بشیم مصلحت درین سفر نمی‌بیند ادعیم که حضرت صلی الله علیه
و سلم ظاهر شدند و فرمودند در قدم آنحضرت مانده‌ام فرمودند که والدخول الطلب باصحب داریم من دو دیدم حضرت ایشان را
تنبیه کرده بمحل و حضرت علیه الصلوة والسلام ایشان را بر دست راست خود نشانده‌اند و من پیش روی ایشان
نشسته‌ام و من بیش انگشت دیدم چشم پوشیدم بعد از لحظه سر بر آوردم نظر کردم حضرت علیه الصلوة والسلام
دو تن دیدم و حضرت ایشان پیدا نبودند هر چند امعان نظر کردم میان آنحضرت و ایشان هیچ امتیاز نشد

و معلوم نکشت که آنحضرت کدام اند و این اسیر کداه در بین حیرت و دهشت بیدار شدم و وقت تهجد بود فی الحال
طهارت ساختم و بملازمت حضرت ایشان آمدم دیدم که نماز تهجد گذارده اند و مراقب نشسته
آمده ام تبسم کنان بجانب ما [illegible] و فرمودند که خواجه [illegible] و مراد خود [illegible]
نه چندین بزرگ و بیدار غیبت من بر سر بر قدم جناب ایشان نهاد و دیگر اشغال این دو ولی در باطن ندادم راه خواجه
میفرمودند که حضرت ایشان رابطه نسبت رابطه اشارت کرده بودند در خاطر افتاد که آیا توجه بروی مبارک
حضرت ایشان باید کرد یا بچشم آنحضرت چون بجانب آنحضرت نظر کردم انگشت شهادت بر سینه نهادند و بروی مبارک خود
نهادند معلوم شد که نظر بر سینه و بروی مبارک حضرت ایشان می باید کرد بعد از آنکه اصحاب رفتند و خلوت شد
تمام تصریح کردند و هم خواجه میفرمودند که یک نوبت در باطن تشویش پیدا شده بود و خاطر
بجانب حضرت ایشان درآمدم و جمعی سرکار دران جا میگذرانیدند و گفت و گوی ایشان
دور و دراز کشید و بغایت ملول و تنگدل شدم ناگاه چنانچه در هر یک [illegible] بر آن در حب
اندازه همه یکبارگی برخاستند و [illegible] باطن تمام از هجوم خواطر و از آن [illegible] خلاص شد
و اطمینان حاصل کشت در آن حالت بجانب حضرت ایشان نظر کردم دیدم که چشم مبارک آنحضرت سرخ شده و تیز تیز
در من مینگرند پس آه [illegible] شنیدم [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] حضرت ایشان [illegible] شدند و فرمودند [illegible] که گر را
در باطن تشویش باشد برای خاطر وی کار و بار خود را نتوان گذاشت این نوع چیزها
بخاطر نمی باید راه داد اگر [illegible] افتد [illegible] باید کرد که از وی
این چنین [illegible] نشود و در تشویش نیفتد حضرت ایشان در خلوت بحضرت خواجه محمد یحیی علیه الرحمه

رابطه نظر
در وقت [illegible]
در میان [illegible]
[illegible] اصحاب حاضر بوده اند

این نوع چیزها بخاطر
نمی باید راه داد

ذکر حضرت

ذکر حضرت امام همام سعید شهید ابو عبدالله الحسین رضی الله عنه بیان کرده اند و از آنحضرت حکایات و احوال می
آورده میفرمودند که [illegible] امام [illegible] و ملایمت تمام [illegible] از قرابت آنحضرت [illegible]
او در خطه [illegible] حضرت [illegible] شاه بیگ [illegible] سمرقند [illegible] در روز جمعه در اوایل
[illegible] خواجه [illegible] مواخذه و مطالبه بودند و جمیع [illegible] و اموال و اسباب و املاک
ایشان را فرو گرفته خدمت خواجه در آن اوقات میفرمودند که امیدوارم که در ایام عاشورا از آن
حضرت ایشان بارها مرا این بشارت میدادند ظاهر شود و در آن ایام
خان این را امارت خراسان داده بود و ایشان و اولاد و ازواج و سایر متعلقان
و ملازمان متوجه خراسان شده بودند در آن وقت جمعی از امرا [illegible] برای
تدبیر [illegible] و گذاشتن خواجه و اولاد ایشان از خراسان [illegible]
کرده اند که روان کردن خواجه و اولاد [illegible] از خراسان [illegible]
صلاح ملک [illegible] آن میدانیم که [illegible] شیبانی خان [illegible]
بنیاد [illegible] نهایت [illegible] خواجه
بیچاره شده و فرموده اند که هر چه صلاح ملک و دین و دولت [illegible]
اسپی [illegible] از اسبان خاصه خود [illegible] می داده اند و بر [illegible] خواجه
بتعجیل [illegible] فرستاده که جمعی از امرا قصد شما دارند [illegible]
فرستادیم که [illegible] اعتماد تمام است [illegible]
ندارد و باید که [illegible] از میان مردم خود بیرون آیند و تنها سوار شده [illegible]

و خاطر شریف را از اولاد و ازواج و متعلقان جمع دارند که ما اینجا در رعایت ایشانیم و نگاهشان
گذاشته که هر ضرری و آفاتی بایشان رسید چون حضرت ایشان غالب از اَلجوت خواجه رسانیده اند از آنجا که غیرت
و حمیت اسلامی بود تنها گذاشتن اولاد و ازواج و متعلقان را جایز نداشته اند با پنج … خان
گویند که حضرت ایشان را در خلوت اهیف ظهیر بشارتی میدادند و اشارتی میکردند بانتقال
از این سرزمین و امید میدارم که انچه خیر منست من آید خان گوید که شما کم فرمودید که
جز آنکه بعضی خبر اولی اجانب باز فرستاده اند و از راه کرمینه متوجه خراسان شده تا بقریه تغیغه [illegible]
رسیده اند که نه فرسنگی از سمرقند دور است و در اثنای راه … تعجب و تحیر میفرموده اند که
یقین میدانم که اشارت دوست حضرت ایشان حق و صدق بود و اثری از آن ظاهر نشد ایا در ضمن این
چه حکمت بود تا آنکه بقریه کبربت که از مضافات تاشکند است رسیده اند و آن روز یازدهم ماه محرم بوده
از سال مذکور ناگاه جمعی کثیر از قوم اوزبک قریب بسیصد سوار از عقب خواجه در آن صحرا رسیده اند
و خواجه را با دو فرزند بزرگوار ایشان خواجه محمد زکریا و خواجه عبد الباقی بدرجه شهادت رسانیده اند
و از متعلقان جدا ساخته بسمرقند برده اند و سایر اولاد و متعلقان را باز گردانیده اند و جمعی از مخلصان و محبان
نعش خواجه و اولاد ایشان را الحاصل خواجه کفش آورده اند و در آن روز در سمرقند از کثرت و ازدحام
خواص و عوام بجهت نماز جنازه خواجه و اولاد ایشان قیامتی قایم شده بوده و بعد از نماز
جنازه خواجه و اولاد ایشان را در محوطه ملایان نزدیک بقبر مبارک حضرت ایشان دفن کرده اند
رحمهم الله تعالی رحمة واسعه مخفی نماند که حضرت ایشان بعد از وفات والده حضرت خواجگی خواجه محمد زاده را از
اقربای خود بجهت ازدواج در آورده بوده اند و حضرت محمد یحیی از وی در وجود آمده و خواجه

محمد

محمد یحیی را الحق تا اهل حق تعالی سیر … از وجود و صلابه کرامت کرده بود پسران خواجه محمد زکریا
و خواجه عبد الباقی و خواجه محمد امین روح الله ارواحهم

مولانا سید حسن رحمه الله تعالی

از اعاظم اصحاب حضرت ایشان بوده اند و از سالکان و ملازمان قدیم بعضی مخادیم چنین گفته که در مبادی حال که
حضرت مولانا هفده ساله بوده اند و والد ایشان را در تاشکند آورده اتفاقاً پیش حضرت ایشان ظرفی از عسل
حاضر بوده مولانا متوجه آن عسل شده اند و مشغول آن گشته در آن اثنا از مولانا پرسیده اند که ای کودک چه نام
داری مولانا گفته اند عسل حضرت ایشان تبسم کرده فرموده اند که این کودک را طالب تمام است این معنی اگر … عسل و از
خبر این سخن شوق … از آنکه خود را الباد در یاد … گم کرده جز نام عسل بر زبان نمی آوردند و اگر کام … جای او را چیزی
از عسل جای … میکرده اند هر آینه توجه و شوق او بان جانب قوی خواهد بیش حضرت مولانا از والد ایشان
گرفته بحجره تربیت خود در آورده بمکتب فرستاده اند تا قرآن و سواد روان کرده اند بعد از آن تحصیل
علوم با حضور … مشغول شده تا دانشمند متبحر گشته اند و در آن اثنا بتصرفات باطنی حضرت ایشان تربیتها
یافته اند تا بمرتبه کمال بلکه بدرجه تکمیل و کمال رسیده اند از بعضی اکابر اصحاب استماع افتاده که
حضرت مولانا سید حسن قوت تمام داشتند در تصرف با طالبان مستعد لیکن بنابر رعایت ادب … که
با حضرت ایشان در زمان حیات کسی تصرف نمیکنند و خود را در آن مقام نمی دیدند بعضی از ایشان نقل کردند که چند روزی
حضرت مولانا سید حسن در محوطه ملایان ساکن شده بودند و حضرت ایشان در آن اثنا از حضرت مولانا قاسم
پرسیده اند که مولانا سید حسن را عیادت کرده اند فرموده اند که حضرت ایشان تند شده گفته اند که شما بوی … کهمان
… برده اید و … بر تربیت ترا … مولانا قاسم هنوز پنجاه سال دیگر ملازمت می باید کرد از بعضی
عزیزان استماع افتاده که روزی حضرت ایشان در حق مولانا این عبارت فرموده اند مولانا سید حسن ما

در کمالات معنوی از شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره هیچ کم نبود فوق ایشان بود این قدر که شیخ رکن الدین
علاء الدوله شیخ بودند و مولانا سعید حسن شیخ نبودند **رشحه** حضرت ایشان می فرمودند که مولانا رکن الدین خوافی علیه الرحمة
می گفتند که حضرت شیخ بهاء الدین عمر و حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله را مرید شیخ محمد خواجه فضل الله ابو اللیثی
نقل کرده به ایشان در قهر شدند و استبعاد کردند لیکن هیچ دلیل بر استحاله این نداشتند بلکه قدرت شیخ از حضرت ایشان که مثل الحط
حد دلیل جواز است و از حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره نیز منقول است که فرموده اند که حضرت بهاء الدین و نهایت
ابو یزید بسطامی ابتدای شیخ خواجه نهایتی نخواهد بود لیکن چون عقیده سلف بعضی را باعث شده که این معنی را دور می دانند
اما بنا بر جهت مذکوره وقوع کمالات اکابر متاخرین بیشتر از متقدمین سلف و متقدمین به حسب خلوص و متاخرین مفضل
بوده راقم این حروف وقتی که حضرت ایشان در محله خواجه کفشیر می بودند احیانا به ملازمت حضرت مولانا سعید حسن
علیه الرحمة می رسید و از ایشان التفات بسیار می دید روزی حضرت ایشان از سمرقند آمده بودند و در محله خواجه کفشیر
نزول فرموده بودند و پادشاه و امرا و اعیان سمرقند به ملازمت حضرت ایشان آمدن گرفتند دو سه روز فقیر از صحبت ایشان جدا بود حضرت
ایشان مجرد بوده و دران ایام بیت این معنی در خاطر می گذشت و این نیز بر دل می گذشت که کاش که حضرت
ایشان را با سلاطین و حکام اختلاط و آمیزش نبودی و در زاویه وطن ساختندی تا باز این کمال ایشان
برده آمدندی بدین خیال و امثال آن به ملازمت حضرت مولانا رفتم دیدم که ایشان با جماعه نیز از مولویان و ایشان را می شنیده اند
و کتاب احیاء العلوم چند عدد پیش نهاده و مقابله و تصحیح می کنند چون مرا دیدند ترک مقابله کرده زمانی سکوت
کردند بعد از آن متوجه فقیر شده فرمودند که دانشمندی نقل کرده اند که یکی به ملازمت حضرت ایشان رسید همین به خاطر وی افتاده که
چرا در کنج تنها و گوشه نمی نشیند در میان مردم این همه تردد می کنند و با آمد و شد سلاطین و حکام و ظلمه
گرفتار شده اند و حال آنکه ایشان را زندگی و حیات و رغبت ایشان اند و خاطر مبارک ایشان از جهت باطن ایشان کما رند ایشان خاطر

مکرر

مکرر آمده و متحکم شده چون پیش حضرت ایشان نشستم فی الحال متوجه من شده فرمودند که کار اسلام مشکل شده
از شما پوشیده نیست که سلاطین و حکام و ظلمه بیحد پیدا می شوند و بدر رعیت و مسلمانان از ظلم ظالمان
و ستم ستمکاران نجات می یابند و به سبب اوقات و رسم و عادات اجتماع از هر طرف می شود پایمال و از راه حق
مظلومان را در دست ظالمان گذارد و کنج گوشه رود و به عبادت و تربیت اهل ارادت مشغول شود اهم و اولی
از این دو کار نسبت با این بیچاره کدام است و به کدام از این دو کار مشغول شود که بهتر بود من گفتم ترک عزلت و انقطاع
ظلمه بر تقدیر فرض امکان نزد بنده در این وقت از اختیار عزلت و عبادت و گذاشتن مسلمانان به ظالمان موجب
وزر و وبال باشد حضرت ایشان تبسم کنان فرمودند که چون خود فتوی چنین می دهند پس اعتراض چرا می کنند حضرت مولانا
سعید حسن علیه الرحمة بین نقل رفع الم فقیر کردند **مولانا قاسم رحمه الله تعالی** از جمله اصحاب و سابقان
و خادمان قدیم و از جمله مقبولان و محبوبان حضرت ایشان بودند عزیزان آن دیار ایشان را می گویند که از بس که
در متابعت و محبت حضرت ایشان از خود فانی بودند و با حضرت ایشان باقی در بسیاری احوال
حضرت ایشان قدس سره مولانا را باغداری فرموده اند ایشان هر صباح تیشه بر گردن نهاده متوجه باغ می شده اند و صاحبه
ایشان یکی دو قرص نان در جیب ایشان می نهاده اند و تا شام تیشه می زده اند چون شب می آمده اند
گم کرده اند و قرصها همچنان از جیب ایشان برمی آمده از غایت مشغولی به طریقه خواجگان علیه نسبت و کیفیت این عزیزان
قدس الله ارواحهم و روح اشباحهم فراموش کرده اند که نان در جیب دارند و با طعام باید خورد و اشتغال
از فراموش کاری به واسطه استیلای نسبت این بزرگواران بیان نموده که تفصیل آن موجب تطویل است
نسبت غیبت و کیفیت بیخودی و استغراق بر ایشان غالب بوده روزی حضرت ایشان در صحبتی بوده اند و در مجلس
جمعی از اجله اصحاب و اعزه خدام بی اعزاز الحضرت حلقه بسته و وقت حضرت ایشان عظیم خوش بوده

در رنگ رخسارهٔ مبارک حضرت ایشان بنیاب افروخته بود و معارف لطیف و حقایق ارجمند می‌فرمودند
و مولانا قاسم در آن مجلس شریف هر زمان از خود غایب می‌شدند و الحضرت ایشان را حاضر می‌ساختند و این حالت
مکرر واقع شد آخر حضرت ایشان تند شدند و فرمودند مولانا قاسم مگر نمی‌دانسته که در دایره که نشسته
در دایره حق باید گشت قدم از دایره بیرون نهادن طریق ادب نیست حضرت مخدومی مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی قدس سره السامی که از اصحاب حضرت ایشان بصحبت کبار مقدار مولانا قاسم اعتقاد داشتند
و ستایش بسیار کرده‌اند بارها می‌فرمودند که مولانا قاسم درین زمان همچنانکه نسبت کرده است
در روغن بعینه همانست او ازین نسبت مملو است راقم این حروف در کرت اول که عزیمت ملازمت
بوسی حضرت ایشان کرده بلدهٔ هرات آمده بود و از حضرت مخدومی اجازت خواستم فرمودند که تو خود دعای حضرت
ایشان بی نهایت بکلاه و فقیر در آن وقت بیست و دو ساله بوده فرمودند که حضرت خواجه جلال ابطال ایشان
کمتر می‌پردازند مبادا آنجا روی و زود ملول شوی و اگر می‌روی البته باید که خدمت
مولانا قاسم بیابی و بر ملازمت ایشان بیشتر کنی گفتم اگر عنایت فرمایند بایشان دو کلمه سپارش نویسید
باعث التفات ایشان خواهد بود حضرت مخدومی بخدمت مولانا قاسم علیه الرحمه این رقعه نوشته‌اند که

رقعه بعد از عرض نیازمندی و شکر معروض آنکه خدمت مولوی مولانا فخر الدین علی که نسبت بفقیر
التفات خاطر بسیار دارد بآرزوی عتبه بوسی ملازمان اعلی ولایت شعاری توجه نموده است شک نیست که
بعین عنایت ملحوظ و بادراک آن امنیت محظوظ خواهد شد والسلام والاکرام الفقیر عبد الرحمن جامی چون بمولف و ملازمت
حضرت خواجه کلان ولد حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره در قرشی باستان بوسی حضرت ایشان مشرف گشتم آن رقعه را
بخدمت مولانا دادم بوسیدند و بر پا خواستند و بر سر نهادند و تا فقیر آنجا بودم بحسب ظاهر و باطن

التفات

التفات می‌نمودند و الطاف می‌فرمودند و در کرت ثانیه که باز بشرف ملازمت مستسعد گشتم التفات زیاده کردند
و صحبتها در میان آوردند و از مبادی احوال خود حکایتها می‌کردند روزی فرمودند که در ابتدای
صحبت حضرت ایشان چنانکه هم نبودم که در زمستان سر از و لافکت ملازمت الحضرت آمدم از ابرکی که
سنگچها یا پای یخ بسته بوده و مرا از آن هیچ خبر نبوده روزی خدمت مولانا در خلوت فقیر را از غایت
دقایق آداب و شرایط صحبت حضرت ایشان تنبیهی می‌کردند فرمودند که مرا اطلاع و فرصت آن کم است که ترا چیزی می‌گفته
بیان نمایم لیکن بحسب سپارش حضرت مخدومی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی آورده و جوانی [illegible] ترا نیز
خبری هم و چیزی بگویم از حضرت ایشان که دیگری را نگفته‌ام باید که این را دانی که حضرت ایشان مشرف‌اند
بر احوال خلایق و مطلع‌اند بر ضمایر و حقایق آنچه در مدت شصت سال بر من گذشته است از احوال
و افعال ظاهری و باطنی بر همه حاضر و آگاه بوده‌اند و بیش از وقوع آن مرا بر آن تنبیه می‌فرموده‌اند
و باین معنی مرا برد الیقین حاصل شده است حصر دانسته که حال بر این منوال است باید که همه روقت
حضور بحضرت ایشان حاضر باشی و در حال غیبت بدل بحضرت ایشان ناظر که درین وقت که حضرت ایشان را
بسلاطین و حکام اختلاط و مشاغل ظاهری بسیار شده است اشتغال ایشان آنکه طالبان را بنفی و اثبات
و توجهات و مراقبات فرمایند نمانده است حالا از نسبت حضرت ایشان کسی بهره می‌یابد که بطریق رابطه ورزد و بسیار
طالبان مستعد از اقصای عالم آمده‌اند و همه حسرت این سر رشته باز نیافته‌اند محروم گشته روی بر تافته‌اند
حضرت مولانا محمد قاضی علیه الرحمه در مسموعات خود نوشته‌اند که در مرض اولی حضرت ایشان که فقیر را بهداشت لطف
طبیب فرستادند خدمت مولانا قاسم علیه الرحمه در زمان صحت بودند این کمینه را مبالغه نمودند که زودتر طبیب
بیاری کسی دیگر مارا فرستاد و بعد مرض حضرت ایشان و البته بشتابیم فقیر آمدند جهت طبیب آوردم.

خدمت مولانا وفات یافته بودند بجمع زنان مغار رفتم بی سه روز بود از حضرت ایشان کیفیت فوت مولانا پرسیده شد
فرمودند که روزی مولانا قاسم پیش ما آمده و گفت من خود را فدای شما میکنم من گفتم قاسم تو مرد فقیری
و متعلقان بسیار داری این چنین مکن گفت شما را درین امر مشورت کردن نیامده ام این کار را کردم و سخن
قبول فرمودند هر چند مبالغه کرده شد او در مقابله چون این سخن میگفت در برف افتاده بود که روز دیگر
مرض و حرارت حضرت ایشان منتقل شده بمولانا و از عالم رفته اند و حضرت ایشان صحت یافته صحیح شده
بودند که اطبای حاذق تعجب کرده بودند بعضی مخادیم که در وقت مولانا قاسم علیه الرحمه حاضر بوده میفرموده اند که
چون مولانا محتضر شدند حضرت ایشان بر سر بالین وی آمدند و وی در حالت نزع بود و حضرت ایشان حاضر شده
بعد از آن مقدار مد بصر چشمهای مبارک خود را در گوشه خانه دوخته بودند و تیز تیز میدیدند و نگاه از گوشه خانه
صرف نظر کرده متوجه حضرت ایشان شده و در روی مبارک ایشان متصل مینگریستند تا وقتی که نفس وی منقطع شد
در آن محل حضرت ایشان فرمودند که بهشت را با هر چه در وی است از حور و قصور بنظر مولانا قاسم در آورده بودند وی
عرض نموده از روی همه آنها باز گشت و بما متوجه شد و روی در ما کرده و جان تسلیم کرد بعضی مخادیم فرمودند که چون مولانا
قاسم علیه الرحمه نقل کردند حضرت ایشان قبر مولانا را در محوطه ملایان مشهد وی مولانا علی عرب را
مقرر فرموده بودند و در آن اثنا گفتند شاید که بعضی مردم اعتراض کنند که عامی را پیش روی آن عزیز
دفن میکنند و حال آنکه گذشتگان مولانا قاسم چه جهل مولانا علی را یار بودند بعد از آن
گریان شدند و فرمودند که مولانا قاسم در این عالم کسی نشناخت قدر و کمال وی در آن عالم ظاهر شد خدمت میر عبد
الاول علیه الرحمه در مسموعات خود نوشته اند که روز دوشنبه ششم ذی الحجه سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه در اول وقت
نماز دیگر خدمت مولانا قاسم علیه الرحمه فوت شدند بعد از نماز شام بشرف ملازمت رسیدیم حضرت ایشان رقت

کردند

کردند و اعمال پسندیده و اخلاق حمیده ایشان گفتند و فرمودند بفنا و تجرید باطن مشغول نداشت
ما را حالا که ماندند لحظه ای سکوت کردند و فرمودند که اشتغال بذکر از توجه اولی است امام غزالی رحمه الله
فرموده اند سلوک یعنی سیر الی الله اعراض و اقبال بحضرت کلمه لا اله الا الله است ترجمه این صحبت میر [illegible] این نور الله
بعد از برای تحصیل فنا و تجرید باطن مولانا قاسم علیه الرحمه باین صفت بودند اشتغال بذکر از توجه
اولیتر است بعضی از اهالی زمان تاریخ وفات خدمت مولانا قاسم علیه الرحمه گفته اند این رباعی [رباعی] شمع فقرا قاسم انوار وجود
مستهلک بحر جمع دریای شهود زان رو که شد از فیض وجود تاریخ وفات او ز فنا گشت خود
[امیر عبد الاول رحمه الله تعالی] از اصحاب کبار حضرت ایشان بودند و بشرف مصاهرت و دامادی آنحضرت مشرف گشته بودند
در مبادی حال که از نیشابور بملازمت حضرت ایشان بماوراء النهر آمده اند و طریقه رابطه اختیار کرده اند مدت
هفت سال متصل بوظیفه آن نسبت شریف قیام می نموده اند و بشرایط آن اقدام فرموده و اکثر اوقات از آن
نسبت بیخود بوده و چون چشم مبارک آنحضرت بر ایشان می افتاده ایشان را از مجلس میرانده اند و سخنان درشت میفرموده اند
بعد از هفت سال ایشان را بفرزندی قبول کرده اند و صبیه شریفه خود را در حباله عقد ایشان در آورده
و از آن شریفه از خدمت میر سه پسر و صبیه بیرون آمده امیر کلان و امیر میانه و امیر خرد معروف و مشهور
بودند خدمت میر میفرمودند که در آن مبادی کار که بمزرعه ها و قریه ها میرفتند من نیز پیاده در عقب ایشان
میرفتم چنانکه در شب در بیابان در آن حال ضعیف میرسیدم چشم مبارک ایشان بمن افتاد میفرمودند که عجب
زاده دون همت و بی تمیز برای طعام خوردن بخانه می آیی بالفعل امر شدند و بجای دیگر میرفتند
من باز [illegible] بازدید ایشان روان می شدم این چنین تا هفت سال کشیدند که گاهی بمقتضای بشریت
ضعف و فتور واقع شد باز نوعی عزیز بنده کافی میکردند که درین طور کرم ترتیب شدم

میفرمودند که یکبار در حجرهٔ خود بیمار دراز کشیده بودم و فوطه بر روی خود کشیده بودم و با خود گفتم ای
عبدالاول بسیار کسانند که از دولت ولایت محروم‌اند و تو نیز از آن جمله باشی چه در تحت همین
گنبد دیگر میسر نشود لحظه‌ای گذشت اثر قدمی در حجرهٔ خود احساس کردم با وجود آن ملتفت
نشدم و همچنان خسپیده بودم ناگاه شنیدم که حضرت ایشان میفرمایند که ای میر عبدالاول الفراغ ... خبر که
همه کارها تمام کرده شده است باضطراب از جا برجستم حضرت ایشان را دیدم که از حجرهٔ من بیرون رفتند
و من بدستور همچنان در سوز و گداز و قلق و اضطراب افتادم میفرمودند که روزی حضرت ایشان در اثنای
عتاب‌ها این بیت خواندند که بیت صحرا و اخرای جوان تحت گوشهٔ ما گوشه‌ای ... هیچ ملخ از کشت ... بود خوشه
ما خوشه مصرع ... از آن جمله ... اسماء اوصاف و در مسموعات خود نوشته‌اند که فقیر را بطریق رابطه مشغول العمل
و از نسبت ذوق و اشتغال بسیار عاشق بود و از لوازم آن طریق بسیار مشغوف متألم الشرف نظر
و خط‌ها مشرف کرده‌اند فرمودند که بیت حضرت خواجه ... خود ... خود نمیدانی
این قدر این کنم آن شکنم روزی خدمت میر میفرمودند که از برکت التفات حضرت ایشان این فقیر را
نسبتی بر واسطهٔ قول و زبان حاصل شده بود و بهیبت از راه باطن از آن حضرت تقویت و تائید بر واسطهٔ
قول و زبان می‌باشم ... سینه را ازان نسبت انشراحی و دل را اطمینانی حاصل بود گاه‌گاه فیوضات زاید میرسید
تا مدتی برین نهج گذشت ناگاه بسبب ... ترک آن تقویت و تائید کردند و در مقام خطاب و عتاب شدند
و قهر و غضب ایشان از حد متجاوز گشت بمثابه که نزدیک بآن رسید که نفس از ربقهٔ انقیاد بیرون
آید و در خاطرم گذشت که یقین میدانم که از آنجا از مجلس شریف حضرت ایشان حاصل بود و محو است
بران مطلع بوده‌اند و در تقویت و تائید آن مدتی سعی نموده‌اند و التفات و عنایت میفرمودند

اگر

اگر آن بانسبت بود چگونه بیک حال ... آن نبرده‌اند و اگر چنانچه درین طریق خاص کسی طریق
رابطه فی‌الجمله داشت چرا منع و زجر نفرموده‌اند و تقویت و تائید نموده‌اند چون این معنی از
... در خاطر آمد و زجر و جفای آن حضرت ساکن شد با خود گفتم روز قیامت در حشر اکبر در جمع انبیا و رسل
و خواص خواهم پرسید این کمینه تفویض امور اختیار خود بشما کرده بودم و مدتی نیز التفات و عنایات
میدادید اگر چنانچه آن جهت بود موجب آن چرا از قصد و اگر چنانچه جهتی بود چرا منع و زجر
نفرمودید بلکه تقویت و تائید کردید چون این خاطر فقیر را مضطرب کرده بود بند خود را بحجرهٔ
حضرت ایشان رسانیدم و از بیطاقتی خواستم که آنچه در دل ممکن شده بود بعرض رسانم آنحضرت التفات
در ملازمت حضرت ایشان حاضر بود او را بجهت مهمی بیرون فرستادند و متوجه من شده فرمودند که
در جمع انبیا و رسل و خواص و اولیا چرا با من مخاصمه میکنی منت دار که اینجا من مخاصمه میکنم بعد ... فرمودند
علی که سبب الم و تشویش تو شده ... ترک کرده فرمودند تو خود اختیار کرده تدبیر آن هم تو خود
میدانی بعد از آن از تشدد بها فرود آمدند و از روی عنایت و التفات فرمودند که امور صبر
مریدی که با اعتقاد مرید به پیر آنچنان می‌باید باشد که همه احوال و بیش افعال ظاهر است و بعضی را
مصلحت که اظهار کند بر واسطهٔ قول و زبان باید ... شد که همه احوال و بیش افعال ...
جواب باید فرمودند که چه شیخ باشد که در مشرق باشد و مرید او در مغرب از مجموع احوال مرید
با خبر نباشد و الدراقم ابن حجر علیه الرحمه با حضرت امیر عبدالاول علیه الرحمه در بعضی حال
در نیشابور هم حجره و هم سبق بوده‌اند والد از سبزوار خاص از برای تحصیل علوم به نیشابور
آمده بوده‌اند و پیش حضرت میر عز الدین طاهر نیشابوری قدس سره بعضی ... کرده ...

خدمت میر بوده اند و بکمال زهد و تقوی و علوم ظاهری و باطنی آراسته بوده اند تلمذ
میکرده اند و کتب متداوله و تفاسیر و احادیث میگذرانیده چون این فقیر در سمرقند بشرف
استانبوسی حضرت ایشان مشرف شد بنابر سابقه قدیم که با این فقیر داشتند و ملاحظه و رعایت حقوق که
در میان بود توجه بحال این فقیر بسیار میفرمودند و گاه گاه از مبادی احوال خود حکایت میگفتند میفرمودند که

و با نواع الطاف می نواختند و بر وفق آداب ملازمت و آداب صحبت ایشان آگاهی می ساختند

چون بسمرقند آمدم قصد ملازمت حضرت ایشان کردم چون آن حضرت را دیدم بهیبت یک بار گرفتار
حضرت ایشان شدم و بورزش طریق رابطه مشغول گشتم هفت سال متصل حضرت ایشان با من در مقام زجر و عتاب
و سیاست بودند و اکثر اوقات با آثار قهر ظاهر میشدند و در شبها نمودند و مرا چندان سوختند
و گداختند که با خاک برابر ساختند بحدی که در خود می‌نگرم خود را چون دندان کرم زده می‌بینم که کاری
نیاید و هیچ چیز را نشاید بر تو باد که از التفات و عنایت حضرت ایشان ترسان باشی که
در زیر آن قهر دیگر پوشیده و بزجر و سیاست حضرت ایشان امیدوار باشی که در ضمن آن لطف و عنایتی
پنهانست این سخن میر عبدالاول رحمه الله همان سخن است که روزی حضرت ایشان فرمودند که حق
سبحانه و تعالی مر انبیا و اولیای خود را قهر ظاهر و لطف خفی داده لطف آنست که میخواهد که بآن قهر ظاهر حقیقت
ایشانرا از قیود لوازم بشری پاک و مطهر گرداند و باز حق سبحانه نسبت با علمای اهل لطف ظاهر است
و قهر در آن خفی قهر آنست که میخواهد بآن لطف ظاهر علاقه باطن ایشانرا بعالم اجسام استحکام دهد
تا بواسطه گرفتاری بقیود این عالم از شهود عالم ارواح و اطلاق لذات معنی و معنوی محروم مانند و خدمت
میر عبدالاول علیه الرحمه در اوایل ماه مبارک ذی الحجه سنه تسع و تسعمایه بعد از چهل روز پیش که با بیش از شهادت
حضرت خواجه محمد یحیی و اولاد بزرگوار حضرت ایشان رحمهم الله مولانا جعفر رحمه الله تعالی از مخلصان حضرت

ایشان بوده اند و عالم بعلوم و عارف و کامل و کیفیت بیخودی و استغراق بر ایشان غالب بود چون بنماز قیام
می نمودند رکوع دراز میکردند و در رکوع و سجود یک ساعت بسیار میفرمودند و سر از سجده
بدشواری بر می آوردند و از چشمان مبارک ایشان غلبات وجد و غایت ظاهر بود چنانچه حضرت ایشان
خواستند که مولانا جعفر نسبت باطنی خود را با اشتغال از اشغال ظاهری مثل زراعت و تجارت جمع سازند
بواسطه غلبه و استیلای آن نسبت استغراق و کیفیت بیخودی هرگز میسر نشد وقتی این فقیر بمحله خواجه کفشیر
در ملازمت حضرت ایشان می آمدم احیانا در محوطه ملا بابای محمد و مولانا امیر سید نسبت سکوت و رفتگی بر
ایشان غالب بود و بفقیر صحبت میگفتند روزی فرمودند که در مبادی حال از تحصیل علوم دینی رغبت
منقطع بطریق اولیا داشت شب در خواب دیدم که بملازمت حضرت ایشان رسیدم پرسیدم که بنده کی بخدا رسد فرمودند
وقتی که از خود فانی شود چون بیدار شدم از این جواب عظیم متاثر شدم و علی الصباح از حجره بدر
برآمدم و عزم ملازمت حضرت ایشان کردم و پیش از آن صورت واقعه باز گویم و دیده هم لعاب تعجب نرسیده بود
چون بملازمت ایشان مشرف شدم فرمودند که مولانا جعفر هیچ میدانی که بنده بخدا کی میرسد وقتی که
در بندگی او از خود فانی شود و بعد از آن این بیت مولانا جلال الدین رومی را خواندند که بیت
چون تو نبودی که بود جمله خدا بود و بس چون تو نمانی که ماند جمله خدای کند در زمان مرض موت
حضرت ایشان در محله خواجه کفشیر بودند و بعضی از عزیزان رفته بودند چون خبر شد مرض مولانا جعفر
بحضرت ایشان رسیده تحمل تمام روان شدند تا رسیدن آنحضرت مولانا نقل کرده بودند بعد از غسل و تکفین
و تجهیز ایشان آنحضرت با سایر اصحاب و موالی ایشان و خواص و عوام شهر همه در محوطه ملا بابای بر ایشان نماز
گذارده اند و آن روز هوا ابرناک بود چون حضرت ایشان همراه جنازه بکنار قبر آمدند و حفار از گور فارغ

نشده بود که بر کنار قبر نشستند و این فقیر فرجی خود را بکشید و باتفاق خادمی دیگر بر
بالای قبر مبارک حضرت ایشان سایه ساختیم و در سایه بودند تا وقتی که از دفن مولانا فارغ
شدند چون خاک را از قبر برآمد حضرت ایشان بدست مبارک خود دیدند که کفن مولانا را از طرف بالا کشیده بود
اندکی در قبر ایستاده بودند از تابوت برآورده در قبر فرو آوردند و بعضی از اصحاب ایشان را در لحد نهادند
و حضرت ایشان از کنار قبر برخاستند و فضلای خاصان قرآن خواندند و این واقعه در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه
واقع شد و به هشت روز بعد مولانا برهان الدین ختلانی وفات یافتند و حضرت ایشان در آن تعزیه بعد از سه روز
آشی بزرگ دادند چنانچه هشتاد گوسفند بجهت بریانی نهاده بودند **مولانا برهان الدین
ختلانی رحمه الله تعالی** از کبار اصحاب حضرت ایشان بوده‌اند و دانشمند متبحر و در جوانی بتحصیل علوم متداوله
گذرانیده بودند اهالی سمرقند و کش دو دانشمند مادرزاد میگفتند یکی مولانا زاده مولانا عثمان را دیگر مولانا
برهان الدین ختلانی را و هم مولانا قریب چهل سال در ملازمت و صحبت حضرت ایشان بوده‌اند و در سفر
و حضر بخدمت قیام نموده میبوده‌اند که یکبار سلطان احمد میرزا در فصل زمستان که هوا خنک شده
بود عزیمت سفر تاشکند نموده از حضرت ایشان موافقت درخواست التماس نمودند و آنحضرت توقف و قبول کرده
همراه رفتند و جمعی از موالی را با خود بردند و من یکی از ایشان بودم در آن سفر بخدمت ایشان و دیگر
ملازمان میرسیدم هوا بغایت خنک بود و راه چند [illegible] اگر حضرت ایشان اختیار این سفر نمیکردند میرزا
بجانب لشکر نمیرفت [illegible] همه تشویش نفس ایشان بود و خادمان و ملازمان نیز بمحنت و مشقت افتاده‌اند
و در این سفر حضرت ایشان را هیچ فایده و منفعتی ظاهر نیست هر چند تفکر این خاطر میکردم فهم نمیشد و با
میرزا در جنگ بود که حضرت ایشان را بی فایده بچنین محنت انداخته و جمعی کثیر را از این جهت

متوشش ساخته بعد از نزول بتاشکند همه بدرود روزنامه غوغایی در شهر افتاد که چهار هزار
مغول و چهار هزار ازبک مجموع کافر و بت پرست قصد شاهرخیه کرده‌اند و با بن نواحی تاخت آورده
و چندین قصبه را تاخته‌اند و زیر و زبر ساخته و خواص و عوام آن ولایت روی بحضرت ایشان آورده‌اند و آغاز
تضرع و زاری کردند و گفتند میرزا سلطان احمد با لشکر مستعد همراه است و با آن کافران مقاومت نتوانند
کرد و دفع این بلا را بالتفات حضرت ایشان ممکن است و میرزا سلطان احمد نیز با اضطراب و اضطرار تمام
نزد حضرت ایشان آمد و بذیل عنایت و حمایت حضرت ایشان متشبث شد و حضرت ایشان با چندین از موالی بیرون آمده بر
ایشان رفتند و بالتفات و اعانت صحبت کرم ایشان و همه را تسخیر کرده قوی متاثر گردانیدند بجانبی که
اهل آن مجلس تمام تنها از گردن بیرون کرده بصحرا افکندند و بر دست حق پرست ایشان ایمان آوردند
و همه مرد و خود را باسلام ملاک کردند و مجموع آن لشکر از خرد و بزرگ و زن و مرد بشرف اسلام
مشرف شدند و قریب ده هزار دختر و پسر و زن و مرد و بنده و آزاد و ده هزار اشتر
و اسب و گاو و در از گوشت و گوسفند که در حوالی و نواحی غارت کرده بودند بحضرت ایشان بخشیدند
و بسیار با تحفه‌ها و هدایا ایشان باز فرستادند و دوکس از خدام خود همراه ایشان کردند
یکی جامع کرده ایشان را قرآن تعلیم کند و یکی فقیهی که ایشان را علم کند بعد از آن آنحضرت
مراجعت کردند و از میرزا اجازت خواستند و متوجه سمرقند شدند حضرت مولانا برهان
الدین میگفتند چون حضرت ایشان یک منزل از شاهرخیه برآمدند در راه این فقیر را طلب کرده گفتند مولانا
برهان الدین محنت سفر برای این صورت که مشاهده کردید قبول کرده بودیم در مرض موت مولانا برهان
الدین روز حضرت ایشان در محله خواجه کفشیر در محوطه ملا با بغیادت ایشان آمدند و راقم این حروف

با دو فاده دیگر که حضرت ایشان را زیارت کرده بودند در ملازمت بودند چون حضرت به بالین مولانا نشستند
فرمودند که پهلوان محمود بوریا گوی گفته است شعر جدا ای دل جدا از خدا دگر همه هیچ هیچ است ایدم
بعد از آن فرمودند که جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله واقع است تجدید ایمان هر بار که این کلمه را گویند
تا ابو سعی نمایند هر بار که این کلمه تکرار یابد تجدید میلی و انجذاب و تحقیق بحال حقیقی حاصل شود
چون در تکرار این کلمه رعایت این معنی کنند مضمون امر جددوا ایمانکم عمل کرده باشند و فرمودند که خواجه
علی حکیم ترمذی قدس سره فرموده اند که از مضمون جددوا ایمانکم چنان مفهوم میشود که
ایمان کهنه میگردد و فرموده اند که کهنگی ایمان آن است که کسی را به مؤمن به چون انجذاب و شوق و وله
نماند پس باید که طالب صادق در همه احوال به تکرار این کلمه که مورث وله و شوق و انجذاب است وله و شوق
و انجذاب کنند حضرت مولانا اخذ بیت صحبت بیست روز وقت یافتند حضرت ایشان با سایر اصحاب و اعیان و خواص
و عوام شهر سمرقند بر ایشان نماز گذاردند و در محوطه ملا ... دفن کردند بعد از آن بهشت روز
حضرت مولانا جعفر نقل کردند چنانچه گذشت طبیبی فرا ایشان در معالجه مولانا برهان الدین و مولانا جعفر
خطائی کرده بود و خبط بسیار زده در آن ایام که تعزیت مولانا جعفر علیه الرحمه در میان بود روزی در مجلس
حضرت ایشان در آمد وی را غضب کردند و تند شده سخن درشت گفتند و فرمودند که تو دو کس مرا کشته
در همه روی زمین سه تن بوده اند اگر برابر هفت طبقه آسمان و زمین زر سرخ بریزی هنوز قیمت ایشان از آن زیاده بود
و هر دو کس مرا کشته **مولانا لطف الله ختلانی رحمه الله** ایشان خواهرزاده مولانا برهان الدین بوده اند از
کبار اصحاب و مقبولان حضرت ایشان و عالم به علوم ظاهر و باطن بوده اند و در همه صفات بسط بر ایشان غالب بود و اکثر اوقات متبسم و خندان
بوده اند و دایم حضرت ایشان را از ایشان شیرین تبسم بر آورده اند و الحضرت نیز با ایشان طیبت و مزاح میکرده اند

روزی

روزی از حضرت مولانا بر سبیل طیبت پرسیدند که وقتی که خدا تعالی چگونه چیزی خواهد
خواست که سبز شیرین خوش باشد فرمودند غلط کرده اند بعد از چندگاه شیر و بریزد و هم سبز
و سبزی ماند بعد از این فرمودند که طالبان طریق را این بیت که خدا را بعد از این
خواندند که شعر که خدایت همی هوس کدام کن تا خدای بس است حضرت مولانا لطف الله
فرمودند که من در ایام صغر سن که در ولایت خود بوده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم به صورتی در غایت حسن و جمال
به خواب دیدم از آن صورت همیشه خاطر من در تعلق بود چون به ملازمت حضرت ایشان مشرف شدم روزی در اثنای سخن
فرمودند که مرد را گاهی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم به صورت تمام مینمایند تا که در این محل مبتدی مگر بینند و نوعی دیگر
صورت زیبا که من در آن فرصت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دیده بودم ظاهر شد و احوال شده
این صورت موجب گرفتاری من به صحبت ایشان و خدمت شد مولانا فرمودند که یکبار در ولایتی که در ... شد
منگر بر جهان و سنگ شهر در ملازمت حضرت ایشان بودم و جمعی از موالی حاضر بودند و شرح ... نزل
کمال الدین عبدالرزاق کاشی علیه الرحمه در مجلس حاضر بود حضرت ایشان از هیچ نکته در میان انداخته بودند
و از موالی استفسار میکردند جوابها تحقیق حضرت ایشان هر مولوی افتتاح ... چیزی به خاطر رسید عرضه داشتم و فرمودند که
مذاق این طایفه طور دیگر است تا وقتی که از ملا نیاید خاموش شدیم و نحو داده شنیدیم آنچه به خاطر
نیامد حضرت ایشان جلوه به قبول نمی فرمایند در این صورت غضب از حضرت ایشان ظاهر شد و سخن در آمد که
زمانی من در خود ثقل و بار عظیم احساس کرده و بغایت به رنج ... بار ... حمل کردند و از غایت ثقل و
سنگینی و قوت حرکت از من زایل شد در این مجلس چشم مبارک ایشان افتاد دیدم که ... بزرگ
شدند و کتب ... مبا حضرت ایشان می جنبید هیچ جز را معلوم و مفهوم نمی شد و چنان بزرگی شدند

تمام خانه را فرو گرفت و جایی خالی نماند و من چنان تنگ شدم که نزدیک بود که نفس بگیرد و من
حالت مذکوره نشست آنجا دیدم که اندک اندک روی مبارک حضرت ایشان بحال جمعیت آمد و سبک میشد تا بحال
اصلی آمدم و خیال آن نقل [illegible] شدم و [illegible] احوال هیچ خبر نداشتند و ایشان قدس سره مولانا
در محله خواجه کفشیر در ملازمت حضرت ایشان بودم که روزی بگونه تنگ بیرون آمده از حجره بطرف
آمدند و در صحن نشستند چون مبارک ایشان در نظر فقیر بسیار حقیر نمود بخاطر گذشت که این همه آثار بزرگی
در ملک حضرت ایشان ظاهر است چنانچه محض عنایت و عادت رحمت [illegible] خطور این خاطر ناگاه بسبب آن فقیر
در مقام التفات و عنایت شدند و بسخن در آمدند و باز همچنان روی مبارک حضرت ایشان بر شد و من خود را
در گوشه گرفتم و تنگ شد بعد از آن بسابق چنین حرکت از من صادر شد و آواز هر شخص ولیکن فهم
سخن نمیکرد و این حال تا بطول انجامید و من بیخود شده بودم و جبر کرده [illegible] دیدم روی
مبارک ایشان بحال کی بر آمده و ایشان قدس سره مولانا فرمودند که در مبادی حال یک بار در ملازمت
حضرت ایشان بدیده [illegible] و اسب [illegible] کاهل و بد رفتار بود از [illegible] حضرت ایشان
بتشویش میراندم که مبادا از همراهی آنحضرت باز مانم ناگاه حضرت ایشان از عقب من میراندند و تازیانه
بر اسب من زدند و فرمودند که اسب شما [illegible] بوده [illegible] راه [illegible] اگرچه حضرت ایشان تند
راندند اسب من براه و از همراه اسب حضرت ایشان رفت و یک گام باز نماند و من در پشت وی آسوده شدم و اصحاب که
همراه بودند و بر حقیقت حال اطلاع داشتند متحیر و متعجب مانده بودند و بعد از آن اسب بنده بود بهمین طریق راه
بود هرگز از دو گام [illegible] ظاهر شد و مشاهده این احوال بسبب [illegible] حضرت ایشان مولانا شیخ ادام الله
ظلاله رحمه از کبار اصحاب حضرت ایشان اند و سالها [illegible] عقد [illegible] حضرت مفوض

بالسان

بالسان بود از بعضی اعزه استماع افتاد که حضرت ایشان قدس سره مولانا بمنزل خود میروند زمانی با اهل
خود می نشستند و طعام تناول میکنند و حجره خود [illegible] ایشان سر بر بالین گاه مینهند قدس سره مولانا
بسته باد [illegible] صبح روزی در [illegible] حجره نشستند و با تمام تمام نسبتی را که از حضرت ایشان فرا گرفته اند
از اصحاب قدس سره مولانا شیخ مد ظله چنان معلوم میشود که بحبس نفس و نفی و اثبات مامور بوده اند و گویند این
آنکه روزی در خلوتی تقریر فرمودند که در یک نفس [illegible] میشود با ملاحظه
نفی غیر و اثبات مقصود و رعایت بازگشت و وقوف قلبی و وقوف عددی برآنکه نفس گوید کند با دل [illegible]
ابد با اثری بر بشره ظاهر شود روزی در محله خواجه کفشیر در حجره ملا [illegible] در حجره یکی از طلبه با جمعی از خلص
اصحاب نشسته بودند و سخن از تصرفات عجیبه و کرامات غریبه حضرت ایشان میگذشت و هر کس نقلی میکرد
و قدس مولانا خاموش بودند بخاطر [illegible] که چه شد که ایشان نیز در این باب سخن گویند بعد از
لحظه فرمودند که شما همه از تصرفات آفاقی حضرت ایشان گفتید و هیچ از تصرفات انفسی حضرت ایشان ذکر نکردید اصحاب
گفتند که شما کرم فرمایید از آن حکایتی گویید فرمودند که در مبادی حال [illegible] حضرت ایشان
رسیده و شعله [illegible] گشتم [illegible] جانب بسیار میکنم و ریاضت عظیم میکشیدم اندک اندک آثار نتایج ظهور
[illegible] گرفت و بالتفات حضرت ایشان روز بروز قوت می یافت تا بعد چند [illegible] جمعیت خاطر دست داد و در حمله
[illegible] ناگاه حضرت ایشان [illegible] بعضی مهمات [illegible] فرمودند و بسبب شغل بامور دنیا
و فتوری در عمل [illegible] اندک اندک ضعف [illegible] گرفت [illegible] حزن
تمام دریافت و گفتم [illegible] و درد دل خود بعرض ایشان رسانم فرصت نگاه داشتم و در خلوت خود را بحضرت
ایشان رسانیدم و [illegible] خود عرض داشت کردم فرمودند که مولانا شیخ

خفقان
طپیدن

قصه فرمودن شیخ مرید را بعضی مهمات دنیوی

و بسبب شغل بامور دنیا بآن نسبت اندکی اندک ضعف شد

در طریق خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم خلوت در انجمن اصل کار است و بنای کار و باطن ایشان بر این اصل
باخود است از آیه کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله که نسبت شریف این بزرگواران
محجوب بغیر محجب مقتضی آنست که چون مستور شد بحجب غیر و کدورات دارد که محجوب بپرده شد نسبت را با این
[illegible] ایشان طلب نفی بیشتر از آن چاره کردن این نسبت را با شغلی از اشغال ظاهری جمع کنند

و ازان چاره نسبت که این نسبت را با شغلی از اشغال ظاهری جمع کنند

من باب تفرج کرده از جمعی اجلاء [illegible] در این محل فرمودند حتی اگر بدیهی جمله آید باشد که
قوت کرامت فزاید و کارها بر آید و متقاربان این حال اتفاقی کردند که هیچ شغلی بتکلف کما
بیشتر مشغول شد بر ایشان استیلا آورد و نسبت متمکن شد و دل ها مطمئن گشت و خاطر از تردد خلاص
یافت و دیگر در اشغال احوال و نوم و یقظه نصب الشیخ والحمد لله علی ذلک

مولانا سلطان رحمه الله

از جمله اصحاب حضرت ایشان بودند و از دانشمندان متبحر و عالم بعلوم ظاهر بودند و باجازت حضرت ایشان
سفر مبارک حجاز کرده بودند و بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و کرامة فائز گشته و باز بملازمت
آمده میگفتند که در مبادی حال روزی بقریه ماتریدیه رفتیم که ملاقات حضرت ایشان کنیم چند در راه
خود را بطریق توجه با مراقبه مجتمع ساختم تا با جمعیت خاطر بنظر حضرت ایشان در آیم این چنین بداد و طریق
نفی و اثبات مشغول شدم و ذکری چند با شرایط گفتم تا اندک نسبت حضوری حاصل شد حفظ آن نسبت
کرده بمجلس حضرت ایشان در آمدم چون نشستم بعد از لحظه فرمودند که بطریق نفی و اثبات مشغولی
میکنی گفتم آری فرمودند که چون نشستی نسبتی ظاهر شد که نتیجه شغل نفی و اثبات حرارت شد
از سخن ایشان معلوم شد که اگرچه [illegible] یکی است اما نسبت حضوری که بر ذکر مترتب رنگی خاص دارد و نسبتی که
بر توجه با مراقبه یا رابطه مترتب شود هر یکی رنگی علیحده دارد و فرق کردن میان آن

دکهای

رنگها کوناکون موقوف بر فراست خاص است و حضرت ایشان از اولیا اهل اختصاص بودند علم لدنی اند
می شده والله تعالی اعلم

مولانا ابو سعید اوبهی رحمه الله تعالی

از جمله اصحاب و مقبولان حضرت ایشان اند
و شیخ سابات الکحوت بازگشت و آمده مجرد [illegible] میگفتند سبب وصل و پیوستگی من بحضرت ایشان آن بود که
در مبادی حال در مدرسه الغ بیک بجهت تحصیل علوم اشتغال داشتم و خاطر خود را بتمام
بر مطالعه مشغول ساخته بودم ناگاه بجهتی از تحصیل و مطالعه کلال و ملالی دست داد و داعیه درویشی و صحبت و خدمت
درویشان در خاطر استیلا یافت از حجره مدرسه بیرون آمدم طلب علم از دل خود [illegible] بود و حال
دار [illegible] کوه نور بود در آن حوالی شیخ الیاس عشق و [illegible] از ملازمت ایشان محروم بیم و چندان توقف
کرده که [illegible] عظیم بمرتبه که بجهت بازگشتم و بشاقد رو بکوه نور آوردم اتفاق
گذر من بمدرسه حضرت ایشان افتاد و دیدم که حضرت ایشان از راه رسیدند و به در مدرسه فرود آمدند
گفتم مرا که ملازمت حضرت ایشان نکرده ام اول با حضرت ایشان صحبت دارم بعد از آن متوجه کوه نور شوم
بر عقب حضرت ایشان بمدرسه در آمدم و دیدم که با جمعی اصحاب در صفه مدرسه نشسته اند من نیز در آمدم و روی
بروی حضرت ایشان در صف یاران نشستم لحظه سکوت کردند بعد از آن سر بر آوردند و روی مرا مخاطب ساخته
این بیت خواندند که

شعر

در کوچه ما هر کی تماشا آید
امروز معاد در خیل [illegible]

از استماع این بیت حال برمن
دگرگون شد با خود گفتم اگر حضرت ایشان این بیت را برای من خواندند بار دیگر هم بخوانند بار دیگر حضرت
ایشان روی بمن کرده گفتند مولانا ابوسعید این بیت از ابیات والد شیخ کمال خجندیست که

شعر

در کوچه ما هر کی تماشا آید
امروز معاد در خیل [illegible]

این گفتند و برخواستند و از مدرسه
بیرون آمدند و سوار شدند و رفتند و مرا از خود متحیر گردانیدند و من متحیر و مضطرب بازماندم

با خود اندیشیدم که حضرت ایشان هرگز نام مرا نشنیده اند چه دانسته اند این بیت چه لطف کرد
بر من خواندند که مدهوش از مدرسه بیرون آمدم و بطلبه مدرسه میرزا الغ بیگ
پیغام فرستادم که هرچه در حجره منست از کتب و اجزا و غیرها حق طلبه است در آن تصرف کنند
بعد از آن فتح و ملازمت آستانه حضرت ایشان لازم گرفتم مدت یکسال گذشت و درین مدت مطلقا
حضرت ایشان بحسب ظاهر هیچ گونه التفات نکردند و انجذاب و ابتلای من بحسب باطن روز بروز
در تزاید بود و در آن زمان بقیه قبای آزرده کهنه میکشیدم در زیر آن پیرهنی نبود از آن
تا بعد یکسال اندک التفاتی بحسب ظاهر از ایشان پیدا شد الحمد لله مولوی میگفتند در زمان
حضرت ایشان عظیم رنجه اعمال و آن مو هستم که زمان زمان بحسب باطن از حضرت ایشان بمن میرسید
منقطع و بتجربه ضعف و قبض مستولی شد بیم هلاک بود و آن بار و قبض تا مدت سه ماه روز بروز
افزون طاقت شدم و از بعضی بزرگان شنیده بودم که در نماز تهجد یس خوانند بعد از آن هر دعا که
کنند مستجاب شود شبی از آن شبها قرین بعد از نماز تهجد دعا کردم که خدایا اگر در زمان
چیزی کرده حضرت ایشان این نسبت از من بیرون برو اگر استعداد آن ندارم و جهت بسبب آن ایشان
میشوم چرا از من بار بردار با از من شاد و را که این اشغال این بها خود میگفتم و گریه بسیار کردم
چون صباح بملازمت حضرت ایشان آمدم اول سخن که فرمودند این بود که ما بند اینچه که کار نیک
الکون که نمی دانم خوش آید و گرد در خود میجویند بر طرف باش که ازین سخن حضرت ایشان معلوم
شد که بار و قبض که بفقیر حواله کرده بوده تربیت بوده است بعد از آن هم در مجلس
و انشراح در دل من پیدا شد و از فواید انفاس خدمت مولوی این رشحه که ایراد می یابد

در ین مدت هیچ گونه التفاتی نکرد

رشحه میگفتند که حاصل این کار بار ذوق یافت و الم نایافت باید که طالب آنچه یابند
از واردات و مواجید قانع نشوند و باز از آن ذوق آن گشته برای آنچه نیافته اند و باقی
مانده است متألم شوند چه مقصود ازین عبارت آنکه از وی آنچه یابند نسبت بآنکه در نیافته اند
حکم شبنم قطره دارد نسبت بدریای محیط بلکه اگر بآنچه دریابند سرفرود آرند و بآن آرام گیرند
و در ذوق آن بمانند و بآن ذوق از عالم بیرون روند ابد الآبدین در آن محبوس باشند و از
اذواق و مواجید بی نهایت محروم مانند و اگر بعمر ابد درین یافت و نایافت سیر کنند هنوز هیچ کار
نکرده باشند و هیچ راه نرفته رشحه روزی در معنی آیت سوره اخلاص میگفتند اول موجود که
بی واسطه شی دیگر بوجود آمده صادر اول بود جمیع مبدا فیاض در اظهار
صادر اول به بود بزادن لاجرم حق سبحانه درین آیه کریمه لم یلد نفی آن مشابهت فرمود
و چون حق سبحانه بعد از ایجاد موجودات و اظهار تعینات در مظاهر آلهی بحسب ذات و صفات
و اسما و افعال ظهور فرموده اینچنین ظهوری از مظاهرات به بود بزاده شدن لاجرم
درین آیه کریمه و لم یولد نفی آن مشابهت فرمود چون بعد از ایجاد موجودات انواع انسان را بحکم
خلق الله آدم علی صورته الرحمن نسخه جامعه و مظهر جمیع اسما گردانیده و وی را آیینه ذات و صفات
و افعال خود ساخته از حیثیت جامعیت مرا ورا مشابهتی است و مماثلتی بذات یگانه مقدس
آیه قل هو الله احد الله الصمد صفت او پیدا شد که آدم از آن هم بتصور کفو بود لاجرم حضرت
حق سبحانه در آیه کریمه و لم یکن له کفوا احد نفی آن مشابهت و مماثلت فرمود رشحه میگفتند که روزی
امیدی داشتم که بمجلس وعظ خواجه شمس الدین محمد کوسوی رفته بودم در آن مجلس خواجه فرق

آنچه از وی دریابند نسبت بآنچه در نیافته اند

عادتی دیدیم و تقریراتی شنیدیم که هر دو عجیب و غریب بود فوق عادت این بود که
خواجه در معارف الهی و لطایف نامتناهی سخنی غامض و نکتهٔ باریک میفرمودند که بعضی از
اهل مجلس را بواسطهٔ غموض آن سخن و عدم دریافت آن نوعی عارض شده بود و بینکی میزدند
خواجه را غیرت آمد فرمودند که شما بینکی میزنید و حال آنکه چنین سخن را سقف این مسجد کم
متأثر شود و از جا در آید چون خواجه اشارت بسقف مسجد کردند زلزله در سقف و دیوار
و آن سقف چوب پوش بود طراق طراق از چوبها برآمدن گرفت چنانچه اهل این مسجد بیم
ریختند و بعضی که نزدیک در بودند بیرون گریختند و بعضی که نزدیک منبر بودند دویدند
و در پایهای منبر او گریختند چون فقیر دو سال تمام از جا فراق بوده بود زود تر دویدم و در پایهٔ
منبر چسپیدم و حواس متفرقه دیدم بر بالای منبر سکوت کردند بعد از آن سخن را ماندند و حرف دیگر
جا فرو متوجه شدند و تقریر این آیت بود که فرمودند حق سبحانه میفرماید احسن کما احسن الله
الیک نیکویی کن همچنانکه نیکویی کرده است خدای عز و جل بتو نیکویی خدای به بنده آن
بود که در اول ازل خدای تعالی ظاهر بود و بنده پنهان پس بنده این نیکویی کرد که بنده را
ظاهر گردانید و خود پنهان شد پس تعلیم میدهد هر بنده را و امر میکند که نیکویی کن همچنانکه
خدای تعالی نسبت بتو نیکویی کرده است یعنی تو نیز خود را نفی وجود پنهان کن تا خدای تعالی ظاهر گردد

بیان نیکویی کردن

مولانا محمد قاضی رحمه الله تعالی از اجلهٔ اصحاب و مقبولان حضرت ایشان اند و در مناقب
و شمایل و خصایص و فضایل آن حضرت کتابی تصنیف کرده اند مسمی بسلسلة العارفین و تذکرة الصدیقین
و در آنجا آورده اند که در تاریخ سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه بود که بملازمت حضرت ایشان

رسید

رسید و مدت قریب به دوازده سال در ملازمت آن حضرت بود و الحمد لله علی ذلک چون حضرت مولانا در ادراک
لطایف حقایق و معارف صوفیه قدس الله ارواحهم طبعی بلند و فهمی ارجمند داشتند لاجرم حضرت ایشان در
وقت ادای حقایق و دقایق لطایف نفحات مولوی را بیشتر مخاطب می ساختند و التفات میفرمودند روزی حضرت ایشان از من
پرسیدند که باین بیان دقیق از مثنوی هیچ نقصانی در اعتقاد که از پدر و مادر و استاد چیزی
در آن خرد سالی و اگر فته بودی راه یافته گفتم نه فرمودند که بسی تو از این رنگ سخن مثنوی گفت
از حضرت مولانا استماع افتاده و در سلسلة العارفین نوشته اند که ابتدای ملازمت حضرت ایشان را
آن بوده است که با طالب علمی که او را مولانا نعمت الله نام از سمرقند بعزیمت زیارت آن حضرت آمدیم چون بده
شادمان رسیدیم و ملاقات بواسطهٔ آنکه حضرت بود توقف افتاد نماز دیگر بود که حضرت ایشان رسیدند
بملازمت رفتیم پرسیدند که از کجایید گفتیم از سمرقند بعد از آن بحکایت مشغول شدند
و آنچه در خاطر بود همه را اظهار فرمودند از الجمله سخنی بود که فقیر را سرگشته ساخته از این
ولایت می برد از آن بر وجهی اظهار کردند که خاطر فقیر بجانب ایشان میل تمام شد
و در اثنای سخن فرمودند که اگر مقصود تحصیل علم شریف است در اینجا نیز میسر است و در آن وقت محقق شد که
از محققان این فقیر هیچ چیز نیست الا که آن حضرت بر مجموع مطلع اند و یقین گشت که حضرت
ایشان از ابرار و اطیاف اشراف عظیم بوده است با وجود علم باین معنی میل سفر کم نشد
بعزیمت آمدن بکابل بود قصد رفتن کردیم منع کردند و گفتند بجانب بخارا عزیمت کنید
و صباح که آمدیم تا اجازت خواهیم کسی گفت که ایشان بکتابت مشغول اند توقف کردیم
لحظهٔ گذشت بود که دیدیم حضرت ایشان از آن موضع که نشسته بودند

برخواستند و متوجه انجا شدند و فرمودند که راست کوئی برای درویشی ابتدا امر و ابتدای تحصیل علم فقیر از غایت دهشت خاموش بودم مولانا العبد الصمد گفتند در روش ایشان غالبست و تحصیل روپوشی ساخته تبسم کردند و فرمودند اگر چنین باشد نیکست و دست فقیر گرفته متوجه باغ باشند و در ان قدر وقت دو دو تا ایستادند بعدا که دست مبارک حضرت ایشان بدست فقیر رسید از خود غایب شدم وزمانی بر ان غیبت گذشت چون حاضر شدم بسخن مشغول شدند و فرمودند شاید که خط ما را نتوانی خواندن و از جیب مبارک خود خطی بیرون براورده و در هم پیچیده بفقیر دادند و فرمودند که کتابت و انیک نگاه دار و کما است حقیقت عبارت از خضوع و خشوع و شکستگی و نیاز مندی که از شهود عظمت حق سبحانه بر وی ظاهر شده تحصیل این سعادت موقوف بر محبت و ظهور محبت موقوف بر متابعت سید الاولین و الاخرین علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و متابعت موقوف بر دانستن طریق متابعت بس بغرض ملازمت علما که وارثان علوم دینی اند برای این غرض می باید کرد و از ملازمت علما که علم را وسیله حطام دنیوی و سبب حصول جاه کردانیده اند دور باید بود و از صحبت کسانی که رقص و سماع کنند و هم باشند بی تحاشی کشیدن خود را بهیچ نباید کرد و از شنیدن توحید و معارف که سبب فساد عقیده در مذهب اهل سنت و جماعت شود دور باید بود و تحصیل از برای ظهور معرفت حقیقیه که باز بسته بمتابعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم باید کرد السلام بوقت انان بعض حد حامد اند و فقیر را اجازت سفر کردند و فاتحه خوانند و سوار شدند و ما بموجب اشارت حضرت ایشان متوجه بخارا شدیم مقدار راه از عقب پیاده دویده آمده و کتاب آورده که برای حضرت صاحب اصلکان و الد حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره نوشته اند که **از احوال** دارنده کتابت صاحب وقوف باشند و او را نکذارند

و از معلومات علما که علم را سبب حصول جاه کردانیده اند دور باید بود

بیکاری کنند و میتوان خواهد افتاد اکنون این خط تاثیر عظیم کرد که گویا تیری بود که بر سینه مجروح آمد و همکی دل شوق ملازمت آن حضرت شد غایتش فالب متوجه بخارا بود بیطاقت و آرام شدم و در هر منزل چیزی واقع میشد که می بایست بازگشت اما از عجایب انکه بود دغدغه سفر از خاطر بیرون نمیشد تا رسید بخارا ایشان حرکت کرده بودند و در هر منزل صورتی واقع شد که این حرکت نتوانستم سوار شدن چون به بخارا رسیده شد در چشم عظیم روی نمود و چند روز دربواسطه ان سفر موقوف شد بعد از ان چند نوبت دیگر از انجا قصد سفر کرده شد هر بار عارضه پیش آمد که مانع سفر بالاخره تب لرزه شد با خود گفتم اگر پیش از ین سفر میکنم و اهم الاکنت بالکلیه دغدغه سفر از خاطر بدر کرده حرضی بر طرف شد بعد از ان عزیمت ملازمت ایشان کرده چون متابعت کنند رسیده بجانط احمد بلنکر شیخ زاده الیاد روح حبیب در ربقه ایشان نم در آفتاب زادیده یافتم و باطنا تو زنجیر اجا خواجه جذبت صحبت ایشان غالب شده و ایذا در اراه ساخته حرکت خود را باوجین بیلی از یاران کنار ها ایشان سیر ح و بیاز ار آمدم که از در و لسان شیخ کسی را بدید گفتم بهمراهی او بلنکر رود کسی بیاید ایشان گفت الاغ خود را بیار تا متوجه لنکر شویم فقیر آمدم که اولاغ خود را گرفته روم دیگری میگوید اولاغ تو با وجین کنار ها کم شده است و جمعی بجستن او مشغولند بگوشه نشستم و در تجیب تفکر فرو بردم اثنا بخاطرم افتاد که طبقه خواجگان قدس الله ارواحهم بغایت غیور اند این مقدار التفات نمود متوجه تو شده اند و تو قصد یار دیگری میکنی نیک که از ین داعیه درگذشتم و در باطن خود از ین عزیمت برگشتم و استغفار نمودم ناگاه آوازی بگوشم رسید که مرکب ترا یافتند هیچ قصور ی بر او رسیده دیدم مرکب را حاضر کرده اند و آن شخص میگوید که امروز عجیب واقع شد

وکتب را در پیش خود دسته بوده بیکبار چشم انداختمی بایستم که هر کتب نوشته صحیح شده و بغایت
دشوار که یکبار دیگر باز آن را بکنند که هیچ تصحیح کند و از آن باز باید برای آنکه بغایت غلیظ وار از دحام
مشغول این سبب شده بخت که هیچ نقصانی انچنین پیدا نشود و از مشاهده این حال در فقیر کیفیتی پیدا شد
فی الفور سوار شدم و متوجه سمرقند گشتم و لنگر شیخ رفتم چون بصحبت حضرت ایشان مشرف شدم تبسم فرموده
گفتند خوش آمدی این فقیر را معلوم شد که از مجموع احوال که من خبر داشته اند بلکه این موانع سفر از پیش
ایشان بوده است و هم مولانا محمد قاضی میگفتند که در مبادی ملازمت این فقیر وقتی که حضرت ایشان در رباط
خواجه حیران بودند بجانب [illegible] آمده که بطواف مزار خواجه ذکریای ورق سپرده و هر که رجوع کنند
مزار آمده بودم پیش از آنکه قدم در گنبد نهم کیفیتی غریب واقع شد که بیخود افتادم و دردی عظیم در درون
خود احساس کردم [illegible] حلقه [illegible] نزدیک آن رسید که روح از بدن مفارقت کند در خاطر افتاد که
از صحبت حضرت ایشان بیرون آمدی و بی اجازت حضرت ایشان نشستی در نفس اول فرمودند که شنیده که
اکابر گفته اند که بت زنده را باز [illegible] مشاهده این حال موجب زیادتی بعض قهر شد
حضرت ایشان بعضی از اعزه اصحاب فرمودند که حضرت ایشان وقتی که محتضر بوده اند جمعی از اولاد و خواص
اصحاب در [illegible] گران بر سر بالین حضرت ایشان حاضر بوده اند درین محل فرموده اند که مرا در حرم
ما چه میل اختیار کنند از فقر و غنا و تخت متوجه حضرت مولانا محمد قاضی شده اند که اول تو اختیار
کن حضرت مولانا گفتند من آن اختیار کردم که مختار حضرت ایشان است حضرت ایشان فرمودند که مختار ما
فقر است بعد از آن یکی از بزرگ زادگان اشارت کردند که چون هزار تنکه زر شاهرخی بمولانا محمد
بدهند وی فقر اختیار کرد ما از آن سرمایه سازد از برای فراغت خود که در کردوی خواهد

رخصت مرید بی اجازت پیر خطا است

حضرت ایشان متوجه زیارت شده اند [illegible] فی الفور [illegible] قدم در گنبد [illegible] برگشته [illegible]

بعد

بود خدمت مولانا بابا را اشتغال احوال حضرت [illegible] و سرمایه صحبت خود داشت [illegible]
مولانا خواجه علی تاشکندی رحمه الله تعالی از قدمای اصحاب ایشانند و از جمله وکلای حضرت ایشان
بوده اند و در مبادی احوال در تاشکند بشرف قبول مشرف شده اند بعضی از عزیزان از حضرت مولانا نقل
کرده اند که گفتند در مبادی اوقات که حضرت ایشان از خراسان بوطن اصلی مراجعت کرده بودند با مردم اشتغال بوده اند
من بوده ام که در سن بیست سالگی ملازمت آنحضرت میکردم و آنحضرت التفات تمام بمن داشتند در آن اثنا طلبی [illegible]
چنانکه [illegible] داعیه تحصیل علم در داشتند و متوجه سمرقند بوده اند مرا و تشویش بلیغ کردند که در آن اوقات ضایع
میکنی و عمر عزیز چندان که گفتند طبع من نیز مایل برفتن بود با خود اندیشیدم که اگر از حضرت اجازت
سفر طلبم لاجرم التفات [illegible] مانع شوند به ازان نیست که [illegible] ذوق تحصیل رفتن سمرقند از [illegible]
وقتی که ایشان غایب بودند [illegible] نشسته بودم زود متوجه شوم چون بر [illegible] مطلع شوند
[illegible] حاضر نباشم مانع نخواهند شد و درین صورت اجازتی نیز حاصل کرده باشم [illegible]
بیجا نهادم و رفتم اتفاقا آن روز حضرت ایشان بآن خانه در نیامده بودند نماز شام که رسیده اند
آن [illegible] را دیده اند و از آن صورت متغیر شده فرموده اند که او بزبان قلم با ما سخن میکند و بحیله اجازت
میخواهد [illegible] خواهد رفت در [illegible] حضرت ایشان متغیر شده اند و این عبارت فرموده اند من بیا آن تاشکندی
در منزل اول [illegible] کرده بودم [illegible] شام [illegible] بود که صداعی بغایت شدید و تبی عظیم حرارت عارض
شد [illegible] از راه سفر [illegible] در گرفتم [illegible] وقت شب [illegible] شدند [illegible] مشغول
شدند یکی از یاران [illegible] کرد چون [illegible] مشغول [illegible] را فکند
[illegible] در آن محل صداع و حرارت [illegible] که [illegible]

مرا و تشویش بلیغ کردند که اوقات ضایع و عمر ضایع میکنی

وبعد ازین سوزان و لمعه و مشرف موت شدم و باز کرده کرای یاران هر الکذا دید و دید که
امکان حرکت و سواری نماند هر چند یاران مبالغه رفتن کردند باشارت منع کردم که یارای حرکت ندانستم
جز الفقیر عبدالله نیز رفتند من خود تنها ماندم غالبا ابن علی رضا از هم صحبت ایشان کشته رفتن رخصت شدند
و درین حالت نیز واقعه کردم و درین حال حرارت و صداع که شدت گرفت و سوار شدم و در راه تاشکند آوردم
هر گاه مرکب نماند خفیف و در آن عارضه در صداع آمد وقتی که بسواد تاشکند رسیدم اصلا و قطعا از آن
صداع و حرارت اثری باقی نمانده بود فی الحال از خود رفتم و مرکب راستم و بملازمت حضرت ایشان آمدم و سلام کردم
جواب گفتند و تبسم کرده فرمودند که چرا از سمرقند رفتی که چنین رنجور شدی بر سیدم و از آن عذر عفو
طلبیدم عنایت کرده فرمودند برو و صدقه بدهید تا کسی پیش از آن بعد با تو کار نداریم و امور کلیه در پیش حضرت
ایشان بالتمامی از سلطان ابوسعید انار الله برهانه تاشکند بکوچ سمرقند آمده بودند تمام مهمات دنیوی بر ذمه اهتمام
مولانا خواجه علی نهاده بودند و زمام امور بکف کفایت او داده بودند و تصرف مولانا در مهمات بمرتبه رسیده که از رکن
بود که از قبل حضرت ایشان هیچ قضیه نیابد از آن وامرا و ارکان دولت و دیوان نوشتن و هیچ احدی را یارای
آن نبود که از وی مولانا تجاوز نمود و در امتثال امر تکاسل فرمودی **شیخ حبیب تاشکندی**
رحمه الله تعالی از قدمای اصحاب و مقبولان بوده است و حضرت ایشان ترتیب مهمات اصحاب در تاشکند بوی تفویض
کرده بوده اند وی حکایت کرده بوده است که یکبار حضرت ایشان در تاشکند از بعضی یاران رنجیده بودند متوجه
ولایت شدند یاران نیز از عقب ایشان نیاز مندی و مسکنت تمام جهت معذرت رفتند چون
انجا رسیدند معلوم کردند که حضرت ایشان در دیه منار بر سر قبر مولانا سیف الدین مناری اند در حجره
مولانا اسمعیل فرکتی و لد عزیز مولانا اسمعیل شده و در آن محل حضرت ایشان ضعف و ملالی

مولانا سیف الدین بوده هم یاران بتوجه منار و حجره صح

منصف

منصف بوده اند هر کما زیاران قدم در آن حجره نهاد و چشمش بر حضرت ایشان افتاد بیهوش گردید
و بغلطید و نزدیک آن رسید که زحیات او انجمه اثار از ایل گردد از والا هر مولانا اسمعیل با جمعی
دیگر از مخلصان دیا بر جوانشتند او سرها برهنه کرده در خواستند و حضرت ایشان بنا بر التماس آن مخلصان گناه
یاران را عفو کردند و بانظار لطف و مرحمت ظاهر شدند بعد از آن یک یک از یاران بشعور می آمدند و بر می خواستند
تا همه بحال اصلی باز آمدند **مولانا نور الدین تاشکندی رحمه الله تعالی** از جمله مقبولان و منظوران
حضرت ایشان بوده است و در صحبت ذوقی سخن میگفتند و فرمودند که با صوفیه مصطلح قدس الله تعالی ارواحهم محبت ذاتیه انار و بساط عبارت
از غلبه شوق و محبت یکبارگی او دانسته باشند با وجود آن بلکه میل انجذابیت که در دفع آن قدرت نباشد
و فرمودند که در نواحی تاشکند این است رابطه هم یکی ایم بگرد حلقه‌ها میکشت و از دور هر شست
میکردن که سیکه دیگر و از جهت طهارت خواستم با بریق طهارت بیاد در غوغا حضرت طهارت ساختم از
وی بازم که بسبب آن نتوانی جست و چرا گرد این حلقه میکردی گفت من هم نمیدانم لیکن این قدر میدانم که
هر گاه اینجا می آیم در باطن خود کششی و میلی بحضرت حق تعالی بازمی یابم و خود را از همه بازبسته‌ها وا رسته
خالی می بینم و از آن لذتی عظیم بدل من میرسد و چون بیرون میروم از آن نسبت بی‌بهره میشوم و آن لذت رک دیگر
صورت نمی یابد چون دانشمند و باقی ما مختلط بود و در آن نواحی مرده بسیار بتعلق خاطر داشتند
واقعی ما را نیز زبان متهم و مطعون می ساختند او در اعتذار خواهید تا روده ضد مبالغه کردند
در انتها شوند انت آخر در گریه شدند و اضطراب کرده و گفت شما را درین فایده کردن
اینجا نیایم و در بیرون چرا در تشویش دهند و دل در گشا کسی با بسته‌ها افتند
و ازین حضور و صحبت که در حلقه در خود می یابم دور افتم و معذور داشتند بجای انکار او

محبت و ذوق و میل و
انجذابیت که
بر دفع آن قدرت
نباشد

رسید که منسوب این نسبت شد بر وجهی که باید بار روزه خانه کم میکرد و هر گاه
مرا با او صحبت بودی یاران کار ری بود و از این سبب صاحب جمال که حضرت
ایشان علیه الرحمه گفت میشد مولانا نور الدین را سکندری بود بعضی از
اصحاب چنین استماع افتاده که چون مولانا نور الدین در نماز شکند در مبادی طلوع حضرت ایشان بشرف ملازمت
رسیده و سر بار کرم مالیدن حضرت ایشان آورده و دأب الحضرت نمی بود که چیزی را از کسی قبول کنند از او
از او قبول کرده اند و بر حاضران قسمت فرموده و در آن اثنا در راز فرموده که فایده در صحبت
این طایفه آنست که کسی را از کم شده و بار دهند مثلاً گوهری قیمتی کم کرده است و خبر ندارد
ناگاه بصحبت کسی اتفاق افتد که از کم کردن گوهر و از کم شده او خبر دارد فایده این صحبت آنکه او
حاضر کرده آگاه شود بکم کردن گوهر خود و از آن متاثر گردد و بعد از آن از کم شده
خود خبر یابد این سخن در وی تاثیر عظیم کرده است ملازمت حضرت ایشان را لازم گرفت و چند
وی را از امیدا ندوه ور میکردند بمعرفت و میگفتند که مراد درین چه چیز هیچ غرض نیست و آنگاه
گاهگاهی بیدار مباحثه حضرت را ابنیم و را گذاشته اند و وی را طریقه رابطه افتاده است و بعد از آن
بجد مشغول گشته و در اندک فرصتی حلاوت آن نسبت شده است روزی مولانا زاده فرمودند که ذکر او در
او فصل وقت از این مقصد گذشته است طریق مشغولی باطن مولانا علاء الدین را فتنه بادی از روی
خلوت گفتند که اگر در وقت نماز با این مشغولی اشتغال دارند فتور میشود زنهار که در وقت نماز
با طریق تکبیر احرام تا حین بیرون آمدن از سلام خود را بدین نماز دارد و دل خود نگاه دارد
و در جواب مولانا زاده این بیت امیر خسرو را رحمه الله خواندند سر را نرود کی کهنه ز احوال

بیان نسبت رابطه

اگر در وقت نماز باشی طریقه بعضی رابطه مشغول باشی ...

معبود

معبود تو بر تربت اول چیز توفیق مولانا زاده و جواب مولانا نور الدین ابو الحسن رحمة الله
حضرت ایشان بمولانا زاده گفته اند که شخص را در نماز دل با ملاک و اسباب جهد ...
در این دیار و سایر انبیای حبس میرود که فرزند ذاکر مؤمن بمؤمن مرتبط باز بنفس رحیم
استماع افتاده که مولانا نور الدین او خود را فدای حضرت ایشان کرده و انجنان بوده
حضرت ایشان را در وبای اول مرض طاعون پیدا شده دانه کبود رنگ بزرگ از پهلوی چپ ایشان
واشد و خطر عظیم است چرا که نقب صنوبری که معدن روح حیوانی و منبع حرارت غریزی است
او نزدیک شده بود بملازمت حضرت ایشان رفته و بنیازمندی تمام در خواست کرده گفته که اجازت
فرمایند تا این همه مرض را از آن بزرگ در دبی هیچ چیز وجود من باز بسته بوجود
وجود مبارک حضرت صد هزار حکمت و مصلحت و حق سبحانه را با شما کارها و بازها است
حضرت ایشان فرموده اند که تو جوانی نو رسیده و عالم ندیده و بخود امیدها و در دل آرزوها
داری و روی کردن شده است و گفته مرا هیچ امید و آرزوی غیر از این نیست که خود را فدای این
کنم حضرت ایشان وی را اجازت داده اند و وی مشغول شده و بر زیر آن رد را معده عرض کرده
کرده و برده است آن دانه کبود از پهلوی حضرت ایشان نقل کرده و به پهلوی وی منتقل شده است
و حضرت ایشان تمام از بستر مرض صحت برخاسته اند و مولانا نور الدین بر بالین ...
بعد از روز چهار رحمت حضرت حق سبحانه پیوسته بعضی از اصحاب که بکشف قبور و غیر آن از کشف مشغول بوده اند
فرموده اند روزی در آن مزار که مولانا نور الدین وفات یافته بود از ملازمت حضرت ایشان سواره از شهر فراه
گورستان ... میکشید بیتیم دیدیم مولانا نور الدین را که در لحد بر کرد دید و روی بجانب

مولانا نور الدین خود را فدای حضرت ایشان کرد

حضرت ایشان آورده اند که حضرت مولانا نور الدین را صحبت باز برکت ورای بفعله کرده اند
وی در شهور سنه اربعین و ثمانمائه بوده تاریخ وفات ایشان **مولانا زاده اتراری رحمه الله تعالی**
از کبار اصحاب و از جمله معتقدان حضرت ایشان بوده اند نام ایشان محمد بن عبید الله بوده است و بمولانا زاده اتراری مشهورند
حضرت مولانا زاده گفته اند که چون بشرف قبول حضرت ایشان مشرف شدم روزی در مجلس بحضرت ایشان
بخاطر گذشت که چون حضرت ایشان مرا سبق ذکر تلقین نکردند درین خاطر بودم که با من متوجه شدند و گفتند
بهر کس مناسب کسی نیست که ... دیگر را مناسب است استعداد شما بر طریقت است شما را احتیاج
نیست هم حضرت مولانا زاده فرموده اند که در صباحی حال که بملازمت حضرت ایشان بودم در خاطر من خلجانی میگذشت
از آن بصحبت طریقه عشقیان رسیده بوده چنانکه در روش طریقه ایشان بوده ام و اگر تربیت ایشان
بیرون آمده ام از ارادت ایشان نیز بدری رسید تا در سحری این دغدغه زور آورده در دل من
غلبه کرد و چون صباح بملازمت حضرت ایشان آمدم از من پرسیدند که کدام طبقه از مشایخ اختلاف کرده اید
گفتم پیش ازین بعضی از مشایخ ارادتی میداشتم و خاطر بروش طریق ایشان میکشانیدم فرمودند که امشب
چنان دیده که جمعی از مشایخ ترک با سلاحهای بزرگ برکرده محیط و حوالی ما میگشتند
و هیچ نوع قوت آن نداشتند که توانند بدرون درآیند و نظر فرمودن غالب بجهت شما بوده باشد بعد از آن
خاطر از دغدغه و وسواس آرام گرفت و بعضی دانستم که در ظل حمایت و عنایت حضرت ایشان ام از اوقات
ظاهری و باطنی الحمد خواهیم بود و هم حضرت مولانا زاده فرموده اند که یک حضرت ایشان در حجره فقیر آمده
طلبی فرمودند و گفتند اسباب طبخ از مولانا خواجه علی بگیر بیرد و در آن وقت کافر مهمات و دخیل
علی الاطلاق مولانا خواجه علی بودند طعام حاضر شد ایشان میل نفرمودند ولیکن یاران

تناول

تناول نمودند بعد از خوردن طعام حضرت ایشان گفتند که درین طعام بی احتیاطی رفته است تحقیق
کنید و دران باب مبالغه کردند بعد از تحقیق بسیار معلوم شد که در هیزم مطبخ شبهه بوده که
بغصب کرده بودند و فرمودند مناط کار غذاست و در آن امر احتیاط واجب است آنچه
در بدن آدمی جذب میشود اثر خود را در سلک ظاهر میکند از این جهت بسیار ذوقها و پریشانیها که مشاهده
میکنند اکثر از خوردن لقمه های پریشانست بعضی مخادیم نقل کرده اند که روزی حضرت ایشان جمعی در
حجره بمخلصی از اصحاب صحبت گرم داشتند و از غلبه حضرت ایشان در مجموع ظاهر بود غایتی که هر کدام
مجلس در می آمد محو میشد و می یافت کسی در می یافت که نمیتوانست برخواست
دران میان طعام آوردند و خدمت مولانا زاده را استغراقی عظیم روی نموده بود
و بر جمعی از خود غایب شده بودند که هر چند ایشان را تحریک مینمودند حاضر نمیشدند
ناگاه حضرت ایشان را نظر بآنجانب افتاد و دیدند که مولانا زاده را بیخودی حاضر ساخته
نمی شنیده فرمودند که چرا بی ادبی میکنی مگر ندانسته که هر کس از ما بحسب قابلیت
و استعداد خود چیزی اخذ میکند درین ساعت مولانا زاده از ما بجائی رفته
منزل که خبر از کونین ندارد اگر تو داری که او چه حال دارد اندکی از لذت طعام
خوردن ازو ترا دور کند بیت این بیت خواندند که **شعر** مکر چه شوی بحال زند دلال
نه هر چه ترا نیست کسی را نبود خدمت مولانا زاده هم در حال حیات حضرت ایشان اجازت سفر
حجاز یافته اند و بعد از زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا بولایت شام آمده
و در دمشق اقامت نموده اند و مدتی در آن بلاد مرجع طالبان بوده اند و از آنجا از دنیا

مناط کار غذاست و در آن احتیاط واجب است

بیان استغراق

اول رباعی است
این شوق و غش هر کس را نبود
این واقعه بهر الله کسی را نبود

رحلت فرموده راقم این حروف بخط مبارک حضرت مخدومی مولانا نور الدین عبد الرحمن
جامی قدس سره دیده است بر ظهر کتابی نوشته بودند که صدمت حضرت خواجه عبید الله
ادام الله بقاءه و بمولانازاده اتراری و مولانا محمد عبد الله بدخشی نوشته بودند که
بعد عرض نیازمندی التماس آنکه همت بر آن دارند که در آخر حیات از آلایشی که
جز از آن بالایش کردن موجب حیا باید که نباشد نجات حاصل شود والسلام

مولانا ناصر الدین اتراری رحمه الله تعالی از جمله قدما و مقبولان حضرت
ایشان بوده است و وی برادر خرد مولانازاده اترارست وی گفت در اوایل حال که
هنوز اهل سمرقند ایشان را نشناخته بودند جمعی از طرف تاشکند آمده بودند و بعضی
از شمایل و صفات و خوارق عادات حضرت ایشان نقل میکردند و امور عجیبه و
غریبه میگفتند از استماع این حکایات که جز علامات ولایت نتواند بود
خاطر مرا بجانب حضرت ایشان انجذابی واقع شد اما بواسطه آنکه دل بکلی از
علایق متعلق بود توقفی روی نمود و چون آن اخبار متواتر شد با وجود
گرفتاری خاطر در توجه بدان صوب جازم شدم و با جمعی از طالبان که بطلب ایشان بتاشکند
آمدم و دران محل حضرت ایشان در باغستان بودند که از کوه پایهای تاشکند است
چون بملازمت رسیده شد آنچه شنیده بودم زیاده از آن برأی العین دیدم و بعد از
چند روز نزدیک فصل ربیع بود خاطر مرا جمعیت غالب گشت و خارخار عشق آن جوان
دل را بی آرام ساخت میخواستم که در سیر و تماشای پشت کوهک چنانچه رسم

و عادت اهل سمرقند است روز نوروز حاضر باشد و ملاقات آن جوان
دست دهد بجهت اجازت خواستن بملازمت آمدم و رخصت مراجعت خواستم اجازت
ندادند چون صباح نوروز شد یاد آن جوان و سیر پشت کوهک مرا ملول ساخت
و حزن عظیم فرو گرفت حضرت ایشان با جمعی از اصحاب سوار شدند و بدهی متوجه گشتند
و مرا در رکاب همایون خود همراه بردند و دران سیر صحرا دل من اصلا نمیگشاد که یکبار
آن جوان و سیر لب آب کوهک عظیم میل داشت و من ازین صورت بغایت خجل و منفعل
بودم ناگاه دران صحرا به لاله زاری رسیدند و از پشت اسپ دست مبارک فراز کرده
لاله فرا گرفت و بدست من دادند و فرمودند که مولانا ناصر الدین هیچ میدانی که
درچنین صحبت و صحرا و لاله زار یاد جوان و سیر لب آب کوهک میکنی چون حضرت ایشان
اظهار این معنی کردند من از فرق تا قدم غرق عرق انفعال و تشویر گشتم و عظیم
خجل و شرمسار شدم چون حضرت ایشان آن حالت از من مشاهده کردند فی الفور التفات
فرمودند که علامت محبت آن جوان از دل بکلی منقطع شد و بجای آن محبت حضرت ایشان ثابت
گشت و هم وی گفته است که چون سلطان ابوسعید میرزا سمرقند را فتح کرد و حضرت ایشان
بالتماس وی از تاشکند بسمرقند آمدند روزی بحکم اختیار منزل در محلات
و باغات بیرون سمرقند سیر میکردند تا آنکه بمحله خواجه کفشیر رسیدند و آن موضع را
پسندیدند و من دران سیر ملازم بودم چون شب درآمد و حضرت ایشان باستراحت مشغول
شدند مرا در خاطر آمد که آن حضرت اگر درو زر دهند بنا نمودند و میدانم که کوفته

و مانده شده اند و بخود ان جرأت و یارای ندارم که برای حضرت ایشان
پیش روم و خادم گردم چه شاید که از حضرت ایشان امر شود بخدمت بعد از ظهور این
معنی انتظار اشارتی می بودم ناگاه فرمودند که مولانا ناصر الدین تو نیز گرفته و مانده شده
وا گرنه خدمت در مجلس حضرت ایشان قدر اجابت با فهم رجعتم و بخدمت شتافتم و هم
در گرفتگی که در مبادی از سمرقند بملازمت حضرت ایشان بتاشکند رفته بودم
انجا دانشمندی بود در فن منطق متفرد و در سایر علوم ریاضی متبحر مولانا میر جمال نام
در کسوت قلندریه جهر نیت و کینک حرتو شبده و نماز نمیگذارد و در ارتکاب
محرمات بغایت دلیر و بی حیا و منکر طریق مشایخ و طایفه اولیا و دایم الاوقات
غیبت و مذمت حضرت ایشان میکرد و سخنهای بی ادبانه و ناشایسته میگفت روزی در مجلسی
افتادم که وی انجا بود و نسبت بحضرت ایشان سفاهت و خباثت میکرد منسوخ چون مرا دید و
شناخت مبدا از جمله خادمان حضرت ایشانم اغاز تعرض کرد و گفت شما معتقد کسی شده اید که
نه علم دارد نه حال نه ذکر نه خلوت دمی او در مجلس او حرام و نهانی از در مجلس او
بیرون میروم و برو حکم میکنم که فلان طعام و حلوا برای من ترتیب نماید تا شما دانید که
او را هیچ باطنی و حالتی نیست و کار او هیچ اصلی و مغزی ندارد و من از هرزه و هزیان او
غلطی بی وقت شدم لیکن در مقابله او غیر سکوت مصلحت ندیدم و روانی برخواستم
و از ان مجمع ملول بیرون آمدم و متوجه حضرت ایشان شدم و وی متعاقب من با سه طالب علم که
ایشان نیز در مقام هزل و ظرافت و تعرض و سفاهت بودند در رسیدند و باتفاق بمجلس

قصهٔ منطقی که بهیبت حضرت ایشان مبتلا شد

حضرت

حضرت ایشان در آمدیم و من بغایت در بار بودم که مبادا ان سفیه بی حیا بی ادبی کند
چون بنشست پیش از انکه سخن اغاز کند مقداری بنگ از آستین کینک پنهان از حضرت ایشان
بیرون آورده در دهان نهاد و خواست که فرو برد در گلوی وی محکم شد و راه نفس بروی بسته
هرچند سعی کرد و جد و جهد نمود که بگلوی وی فرو رود میسر نشد او حال برو بگشت و حضرت ایشان
فرمودند تا مشتی محکم بر گلوی وی زدند و ان بنگ از گلوی وی جست در میان مجلس افتاد و همه
حاضران برو خندیدند و او بغایت خجل و منفعل گشت که صفت نتوان کرد و در ان خجالت و انفعال
با ناکردان از ان مجلس بی نفع صحبت حضرت ایشان بیرون آمد و این قصه در ولایت تاشکند شهرت یافت
و او در ان دیار فضیحت شد و دیگر انجا نتوانست بود از ان دیار فرار نمود و دیگر کسی از و نشان نداد

هندو خواجه ترکستانی رحمه الله تعالی از جمله مقبولان و منظوران حضرت
ایشان بوده و از جمله قدما و سابقان و وی جوانی بوده صاحب حسن از شیخ زادهای ترکستان که
حضرت ایشان بوی التفات نموده اند و بشغلی از اشغال باطنی امر فرموده و از وی احوال غریبه
و اثار عجیبه ظاهر شده تا انکه روزی حضرت ایشان وی را در صحرا دیده اند که جمعی مرغان بر وی از
در روی هوا طواف میکرده حضرت ایشان را این طور پسندیده نیامده و در غضب شده اند و ان
کیفیت را از وی سلب کرده اند و وی از هوا جنبان بر زمین افتاده که اعضای از وی
کوفته شده و بغایت بر نسبت و اجنبی گشته برخواسته و در مقام معذرت و نیازمندی شده
و سر برپای مبارک ایشان نهاده هرچند زاری و تضرع نموده هیچ سود نداده و قریب یک سال بی التفاتی
از حضرت ایشان نسبت بوی واقع بوده اخر الامر هندو خواجه طاقت نداشته و اغاخونت را وسیله کرده و حضرت

قصهٔ سلیم جمال

انشاء الله که نسبت حالت ما را که غارت و تاراج کرده اید اگر باز بمن دهید فبها و الا حضرت
شما را بکشم و اگر بر حضرت شما دست نیابم خود را بکشم باین سخن هیچ التفات نکرده اند و وی ایام در کمین حضرت ایشان
بوده است اتفاقا وقتی از اوقات آن حضرت را در کوه باغی پیاده و تنها یافته کارد بر حضرت کشیده حمله آورده
در موضعی که معتدی و ملجائی نبوده است حضرت ایشان بطریق خلع و لبس متشکل بصورت شبانی
و در دست چوبی چون وی مردی اجنبی دیده است کارد بکارد نگاه داشته متحیر و متعجب گشته و بر جای خشک و خیره
مانده و حرکت از دست و پای وی تمام رفته حضرت ایشان کارد از دست وی فرا گرفته اند و بصورت
اصلی معاودت نموده تبسم کرده اند و فرموده اند که اگر من ترا باین کارد کشم چه میگویی وی
پیش حضرت ایشان روی بر خاک مالیده و زار زار فرو گریسته و بغایت در دل بنالیده از حضرت
ایشان بوی رحم کرده اند و باز او را بسر کار آورده و وی بر دست مبارک حضرت ایشان عهد کرده که
دیگر امثال این حرکات نکند و کرامات و خوارق عادات ایشان بسیار بوده و در اخفای آن حسب المقدور میکوشیده اند
راقم این حروف در سمرقند از پیر عزیزی باشکوه که از بنی اعمام حضرت ایشان بود این حکایت
شنیده و آن عزیز فرمود که من در جوانی هندو خواجه را دیده بودم و با وی صحبت داشته
جوانی خوش وجه با هیبت بوده و آثار جذبات از وی ظاهر و این رباعی از او یاد دارم که میخوانده اند **رباعی**
هر لحظه بصورتی رخ دوست ببین در آینه روی تو بهار دوست ببین تو دیده نداری که ببینی او را
ور نیز نشست با تقدم او بنشست ببین

مولانا اسماعیل فرکتی رحمه الله تعالی

از جملهٔ سابقان اصحاب و مقبولان حضرت ایشان بوده است و وی فرزند مولانا سیف الدین
مناری است که از کبار اصحاب حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره بوده اند و ذکر ایشان در مقاله

این ساله

این ساله گذشته است و خلف مولانا سیف الدین را دو فرزند بوده است هر دو عالم و عامل و فاضل
و کامل فرزند بزرگ ایشان مولانا سلیمان فرکتی است که از تلامذهٔ حضرت خواجه محمد پارسا
قدس سره بوده است و اجازتی که حضرت خواجه برای وی بر جزو حدیث نوشته اند بنظر این ضعیف رسیده است
و آن اینست که از خط مبارک خواجه نقل افتاد **تیمناً** بالله سبحانه و تعالی صح ما هذا الجزء
الاول مولانا سلیمان بن مولانا سیف الدین زید توفیقه و رحمه الله و الده فی مجلس
علی هذا الفقیر من الاحادیث النبویة و المواریث المصطفویة صلی الله علیه و سلم و طلبوا
الاجازة العامة فانشد هذا الفقیر من الاحادیث ایجابا لملتمسهم هذه الاربعة
مقتبسا من کلام اهل السلف اکابر رحمهم الله و رضی الله عنهم اجمعین **شعر** اخلای
اجزت لکم سماعی و ما صنفت من کتب الحدیث علی شرط الاجازة فاحفظوه
من التصحیف و الغلط الخبیث و اوصیکم بتقوی الله سرا و جهرا کما تتالوا البر من رب مغیث
کتبه العبد محمد بن محمود بن الحافظ البخاری فی یوم السبت الثانی من ربیع الاخر سنة تسع
عشر و ثمانمائه حامدا و مصلیا و مسلما اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا محمد بن م
و فرزند دوم مولانا سیف الدین مولانا اسماعیل است که از قدمای اصحاب حضرت ایشان بوده است
پوشیده نماند که در مقامات اصحاب خواجه بزرگ قدس سره چهار مولانا سیف الدین بوده اند که از احوال هر یک
در ذکر مولانا سیف الدین مناری ایراد یافته در سلک اصحاب حضرت ایشان نیز چهار مولانا اسماعیل بوده اند که
شمه از احوال هر یک در ذکر مولانا اسماعیل فرزند مولانا سیف الدین ایراد می‌یابد **اما اول**
احوال مولانا اسماعیل فرکتی که فرزند مولانا سیف الدین مناری بوده و وی در مبادی

به نیت ملازمت حضرت ایشان از ولایت بتاشکند آمدم و حضرت ایشان بنا بر ملاحظهٔ نسبت
ارادت پدرم بحضرت خواجهٔ بزرگ قدس سره باغیران خاطر شریف بجانب این ضعیف مصروف داشتند و در مقام
تفقد و عنایت شدند و هم در آن مجلس بیمن التفات حضرت ایشان نسبتی بزرگ و جمعیتی قوی حاصل شد و سرور و موجب
و انبساط باطن گشت چون شب در آمد در خواب چنان دیدم که بازی سفید در دست داشتم و مرا
بآن بسیار میل و محبت بود ناگاه از دست من پرید چون از خواب بیدار شدم قبض و ملالی عظیم غالب شد
و از آن نسبت و جمعیت خاطر اثری نماند در وقت سحر که محل انعقاد مجلس ملازمت حضرت ایشان بود آمدم
و بغایت ملول و غمگین بودم حضرت ایشان ملال مرا در یافتند پرسیدند که سبب ملال چیست من خواب خود را
عرض کردم فرمودند که تعبیر این خواب آنست که ترا در صحبت نسبت خوب حاصل شده بود چون بخواب رفته
آن رفته است بسبب آنکه چیزی که باو کسب معارف صید و حقایق می توان کرد در صورت باز که
اسباب صید است دیده شده عکس آن مباش که باز بدست آید و مقارن این سخن التفاتی فرمودند که
هم در مجلس جمعیت و نسبت خوب ظاهر شد و آن قبض و ملال بانبساط و انشراح باطن مبدل شد
و سروری عظیم حاصل گشت بعد از مشاهدهٔ این احوال دیگر از ملازمت حضرت ایشان هرگز جدا نتوانستم
شد و سبب وصول من بحضرت ایشان آن بود که حضرت ایشان فرمودند که مولانا اسمعیل فرکتی از جهت کسب
مولانا سیف الدین مناری بود خاطر بایشان مصروف داشت اما او را نسبتی خوب و جمعیتی قوی حاصل شد
بعد از آن انجا می باو دیگر از ما نتوانست جدا شد و جمعی دیگر نیز پیدا شدند و صحبت منعقد گشت
بجهت کفایت مایحتاج این جماعت حضرت ایشان در باب زراعت و سرانجام آن مشغولی بسیار کردند تا جمعی
توانند که بفراغت مشغول باشند و خاطر ایشان بسبب مایحتاج ضروری متفرق نشود و بسبب

اشتغال

اشتغال بدنیا و تحصیل آن این بود و چون بقدر دنیا ترا تجویز کردیم یکبار روی آورد
دنیا تمام و فرو گرفت و اموال فراوان محل خلل بکارخانهٔ اولاد راه یافت خدمت مولانا
اسمعیل فرکتی فرموده که روزی جمعی از اصحاب حضرت ایشان در فرکت در منزل این فقیر بودند
و صحبتی بغایت خوش میگذشت درین محل در خاطر همه افتاد که چه سعادتی بود که حضرت ایشان
درین محل درین منزل تشریف داشتندی مقارن این حال حضرت ایشان از تاشکند در رسیدند و باین
مجلس در آمدند و آثار کیفیتی عظیم از بشرهٔ مبارک حضرت ایشان ظاهر بود چون نظر حضرت ایشان بر یاران و اصحاب
افتاد همه را بجمعیت خاطر دیدند این بیت خواندند که شعر بر شکر غلطید ای سودائیان از برای کوری صفرائیان
حالتی قوی در باطن همه اصحاب ظاهر شد که همه بیکبار غلطیدند و مدتی مدهوش افتاده بودند
بعد از آن یک یک بالتفات حضرت ایشان بشعور در آمدند تا همه بر خواستند هر یک را کیفیتی عظیم در باطن
بود و اثر آن در بعضی تا سه روز باقی بود و در بعضی تا یک هفته و بعضی تا ده روز بمقدار
تفاوت استعداد و قابلیت **اما دوم مولانا اسماعیل قمریست** و وی دانشمندی
متقی بود از تراکمهٔ تبریز که از هرات بسمرقند آمده بود و ملازمت حضرت ایشان اختیار کرده
و اکثر اوقات همراه حضرت ایشان سوار میگشت و حضرت ایشان در مجالس گاه گاه با وی مذاکرهٔ علمی
میکردند بعضی از اصحاب چنین میگفتند که چنانچه می باید که نسبت علم بر مولانا غالب است و از نسبت
باطن این عزیزان چندان تاثیری ندارد روزی حضرت ایشان در قریهٔ شادمان
در حجرهٔ نشسته بودند و مولانا اسماعیل قمری با جمعی از اصحاب و خدام حاضر بودند
و حضرت ایشان شرح عربی شیخ سعید فرغانی که بر قصیدهٔ تائیهٔ فارسیه نوشته است

بخط مبارک خواجه محمد پارسا قدس سره بدرجه ختم رسید فرمودند که این کتاب را بخط نسخ نیکو نویسانم
پس فرمودند که کاغذ و قلم و دوات آوردند چون خط نسخ فقیر را دیدند این جزو را فرمودند بقدر
صورت نوشتن در خواستم که یک بیت حسب حال خود نویسم و باین تمنا در دل عرض کنم دست فراز
کرده قلم و کاغذ برادرم مولانا اسماعیل قمری با آنکه خط وی مرغوب تر بود ایشان نموده بادرت
قلم و کاغذ را بعنف از دست فقیر ربوده حضرت ایشان قصد فقیر و مبادرت و عنف مولانا را
دیدند و وی بخط شکسته نامطبوع این حدیث موضوع را نوشت که ذر غبا تزدد حبا
پس خوات و بدست مبارک حضرت ایشان داد حضرت ایشان آن خط را درست و آن حدیث را
غیر صحیح دیدند و بیکبار تند شدند و فرمودند که مولانا اسماعیل شما از صحبت ما
روزه ما بشوش بوده اید که از روی غضب که دم نمایید اکنون خیزید و در مدرسه شهر
تدریس نشینید تا از ملازمت ما هر روزه خلاص یابید و از همین مجلس مولانا اسماعیل را همراه
مولانا سلطان و جمعی از موالی بشهر فرستادند تا وی را در مدرسه که حضرت ایشان در شهر
ساخته اند اجلاس کردند و وی از دولت صحبت و ملازمت محروم شد **اما سیوم مولانا اسماعیل**
شمسی بوده و وی بولایت و اهلیت تمام داشت و از حضرت ایشان بتعلیم مشرف شده بود و آثار شغل باطن
از وی ظاهر نموده و وی نیز از ترالکه تبریز بود و جمعی از خراسان همراه مولانا اسماعیل قمری
رفته و بنابر اشتراک اسم بود و لهذا وی را اصحاب در مقابله قمری شمسی گفتند و بدان
مشهور گشت و حضرت ایشان وی را بعد از چند سال که در خدمت و ملازمت بوده باشند فرستادند
تا در مدرسه که آنجا ساخته اند و با مر تدریس قیام نمود و بقیه العمر آنجا اقامت فرمود

نامطبوع را

اما چهارم

اما چهارم مولانا اسماعیل ثالث بوده و وی طالب علم خوش طبع بود که
مقدمات او در زبده و اکثر کتب متداوله دیده و از هرات علی حده بملازمت حضرت ایشان بسمرقند
آمده و جمعی در اوقات مولانا اسماعیل قمری و شمسی هر دو در ملازمت حضرت ایشان
بوده اند لهذا اصحاب سیمین را ثالث گفتند و باین لقب شهرت یافت بعضی گفتند که بچند روز
پیش از آمدن وی بسمرقند روزی حضرت ایشان فرمودند که مردی قابل برای ما می آید در دو سه روز
مولانا اسماعیل ثالث از هرات در رسید و حضرت ایشان بوی التفات بسیار کردند و اتفاقا در آن
مجلس بار کشی انگور حسینی پیش حضرت ایشان بود یکی خوشه بر داشته اند و بدست وی دادند و مقارن
آن حال در وی تصرف کردند که حال بر وی بگشت و حیرت بجای خود نشست کیفیت غیبت و بیخودی
مشابه بروی غالب شد که خوشه انگور را از دست او بر کنار او افتاد و مدتی در آن غیبت و بیخودی
بود بعد از آنکه بشعور آمد کمر خدمت بر بست و لحظه بی فراغت ننشست و وی مردی تن
آور و قوی هیکل بود در ملازمت حضرت ایشان خدمات مردانه می نمود و تا حضرت ایشان در قید حیات
بودند در سفر و حضر حاضر بود و بعد از حضرت ایشان بجانب حجاز عزیمت کرده در حرم مکه
نیت مجاورت نموده هم در آن ارض مقدسه نقد حیات بحق تسلیم نمود والله تعالی اعلم **خاتمه در ذکر**
تاریخ وفات حضرت ایشان و کیفیت انتقال و ارتحال ایشان
حضرت ایشان را اراده ارتحال از دار دنیا در کرت ثانیه که راقم این حروف بشرف استانبوس مشرف بود روز
دوشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه در سمرقند شریف خود
صباح مبتلا نمودند و در آن اثنا گفتند که امسال جهان ما دیگر را نمود تمام میشود ابتدا

اصحاب

در ملازمت حضرت ایشان خدمات مردانه می نمود

مرض ایشان غره محرم الحرام سنه خمس وتسعین وثمانمائه انتقال بدار القرار در شب شنبه
بیست ونهم سلخ ربیع الاول این سال واقع که جمله ایام مرض ایشان هشتاد ونه روز بوده باشد
وپیش از انتقال بدوازده روز فرموده اند که اگر حیوة باقی باشد هیچ نه دیگر را هشتاد و
نه سال کامل میشود وسال عمر میشود وسال عمر نبود در حق آید بعضی فرمودند سر دران که
مدت مرض حضرت ایشان هشتاد ونه روز بوده موافق سال عمر آنحضرت که گویا آنست که
تحقیق معنی الحمی حمی یوم کفارة سنة کرده اند قدس مولانا ابوسعید اوبهی که در مدت مرض
ونقل حضرت ایشان شب وروز حاضر بوده اند وبرصحبت وملازمت مداومت میکرده چنین فرموده اند که
شب چهارشنبه بیستم ربیع الاول سنه خمس وتسعین وثمانمائه تحویل حوت بوده در روز
چهارشنبه حضرت ایشان از محله خواجه کفشیر بعزیمت ده کمان کران روان شده اند ودر
راه بباغ محله قوچین نزول فرموده شب پنجشنبه آنجا بوده اند وصباح پنجشنبه خواستند که
از راه معهود متوجه کمان کران شوند بسبب شدت مرض وغلبه ضعف آن روز وآن شب
در همانجا ماندند وصباح جمعه بجانب کمان کران روان شدند ودر راه زمانی توقف
می نمودند ولحظه مکث میفرمودند تا نماز خفتن شب شنبه بکوه کمان کران رسیدند وهفت روز تمام
آنجا بودند واز صبح جمعه تا آخر روز هر ساعت ضعف آنحضرت زیاده می شد ودر مدت سه روز که اسهال عارض در اول
بوده در حفظ اوقات صلوة مکتوبه مبالغه عظیم داشتند وهمیشه اهتمام مینمودند که نماز
وقت گذارده شود خصوصا در اوقات غلبه ضعف واشتداد مرض وچون ضعف بغایت رسید
وآن نماز شام سلخ ربیع الاول بوده فرموده اند که نماز شام شده یا بعوض رسانیدند که

شده است که نماز شام را با اشارت گذاردند واز وقت نماز خفتن اندکی گذشته بوده که
نفس مبارک حضرت منقطع شد وبجوار رحمت حق پیوستند چون حضرت ایشان از تغیر
شده وآن وقت شب جمعه بوده است زمین لرزیده ودر شهر سمرقند زلزله عظیم
شد وغبار برخاست ودران وقت جمعی در مسجد جامع بوده اند واکثر خلق که از
صعوبت مرض آنحضرت خبردار شده اند چون آن زلزله عظیم وعلامت عظمی دیده اند جازم
شده اند بانکه حضرت ایشان را صورتی واقع شده است بعد از نماز جمعه مجموع خواص وعوام از شهر بیرون
رفته متوجه کمان کران شده اند ودر وقت نماز خفتن درحین انقطاع نفس مبارک حضرت ایشان یکبار دیگر زمین
لرزیده است وزلزله شدید در سمرقند باز واقع شده ومیرزا سلطان احمد با همه ارکان
دولت واعیان مملکت وقت غروب از شهر بکمان کران رسیده اند ومیرزا بعد از شام حضرت
ایشان را دریافته وبیکبار روز یکشنبه میرزا در پیش فتح بتعجیل تمام از پیش میرزا آمده ونعش مبارک
ایشان را در محفه نهاده متوجه شهر شدند ونماز پیشین را بمحله خواجه کفشیر آورده اند ودر آنحال
بغسل وتکفین متوجه گشته اند ومجموع خواص وعوام شهر وولایت در محوطه ملایان بر حضرت
ایشان نماز گذارده اند ودر همان محوطه دفن کرده واولاد بزرگوار حضرت ایشان عمارات
عالیه طرح انداخته اند وقبر مبارک آنحضرت را بهترین وجهی ساخته وبعد از آن بعضی از اعزه
اصحاب که در حین ارتحال وانتقال حضرت ایشان حاضر بوده اند وبعضی دیگر از حضرت خواجه محمد یحیی رحمة الله
شنیده بوده اند چنین نقل کردند که چون نفس مبارک آنحضرت نزدیک بانقطاع رسید وآن میان شام
وخفتن بوده ودران خانه شمع بسیار افروخته بودند وبغایت روشن بود درین حال

ناگاه مشاهده افتاد که از جبین و ابروی مبارک آنحضرت انواری چون برق لامع بدر خشید
چنانچه شعاع وی بر آن شمعها که در آن خانه بود غالب آمد و مستور گردانید و هر که در آن
خانه حاضر بود آن انوار را مشاهده نمود بعد از درخشیدن آن انوار نفس مبارک آنحضرت منقطع شد
اعلی الله درجته فی علیین مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین روح الله روحه وطول الله عمر افلاذه حضرت مخدومی مولانا نور الدین عبد الرحمن
الجامی قدس سره السامی از برای آنحضرت این مرثیه فرموده اند و در تاریخ وفات آنحضرت غزل و قطعه
نظم کرده اند و مجموع آن در دیوان ایشان مسطور است و آن غزل و قطعه اینست

غزل

بستان ولایت نخل درختی بلند | که عمرها بر اهل جهان سایه فکند
چو شاخ سدره نه در سربلندیش همتا | چو طوبی روضه زده میوه بخششی مانند
فروع او که بفیض کرم گران مایه | اصول آن بقای قدم قوی پیوند
ببذل میوه غذای هزار روزی خواه | ببسط سایه پناه هزار حاجتمند
ستوده خواجه عبید الله که در همه عمر | جز از شهود حقیقت نشد دلش خرسند
بهشتصد نود و پنج ماه اولش | نکرده رحم بر اهل جهان ز بیخ بکند
گذشته هاشمی از اولین آن ماهی | که شمع جمع رسل را از او رسید گزند
نبود زینت او هیچ دیگر آن جامی | ز دهر حادثه زای سپهر فتنه پسند
چو جذب معنی وجد بعارف اردوی | نه ممکن است که ماند بقید صورت بند

قطعه

بهشتصد نود و پنج در شب شنبه | که بود وصل ز فوت محمد مرسل

گشته

گشته خواجه دنیا و دین عبید الله | شراب صافی عیشش بدرد جام اجل
قرارگاه دلش باد در معارج قرب | معارج درجاتش شاهد المرسل

این مثنوی است اتفاق افتاده در صفت خواجگان و منقبت حضرت ایشان قدس الله اسرارهم

نقشبندیه عجب طایفه پرکارند | که چو پرگار درین دایره سر بر کارند
همه گرد آمده بر مرکز یک دایره اند | همه واقف شده از گردش یک پرگارند
نقشبندند ولی بند بهر نقش نیند | هر دم از بوالعجبی نقش دگر پیش آرند
هر زمان بو قلمون وار برنگی گردند | وین عجبتر که ز رنگ همه جهان بیزارند
گرچه در ظاهر عامند بباطن خاصند | گرچه در صورت خصمند بمعنی یارند
گرچه چون آب صفا بند چنین رنگند | ورچه گلند ز خلیلند حطب را نارند
در قبا از روش آل عبا یاد دهند | نه چو زراق ز شالوسی فرقه ازرق دارند
سر و تلبیس بود شیوه این عیاران | متلبس بصفات ملکی ستارند
سر این کثرت موهوم در آن وحدت جمع | چشم دارند از آن بر سر استغفارند
نکند کثرت آثار در ایشان تاثیر | خویش را دوخته بر مبدا این آثارند
پاس انفاس بود خصلت این شاه و شان | پادشاهانند ولی پاسد احبارند
دم نگه داشته چون نافه شکنند و گره | لب گشایند روان بهره و عطارند
خامشانند ولی وقت سخن طوطی وار | همه شیرین حرکات شکرین گفتارند
انجم آسا همه از خلوت در انجمنست | شمع هر انجمن و رونق هر بازارند

آب بنیند ولی از قدح پوش
روح محضند ولی با همه غمی یارند

نسخه
یا پسبانند

چونه سال نشین شان سوی در وطن است بس اشتابدل در کشش رفتارند
جان این گرم روان تحفه‌ها جامه است لیکن افسرده دلان چون خود شان پندارند
اهل دین قافله کعبه عشقند ولی این چه کردار جهان قافله را سالارند
در سیه خانه صحرای فنا کرده نزول خیمه برتر زده بر نه تتق زنگارند
هر یکی سدّ اما نند بمیدان جهان نوی از لوحه لایم بکشی نقش زنند
ماهیانند که در بحر صفت راست روند همچو خرچنگ لب جوی نه کژ رفتارند
بر لب تشنه دلان روح فزا یاقوتند در کف و سوکینه ز دهشت افتادند
دیده باطن ملی روشنی دیده پاک سر دین داران بل بر سر دین دستارند
شاهد شاهد وجودند درین دار ولی نه چو منصور سر عربده بر چوبی دارند
می‌رسند رطب معرفت از نخل وجود یارب از بخت خود این قسم چه برخوردارند
هفت بیت از غزل بیدل عارف روح که همه با خبران واله این گفتارند
می‌کنم تضمین که اند صفت این پاکان این که با شرف عقد ثریا دارند
چون صدف گوش نه جانانه اندر دل پاک این غزل را که بجز عقد دُرش نشمارند
هله هشیار که در شهر دو سه طرارند که بتدبیر کلاه از سر مه بردارند
دو سه رندند که هشیار دل و سرمستند که فلک را بیکی عربده در چرخ آرند
صورت اند ولی دشمن صورت‌ها اند در جهانند ولی از دو جهان بیزارند
طالب صورت غیب‌اند که جان طالب اوست همچو چشم خوش او خیره کش بیمارند

سرد ها نند که

سرد ها نند که تا سر ندهی سر ندهند ساقیانند که انگور نمی افشارند
گر کف خاک بگیرند ز سر زر شود روز گندم درو ند و چه شب جو کارند
مردم این مردم و از صحبتشان مردم شو زانکه این مردم دیگر همه مردم خوارند
ای ... مردمی آموز از ایشان کایشان مردم دیده بینای اولوا الابصارند
نور این مردمک دیده بینا که بخود ان گروه اهل نظر چشم عنایت دارند
قطب افلاک شده کون و مکان جمله عبید کز عموم نعم او همه روزی خوارند
هنر عالم توحید که ارزنگ [illegible] همه ذرات جهان مقتبس انوارند
خواجه زمره احرار که شاهان جهان بر در حشمت او بنده خدمتگارند
چین نیاها تو بیران فیله جان گر طلق بیخود از بهر حبشی روی بوی می آرند
همه با طوق وفا حلقه بگوشان تواند که عبیدند درین درگه احرار اند
جاهلانی که سر از ربقه امرت پیچند در دو انگاه ملامت [illegible] فارند
که سراسیمه فتاده به تیه ضلال گاه حیرت زده در جاده [illegible] ادبارند
ناکسانی که ز انعام تو محروم زیند بر لب بحر جگر تشنه چو بوتیمارند
ان حریفان که ز ساغر عشقت نخورند گر چه بی بیخود و هستند عجب هشیارند
بیخود از باده تو [illegible] کشتیت بنده گان در خم فلاطون تو ماهی وارند
ماهی بحر تو [illegible] در حقیقت تو چون صدف لب تا لب از گوهر شهوارند
هر که شد غرقه بحر تو فرو داب رحش اهل ساحل چو صدف ریزه بمقدارند

یادلان

جاودان غوطه درین بحر صفا باد صفی		هر که نه یارب ازین بحر برون [illegible]

رباعی

ای که چو روان که عالم از غلغله شان		بر بود سفوف [illegible]

بهجه صفی چو بیگلی سوخته پای		افغان خیزان از عقب قافله شان

قطعهٔ عربیه فی تاریخ اتمامها

رشحات عین حیوة وصل الی روض تحفة		فتبارک الله الذی [illegible]

لما رأیت تمامها فزعت فی تاریخه		ما کنت عطشانا قد روانی رشحاتنا

رباعیهٔ فارسی فی تاریخ اتمامها

احمد رشحات ما کثیر البرکات		چون آب خضر [illegible] از ظلمات

یابند حیات [illegible] سنجیده صفات

تاریخ تمامش از [illegible] رشحات

بر ضمیر منیر ناظران این صحیفهٔ نورانیه مسطور [illegible] [illegible]
[illegible] حسب [illegible] صاحب التقوی و [illegible] کمال الملة و الدین
صفی الدین [illegible] ارشاد و [illegible] [illegible]
و الاسلام [illegible] [illegible]
جناب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عبد [illegible]
[illegible] در ماه مبارک [illegible] ۱۰۷۳ [illegible]
[illegible] [illegible] این کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]